

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای ایران تحقیقی جایز و کامل و قوی
انجام بگیرد خستگی کار آن است که مأخذ و مدارک نعم و معتبر در کسری
تحقیق ایجاد شود.

بیاری از این آثار که در او امتحان بر زبان فارسی تأثیر شده به نظر
به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر باقی شایسته انجام نگرفته است
آنکه بجا و رسالتی که بر زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است
وابسته بر پژوهندگانی نبی توأم با چندین زبان همکار آشنائی داشتند.
برای رفع این شکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد که تابهای فارسی
در آن از جست ارزش و اهمیت دارد و نسخه ای خلی آنها از دسترس
علاقمندان دور است غصتگند و تابهای رسالتی را که بر زبانی دیگر تأثیر
یافته است به فارسی درآورده و اشاره دهد.

پروفسور خانفری

دبیرگان بنیاد فرهنگ ایران

انتشارات بهار
BAHAR
Schmilinsky Str. 30
20099 Hamburg
Tel.(040) 280 25 05
Fax.(040) 280 42 90

منابع تاریخ و چهره‌های ایران
۵۷

تاریخ حنفی

شامل حوادث چهل ساله کمالان

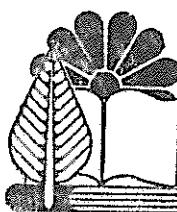
از ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ قمری

تألیف

علی بن شمس الدین بن حاجی خسین لاهجی

تصویح و تحریی

دکتر سوکھر سودو



امدادات بنیاد فرهنگ ایران
۱۶۶

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۵۲ در چاپخانه زر
چاپ شد

فهرست مطالب

یازده

دیباچه

سیزده - سی و شش

مقدمهٔ مصحح

تاریخ خانی و ارزش آن: سیزده - آداب جنگ و لشکر کشی: پانزده - تحف و هدايا
و پیشکنها: هفده - آداب و سن: هفده - نکاتی درباره سبک نگارش و رسم الخط
کتاب: نوزده - چاپ تاریخ خانی بهسعی بر زیارت دارن: بیست - یادداشت‌های مرحوم
قزوینی بر حواشی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن: سی و یك - نسخه‌هایی که از این
کتاب در دست است: سی و چهار

۳۹۲-۱

متن کتاب

۴

مقدمهٔ مؤلف

باب اول ۱۷۲-۹

در آخر حکومت سلطان محمد مرحوم و رجوع فرمودن کوچسنهان را به سلطان حسن
و چگونگی وفات سلطان محمد و جلوس حضرت میرزا علی به حکومت و.....

باب دوم ۱۷۳-۲۶۹

درین سلطنت حضرت سلطان حسن و عزل میرزا علی وقت سلطان حسن و میرزا علی و ...

باب سوم ۳۹۲-۳۹۵

در شرح خلافت سلطان احمدخان و ذکر وقوع حالات ایام سلطنت و خلافت
تعلیقات و اضافات و فهرست‌ها

۴۴۵-۴۹۳

مقدمة مصححة

ای نام تو بیترین سرآغاز

طیعت در آرایش خاک‌گیلان قدرت‌نمائی کرده وحدت‌توانی خود را نشان داده است. سرنمینی که کوه دارد، دشت دارد. دریا دارد، جنگل دارد، رودخانه‌ای پر آب دارد، از مناظر زیبای طبیعی چه کم دارد این سرنمین پنهانور را بهدو بخش جداگانه تقسیم می‌کند.

کسانی که بر کتابه راست زندگی می‌کردند «این سوی رودیان» و آنانکه بر ساحل چپ بودند «آن سوی رودیان» خوانده شده‌اند. این سوی رودیان فرهنگی برتر و بالاتر از آن سوی رودیان داشته‌اند. کتب تاریخی که به دست این سوی رودیان نوشته شده بیش از کتنی است که به همت آن سوی رودیان فراهم آمده است.

از آن جمله کتاب تاریخ حاضر است که به امر سلطان احمدخان اول – از سلاطین کیائی گیلان – به دست یکی از مردم دانشمند و اهل قلم لاهجان تألیف و تصنیف شده است.

نگارنده که مدتهاست عمر خود را صرف مطالعه نزهنج نواحی شمال ایران کرده است، عزم جزم کرد که به چاپ این کتاب پیردادزد. عکس قدیمترین نسخه آن را اذلینگر اد خواست و پس از تحریر به تصحیح و توحیه مشغول شد. پس از اینکه متن تصحیح شده آماده گشت، به نظر دوست ارجمند جناب آقای دکتر پرویز ناقل خانلری رساند و اجازه خواست تا جزء کتب بنیاد فرهنگ ایران

دوازده

تاریخ‌خانی

به چاپ پرسد. لطف و مرحمت ایشان به‌این بندۀ امرروزی نیست «دیرگاهی است کرین جام هلالی مستم» موافقت ایشان به‌دست‌آمد و کتاب به چاپخانه رفت و اکنون با بهترین وضعی در دسترس محققان و متبغان تاریخ ایران قرار می‌گیرد، قدردانی و تشکر از چنین دوستی از فرایض است. پاره‌ای از اشکالات متن را دوست‌گرانمایه‌آقای دکتر عباس زریاب خوئی رفع کردند. دین ایشان برگردان بندۀ بوده وهست. سه بار کتاب را باماکان ستد - فرزند کوچکترم - مقاپله کردم. صبر و حوصله او در خود ستایش است.

از سایر کسانی که به نوعی در کار چاپ این کتاب یاری کرده‌اند سپاسگزارم و توفيق بیشتری برای ایشان از خداوند متعال می‌خواهم.

منوچهر ستد

تاریخ خانی و ارزش آن

کتاب تاریخ خانی تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهجی شامل تاریخ حوادث چهل ساله گیلان، از سنّة ۸۸۵ تا ۹۲۰ هجری قمری است. این کتاب به دستور سلطان احمدخان (۹۱۱-۹۴۳) از سلاطین کیائی گیلان در نیمة محرم سنّة ۹۲۱ شروع به تأثیف شد و در نیمة صفر سال ۹۲۲ به اتمام رسید^۱. مؤلف درباره تحوّله گردآوری مطالب کتاب و نظر سلطان احمدخان نسبت به این مطالب چنین نوشته است:

«کیفیت تمهید مقدمات آنکه چون بر مرا یای صفاتی خاطر خدا یگان، جهان پنا، لطف الله که گوی کمال در انسواع خصال از جهانداران ربوده و دلایل قدرت و کامگاری در اصناف آداب به جهانیان نموده، تمیز فضیلت انشاء و مزیت ترتیب قواعد املا چنان مبرهن بود که دقیقه‌ای بر رأی مبارک پوشیدگی نداشت. چنانچه تمام فصول این کتاب را به مجرد یک توجه افسرار می‌فرمود. جملگی مقالات و حکایات را به ذهن دراک بسط می‌نمود و نهال عبارت را به ازهار و جازات معانی زینت می‌داد و از زلال تمیز تحریر، چشمۀ فصاحت روان می‌گردانید. به حیثیتی که نکته‌ای از این کتاب و سطری از این تألیف بی‌اطلاع و رخصت تواب همایون محرر و مکتوب نشده و

چهارده

تاریخ خانی

در سلک انتظام در نیامده. مبالغه‌ای که حضرت سلاطین پناه را به سرعت اتمام این مجلد بود، در بیلاق و قشلاق و تلال و وهاد، بنده خاکسار را از رکاب فلک قدر جدا نمی‌گذاشت و درسایه همای همایون جای داد و حوصله آرزو را از اطعمه مطبخ عنايات معمور و آبدان می‌داشت و زمان اهمال و امهال، در انشاء فصول بنایت مضيق می‌فرمود. چنانچه انشاء هر فصلی غایت مافی الباب به‌سرور ز به اتمام می‌رسید.^۱

در باب اول این کتاب شرح حوادث اواخر حکومت سلطان محمد (۸۵۱-۸۸۳) و فوت اوست و سپس جلوس کارگی‌میرزا علی (۹۱۰-۸۸۳) و سوانح سلطنت او نوشته شده است. باب دوم درباره سلطنت سلطان حسن (۹۱۰-۹۱۵) و عزل و قتل میرزا علی و کشته شدن سلطان حسن است و باب سوم به‌شرح سوانح دوران سلطنت سلطان احمد خان (۹۱۱-۹۴۳) اختصاص داده شده است.

چنانکه می‌دانیم آخرین حوادثی که در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیر الدین مرعشی از آنها یاد شده است، حوادث سال ۸۹۴ قمری است و با اینکه چهارده سال قمری شرح سوانح این دو کتاب همزمان و موازی یکدیگرند، اما شباht زیادی میان آنها نیست و بیست و شش سال دیگر از حاوادث تاریخ خانی را پاید دنباله تاریخ سید ظهیر الدین داشت.

مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بر تحسین صفحات نسخه چاپی که از این کتاب در دست داشته، نوشتند است:

«ذکری از اوایل شاه اسمعیل و اقامت او در گیلان قبل از خروج، و این قدیمترین مصنفی است که ذکری از آن یافته‌ام و جزئیاتی در خصوص این مدت شاه اسمعیل دارد که هیچ جا ندارد و همچنین بعدها در تضاعیف کتاب بسیاری از سوانح شاه اسمعیل ذکر می‌کند که بواسطه قدم تأثیف کتاب ۹۲۱ بسیار مهم است^۲.»

۱- صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ همین کتاب.

۲- ذکر شاه اسمعیل در صفحات ۸۱، ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۴۱۰، ۴۴۱۱، ۴۴۱۲، ۴۴۱۳، ۴۴۱۴، ۴۴۱۵، ۴۴۱۶، ۴۴۱۷، ۴۴۱۸، ۴۴۱۹، ۴۴۲۰، ۴۴۲۱، ۴۴۲۲، ۴۴۲۳، ۴۴۲۴، ۴۴۲۵، ۴۴۲۶، ۴۴۲۷، ۴۴۲۸، ۴۴۲۹، ۴۴۲۱۰، ۴۴۲۱۱، ۴۴۲۱۲، ۴۴۲۱۳، ۴۴۲۱۴، ۴۴۲۱۵، ۴۴۲۱۶، ۴۴۲۱۷، ۴۴۲۱۸، ۴۴۲۱۹، ۴۴۲۲۰، ۴۴۲۲۱، ۴۴۲۲۲، ۴۴۲۲۳، ۴۴۲۲۴، ۴۴۲۲۵، ۴۴۲۲۶، ۴۴۲۲۷، ۴۴۲۲۸، ۴۴۲۲۹، ۴۴۲۳۰، ۴۴۲۳۱، ۴۴۲۳۲، ۴۴۲۳۳، ۴۴۲۳۴، ۴۴۲۳۵، ۴۴۲۳۶، ۴۴۲۳۷، ۴۴۲۳۸، ۴۴۲۳۹، ۴۴۲۳۱۰، ۴۴۲۳۱۱، ۴۴۲۳۱۲، ۴۴۲۳۱۳، ۴۴۲۳۱۴، ۴۴۲۳۱۵، ۴۴۲۳۱۶، ۴۴۲۳۱۷، ۴۴۲۳۱۸، ۴۴۲۳۱۹، ۴۴۲۳۲۰، ۴۴۲۳۲۱، ۴۴۲۳۲۲، ۴۴۲۳۲۳، ۴۴۲۳۲۴، ۴۴۲۳۲۵، ۴۴۲۳۲۶، ۴۴۲۳۲۷، ۴۴۲۳۲۸، ۴۴۲۳۲۹، ۴۴۲۳۳۰، ۴۴۲۳۳۱، ۴۴۲۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳، ۴۴۲۳۳۴، ۴۴۲۳۳۵، ۴۴۲۳۳۶، ۴۴۲۳۳۷، ۴۴۲۳۳۸، ۴۴۲۳۳۹، ۴۴۲۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۲۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۳۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۸، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۹، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۰، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۱، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۲، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۳، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۴، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۵، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۶، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۷، ۴۴۲۳۳۳۳۳۳۱۸، ۴۴۲۳۳

گذشته از اهمیتی که مرحوم قزوینی برای این کتاب قائل است، این کتاب پر است از اطلاعات مردم شناسی و جامعه شناسی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم گیلان و ما در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کیم:

آداب

جنگ و لشکرکشی و حفاظت نواحی

سر بازان را خانادهان (ص ۸۹، ۱۳۸، ۲۳۵، ۲۲۷، ۳۵۸) که جارچیان درگاه هستد خبر می‌کند. پس از گردآمدن سپاه، سپه‌سالار، ایشان را به حشر و مایه‌دار (ص ۱۱۷)، تقسیم می‌کند و کارفرمایان و سروبویان (ص ۱۱۸) هر قسمت را تعیین می‌کند. سپس سربازان در میدان جنگ بیاناد کله بست می‌کند (ص ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۱۲۱، ۳۴۷) یا بنای بنه‌بر می‌نمایند (ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۲۲۹، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸) و گاهی باقا قل تره و چیر در مقابل قلعه نشینان به جنگ می‌پردازند (ص ۳۱۰). در جنگها از آلات حرب معمول آن روزگار یعنی شمشیر و سپر و تیر و کسان و خنجر و کارد و دهر و زوین استفاده می‌کردند. دریکی از جنگها ای که در پای قلعه طارم (شمیران) رخ داده است از توب (ص ۷۸) نیز استفاده شده است. توپ‌چی این جنگ رومی بود و در فن خود اطلاع کافی نداشت و گلوههای توپ به قلعه مؤثر واقع نشد (ص ۸۸)، دریکی از جنگها دشت گیلان قرار براین بود که بمجرد شنیدن آواز تکیسار آتش حرب بازدارند (ص ۳۳۵).

سر بازان مهاجم که از خارج به گیلان روی آورده‌اند، اگر طرف میدان را خالی کرده و حاضر به جنگ نشده‌است، با گرفتن نعل بها (ص ۲۶) بازگشته‌اند و اسرای جنگ یا سایر بندیان را با گرسدن زنجیرها زنجیری می‌کرده‌اند (ص ۶۴ و ۶۶).

در جنگی میان بیه پس و بیه پیش، پس از عقب نشینی اهالی بیه پیش، بیه پسیان از دهاقین و شهری، عقب مردم بیه پیش آمده، به آواز نعره و قیه، به پس شمشیر و تیر اکثر مردم را دستگیر ساختند (ص ۱۷۵).

گاهی سپه‌سالاران، سربازان فاتح را وادار می‌کردند که ساکنان یك

شانزده

تاریخ خانی

ناحیه شکست خورده نظیر لشته شاه را «کوچمال» از محل خود به مجاہی دیگر برند (ص ۳۳۲).

سر بازانی که فاتح بودند و کار جنگ را به اتمام رسانیده بودند، سپه سالاران و سایر فرماندهان بدایشان «زور بدھاد» می گفتند و هر خص می کردند (ص ۷۲).

خلابان و رسترهای ظاهرآ نیروهای محافظه محلی بوده اند، زیرا هر ناحیه خلابر و رست را داشته است. گاهی منصب خاناده و رسته باهم به یک تن داده می شود (ص ۴۹، ۷۲، ۸۹، ۱۱۹، ۸۳۱، ۱۶۵، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۹۲، ۳۱۷، ۴۹۳، ۳۵۸) و سرا رسته ظاهرآ محافظه سرای سلطنتی است (ص ۲۱۹). سرحد نشینان سر بازانی بوده اند که محافظت حدود و ثغور را می کرده اند (ص ۳۴۱، ۳۵۸) و پره نشین گروه سر بازانی هستند که نگهبان بنا یا محل حساسی هستند. پره نشین ملاط محافظ مدفن سلاطین کیائی است (ص ۲۳۰).

از مناصب دیگری نظیر «منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و برون (ص ۳۰۶)» منصب «درگاه سالاری (ص ۳۰۷ و ۳۳۲)» شربتجی گری (ص ۲۲۶) و خبرچی گری (ص ۲۱۷) و رکاب و تو خچی (ص ۲۳۶) و رکاب و رکابند (ص ۲۳۶) و خزینه چی گری (ص ۲۱۵) نیز در این کتاب یاد شده است که هر یک قابل بحث و درخود بررسی جداگانه است.

در زمان سلطنت کارگی میرزا علی (۸۸۳-۹۱۰) صد نفر پیاده به نگهبانی درگاه سلطان مشغول بودند و در زمان سلطان حسن (۹۱۰-۹۱۱) تعداد این سر بازان به سیصد تن رسید. اما سلطان احمد خان (۹۱۱-۹۴۳) به تقلید یه پسیان که ایشان هم از آستانه ایان آموخته بودند، پنج هزار پیاده مرسوم خوار تهیه کرد (ص ۳۸۴). مواجت سالیانه سران تا دویست تو مان در این دوره دیده شده است (ص ۴۶).

۱- این دسم هنوز در گیلان بر جای است و به کارگر این که آخر روز من خص می کنند «خداقوت» می گویند.

تحف و هدايا و پيشكشها

تحف و هدايائی از دربار صفویان برای سلاطین کیائی گیلان فرستاده می‌شد و سلاطین محلی گیلان نیز از نوادر هنرهاي دستی گیلان یا پيشكشهاي دیگر از نقد و جنس برای ایشان فرستاده‌اند. اينک اشاره‌ای به آنها: اسب و اسلحه و جهات (ص ۱۶)، اسب و باز و خلعت و نقد و جنس (ص ۷۱)، خلعت طلا دوزی و کمر شمشیر طلا (ص ۸۷)، اسباب وجهات و اسباب و اسلحه (ص ۱۲۴)، کمر شمشیر طلا و اسب و تقوز و خلعت‌هاي لایقه (ص ۱۲۹)، شمشيرهاي طلا و اسبيهای جهان‌پيما (ص ۱۳۵)، کمر شمشير (ص ۱۶۵)، جائزه ران شکاري و متاع گيلاني (ص ۲۱۴)، کمر شمشير طلا و تاج مرصع (ص ۲۴۸)، يك قطار است وجهات و رخوت (ص ۲۴۸)، اسبيهای خوب و صراحی طلا (ص ۲۹۸)، اسب و خلعت و کمر شمشير طلا (ص ۳۴۸)، لباس خاصه از خلعت خانه شاهي (ص ۳۶۲)، تاج و کمر شمشير و اسب (ص ۳۶۶)، خلعت خاصه و اسب بازین نقره و تاج دولت و منصب خليفة الخلفائي (ص ۳۶۶ و ۳۶۷)، کمر خنجر طلا و خلعت شاهي (ص ۳۷۸)، کمر شمشير طلا و خلعت فاخر و اسب مسرج (ص ۳۹۰).

مشتاق انعامی است که در مقابل انجام کاري مفيد یا مهم می‌گرفته‌اند.

شاه اسماعيل پس از فتح خراسان، از هر حاكمي دویست تومنان مشتاق خواسته است . چون سلطان احمدخان قدرت پرداخت اين مبلغ را در خود نadio و از اهالی پدعلت دست‌اندازهای مختلف، روی طلیبدن پولی نبود، طرح «سرهزر» و «گاوه زر» را برای وصول دویست تومنان مشتاق ریخت (ص ۳۷۶ و ۳۷۷). ظاهراً اين مبلغ را با تقاضاي تخفيف بهصد تومنان رسانيده‌اند (ص ۳۷۷ و ۳۷۸).

آداب و سنت

هنگام دیدن صبح، نقاره صبح (ص ۱۶۹) و هنگام رسیدن شب، نقاره شب (ص ۱۷۱) می‌زندند، نقاره برای ایام شادی و شادکامی به کار می‌رفت (ص ۲۲۶) وقتی را با «نقاره شادکامی» اعلام می‌کردند (ص ۳۷۵). نقاره با دفو

هیچجه

تاریخ خانی

نی اذآلات طرب است (ص ۳۷۳) و تا ده شبانه روز به طرب و خوشی و شادی می پرداخته اند (ص ۳۷۲).

در روزهای خوشی و شادی «شکاف سجون و آزادی بندیان جنایت مشحون» را لازم می دانستند (ص ۳۷۲).

در ملاقات میرزا علی با امیره اسحق، خوان سالاران انواع اطعمه واشر بدو قنادیها و حلوها ترتیب داده اند و ساعتی به تفرج کشتی گیران اوقات به مراد گذرانیده اند (ص ۲۹).

هنگامی که سلطان احمد خان (۹۱۱-۹۴۳) وارد قزوین می شد، اهالی این شهر، برای تعظیم ویز رگداشت او «سادات و رشائیق وارد باب علم و تحقیق به آواز صفير و صدای نفیر به استقبال استعجال واجب شمردند و قریب دوازده مقام گاوها را قربان کردند و چندان نثار پایمال اعوان و انصار نمودند که دیده سپهر خیره می گشت» (ص ۳۶۵). پسر شاه محمودجان که یکی از مهمانداران بود «سه چهار جا اقمشه و امته پانداز و نقود اخلاص از نیاز نثار قادر قدم سلطان احمد خان گرد» (ص ۳۶۱).

سرکشان و طاغیان را پس از دستگیر کردن، با سلاسل و اغلال می بستند، یا دیگر کهنه در گردن می کردند و به خدمت سلطان می آوردند و سلطان برای از میان برداشتن آنان دستور می داد تا ایشان را به نفت و بویریا بسویانند (ص ۲۳۳ و ۲۳۴).

کسانی که اعمال خلافی انجام داده بودند، برای اظهار ندامت از اعمال گذشته رومال^۱ عجز و مکنت در گردن می کردند (ص ۳۴۴)، یا چکمین طاعت بردوش می انداختند (ص ۳۹۰) و به خدمت سلطان می آمدند.

گذشته از انواع مالیات که در آن زمان از دهقان و شهری می گرفتند، گاهی دستگاه حکومت به عنایین دیگر نظیر زره (ص ۱۳)، مرده سورانه (بنفتح میم) (ص ۱۳) و سره زر (ص ۳۲۱ و ۳۷۷) و گاوه زر (ص ۳۷۷) نیز پولهایی وصول می کرد و در جریان سال اگر پول خزینه شاهی کم می شد، یا

۱ - رومال به معنی دستمال است، این لغت تا امروز در پاکستان به کار می رود.

مخارج اتفاقی بیش می‌آمد، به عنوان «دست‌انداز» (ص ۳۲۱) پولهای دیگری از مردم می‌گرفتند. از مطالب تاریخی کتاب که بگذریم، درگوش و کزار صفحات آن نکاتی است که می‌توان از آنها برای تنظیم جغرافیای تاریخی آن زمان و مردم شناسی آن دوره استفاده کرد و این کار دقت و فرصت بیشتری می‌خواهد و جای آن در این مقدمه نیست.

نکاتی درباره سبک نگارش و رسم الخط کتاب

نشر کتاب روان نیست و تابع اضافات در عبارات زیاد به چشم می‌خورد. اضافه استعاری در این کتاب زیاد است. آیاتی از کلام الله مجيد و ایاتی از اشعار فارسی و عربی را در مواردی حساس، برای انداز و تحدیر آورده است. مفردات عربی مهجور و مصادر ساختگی و خلاف قاعده در آن دیده می‌شود. مانند کتب تاریخی همزمان خود لغات ترکی و مغولی در آن راه یافته است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

اختاچیان ۲۵۹ – الجه ۱۹۲ – الغار ۱۶، ۱۸، ۳۶، ۴۱، ۷۴، ۷۴، ۸۳
ایلغار ۱۲۳ – الکاوالکه ۲۶، ۳۱، ۷۵، ۷۹، ۲۶۴ – بکاول ۳۴۵
– تقوز ۱۲۹ – تو شمال ۲۹ – جلد و ۲۵۰ – شیلان ۱۰۴، ۱۳۵
قبچی ۲۱۰ – قبچی ۲۸۷ – قراول ۲۲۹ – قورچی ۳۳۰، ۳۷۸
باشی ۳۵۴ – قلو قچیان ۲۵۹ – کجکه ۱۷، ۴۸، ۵۸، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۷
۱۱۹ – مشتلق ۳۷۵، ۳۶۰، ۳۴۷، ۲۶۸، ۱۳۸ – منتله (منقله)
۰۲۱۰ – موجه ۱۴۵ – یرق ۶۴، ۶۵ – یساول ۸۲، ۱۴۰

ترکیبات گیلگی نیز در این کتاب به چشم می‌خورد:

عمو پسر به معنی پسر عموم ۲۸۸، عم پسران به معنی پسران عموم ۶۲، زن پسر به معنی پسری که همسر از شوهر دیگر به خانه آورده است ۳۱۰. پلی به معنی پهلو ۳۱.

پاره‌ای ترکیبات و ضبط لغات عوامانه در این کتاب است:

دست پاچه ۱۲۲. اجدها به معنی اژدها ۲۲۵ . بخچه به معنی بقیه ۱۹۲
در رسم الخط نسخه مؤلف که این کتاب از روی آن به چاپ رسیده است در

تاریخ خانی	بیست
موارد مختلف تاء‌گرد بهجای تاء کشیده نوشته شده است و ما در چاپ از آنها صرف نظر کردیم و به شکل تاء کشیده چاپ کردیم. این کلمات به ترتیب زیر بودند:	
حضره، خدمه، مصلحة، دوله، ملازمة، جمعیه، نصرة، سلامة، شجاعه، نصیحة، سعاده، خلعة، رخصه، ملاله، قسمه، فراغه، هزيمة، محلکه، طبیعه، مشقة، بعضی از نامهای جنراافیائی که شکل اضافی آنها امروز فراموش شده است در این کتاب ضبط صحیح دارد نظیر کلمات زیر:	
آسیا بدرود، بار فروشه دیده، بخاره پس، خشکه بخار، خشکه‌رود، شبمه— روود، سواده کوهه، کلاره دشت، هزاره جریب.	
از ترکیبات اصطلاحی مخصوص این کتاب ترکیب زیر است: اینستکه اترالک متوجه حدود دیلمانند ص ۵۸، یعنی هما کنون و همین حالا اترالک روی بدیلمان آورده‌اند. من اینستکه سوار می‌شوم ص ۲۳۵ — یعنی همین حالا دارم سوار می‌شوم.	
خلاصه تاریخ خانی آینه تمام‌نمای تاریخ گیلان در دوران حکومت سلطان احمدخان است. بهیک بارخواندن می‌ارزد و هر کس می‌تواند فراخور حال خود از آن بهره‌ای برگیرد.	

چاپ تاریخ خانی به سعی و اهتمام بر نهارد دارن

برنهارد دارن در سال ۱۲۷۴ قمری مطابق با ۱۸۵۷ میلادی، یعنی ۱۱۹ سال پیش، این کتاب را «از روی نسخه خاصة جناب نیقلای خانیقوف» در «دارالسلطنه پطربورغ به طبعخانه اکادمیه امپراتوریه» در ۵۴ صفحه چاپ کرده است. مقدمه‌ای به زبان آلمانی در ۳۱ صفحه در شرح نسخه و اختلافات و اصلاحات متن نوشته است. همچند صفحه اول کتاب، مقدمه برمتن اصلی، مقدمه‌ای به زبان فارسی و فهرست مطالب کتاب است. از صفحه ۳ تا صفحه ۴۵ ملاحظاتی است

که ملام محمد جعفر قراداغی اهری براین کتاب نوشته است و صفحات ۴۱ و ۴۲ و ۴۳، اغلات چاپی کتاب است.

دارن در مقدمهٔ فارسی خود می‌نویسد:

«اما بعد مخفی نماند که اکثر علمای فرنگستان در طبع و نشر کتب قدیمهٔ السنّه مختلفه این رسم را دستورالعمل خود ساخته‌اند که متن کتب را بهیچ وجهی من الوجه تغییر ندهند و اصلاح ننمایند مباداً که در عبارات اصل مصنفین تفاوت و تغییری بهم رسید که بسبب آن حوانندگان از سیاق کلام و شیوهٔ عبارات ایشان مطلع نشوند و از بی‌احتیاطی بلکه سرخودی طبع کنندگان خلی بصحت متن اصلی رسیده باعث بی‌اعتباری آن گردید...»

اما چون متن نسخهٔ مذکوره از تواریخ کتابت خلل پذیر شده، انشای آن از قواعد بلاغت دور و اسلامی آن از روابط متنانت مهجور آمده بود، لهذا بمقتضای العاقل بطلب الکمال فی کل حال و يقصد الجمال فی کل کمال مسودات چاپی نسخهٔ مذکوره را قبل التمام بملحوظهٔ ومطالعهٔ جناب فتوت نصاب، فضایل انتساب ملام محمد جعفر قراداغی اهری ساکن دارالسلطنه تبریز تقدیم و انها نموده، مشارالیه با جتیهاد تمام و اهتمام ملاکلام در اصلاح آن کوشیده‌اند.»

ملاحظات ملای مزبور که در ۳۷ صفحهٔ کتاب به چاپ رسیده است، بیشتر نادرست و غیرقابل اعتماد است. اغلات چاپی کتاب نسبتی زیادو نامهای کسان و نامهای جایها، در فهرست کتاب ناشناخته مانده‌اند.

با مشخصاتی که دارن در مقدمهٔ آلمانی خود از نسخهٔ خطی نیکلانخانی گفت آورده، یقین می‌توان داشت که نسخهٔ او پس از مرگش به استینتوی کتب آسیائی لینینگراد رسیده است و ما کتاب حاضر را از روی همان نسخهٔ چاپ کردیم، اختلافی که میان چاپ دارن و کتاب فعلی دیده می‌شود آنستکه از فصل دهم این کتاب تصحیحاتی ظاهرآ بقلم سلطان احمدخان شده است و یکی دو صفحه از نسخه و مقداری از سطور صفحات دیگر خط خورده است. دارن تمام صفحات و سطور خط خورده را در متن چاپی خود آورده و فقط در مقدمهٔ آلمانی خود به

این تصحیحات اشارتی کرده است. اما ما تمام آنها را حذف کردیم و تغیراتی که در عبارات داده شده بود در این چاپ مراجعت نمودیم و برای اینکه نسخه تصحیحات و شکل تغیرات عبارات برای اهل تحقیق روشن باشد، تمام آنها را در دوستان در اینجا ذکر خواهیم کرد:

در شرح ظهور عدالت امیره حسام الدین و محاربه و مقابله در نو کورا
بتاریخ سنه اربع عشر و سعما به. میان این دو سطر نوشته شده است «ازینجا
می پاید نوشت»

آنچه در اصل است:

صفحه ۵۸۸

مقدمات باطله شغل جنگ و جدل با
حضرت خان احمد پیش گرفت و بر
عادت معهود....

صفحه ۵۸۸

مقدمات باطله شغل جنگ و جدل
با ملازمان اعلاه بی بدل پیش گرفت و
بتمویه و تدبیس چشم فنا نهاد باز کرد و
اعمال کاذبه را به عمل درآورد و
اقتنا به تکمیل این صناعت نمود و
بر عادت معهود...

صفحه ۵۸۹

واقوال و مضمونی انشاء کرد که
نواب خان احمد حکم شاهی را...

صفحه ۵۸۹

شیخ نجم شد و بد رسم غمازی
در ابطال مقاصد و مطالب اعلاه خانی
طوماری تدبیس مفهوم و دفتری اعمال
کاذبه مضمون انشاء کرد که نواب
همایون حکم شاهی را...

صفحه ۹۵

كلمات ایلچی نزد شیخ نجم
فرستاد

صفحه ۹۵

كلمات لاطايل... ایلچی نزد شیخ
ترجم فرستاد

درگاه جلال خان احمد بود
تیر تدبیر نواب خان احمد

درگاه جلال اعلاه بود
تیر تدبیر اعلاه سلطانی

آنچه تصحیح شده است:

صفحة ۵۹۱

اصل خلل خرج کند...
حفظ ثغور اسلام دست اجتهاد...
دولت قاهره سلاطین رسوخ یافته...

صفحة ۵۹۲

بدعزمیت محاربه اهل جبال پستی
نمود...
طریق نبرد با اهل گیلان بیه پیش
شناخت
خاطر خان احمد...
صفحة ۵۹۳
نژد کار کیام گو که
سراقتدار ایشان را به فلک دور
افراحت...
که شرار خیرگی و دو تیرگی
مخالقان از جهات معینه به کدام جهت
زبانه خواهد کشید تا بزلال تدیر
شعله آتش و دود سوداء ایشان را دفع
نمایند. دراین اثنا سه خبران که تحقیق
داعیه جنگ و جدل رسانیدند، حضرت
خان احمد...

آنچه در اصل است:

صفحة ۵۹۱

اصل خلل خرج کند...
حفظ ثغور اسلام دست اجتهاد...
دولت قاهره رسوخ یافته...

صفحة ۵۹۲

به عزیمت محاربه اهل جبال پستی
پذیرفت...
نبرد با اهل بیه پیش شناخت...
خاطر اعلاه خانی...
صفحة ۵۹۳
نژد کار کیام گو که
سراقتدار به فلک دور افراحت...

که شرار خیرگی و دو تیرگی
مخالقان از جهات معینه به کدام جهت
زبانه خواهد کشید تا بزلال تدیر
شعله آتش و دود سوداء ایشان را دفع
نمایند و وجود خیث معاندان چون
رماد تیره و خاک بر سر شود. سرهنگان و
سرداران اشارت حیوة بخش را چون
روح در ابدان ساری و روان دانستند و
به جان و جنان اتباع لازم شمردند و
فرمان را اذعان کردند دراین اثنا
مستخبران که تحقیق جنگ و جدل
رسانیدند نواب چهانی...

آنچه در اصل است:

صفحه ۵۹۴
مستخرج گردانیده به بازار کاسد
معاملان حاصل آشکار کرد که از لشکر
از لشکر کشی ...

صفحه ۵۹۶

مستخرج گردانیده به بازار کاسد
معاملان حاصل آشکار کرد که از لشکر
کشی ...

صفحه ۵۹۵

اعلام فرمایند. [دیگر منویس تا
آن طرف صفحه دیگر که نشان دارد]
واز عرض این حکایات حمل به عجز و
قصور نفرمایند و بسر ذل و مکنت
استدلال نجوینند که مخلص دولتخواه
رتبه خطیر سلطنت

صفحه ۵۹۶

و اختیار خطه مملکت از عون عنایت
نامتناهی سرمدی به فحواء الحمد لله
علی انعامه قد رجع الحق الی مقامه
یافته و بتوسط امداد غیری محتاج
نگشته و در همه باب میامن همم الهی
را عقده گشاء امور خود داشته و صدائ
نداء فتوحات در موقع مشکلات از
هاتف توفیق به گوش صدق شنیده و
از وهم تغلبات روزگار به حصار
عنایت کرد کاردر آمده و هنگام سوانح
امور مبدأ حقیقی را مرجع ومصیر
شمرده است واز او استعانت خواسته و
دست امید به دامن معنی و اعتمدو

آنچه تصدیق شده است:

آنچه در اصل است:
 بالله درزده واذغیری منقطع گردانیده
 ته از زلال مالامال دوستکاری ونهاز
 خشکسال ناکامی و افسراط ونریط
 آمال وامانی بر مصادق لاتاؤ علی
 مافاتکم ولا فرحوا بما ایکم غمناک و
 فرحنای گشته اما به کفایت احوال بزهو
 مسکین و تسکین کسدورت خواطر
 شکسته و غمگین کوشیدن که میامن
 ساعتی از زمان که بدان مصروف شود
 بر عبادت سین سنه رجحان دارد.
 دفع آتش فتن ورفع مادة حوادث و
 محن را از فرایض الله می شمرد و در
 مواد خیرخواهی آنچه ما فی الضمير
 است تحریراً و تقریراً اداء آن بر حکام
 زمان واجب می داند. و گرنه بیت:
 آنرا که خدا نگاه دارد و رسنگ
 ز آسمان بیارد - حاشا که رسد بداو
 گزندی - و اشفته شود زنا پسندی.

[ازینجا بنویس]

صفحه ۵۹۷

نژد خان احمد...
 حضرت خان...
 صفحه ۵۹۸
 علامات نقاق امیره که بررأی عالی
 روشن شد، بی لعل و عسى...

صفحه ۵۹۷

وبه خدمت اعلاء کامگاری...
 سلیمان زمان...

صفحه ۵۹۸

نمود. به نژد عقل دورین روش
 شد که آنچه بدعاطر انور گذر کرده و
 به لفظ گهر بسیار نظام یافته اگر صد
 سال در گوشاهی اصم فرو خوانند،

بیست و شش

تاریخ خانی

آنچه تصحیح شده است:

آنچه دراصل است :

جز باد پیمودن حاصلی ندارد که رب
نصح مصنوع علامات نفاق امیره که
برای عالی روشن شد ، به حکم
وجوب که دفع صایل به عقل و شرع
ثابت است لازم دانست و بی لعل و
عسى ...

مشغول گردید...
جنگ را معدباشد و رکاب همایون
زیارت نهضت فرمود...
لاهجان را مکان جلالت ساخت...

صفحة ۵۹۹

طایفه اژدها او بند...
علی حسام الدین را بالشکر به
lahjan آوردند با وجود تجنب امیره
به لاهجان آوردند و فرمودند...

مشغول گشت...
جنگ را معدباشد و رکاب همایون
از زیارت نهضت فرمود...
lahjan را مکان جلالت ساخت...

صفحة ۵۹۹

طایفه اجدها او بند...
علی حسام الدین را بالشکر به
lahjan آوردند با وجود تجنب امیره
از راه باوسودان رای عالی که خیر و
علیم بر قصد قضا و قدر و محیط بر
خیر و شر امیره بود به تفحص و تجسس
علوم فرمود که مخالفان از گو که به
کوله رو دبار و از آنجا به لاهجان
خواهند آمد به طلب سرداران که به باو
سودان استحکام کرده...

صفحة ۶۰۰
که به کنار رودخانه سیمه رود...

صفحة ۶۰۰
اقامت داشتند فرستاد و به لاهجان
آورد و پرتوه خورشید مشورت بر
صفحات خواتر امرا و سرهنگان
انداخت. عزایم تدبیر همایون که در

آنچه در اصل است:

جمعیع مهام و مرام مساعدت می نمودو
برهمه آراء و افکار فایق بود و اهل
ملک از ظل ممدود صحت رأی آسوده
و عرصهٔ معموره را مزید بسط و میجال
فسحت بدان حاصل، بدین معنی
شرف اختصاص یافت که به کنار
رودخانه سیمه رود...
مثل حضرت سراجا و هاجا قاسما
اللامارة والجلالة...

مثل حضرت ورستر قاسم...

صفحة ۶۰۱

متوجه لاهجان است. خان احمد
فرمود که بیست سی نفر قورچی...

صفحة ۶۰۱

متوجه لاهجان است رای عالی را
اقضا چنان شد که بیست سی نفر
قوچی...

صفحة ۶۰۲

درظن سپاه شجاعت دستگاه یه پسی
این بود که لشکر لاهجان بمجرد آواز
تنکیسار آتش حرب بازدارند...
سپاه خان احمد

صفحة ۶۰۲

درظن کاذب و خیال فاسد بیه پسی
این بود که انصار حق در بادی الرای
دست از افر وختن آتش حرب بازدارند...
سپاه اسلام

وعزم جزم کرده بودند. افواج
سپاه یه پس و یه پیش بسان امواج
دریا بایکدیگر می جوشیدند و زبان
شمشیر و سر خنجر می بوسیدند...

وعزم بریقاتلون فی سبیل الله جزم
کرده بودند. افواج سپاه ایمان و کفر
بسان امواج دریا با یکدیگر می -
جوشیدند و زبان شمشیر و سر خنجر
می بوسیدند متناطیس دولت خسروی
که قبله نمای اهل ایمان بود به حکمت
خاصیت، جذب اجساد آهنین فساد
آئین اعداء دولت و مخالفان مملکت

آنچه تصحیح شده است:

آنچه در اصل است:

می نمودند و به ضرب تیر تا بدار

صفحه ۶۰۳

صفحه ۶۰۳

بیت: به جای دل به شکم اندرون
همه پیگان – به جای موی براندامها
همه سوار پیاده‌های یه‌پس که در
مقابله به چنگ چنگ در دامن فتح
می‌زند اندکی زخمدار شدند در
این حال حضرت امیر قشون سواران
منتخب را عقب گیری فرمود. فی الحال
پای ثبات لشکر یه‌پیش از جاده نبرد
منحرف و متفرق شدند...

و پیکان آبدار تنهاء اعداء بد کردار
بسان نسیج عنکبوت شبکه شبکه
می‌کردند بیت به جای دل به شکم
اندرون همه پیگان به جای موی بر
اندامها همه سوار مخالفان اکثر
زمدمدار و بعضی بی جان گشتند پیاده
که در مقابله به چنگ چنگ در دامن
فتح می‌زند. امیر قشون سواران
منتخب را عقب گیری فرمود و نقل و
وزن اعمال حیلت مآل اهل ضلال بر
خواص مرضیه و حماید فعل اولیاء
حضرت زیاده و افزوده گشت و کفره
ظلمه بر اهل اسلام غالب آمدند و
فرق اسلام از جاده نبرد منحرف و
متفرق شدند...

سرداران حضرت خان رفته بود...

سرداران حضرت رفته بود...

صفحه ۶۰۴

صفحه ۶۰۴

بدقل رسیدند
[دبیا لمع طالب حاشیه درمن است]
داده بود که لشکر یه‌پس به طرف
دست چپ به نخجیر کلایه و دست
راست به کوهستان‌کی درزو گیر بودند
و هنوز نواب خان احمد...

درجة شهادت یافتد
و فرار شعار ساختند و هزیمت تمام
یافتد [در حاشیه عباراتی بوده است
که به علت صحافی از میان رفته است]
بیت بشکست قلب ما را صفت کافران
خیره حشری سپه بروند که به هیچ

آنچه در اصل است:

کارنامد، بنوعی چشم زخم دست
داده بود که لشکر مخالف به
طرف دست چپ به نجعی کلایه و
دست راست به کوهستانی در زد و
گیر بودند و نواب عالی سلطانی...

صفحه ۶۰۵

په در هشت بر مقیم بود چنانچه پله.
فقیه و چندین ملازمان که در خدمت
اشغال داشتند دستگیر شدند...

دامن دولت خان از آسیب تند باد
و قایع و گرد حوادث محفوظ ماند و
به سلامت بیرون رفتند...

سپاه امیره...
در پی عساکر آمدند و بازیه لاهجان
معاودت نمودند...

ضمیر حضرت خان احمد...
برگ تی برگی و میوه غم و دردست

چون نهاد کوه با وقار و چون شیر
قوی دل و با قرار، به در هشت بر مقیم
سعادت بود چنانچه رتاب عالی که به
سنگه چار کی رسید پله فقیه و چندین
ملازمان که در خدمت اشغال داشتند
دستگیر گشتد...

دامن دولت از آسیب تند باد و قایع
و گرد حوادث محفوظ ماند واژ لجه
جنگ و آتش دهان نهنگ اهل وغی
به سلامت بیرون رفتند...

پیاده مخالفان...

در پی عساکر آمدند چون چشم
مخالفان از جمال روز مقصود نایينا
بود بر مثال شب پره به ظلمت شب
فکرت سر گردان و باز به لاهجان
معاودت نمودند...

صفحه ۶۰۶

ضمیر حضرت سلطنت و جلال...
برگ تی برگی و میوه غم و دردست

صفحه ۶۰۵

آنچه در اصل است: آنچه در اصل است:
در او. حضرت ورسترا قاسم... دراو. حضرت سراجاً وهاجاً...

صفحه ۶۰۷

صفحه ۶۰۷

دیگر سرداران...

وبدين ایات مترنم شد. خسروا
لشکر منصورت اگر رجعت کرد.
بیست بردامن جاه تو ازاین بار غبار
عقل داند که درادوار فلک بی رجعت
استقامت نپذیرند تیحوم سیار. دیگر
سرداران...

برای خان واضح بود...

برای عالی واضح بود...

صفحه ۶۰۸

صفحه ۶۰۸

امراي خان احمد...

امراي دولت...

صفحه ۶۰۹

صفحه ۶۰۹

سپاه امیره حسام الدین...

مخالفان....

مقتول شدن...

درجه شهادت یافتد...

حضرت خان احمد

حضرت اعلاء سلطانی

صفحه ۶۱۰

صفحه ۶۱۰

بیدرودسر رفتند و حضرت امیره
حسام الدین با فتح و فیروزی به
کوچصفهان رفت...

به رو در سر رفتند چشم امل امیره که
از حرص لشیشه باز بود به ظلمت
این خبر چون شب تو میدان تاریک
گشت و صورت فیروزی که به بیداری
طلب می داشت، به خواب و خیال
انجامید و از لاهجان ناکام به کوچصفهان
رفت [تا اینجا بنویسن والسلام آخر

شد]

یادداشت‌های

مرحوم قزوینی بر حواشی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن

مرحوم قزوینی کتاب تاریخ خانی چاپ دارن را در پنجم دسامبر ۱۹۴۲ در شهر پاریس، به مبلغ ۵۰ فرانک، از کتابخانه‌گوتنر خریده و سراسر آن را خوانده و این مطالب را بر حواشی این کتاب نوشته است.

بر صفحه سفید اول کتاب:

کرجیان اسماء لمحلی از گیلان، ۲۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۵، ۲۰۶، ۳۰۶ از ۸۸ صحبت از توب و توبیچی می‌کندگویا در حدود سن ۸۹ باشد. ذکری از اوایل شاه اسماعیل واقامت او در گیلان قبل از خروج و این قدیمترین مصنفوی است که ذکری از آن یافته‌ام و جزئیاتی درخصوص این مدت شاه اسماعیل دارد که هیچ جا ندارد ۱۰۱-۱۰۶ و همچنین بعدها در تضاعیف کتاب بسیاری از سوانح شاه اسماعیل ذکر می‌کند که بواسطه قدم تأثیف کتاب ۹۲۱ بسیار مهم است.

[بر صفحه اول که نام کتاب نوشته شده است]:

مشتمل تاریخ حوادث چهل ساله گیلان از سن ۸۸۰-۹۲۰.

در سن ۹۲۱ و ۹۲۲ (ص ۶ و ۴۵۴) تأثیف و تصنیف نمود.

ص ۵ - [در مقابل دیرین]: قدیمی.

ص ۱۷ - کوکب فرق و فجر !!

ص ۲۵ - فاتح [در مقابل مفتوح من].

سی و دو

تاریخ خانی

ص ۵۲ - امامزاده حسین قزوین.

ص ۹۸ - کجکه = کمک ظ.

ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ - تألیف این کتاب در سنة ۹۲۱ است. اولین دفعه است زماناً (یعنی قدیمیرین کتابی است که در آن) ذکر سیادت شیخ صفی را می‌پسند و پس از این کتاب در حبیب السیر (حدود ۹۳۰) و جهان آرا (حدود ۹۷۲) و مجالس المؤمنین (۹۹۵) و عالم آرای عباسی و سلسله النسب صفویه همه‌جا بدیهی که اورا سیادت ذکر کرده‌اند و اما صفوهه الصفا مؤلف در حدود ۹۵۸ که نسب ناتمه بالا بلند سیادت شیخ صفی را بحسب میدهد شک نیست که محرف است و در عهد صفویه این زواید را لمصلحت الوقت بر آن الحاق کرده‌اند. تاکنون معلوم من شد شهرت این خاندان بسیادت از چه عهدی شده‌ایا از اوایل ظهور شاه اسماعیل؟ یا قبل از آن و احتمال قوی میدهم که این اختلاف نسب از عهد شیخ صدرالدین بن شیخ صفی شروع شده باشد و خود او شاید محرك وخاقان و... مختلف این نسب بوده است.

ص ۱۰۵ - یا؟

ص ۱۰۶ - قسری [در مقابل قصری متن]

ص ۱۵۹ - قصد [در مقابل قصه متن]

ص ۱۶۱ - [در مقابل نام میرسین کیا نوشته است]: نام این امیر را در احسن-التواریخ (رجوع به جلد چهارم) و همین حلقه تواریخ طبرستان بنام حسین کیا نوشته است.

ص ۱۶۱ - [در مقابل شرحی که در باره فتح شاه اسماعیل نوشته که قریب ده دوازده هزار مرد وزن و کوکد شیرخوار را بقتل آوردند و لحوم اکابر آن ولايت را در سوم مجلس و طعوم لذیده مغل گردانیدند قزوینی می‌نویسد:] وحشیگریهای شاه اسماعیل هیچ کمتر از مغول و از امیر-تیمور نبوده است و عجب است که گوشت آدمی را می‌خوردده‌اند (مثل مغول) و نظیر این فقره را در خصوص همین شاه اسماعیل در تاریخ مکه لقطب الدین النیروالی داردگویا در خصوص شیروانشاه است که

میگوید گوشت اورا پخته و خوردند و نظیر آنرا در حبیب السیر در خصوص یکی از شیانیان خراسان (شاهی ییک؟) دارد که شاه اسماعیل کاسه سر او را بطلانگرفته در آن شراب مینخورد!!

ص ۱۶۰ - [در مقابل قلعه آستا نوشته است]: کجاست علی التحقیق قلعه آستاد.

ص ۱۶۲ - [در مقابل سوق بلاق متن نوشته است]: ساوجبلاغ نزدیک طهران ظاظ.

ص ۱۶۲ [در مقابل کلمه شمیران متن نوشته است]: این شمیران نزدیک طهران خلط.

ص ۱۹۸ - [در مقابل کالمجار متن نوشته است]: ظ = کالمجار.

ص ۲۶۳ - [در مقابل کلمه استجالو نوشته است]: این املاء تقریباً میرساند که ضبط استاجلو، استاجلو لو است نه استاج + لو

ص ۲۶۴ - [در مقابل تشاپک نوشته است]: بستا پک ؟ ظ.

ص ۳۹۲ - [در مقابل امکنیت نوشته است]: امکانیت.

ص ۴۰۴ - تاریخ تأثیف کتاب ۹۲۲-۹۲۱.

نسخه‌هایی که از این کتاب
در دست است

استوری پس از معرفی مؤلف کتاب تاریخ خانی، نسخه مورخ ۹۷۸
قمری را که بلوشده به شماره ۴۹۹ / ذکر کرده است، یاد می‌کند و سپس با
استناد به:

MELANGES ASIATIQUES VOL. II
(*ST. PETERSBURG* 1852, P. 53)

می‌نویسد که این نسخه رونویس تازه‌تری از نسخه اصلی است. و بعد اضافه می‌کند نسخه چاپی دارن برآساس رونویس نسخه پاریس و نسخه متعلق به خانیکف است. اما نسخه خانیکف امروز در مجموعه خانیکف که در سال ۱۸۶۴ میلادی به کتابخانه سلطنتی عمومی سنت پترزبورگ رسیده، نیست. ممکن است دریکی از کتابخانه‌های لینینگراد باشد. حدس استوری صحیح است و ما نسخه اصل را در انتیتوی کتب آسیائی لینینگراد به دست آوردیم و کتاب حاضر را از روی همان نسخه چاپ کردیم.

مشخصات نسخه‌های موجود

نسخه انتیتوی کتب آسیائی لینینگراد شماره ۴۹۱ C که نسخه دستخط مؤلف است در ماه محرم ۹۲۱ شروع به تحریر شده و در نیمه صفر ۹۲۲ به نهایه رسیده است. این نسخه با خط خوش نستعلیق قرن دهم در برگ که

هر صفحه آن ۱۲ سطر است موجود است. از برگ ۲ تا ۸ آن جدول بندی دارد. بین السطور و گاهی در حاشیه کتاب ظاهرآ به قلم سلطان احمدخان، متن اصلاح گردیده و مفراداتی افزوده شده است. از برگ ۴۹۶ تا ۵۰۴ که مطالب آن بیشتر مربوط به دوران سلطنت سلطان احمدخان است، تصحیحات یشتری دیده می‌شود. در این قسمت مؤلف با قلم خود به جانبداری سلطان احمدخان پرخاسته و به یه پسیان تاخته است. ظاهرآ سلطان احمدخان با قلم خود، از القاب و تعارفات نسبت به خود کاسته وحد اعدال را نسبت به یه پسیان نگاه داشته است. صفحه آخر این نسخه با قلمی ریز تحریر شده و شانزده سطر در آن گنجانده شده است. خاتمه این نسخه چنین است:

افتتاح انشاء کتابت این تاریخ در منتصف محرم احادی
عشرین و تسعماه شروع پیوست و در منتصف صفر ائم عشرين و
تسعمائیه بعون الهی و بسلطنت پادشاهی بدست ضعیف بندۀ کمترین و
دعاگوی دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاجی^۱ به اتمام
رسید: بیت. بدانی گرا زجان بدوبنگری - کدجان کنده ام تا توجان پروری
خدای جهان را فراوان سپاس - که گوهر سپردم بگوهر شناس. اگر
صاحب نظر ان نقصانی بینند امید که اصلاح فرمایند و در آینه کج نمای
بی بصران اگر در آید رجاء واثق که صورت سهو و خطأ بین رضا
نماید الحمد لله علی اتمام نعمه و انعام کرمہ والصلوّة علی نبیه محمد و
آلہ .

بر صفحه مقدم بی متن عبارات ذیر نوشته شده است:
تاریخ گیلان که بندۀ پر عصیان حسینقلی ابن محمد بن خازن
حاتم کهدمی دردار السلطنه مسکو در سنّت ۱۱۶۳ ابیاع نموده.

[امضای پیچیده و درهم]

فی تاریخ ۲ شهر ربیع المرجب من شهور سنّت ۱۲۵۰ این
تاریخ خانیرا حالیجاه عزیزی اتاییک پو لکنیک دام عزه بمن هبه نموده
اول کتا بیست که بعد از ساخته شدن کتابخانه داعی بمن رسید المحتاج

۱- پیران امروز هم هنسوین به لاهجان را «لاجی» گویند.

الی الله [امضائی پیچیده و تاخوانا]

بر برگ ۳۵۹ این کتاب عبارات ریز نوشته شده است:
بتاریخ روز دوشنبه یست و یکم شهر ذیقده کتاب مزبور

را بخانه‌الذمیرزا بردم از برای خواندن یوش سنه ۱۱۹۹
نسخه دیگر انتیتوی کتب آسیائی لینینگراد به شماره D94. این نسخه
عکس نسخه‌شماره ۱۴۹۹ است که بلوشه معرفی کرده است. صفحات آن بالغ بر
۳۵۲ صفحه و هر صفحه شامل ۲۲ سطر با خط نسخ متوسط است. بر حواشی
این نسخه عکسی، به خط دارن، کلمات افتاده، از روی متن اصلی افزوده شده و
یادداشت‌های فراوانی به زبان فرانسه نوشته شده است. زیرنویسهاي در هر صفحه
اضافه کرده و این همان نکاتی است که در کتاب چاپی او آمده است. از وسط
سطر دوم ص ۳۵۲ این نسخه، در حدود یک صفحه و نیم افتادگی داشته که دارن
با خط خود از روی نسخه اصل رونویس کرده و در یک صفحه ۲۹ سطری گنجانده
است. آخر این نسخه چنین است:

تمت الكتاب بعون الله الملك الکریم السوہاب کتبه العبد
الاقل الاحق والاحوج الاققر من خلق الله العلي الاکبر المستربق
بعناية الله والمستوثق بر حمۃ الله القوى الغنى قاسم بن حسن الحسینی
غفر الله ذنبه وستر عیوبه بتاریخ روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه
ثمان وسبعين وتسعمائة الهجریه تم تم
بنا بر این نسخه پاریس که این عکسی از آن است ۶۵ سال پس از تاریخ
تألیف کتاب رونویس شده است.
نسخه سوم این کتاب در کتابخانه سید شهاب الدین تبریزی در آستانه مقدسه
قسم است که در ذریعه ج ۳ ص ۲۵۰ از آن یاد شده اما تاریخ کتابت آن را
ننوشته‌اند، آقای مژوی در نسخه‌های خطی فارسی ص ۴۲۴ به نقل از ذریعه از این
کتاب نام می‌برد.

تهران پانزدهم دی ماه ۱۳۵۲

منوچهر ستوده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ابتدای سخن آن به که کند اهل کمال

به شای ملک الملک خدای متعال

اما چون طوطیه حمد و ثنائی که سزاوار ذات بی همتا و فراخور
صفات بلا انتهای حضرت منعم بی چون و چرا باشد ، مرقوم کلک مهندسان
اعصار و منقوش صفحات دفاتر سورخان ادوار نیست و از آن حیثیت که
ذات صمدیت به مدلول «إِنَّكَ حَمِيدٌ مُّجِيدٌ» منعوت و موصوف است، متکلم
نعت ربویت، جز آنکه دست تدبیر در عروه تقصیر زند و به منطق شریف
«سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقٌّ مَعْرِفَتِنَاكَ وَ سُبْحَانَكَ مَا شَكَرْفَاكَ حَقٌّ شَكْرِكَ»
متمسک گردد، تمسکی ندارد ، چه با وجود تجدد هر گونه الطاف بی پایان که
به بشارت «وَ إِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا يَحْصُوْهَا» به بندگان شرف اختصاص
می یابد و هر لحظه به مظاهر لطیفه و کثیفه اعیان موجوده فایض می گردد ، از
بسته زبانان حیران کمال جمال و تشنه لبان زلال وصال حضرت ذوالجلال
چه آید که ذات احادیث را شاید .

بیت

هیچ دل را به کنه او ره نیست عقل و جان از کمالش آگه نیست

سست جولان ز عز ذاتش و هم ننگ میدان ز کنه و صفش فهم

شعر

هُوَ الَّذِي أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعًا فَكَيْفَ يَدْرِكُهُ مُسْتَحْدَثُ النَّسْمِ

وَكَرْ جَرَأْتْ بِهِ نَعْتَى مَىْ كَنْمَ آنْ هَمْ بَدَانْ مَانَدْ

كَهْ مُورْ بَىْ زَبَانْ تَاجْ سَلِيمَانْ رَا بَهَا گَوِيدْ

و درود نامتناهی بر مظہر الطاف الھی محمد الامی العربی الھاشمی صلوات الله

علیه و علی آلہ واصحابہ الطاھرین الھادین .

بیت

از الف آدم و میم مسیح

امی گویا به زبان فصیح

خاتم اونام محمد شدست

ماه نگین دار زبر جلد شدست

تخت زمین آمد و تاج آسمان

تاج تو و تخت تو دار دجهان

شعر

بائی لیسان احمد السیدالذی علی منکب الجوزاء میں حمایہ ردا

و برآل و اصحاب و بنی اعمام او کہ سیارات سماوی و ملائکہ ارضی و ثمرہ

شجرہ رسالت و ولایت اند باد .

و بعد زبان خامہ مشکین عمامہ را به رقم معنی :

[بیت]

آنچہ برآید به زبان قلم نیست به از حمد ولی النعم

عطرسا گردانیده ، مشام جان را به عبیر مدح خداوند جهان پناه ، مهیط

تأییدات الله ، آفتتاب سماء سلطنت و عدالت ، بدر فلك حلاله و خلافت ، سید

السلطین ، سندالخواقین ، افتخار آل طه و یس ، کهف ممالک الاسلام ،

ملیجاً ملوک الایام ، المشرق من جبینه نورالتقی ، المؤید من رب الارض والسماء

«وذلك فضل الله يوطیه من يشاء» ، الموفق بتوفیقات مالک الاحد ، خان بن خان

سلطان احمدخان ، ابدالله تعالیٰ ظلال جلال سلطانه و افاض علی کافه البرایسا
ذوارف احسانه . مروح و آسوده کیفیت تأثیر این تاریخ را به طالعان مطالعه
روشن سازیم ، تا شارع را مشروع به بصیرت باشد و بر حقیقت حال اطلاع یابند .
چون وضع سلطنت نواب اعلیٰ حضرت خورشید فلك دوار ، سایه کردگار ،
به قانون عواطف ربانی حالي و به توفیقات الهی متعالی بود و مضمون :

لَوْلَا بِنَادِيْعِ صُنْعِ اللَّهِ مَا ثَبَتَتْ قِيلْكَ الْمَتَارِمْ فِي لَهْمٍ وَفِي عَصَبٍ

مؤکد این معانی و طبع لطیف مدرک امور و مطلع کیفیات احوال
عصور و دهور ، به وسیله ذوق مطالعه تاریخ تأثیر میر صافی ضمیر - میر
ظهیر - که حاکم زاده مازندران و در زمان خلافت حضرت سلطان محمد و
حضرت میرزا علی ، کو کب سعادت به نور امارت و جلالت تابنده و درخسان ،
اطلاع یافته که انتهاء تاریخ امیر کبیر ، قریب غروب آفتاب عمر سلطان محمد
مفغور واوان طلوع کو کب سلطنت میرزا علی مبرور بود و مشرب عالی
مقتضی انشاء تاریخ و این چاشنی ملایم مذاق و این مفرح موافق مزاج با
وجود آنکه از ابتدای طلوع اختر سعد خلافت و جهانباني ، به مدار اوج
سلطنت و حکومت و کامرانی ، از تاریخ هجری نهصد و ده گذشته و در آن
وقت سن مبارکش از پانزده تجاوز ننموده و از بنیان اختراع و استخراج
این تاریخ که مسمی به « تاریخ خانی » است ، از بیست و پنج در نگذشته ،
آئینه ضمیرش از صیقل تجارب روزگار ، نهچنان جلا پذیر گشته بود که بررأی
مشکل گشایش دقیقه‌ای نامراعی ماند .

بیت

خبیر و خردمند و صاحب ضمیر

به دولت جوان و به تدبیر پیر

ز درکش تحریر شده عقل کل

ز رایش یکی شعله بدر منیر
 وحوادث اعصار و تغیرات امصار را که به نور فرات دریافت و فوایدو
 نقصانات را دانسته بود، ذمت همت و بنیت نیت، به تجدید این مرام و
 احیای این مکارم، مصروف و معطوف فرموده. نهال با غ سخن را بـ زلال
 تقریر تازه گردانیده. صور کیفیات که از قوه به فعل آمده بود، ازفوت و
 موت سلطان محمد مرحوم تازمان این سعادت، هرچه در حیطه شعور و
 وقوف در آورده، با حضرت معتمد الدوله السلطانيه، سراجاً قاسماً لا قسام
 الخصايل که از کبار خواص دولت و درجات تربیت، به اقاصی کمال یافته،
 و واقف مزاج خاص و محرم خلوت اختصاص بود و در فنون کاردانی آیتی
 و در حلم غایتی و به ذهن مستقیم، استقبال تدابیر صائبه می نمود، در هر باب
 مطارحة مقالات می فرمود. و بنده دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین
 را به تحریر و تسویید این تاریخ، مخصوص التفات گردانیده، اتباع آن را
 فوز بدسعادت دارین و دولت کونین دانسته. من الفاتحه الى الخاتمه، مجال
 تخلف احدی از مدلول مضامین شریقه، مجال شمرده و اطاعت فرض دانسته،
 آن اشارت به انقیاد پیوست و از حضرت عزت جهت اتمام حصول این
 مقصد، بدرقه توفیق طلبید.

بیت

ره به سر منزل مقصود نشاید بردن

گر درین ضابطه لطفش نکند همراهی

والله الاموفق و هو المعین و منه الاستعاده و عليه التکلان .

بعد از استسعاد لسان اخلاص به نشر شمهای از صفات محمدت آیات
 حضرت اعلای خانی و شستن دهان به آب زندگی، مختروع این تأليف

سیدنا و سلطاننا خان بن خان ، سلطان احمدخان خلد ظلاله ، تمهید مقدمات و فهرست فصول کتاب را به سه باب حصر فرمودند .

باب اول : در قصه آخر حکومت سلطان محمد مرحوم و کوچسپهان را به سلطان حسن مبرور رجوع فرمودن و چگونگی وفات سلطان محمد و جلوس حضرت میرزا علی به حکومت و فتوحات زمان سلطنت و اوان سعادت و حوادث ایام حکومت .

باب دوم: در بیان قصه سلطنت حضرت سلطان حسن و عزل میرزا علی و قتل میرزا علی و قتل سلطان حسن و شرح درجه شهادت یافتن ایشان و کیفیت آن .

باب سیوم : در شرح خلافت وعدالت و سلطنت حضرت اعلاه سلطانی جهانبانی نوشیروانی ، سلطان احمدخان ، خلد خلافته و سلطنته و ذکر وقوع حالات ایام سلطنت و خلافت .

افتتاح : انشاء این تاریخ در محرم [سنه] احدی عشرين و تسعمايه سمت وقوع یافت و منه الاستعanaة باتمامه .

باب اول

[فصل اول]

در تمهید مقدمات خانه سلطنت سلطان محمد مرحوم مغفور و رجوع کوچسنهان
به حضرت سلطان حسن و ابتدای حکومت میرزا علی علیه‌المغفرة

حضرت سلطان محمد مرحوم پادشاهی بود عادل و کریم و رحیم و
رؤوف و شفیق برخلق و خلیط و مجموعه اوصاف حمیده، و به کمالات
علمی و عملی حکمی آراسته و از کمال اختلاط ، حکام دارالمرز از آستانه
تا استرآباد با ایشان در مقام اطاعت و یکجهتی و موافقت و دوستی و عقود
عهد و سلسله ائتلاف با سلاطین و ملوک و حکام و خواقین روزگاریه قواعد
عهد و قوانین میثاق مبرم و مستحکم . و مملکت آبدان و رعیت و رعایا
از فرات عدل [او] محظوظ . چه بهترین نعمتی و خوبترین عطیتی طوایف
انام و خلائق ایام را نجابت اولاد است . و از فیض فضل ربانی ، حضرت
ایشان را اولاد ذکور شش نفر ارزانی شده بود . اول و اقدم و [ا] خلف و
اکرم ، حضرت میرزا علی که ولی عهد سلطان محمد مرحوم بود و تعریف
خصایل حمیده و اطوار پسندیده ، در بسط باب سلطنت و حکومت ایشان
خواهد آمد .

بعد از این حضرت سلطان حسن که موصوف بصفات احسان و منعوت به سیرت حسن و در آین خلافت و شجاعت و سخاوت عدیم المثل و به حکم «آل‌ولـلـهـالـحـقـقـتـدـیـ جـاـبـائـیـهـ الـغـرـ» سیرت کریمه اب بزرگوار اشعار روزگار خود ساخته، روزنامه اوقات بود. و در باع خلافت، نهالی که جمیع انام ایام از میوه احسان برخورداری می یافتد.

بعد از این سلطان حسین و بعد سلطان هاشم و بعد سلطان حمزه و بعد سلطان عباس که همه کامگار و متخلی به عنایت کردگار و به سبب تفسر انواع قابلیات که حضرت سلطان محمد مرحوم، به نسبت سلطان حسن نموده بود، حکومت کوچسپهان را نامزد استحقاق و استعداد ایشان کرد و بهوی ارزانی داشت و در تاریخ سنۀ اثنی و ثمانین و ثمانمائۀ، به نواب حضرت سلطان حسن رجوع فرمود. چون آن محل فصل شتا بود و شتاب شتا از حدود اعتدال متجاوز، فلهذا اوقات مبارکات به سمام گذرانیدند و موسم بهار که لیل و نهار تفاوت نمی کرد، نشاط شکار و گشت، به خاطر شریف گذشت. و گشت چاکر و کسر و کسب هواهای سردسیر تصمیم خاطر گشت. و در آن هواهای لطیف، از مان صحبت با ندمای حضرت و امرای عالی مرتبت و ارکان سعادت، به فراغت به سر آوردند. و در زمستان دیگر بعضی اوقات به چاکر و بعضی از مان به سمام صورت قرار گرفت. و در بهار عزیمت شکار بر خاطر شریف لطیف نقش بست. قضا را چون در انقضای عمر حضرت سلطان محمد مرحوم قصد تمام بود، بر مزاج مبارکش زحمت و جمع معده اعاده کرده و منجر و مفضی به استمراز زحمت گشت. اطبا که شروع بمعالجه کردند، مؤدی به صحبت تمام شد.

و در آن اوقات ایلچی سلطان خلیل - والی عراق - که به خدمت می رسید، حضرت سلطان محمد وظایف استقبال مرعی داشت و لوازم تعظیم

به تقدیم رسانید . اتفاقاً در آن شب ، باز زحمت اعاده نمود و اشتداد و جع
معده استیلای تمام یافت و در تخت سمام ، به تاریخ سنه ۳۸اث و شانین و
شمانمائه ، هنگام صبح را هنگامه وداع کرد و همای روح از آشیان بدن پرواز
کَرَفَتْ و بر مؤدای «إِرْجِيْعِي الْى رَبِّكِ رَاضِيَّةٌ مَرْضِيَّةٌ» به عالم قدس پیوست .
و جسد شریف ، از هم صحبتی روح لطیف مهجور ماند .

بیت

بُر سَرَایِ کَهْنَهْ دَلَگِیرِ دُنْیَا دَلَ مَنْهَ
رَحْتَ جَانَ بَرَدَارُو بَارَدَلَدَرَ اِینَ مَنْزَلَ مَنْهَ
سَاحَلَ دَرِيَّاِ جَانَ آشَوْبَ مَرْگَكَ اَسْتَ اِینَ سَرَایِ
هَانَ بَرَسَ اَزْمُوجَ دَرِيَا بَارَ بَرَ سَاحَلَ مَنْهَ
چَوْنَ جَزَعَ وَفَزَعَ بَرَفَوْتَ وَ مَوْتَ حَضَرَتَ سَلَطَانَ مَسْرَحَومَ مَغَفُورَ
سَعِيدَ ، بَهْ غَایِتَ وَ نَهَايَتَ رَسِيدَ ، چَنَانْچَهَ گَوشَ اَزْ صَدَائِيَ فَرِيَادَ وَ فَقَانَ پَرَگَشَتَهَ
بَوْدَ . وَ درَ آنَ مَجَالَ ، كَثُرَتَ حَزَنَ وَ مَلَالَ ، درَ جَمِيعَ خَواطِرِ اَهْلِ بَلَادَ وَ
مَمَالِكَ جَمِيعَ آمَدَهَ ، وَ اَثْرَ آنَ بَهْ هَمَّةَ طَبَاعَ سَرَایَتَ کَرَدَهَ .

بیت

زَبَسْ نَالِشْ زَارْ وَ زَبَسْ جَزَعَ بَهْ گَرْدُونَ بَرَآمدَ خَرَوْشَ فَزَعَ
دَرَ مَایِنَ شَرَایِطَ تَكَفِينَ حَضَرَتَ سَلَطَانَ سَعِيدَ ، اَمْرَاءِ صَاحِبَ دَیدَ ،
وَسِيلَهَ صَوابَ وَ صَلَاحَ گَشَتَهَ ، حَضَرَتَ سَلَطَانَ حَسَنَ رَا جَهَتَ حَضَرَتَ مَيرَزا
عَلَى عَهْدَ دَادَنَدَوَ بَعْدَ جَسَدَ پَاكَ [رَا] بَهْ خَالَكَ كَشَنَهَ چَالَكَ سَمَامَ مَدْفُونَ گَرَانَيدَندَ.
بَعْدَ اَزَاتِمَامَ شَرَایِطَ تعَزِيتَ وَ اَنْقَصَاءِ مَصِيبَتَ ، چَوْنَ حَضَرَتَ سَلَطَانَ حَسَنَ
بَـا حَضَرَتَ مَيرَزا عَلَى هَمَ عَهْدَ بَوْدَ ، دِيَگَرَ بَرَادَرَانَ رَا هَمَ عَهْدَ فَرَمَـوْدَندَ
وَ سَلطَنَتَ رَابَهَ حَضَرَتَ مَيرَزا عَلَى اَرْزَانَى دَاشَتَنَدَ .
وَ درَ آنَ مَصِيبَتَ ، نَظَرَ حَقَائِقَ بَيْنَ حَضَرَتَ مَيرَزا عَلَى ، تَمَادِي حَزَنَ وَ

ملال و اندوه و کلال را مناسب ساحت دولت و اقبال بی انتقال نمی دید و به معنی
این بیت تسکین خاطر^۱ می داد .

بیت

چو شد کسوت عمر بی تارو پود

چه سود از لباس سیه یا کبود
و در خاطر^۲ نوازی و تسلی برادران و دلداری ایشان مشغول گشت . و ولایت
لشته شاه را جهت حضرت سلطان حسن ، اضافه کوچصفهان گردانید . و دیگر
برادران را به انواع ، نوازشها فرمود و گردکدورت حزن و ملال ، از چهره
آمال ایشان ، به ایادی مکارم و احسان و الطاف بی پایان بزدود . و به کسوت
مکرمت و ائتمار مرحمت ، قامت احوال و نهال آمال همه را بیاراست . و تمام امرا
واعیان و اخلاق و خلان و اکابر و اشراف و مرسوم خواره را به خلعتها بنوخت
و جراحت سینه مصیبت زدگان را به مرادهم مراحم ، شفا کرامت کرد و کيسه آمال
جمله را از نقود هر گونه الطاف مملو ساخت .

فصل [دوم]

در ابتدای حکومت میرزا علی و شرح اطوار عدل و فتوحات و وقایع زمان سلطنت

چون حضرت سلطان محمد علیه الرحمة ، در وقت حیات خود ، سلطنت
لاهجان را در تاریخ سنۀ اثنی سین و ثمانمائه ، به حضرت میرزا علی ارزانی
داشته بود و از موائد کرامت « هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ » به حظ
وافر و نصیب متکاثر ، کمال اختصاص یافته و بواعث همت و دواعی نیت
مقتضی عدل و انصاف و رفع ظلم و اجحاف و افاضت خیرات و صدقات و

۱ و ۲ - در اصل : خواطر .

با هر طایفه‌ای به قدر قابلیت از خورشید مکرمت ، پر تو التفات می‌انداخت و مقاصد و آمال به اسعاف و انجاح مقرون می‌ساخت . و مضمون این بیت :

روح محض است تنش عقل مجرد ذاتش
که چو این هردو وجودش همه علم و شرفست
هر کرا گوهر نام تو برآمد به زبان
دهنش چون دهن سکه پر از سیم و زر است^۱
مؤکد معانی صفات کامله آمد .

و از آثار عدل یکی این بود که در وقت نفاذ امر دین ، صولات غیرت را با حکم قرین می‌گردانید . و صایای حضرت سلطان مغفور را نصب العین ضمیر آفتاب تنویر خود گردانیده ، دقیقه‌ای فروزنگذاشت و از شارع اشارت قدم بیرون ننهاد و بدیده ارادت تلقی نموده بود .

از جمله وصایای [حضرت] سلطان محمد مرحوم این بود که مدتی است که رفع بدعت زنه زر تصمیم خاطر است و این سعادت مساعدت من ننمود . زنhar که در رفع این بدعت چنان نمایند که قاعده نیک نامی و بنای عدل گستری مشید ماند . با وجود آنکه اخلاق مرضیه و خواص حسنۀ میرزا علی مرحوم مستوجب عدالت و مرحمت و هدم بنیان ظلم و جور بود و این وصیت مطابق اخلاص و اعتقاد او بود ، تعلل جایز نشمرده ، بدعت زنه زر و مرده سورانه را از قلمرو خود ، غیر از تنکابن که در آن وقت حاکم ، کارگیا یحیی کیا بود و سر اطاعت از جادۀ انقیاد منحرف می‌داشت و قصۀ او خواهد آمدن ، دیگر به همه ولایات خود انداخت و مؤکد به لعنت نامه گردانید . و یوماً فیوماً ، مراتب به مراتب ، [مراقب] دین پروری و روایت عدل گستری ، مزیت تمام می‌یافت . و ید بیضای مکرمت حمات^۲ ملت مصطفوی و هداه طریقت

۱ - این ایات قافیه ندارند . ۲ - ظاهرآ «هماء» صحیح است .

مرتضوی ، علیهما صلوٰۃالرحمن و بـه قدم عدل ، فارس میادین دین و حارس شرع مبین [بود] و مطالعه دفتر خیرات ، روزنامه اوقات شریفه خود ساخته و تعمیم صدقات و خیرات ، بر اطراف و اکناف انتشار تمام داشت .

[بیت]

او صاف کمالات تو از شرح فرون است
و صفت نه به اندازه فکر بشر آید

فصل [سوم]

در حبس و قید شاه منصور و سلطان حسن گوکی و یحیی کیا و نصب
سلطان حسین بن سلطان محمد به گرجیان

چون حضرت میرزا علی مرحوم مبرور ، از هوای ییلاق دیلمان ،
نقل به هوای گیلان را نکوه نمود ، نقوش تخیلات فاسده و تصورات باطله
بدیهه الفساد مبطلة المعاد ، نشأة حکومت و جهانگیری شاه منصور و یحیی
کیا ، بر مرآت ضمایر علیه ، محسوس و مسرئی گشته و فتنه‌ای که در حین
وفات سلطان محمد مرحوم ، شاه منصور ، از شقاوت در دل داشت و این سریا
خواجه محمود خلیفه که ناظر لاهجان بود ، در میان نهاده و به فریب [و] مکر ،
سلسله غایبانه عهود را خواست که مستحکم گرداند .

حضرت میرزا علی مرحوم ، بدین معنی مطلع گشته ، صدای این ندا
از هاتف تقریر کار گیا حسام الدین فرزند کار گیا محمد که خاناده و رستر لاهجان
بود ، به گوش میرزا علی مغفور رسیده ، حسد جسارت ایشان در دل پاکجا —
گرفته . چون شاه منصور می خواست که معدات فتنه را مرتب سازد و بایحی
کیا در سازد ، بدین اندیشه باطل از حضرت میرزا علی طلب رخصت نموده
که پنهان زد پدر خود به گرجیان می روم . بر مصدق آبئه کریمه « ولایت حقیقی »

الْمَتَكْرُرُ الْسَّيِّئُ إِلَّا يَاهْلِيهِ » جنگ فتنه که در دل او بیضه محال نهاده بسود و در هوای جهل و ضلالت پرواز گرفته ، عاقبت سایه شامت بر حال او انداخت و روز دولت او تاریکتر از شب دیجور گشت .

میرزا علی مغفور که از این قصه آگاه بود ، او را طلبیده به رانکووه آورد و مقید ساخت و به قلعه لمسر فرستاد و بهجهت جبر کسر خاطر شاه یحیی ، بهرسم معذرت پیغام فرمود که تو اب الوقت مائی و مسا را با تو درهیچ باب مضایقه نیست . بهسبب جسارت و فضولی و طغیان و جهولی و تصور باطل و خیال محال که شاه منصور درضمیر داشت ، برخواهی آیه کریمه « وَيَمْدُثُمْ فِي طَغْيَاثِهِمْ يَعْمَلُونَ » اعمال او وسیله و بال او گشته ، مستوجب کوشمال و ادب بلیغ شد . چه کمال همت معرض طمع ملک تست و بهقدر استعدادی که از موهبت الهی در بد و فطرت حاصل گشته ، قانعیم . و ترغیب بر تیسیر معاش ملل و ازاحت شرور عمل ورفع ظلم و کدورت ، ازار باب دین و دول شعار روزگار خود ساخته . مثل است که بینا چون از جاده منحرف شود و به ظلمت چاه افتاد ملوم است نهرحوم . هر کسی که استعمال به خدایع طبیعی کند ، بسر مقتضای آیه کریمه « يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالنَّاسَ أَمْنَوْا وَمَا يَخْدُعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ » گرفتار اعمال خود گشته ، از سعادت ناقص ، و از دولت محروم ماند .

[بیت]

مبادا کس به فعل خویش مغورو

که مغوروی کلاه از سر کند دور
پاشجا همچنان تعلق بدان حضرت دارد ، از فرزندان هر کدام را که
مستحق حکومت دانند ، تفویض فرمایند .

شاه یحیی مردی بود جهاندیده و سخنهای پسندیده صواب اندیش که

مستحسن طباع و مقبول اسماع باشد، قبول داشتن از موهبت الهی می‌دانست.
بر مقتضای صلاح دید میرزا علی مبرور، حکومت پاشجا را به شاه شجاع
ارزانی داشت.

بعد از حصول این مقصود، در مقام قید سلطان حسین گوکی در آمده،
رجوع این امر به کار گیامحمد که سپسالار لاهجان بود فرمود. او نیز اکسیر
این امر را کیمیای وجود خود دانسته، با بیست سی سوار، شب الغار به گوکه
برد. و چون آفتاب، دامن گیرشب غفلت سلطان حسین گشته، پای دولت
اورا به رکاب نکبت بند کرده، متوجه لاهجان شد.

چون حرارت هوای قشلاق مستوجب انتقام برودت بود، مزاج شریف
میرزا علی مرحوم، میل هوای اعتدال کرد و همچنان متوجه بیلاق گشت و
عنان سعادت، به دیلمان منعطف فرمود و اوقات به خیر و خورمی^۱ [می] گذرانید.
موسم پائیز، خبر برگ ریز عمر شاه یحیی رسید که دعوت حق را
لبیک گفته است. میرزا علی را از غایت رحم، خاطر متألم گشت و از یاد
فوت پدر بزرگوار، جراحت ریش تازه شد و جوهر اشک از دیده بیرون
ریخت و گوهر معنی این بیت، از درج لعل بگشود.

که بر کس نماند سرای سپنج نه کام دل و پادشاهی و گنج
بعد از فراغ اندیشه روزگار، قطبوار، به مرکز مدار دولت قرار
گرفت و روایح هوای گیلان استشمام نمود و عزیمت گیلان تصمیم خاطرانور
گشت و به مراد دل به رانکوه نقل فرمود.

و رقم غدر و مکر یحیی کیا که بر صفحه ضمیر ثبت شده و ملکه یافته،
حمیت خسروانه به هیچ وجه تحمل آن را رخصت نمی‌داد و به اندیشه دفع و
رفع یحیی کیا مشغول گشت. و در آن زمان کسی که به ملک سخن یگانه و

۱ - شکل دیگری از «خرمی» است.

به عیار محک عقلی فرزانه و وثوق به محافظت اسرار و رفع اشرار و اعتماد به رعایت حرمت و ناموس و حمیت باشد، میر عبدالملک شهید بود. میرزا علی انار الله برهانه، اورا پیش خودخوانده، عقدگوهر بگشود و نقوش تصورات بدیهه الفساد یحیی کیای مذکور را که ضابطه ضمیر منیر بود، بدو بنمود. و رای عقده گشای را به تدارک هجوم خیالات یحیی کیا برگماشت. و نزد ملک تاج الدوله که حاکم رستمدار بود و نزد ملک جهانگیر پیغام فرستاد که قصد انتقام یحیی کیا از خاطر سر برزده و بهجهت حبس او، از این جانب لشکر مرتب است و به تقدیر فرض، اگر اورا اطلاعی حاصل شود و حصانت کوهسار آن دیار را استظهار سازد و از آنجا فرار اختیار کند، توقع که به محافظت آن حدود، چون رسم عهود، شرایط استحکام و اوضاع مسلوک دارند و راه نجات بر او مسدود گردانند و خبر ظهور انوز و بهجهت دفع او اینجانب کجکه طلب کردن را شهرت دهند. و بهجهت دفع انوز، لشکر معد ساختن، نزد یحیی کیا هم پیغام کرد و میر عبدالملک را روانه ساخت و شروع به تهیه نمودن لشکر و تدبیر آن نمود.

لشکر شکور را به سرداری کیا تاج الدین و لشکر سمام و لشکر زانکوه را خبرداد و این صورت اشتهرار یافته بود که لشکر بهجهت انوز مقرر شده است. چون جمود مهیا شدند، میرزا علی بالشکرسالار حلوت کرد و به لسان «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» فرمود که هیچکس را در ازالت نعم و افاضت کرم بی مشیت حضرت کریم الاکرم، دست رسی و اختیاری نیست. و آنچه مقتضای ارادت حق است، از عدم بوجود می آید که «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ» چون حضرت حق جل جلاله، بر مخداعت طبیعت و مخالفت هوا و رغبت و ظهور فسادی که در نفس شریر یحیی کیا ممکن بود، واقف و آگاه [است] خواست خود را به توسط تدبیر من مقدر ساخت. و گرنه

دواعی انسانی را در مقدرات الهی اثری نیست و افعال و مقدرات سبحانی، همه خیر محسن است. صلاح در آن است که جنود جمیع شده تاذدده بن برده، از آنجا شب الغار به تنکابن ببرند و یحیی کیا را مضبوط بیارند.

سرداران اطاعت امراولی الامر فرض شمرده، برحسب اشارت قیام نموده، الغار به تنکابن بردند. علی الصباح یحیی کیا دستگیر گشت. از آنجا اورا مضبوط به رانکوه آوردند و تنکابن را به میر سید که برادر یحیی کیا بود، رجوع فرمودند و حکومت گرجیان را به سلطان حسین - فرزند سلطان محمد مرحوم - دادند. و او بعداز حکومت یک سال، به جوار حق پیوست. و یحیی کیا بعد از سه سال به مرگ خدائی فوت گشت.

فصل [چهارم]

در عزل میر سید و نصب سلطان هاشم در تنکابن به تاریخ سنه احدی تسعین و ثمانمائه

چون رتبه سلطنت و حکومت، امر[ی] عالی و مستحق این امر کسی تواند بود که متحلی به کمال عقل و حلم و حسن معاش و کریم خلق و آمیزگار و در ضبط امور دین و دولت، ثابت و راسخ و متیقظ و به قوت عقل و رای صایب، از ابناء عصر، در امور عظام ممتاز و از محدثات محترز و در اخذ و اعطای اعیان حد وسط واجب داند و برتساوی امزجه راغب و به حفظ قوانین عدالت در میان اهل بلد مخصوص بود. هر چند میرزا علی مرحوم در اطوار میر سید ملاحظه می نمود، یکی از این خصایل مذکوره موجود ندیده

[بیت]

پادشاهی کار آسان نیست ای دل جان بیاز
ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

و این چنین کس را برسر خلق گماشتن ، ظلم صریح بود . از این جهت میرسید را از حکومت تنکابن معزول ساخت . و چون ذات میرزا علی مغفور، به خیر موصوف بودو خیر او با عموم برایا متساوی ، خصوصاً بـا برادران که عنایت کامله بر اصلاح احوال و تفریح خواطر و معاش و مآل ایشان مخصوصـمی داشت و شب و روز منتظر فرصت [بود] که لطیفه ای ربانی به صورـت حکومـت سعادتی که از انتکـاس و انحطـاط ایمن باشد و تقلب احوال را در او اثری زیاده نبود، مهیا گردانـد. مادـه این شـفقت در ضـمـیـمـهـ مـیرـزاـ عـلـیـ مـسـتـوـدـعـ بـودـ . و با وجود آنـکـهـ ولـاتـ مـیرـزاـ عـلـیـ درـسـالـ قـرـآنـ عـلـوـیـینـ شـدـ،ـ اـمـاـ اوـضـاعـ کـواـکـبـ،ـ آـنـجـنـانـکـهـ بـایـدـ نـیـکـ نـیـفـتـادـهـ،ـ قـوـتـ طـالـعـ اـزـ درـجـاتـ جـزوـ قـرـانـ بـودـکـهـ درـ دـهـمـ طـالـعـ وـقـوـعـ یـافـتـهـ،ـ اـزـ يـنـ عـطـیـهـ بـرـخـورـدارـ بـودـ،ـ درـ اـکـثـرـ اـمـورـ صـورـتـیـ کـهـ درـ آـئـینـهـ خـیـالـ منـقـشـ مـیـ گـشتـ،ـ متـغـیرـ نـمـیـ شـدـ .ـ چـهـ عـلـوـ دـوـلـتـ مـقـارـنـ نـمـوـ جـسـدـ استـ .ـ هـمـچـنـانـکـهـ جـسـدـ تـاـ کـمـالـ نـمـوـ درـ تـرـقـیـ استـ،ـ دـوـلـتـ نـیـزـ هـمـینـ حـکـمـ دـارـدـ .

مـیرـزاـ عـلـیـ کـهـ وـلـایـتـ تـنـکـابـنـ رـاـ اـزـ وـالـیـ خـالـیـ دـیدـ وـسـلـطـانـ هـاشـمـ نـهـالـیـ کـهـ درـ حـدـیـقـهـ مـرـادـ،ـ بـهـ حـدـ نـشـوـ رـسـیدـهـ وـ تـفـرـسـ قـاـبـلـیـتـ حـکـومـتـ اـزـ اوـ نـمـوـدهـ مـصـدـاقـ معـنـیـ اـیـنـ بـیـتـ کـهـ :

قوـ مـسـتـعـدـ نـظـرـ شـوـ کـمـالـ وـ قـاـبـلـ فـیـضـ

کـهـ مـنـقـطـعـ نـشـودـ فـیـضـ اـزـ گـدـارـ فـیـاضـ

ازـ اـیـنـ جـهـتـ قـامـتـ آـرـزوـیـ اوـ رـاـ بـهـ خـلـعـتـ حـکـومـتـ آـرـایـشـ دـادـهـ،ـ حـکـومـتـ تـنـکـابـنـ رـاـ بـدـوـ رـجـوعـ فـرـمـودـ .

فصل [پنجم]

در قصه جنگ منجیله دشت و گرفتن سالارین رستم کوهدی را جنود ظفر پیکر،
به سرداری سیاه مرد جلال در سنای سیع و نهانین و ثمانانیه هجریه

چون امیره رستم کوهدی را در جات کوکب فسق و فجور و ظلم و
جور به حد او ج رسیده و به شرب مدام ، مبالغتی تمام می نمود ، واهل ملک
از دست تعدی او به جان رسیده و پیرهن صبر دریده و رقم غدر و ظلم که
بر صفحه ضمیر او ثبت شده بود ، صغار و کبار رعایا و رعیت مطلع ظلم
او گشته بودند و آگاه بر ضمایر شده ، از غایت وهم ، متفرق و متفرق گشتد و
طريق صلاح و صواب از نظر بصیرت او پوشیده گشته ، اساس حکومت
انهدام یافته ، و روشنی شمع سعادت او از آه نفوس مستمندان مرد و با
وجود ملاحظه کمال یک جهتی و موافقت بیه پس و بیه پیش که در آن وقت
بود ، راه رخنه مسدود و کسوت حکومت از قامت خود منخلع دید و از
وهم تغلبات نواب میرزا علی مرحوم ، چاره بجز فرار ندید . از سراضطرار
واضطراب به اقدام عبودیت شناخته ، بهاردوی سلطان یعقوب پیوست و ساحت
جلال را مقبل شفاه ستایش و سپاس گردانیده ، فرسوده جیین خضوع و
خشوع ساخت . و احوال خود به عرض نواب رسانیده ، عرضه داشت ، بموضع
قبول ، محل حلول یافت . و به رأی عالی یعقوب بیک ، عزم لشکر ، همراه
امیره رستم ، به جهت تسخیر مملکت ایشان که در دست نواب میرزا علی بود
تصمیم خاطر گشت . و ابراهیم شاه بیک را با پنج شش سرمیر ، قرب پنج
هزار مرد همراه امیره رستم گردانیده روانه ساخت . رستم نیز لشکر را پیش
گرفته ، به سندشت آورد و همینجا اقامت اختیار کرد و همچنانچه مذکور
گشت که در حین سلطنت سلطان محمد مغفور امیره سالار فرزند رستم از

شدتگرمی و بیآبی و بیتابی بادیه بخت بد پدر خود، بهظل سلطنت و زلزال شفقت و موهبت حضرت سلطان مغفور پناه جسته بود و حضرت مبروری را حمیت رحم برشفقت او داشته، سالار را به حکومت کوهدم مباھی و سرافراز ساخته، بدو تفویض فرموده بود که از برداشته ایشان، گاهنفاذ امر مأمور و مطیع و منقاد باشد.

چون قوام سیرت به صدور افعال است، هیچ سعید شقی نشود و ارتکاب فعل رکیک نکند. اما چون شقی را شقاوت فطری است، رحم بر اشقاپا مثل رحم بر افاغی است.

بیت

زبان می دهد مار در زینهار ولی هست دندان او زهر دار
 با وجود رحم و شفقتی که سلطان سعید، به نسبت سالار شقی کرده بود،
 مصدوقه کلام وحی نظام حضرت امیر علیه السلام شاهد تمام است که [شعر]

چون به سالار شقی آوازه لشکر اتراء رسید، شفاقت اصلی مستولی گشته، حقوق رعایت و حمایت فراموش کرده، بالشکر اتراء هم آشیان گشت. چون خبر لشکر آوردن رستم به گوش میرزا علی که به لوسن تشریف داشت، رسید، از این خبر چون گوهر از تیغ بر جو شید و آتش قهر در کسوت صبر افتاد. حمیت^۱ انتقام رستم بر طبیعت غالب آمد. فی الفور به احضار امرا و کتاب امر فرمود و با امرا مصلحت اندیشیده، رأی بدین قرار گرفت که سیامرد جلال با سپاه جیجان و رحمت آباد و میر گیو که ناظر سمام بود، به

سرداری لشکر سمام و کیا خوارشاه که خاناده و رستم دیلمان بود، بساعساکر دیلمان و اسوار بهادر - سپه سالار خرگام - با جنود خرگام، مجموع معد و آماده گشته، به سیامرد جلال ملحق گردند. بر موجب مقرر، پروانه امر را به امثال مقرون گردانیده معادات جنگ آماده ساخته، متوجه رحمت آباد شدند. سیامرد جلال که به سرحد اقامت داشت، بعضی پیاده‌ها و سواران دیلمان را به رسم معاونت و حفظ آن حدود همراه ساخته بودند و در جاله‌سر که مأمن گاه بود، وظایف محافظت و مراقبت به تقدیم می‌رسانیدند. سalarbin رستم با چند سوار اترالک، به مدعای تحریص و ترغیب مردم جیجان و کوهدم، به مداوا آمدند. صدای لشکر اترالک که به گوش مردم جیجان برسد، حقوق رعایت سابقه پیش نظر ایشان آمده، مایل ایشان گردند. از این معنی ذاهل بودند که نه چنان ظلم و تعدی به رعایا و رعیت ازدست رستم بدایشان رسیده که رقم آن هرگز از صفحه خاطر زایل گردد. به هیچ وجه این امنیت به حصول مقرون نگشت و غنچه این مراد در حدیث دولت ایشان نشکفت.

خبر آمدن سalar به مداوا که به گوش سیامرد جلال رسید، بی‌توقف با لشکر خود رویه مقابله و محاربه نهاد و با سalar، جنگ در پیوست. گنج مراد در این جنگ به چنگ سیامرد جلال آمد و سalar دستگیر گشت و لشکر اترالک منهزم شدند. همچنان سalar را مضبوط و محفوظ به مقام معهود آوردند و روزانه دیگر، سalar را دست بسته، روانه خدمت میرزا علی مرحوم گردانیدند.

بیت

زود بگیرد نمک دیده آن کس که او
نان و نمک خورد و رفت خان و نمکدان شکست

در این محل سرداران هم به سیامرد جلال ملحق شدند و با خود آن دیشه نمودند که گاهی که سیامرد جلال، با جنود قلیل به مباربه اترالک مفتوح شده باشد، مانیز با این همه لشکر از او کم نخواهیم آمدن . به حصانت شوکت و قوت صولات مستظهر شده ، قصد نهبا و غارت خرزویل کردند .

از این صورت امرای اترالک خبردار گشته ، از مقام سمدشت ، سوار گشته ، روبه خرزویل نهادند . لشکر گیلان ، گسسته مهار ، سراسیمه با اترالک جنگ در پیوستند . هزیمت بر لشکر گیلان صورت بست و قریب پانصد نفر، بعضی را به قتل آوردند و بعضی را دستگیر کردند .

این خبر که به میرزا علی رسید ، سعادت دانش چون در گوهزادات او مرکوز بود و در مشکلات دنیوی استضادت از پرتو انوار عنایت الهی می نمود اعتماد بدان حضرت واقع گردانیده ، ایلچی به جانب یعقوب بیک فرستاد و حکم بر رجوع لشکر حاصل کرده ، لشکر را از سمدشت رفع نمود . چون جیجان و کوهدم به میرزا علی قرار گرفت ، بواسطه موافقت و یسک جهتی ، جهت امیره اسحق، جیجان و کوهدم قسمت کرده بودند . به سبب آنکه از عهده ضبط جیجان بیرون نمی آمدند، به میرزا علی بازدادند . و میرزا علی را چون رضاجوئی خاطر شریف امیره مرتبه اعلی داشت، نقله برو کوهدم به امیره اسحق رجوع فرمود و به همین قسمت قرار گرفت .

فصل [ششم]

در فرستادن میر عبدالکریم را به مازندران و لشکر را به سرداری میر ظهیر مرحوم همراه گردانیدن و آمدن سلیمان بیک به قزوین و دریاوش در سال ثلاث تسعین و ثمانماهی

حضرت میر عبدالکریم که از نتایج طبقات خاندان و اصلاح

میربزرگ علیه الرحمه بود، چون مرارت درجه شهادت پدر خود را دریافت و در آن زمان سن مبارکش مقتضی تدبیر ضبط ملک نبود و مدبر عاقلی نداشت که به صحت تدبیر، حفظ مملکت نماید ووارثان حکومت مثل میرزین العابدین به ظهور و تجرب، غالب و مالک ملک گشته و به شعبده و خدیعت طبیعت دست سلطط بر حکومت ایشان دراز کرده دید و حقوق مودت و مكرمت جذبزركوار که به خاندان سادات و حکام گیلان سمت ظهور یافته بود، از خاطر میر عبدالکریم سر بر زد و از شدت گرمای متغله، به ظل مرحمت مرحوم مغفور سلطان محمد بن‌آورده و قصه آن حال در تأییف حضرت میر ظهیر مرحوم مستوفی بسط به سزا یافته.

بعد از موت سلطان [محمد] مرحوم میر عبدالکریم که پای وقار در دامن صبر و قرار کشیده بود و تشریف می‌داشت بهنور فراست دریافت که همت میرزا علی کفیل مصالح جمله دل شکستگان امت و فاقه زدگان ملت است. مدتی روی سعادت به مدين عواطف میرزا علی آورده، چشم انتظار به راه اعطاف باز می‌داشت.

میرزا علی مرحوم نیز مقدم شریف اورا به مزید تعظیم و تکریم و به انواع رعایت اختصاص بخشید. میر عبدالکریم که پرتو صفاتی عقیدت میرزا علی را دریافت، تحقیق کرد که قانون معالجه ایشان شفای مرض اوست.

از این صورت چشم بخت او روشن شد و سفینه نجات خود در دریای دولت میرزا علی مغفور مبرور انداخته، امید ساحل سلامت حکومت خود می‌داشت و بدین بیت مترنم بود که:

گر شرطه همت عزیزان بوزد

یمکن که به ساحل سرادی برسیم

چون حقوق انعقاد عقد مرودت و رعایت موروث نصب العین ضمیر
حضرت میرزا علی مرحوم بود و از غایت انسانیت و نهایت مکرمت این
خاندان سیادت و سعادت، آن سلسلة محبت میربزرگ الی غایه، به انقطاع مفضی
و منقضی نگشته و نخواهد شد و دیده انتظار، میرزا علی مرحوم در مساعدت
سعادت اولاد خاندان حضرت میربزرگ دائمًا مفتوح می داشت، خصوصاً در
این زمان که حضرت میرعبدالکریم اعتصام بهذیل مکرمت و مرحمت ایشان
آورده، رعایت خاطر و حصول آمال و امانی ایشان را فرض و اداء قرض
می دانست و بر مؤذای این شعر که :

ما قنسجَ الأَيْدِيْ قَبِيْدَ وَ إِكْمَا قَبَقَى لَنَا مَا قَنْسَجَ الْأَخْلَاقُ

شعار ساخته فرمود که صورتی که مستوجب ابقاء نام و احیای مراسم مکرمت
تام باشد، اگرچه ظاهرآ مؤذی به شداید و زحمت گردد، فی الحقيقة متضمن
رفاهیت و آسودگی تمام است و عزیمت پرتو نور این نیت، در قندیل دلمبارک
میرزا علی «کمشکوه فیها مصباح» متجلی و متمثلاً بود و خورشید ضمیر انور
بر تعديل قوای نامیه حکومت میرعبدالکریم فروغ بخش چهره امنیت شد
و تمامت مدعای بدان مصروف ومعطوف گشت که تعطش لب تشنگان حکومت
میرعبدالکریم به مطایاء حسن عنایت به منهل زلال وصال آمال رساند، از این
جهت حضرت میرظهیر مرحوم را که در دقایق علمی مرتاض و در تدبیر
صائب، رأی او فیاض بود پیش خودخوانده به آماده گردانیدن عسکر^۱ و سرداری
لشکر منصوب ساخت و موازی شش هزار مرد از سوار و پیاده، به جهت
همراهی میرعبدالکریم معد فرمود و میرظهیر مغفور را روانه مازندران
ساخت.

چون حضرت میر به مازندران رسید، شوکت جنود را که میرزین العابدین دید، قوت محاربه نداشته ساری را بگذاشت و به سواهه کوه رفت و از آنجا برادر خود – میر شمس الدین – را با بیلاکات و تیحف روانه اردوی یعقوب بیک گردانید و کیفیت فرار به اضطرار او را عرضه داشت استادگان در گاه کرد و شکایت میرزا علی مرحوم به ظهور رسانید.

از این قصه قهر شدید الانتقام یعقوب بیک به جنبش درآمده سلیمان بیک را با موازی سی هزار مرد به جهت تسخیر گیلان بگماشت. سلیمان بیک با لشکر عظیم متوجه قزوین و دریاوه شد و اطناپ خیام به دریاوه استوار کرد.

چون میر ظهیر، میر عبدالکریم را به تخت ساری جلوس فرمود و ملک را از معاندان خالی دید، به گیلان مراجعت نمود و در وقتی که یعقوب بیک، سلیمان بیک را به جهت تسخیر گیلان نامزد کرده بود، بکر بیک نام را که از امرای یعقوب بیک بود، با لشکر همراه میر شمس الدین به مازندران فرستاده بود. خبر لشکر ترک که به گوش حضرت میر عبدالکریم رسید، الکه [را] گذاشته، به گیلان مراجعت فرمود و میرزین العابدین به تخت ساری جلوس نمود.

چون سلیمان بیک به دریاوه و آسیابه رود اقامت داشت، میر عبدالملک مرحوم که سی سالار لمسر بود، با لشکر کوه و گیلان به مقابله سلیمان بیک مucciکر می نمود و محافظت آن حدود به نوعی در عهدۀ اهتمام لشکری ساخت که لشکر از راک را هیچگاه به تبره کاه^۱ دسترس نبود. و مدت چهل روز این حال تمادی یافت. آخر سادات قزوین و سیله صلح شده، به جزوی نعل

۱- معنی کلمه روشن نشد شاید: توپرۀ کاه. در چاپ درن: بردگاه.

بهائی آخر کردند که نواب میرزا علی بدهد . اما مشروط بدان ساخت که میر عبدالکریم را روانه اردوسازند . بر موجب مذکور مصالحه سرانجام یافت و سلیمانبیک بالشکر بازگشت و میر عبدالکریم را هم روانه اردو ساختند و میر عبدالملک از لمسه خدمت میرزا علی مبرور به دیلمان آمد .

فصل [هفتم]

در قصه ملاقات حضرت میرزا علی با امیره اسحق در مقام خورمهلات در سنّه اربع و تسعین و ثمانمایه

چون از پرتو نیر عبارت مبارکه حضرت خلاصه موجودات عليه صلووات الرحمن والسنّه و افواه علماء مستفاد گشته که توافقی که در اجساد انواع، به عالم کون و فساد ملحوظ است از صفاتی تعارف ازلی ارواح است و مضمون «**آلرُوحُ جَنُودُ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعْلَمَ مِنْهَا إِلَّا تَلْفٌ**» پروردش معانی مذکوره می‌دهد و اشخاص انسانی که به حد تمیز رسیدند، در ماده توافق به تدریج ترتیب مقدمات معدات صحت محبت، به دقایق قانون مودت، و ظایف اعمال جمیله به تقدیم می‌رسانند و بدان مواختی نمایند . و از خیالات که مبطل مودت باشد ، صیانت لازم دانسته ، اوقات مضبوط می‌سازند .

چون مقتضای مشیت ربانی و امضای تقدیر سبحانی جلت عظمته در فطرت اصلی نقوش تعدد حضرت میرزا علی و امیره اسحق ثبت دفتر کابینات بود و در ایام سلطنت میرزا علی و امیره اسحق امور دولت و کمال یکجهتی جانبین مجال اهمال محل شمرده ، به مراعات خاطر^۱ طرفین دقیقه‌ای فرو

۱ - در اصل : خواطر .

نگذاشته، همواره در تهدیب و تنقیح محبت سعی می نمودند و به آداب جمیله، صدور افعال حسنہ را ملکه شریفه خود ساخته، تباین و تخالف که در طباع مستودع است، در ماده صداقت و دوستی طرفین مرتყع بود و به حد اعتدال قریب شده و در اقتباس انوار حالات یومیه و کشف مشکلات و انجام مهمات و معاملات از روی مساعدت، به مرتبه وحدت رسانیده و اقامت این مراسم، روزنامه اوقات و شعار ساعات شریفه ایشان بود. چون وظایف اختلاط و امتحان به حد کمال صورت استکمال یافت، شوق مجالست و مکالمت و رؤیت و اشتیاق صحبت جانبین، به مرتبه اعلیٰ رسید و مستدلی عی ادرائی سرور و حضور صحبت شدند و این نشأن نشاط، از خاطر عاطر سر برزد. هیجان این مواد، موجب بعثت رسیل و رسائل گشت و این آرزو قرین حصول شد و در این حین مولانا نعمت، مشیر و مشار طرفین و به مراعات صحت و صدق قول او، اعتماد تمام ایشان را حاصل بود. حضرت امیره اسحق او را نزد خود طلبیده، نزد میرزا علی پیغام فرستاد که بعون الله تعالیٰ آئینه مصادقت و دوستی طرفین و موافقت و یکجهتی جانبین جلاء تمام به مصلقل تعدد یافته و عرایس مصالح ملک و ملت و امن لشکری و رعیت در صفائی آن چهره مقصود نموده، توقع است که چمن ملک محبت را از میامن زلال ملاقات، سعادت طراوت ارزانی فرمایند تا ساعتی که ملک جهان را در جنب آن وقوع نیست، از فر حضور و شرف دیدار پرنور مسرور گردیم و بر عالمیان کمال عنایت و نهایت موافقت واضح گردد.

مولانا نعمت که به خدمت حضرت میرزا علی سرافراز شد و تمهید مقدمات نمود، سعی مرحمت و مکرمت آن حضرت، این ملتمس را رقم اسعاف کشید و روی همت بلند جناب، به تدبیر مصالح بر ق صحبت و شیلان روز ملاقات آورده، وزرای نیک محضر را طلبیده، نسق مایحتاج رقم زده

کلک تقدیر فرمود و در خورمهلات موضع ملاقات اختیار فرمودند و ضیافت دوشبه امیره اسحق در آمد و رفت در کوچسپهان ، به نواب سلطان حسن سعید شهید قرار گرفت و ضیافت یک شبیه در ذهاب و ایاب حضرت میرزا علی مغفور در کیسم ، به کار گیا امیر کیا رجوع شد .

بر موجب مقرر ، در خورمهلات سایبانها رامضرب [خیام] احتشام و سرا - پرده عظمت گردانیدند و خوان سالار ان عالی همت ، از جانب حضرت میرزا علی مرحوم به انواع ، اطعمه و اشربه و قنادیها و حلواهاتر تیب دادند و آماده گردانیدند . و بر حسب موعود ، امیره اسحق ، از رشت به کوچسپهان ، به ضیافت سلطان شهید نزول نمود و میرزا علی ازلاهجان به کیسم ، به جایگاه کار گیا امیر کیا ، شب قرار گرفت .

روزانه دیگر ، میرزا علی و امیره اسحق ، از مقام معلوم سوار گشته ، به جایگاه معروف خورمهلات ملاقات نمودند . واژکثرت خلق در آن دشت ، مجمع البحور گشت و رسم معانقه و ملاطفت به اقامت پیوست و به اتفاق روی سعادت ، به خورمهلات آوردند . روزگار از آن اجتماع فرخنده آثار ، رونق بهار گرفت و خاطر صغار و کبار ، از آن حسن اتفاق ، مطرح انسوار بهجهت و استبشار گشت . فرط سرور و نشاط بسیط بساط استدعا می نمود .

[بیت]

در آن روز در هیچ دل غم نماند

چه غم کز ملالت اثر هم نماند

و در آن محل بهشت آئین که مجلس انس انقاد یافت و بزم صحبت آرایش پذیرفت ، ساعتی به تفرج کشی گیران ، اوقات به مراد گذرانیدند . و پیشکشها از هر گونه تحف عرض کردند . بعد از این تو شعالان چرب دست ، مواید اطعمه گوناگون کشیدند . از مجالست که فارغ شدند ،

همدیگر را وداع کرده، رو به منزل دوشینه نهادند و هر یک به مراد دل به مقام خویش معاودت نمودند.

فصل [هشتم]

در وفات یعقوب بیک و فتح قلعه طارم در دست نواب میرزا علی مرحوم
به تاریخ سنّه خمس و تسعین و ثمانماهی هجریه

یعقوب بیک پادشاهی بود که در ایام سلطنت ایشان، از آثار عدل و داد،
سعت میدان معيشت خلق، و سعیت بیش از اندازه داشت و ابر عدل و احسان،
دائماً بر صفحات روزگار ایام ایام مترشح بود. [شعر]:

هر آن نم کز ابر بهاران بود در اندیشه شهریاران بود
چو بد گردد اندیشه پادشا نیابد زمین نم به وقت از هوا
و کوکب انصاف ایشان ، همیشه از مدار خط استوا ، به سمت الرأس
می گذشت . و چون نیرین ، سیر بر نهنج استقامت می نمود. [بیت] :
مدحش همین بس است که شست آب تیخ او

از صفحه زمانه رقمهای ناصواب

و به امر مسبب الاسباب ، با وجود آنکه بر آئینه جمال شبابش غبار
کدورت شیب نشسته بود ، مرغ روح او از قفص بدن پرواز گرفت و در
فضای اعمال خود طیران نموده ، بدان مقام قرار یافت .

رایحه دعوت عام حضرت رزاق که به مشام امیره اسحق رسید، نایره
جوع حکومت طارم و تسخیر قلعه شمیران ملتهب شده، به بناهه شکار، گشت
رحمت آباد اختیار کرد و از میرزا علی رخصت طلبید. و خبر موت یعقوب
پادشاه که به سمع شریف میرزا علی رسید ، از سعادت گوهر دانش که در
ذات آن حضرت مرکوز بود، درج لعل بگشود که اعتماد بر حیات پنج روزه

دنیا نیست و به زمان اندکی ، انتقال ملک و دولتی و ارتحال سعادت ملتی
می شود و چون قافله پی دربی یکدیگر در جناح سفریم . بیت:
هزار قافله پی دربی است در ره عشق

عجبتر آنکه پی یک رونده پیدا نیست
بعد از عبرت فکرت به حکمت قادر موحد بی علت ، استفادت از
پر تو رای خود نمود و کار گیامحمد که سپه سالار لاهجان ، بیت :
جهان دیده و سال فرسوده بسود

بد و نیک عالم بسی دیده بسود^۱
و در آن او ان اکابر امرا و اعیان هنگام سوانح حالات ، دقایق امور
را رهینه^۲ سبق اندیشه خود نمی کردند و چون حواس مدرکات ، امور را
به راه صلاح و صواب عقل او می سپردند. حضرت میرزا علی مرحوم او را
به مجلس مقاربت و مشاورت خواند و این راز با او در میان نهاد و درر
معانی مکنون که در گنج خانه حاطر مخزون بود، به وساطت عبارت موزون
به ساحت سرای زبان بیرون آورد و در رشته انتظام کشید که امیره اشحق
به علت تقدم ، قدم در جاده شعبده نهاده و قلم نسیان بر صحیفه مودت کشیده،
زمام اختیار نفس را به دست اباطیل شیطان و فتنه عباس داده و عنان خرد در
کف او نهاده ، کف نفس از شروع معانی مذکور، جایز نشمرده، قلعه ای را
که چندین روزگار است که نشاط تسخیر آن از خاطر [ما] سرزده، و در پلی^۳
الکه ماباشد و مشقت بسیار، در ایام بی شمار از مان گذشته کشیده و مرارت عدم
حصول این مرام چشیده باشیم ، اکنون امیره به استیلای ماده خدیعت و
وسیله گشت، عنان مراد به تسخیر قلعه در دست گیرد و در زمین محبت خار

۱ - این بیت قافیه نداده. ۲ - در اصل : که رهینه. ۳ - در اصل:

پلی. پلی در گیلکی به معنی « پهلو » است .

حسد کارد . تحمل این غبن فاحش چون خواهد بود . از مضمون این بیت استنباط حقیقت احوال نموده شد .

گل توحید نروید به زمینی که در او

خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین است

به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه نفرموده ، به احضار انوار افکار صائبه ، صالح این امر را زینتی دهنده و مقارن اندیشه امیره ، لطیفه‌ای که موجب اندفاع قصد او باشد ، ایراد فرمایند . آنچه به خاطر من خطور کرده این است که آن حضرت - یعنی کارگیا محمد - در ساعت به حضرت امیره ، به رحمت آباد ملحق گشته ، به محسان آداب و مکارم اخلاق ، تمهید مقدمات معذرت مهیا گردانید ، ساحت کلام را فسحتی بخشیده ، بگسویند که نسق مودت و محبت نه بدان مرتبه نظام یافته که در حیز تغیر در آید . چون الکه رحمت آباد از فر قدم موکب همایون ، غیرت خلدبرین شده و از جانبین فرقی متصور نه ، فرایض خدمت ولو ازام مراقبت ضیافت در عهده من کرده ، بدین امر و بدین خدمت مأموریم . توقع که به اوامر اشارات خدمات ، رفع ماده اثنيت نمایند و بدین امنیت منت نهند . هر چند امیره تحلیفی به وظایف یکجهتی تقدیم خواهد نمود که « وَيَحْلِفُنَّ أَنَّ أَرْدُنَا إِلَّا الْحُسْنَى » اما در ضمیر تو این معنی باید که ثبت باشد که « وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ». بر موجب مذکور ، کارگیا محمد را به حضرت امیره اسحق تمهید معذرت به تقدیم باید رسانید و از آن مقام ، معتمد خود را نزد اهالی قلعه باید فرستاد و زمین خاطر آنها را به تخم رعایت مزروع گردانیدن . امید که بعون الله تعالی مدععا بر طبق مقصود ، به حصول مقرون گردد . چون نفس شریف کارگیا محمد که زینت از عقل و دانش یافته بود ،

به حضرت میرزا علی عرضه داشت کرد که هر چه آن خداوند فرمود و هر چه می فرماید به صلاح و صواب مقارن و خطأ از آن مباعد و مجانب است. امر لطیفه جواهر آن خداوند، خاتم حافظه و مهر نگین ضابطه من است. امر عالی را اطاعت واجب شمرده، مصراع: فرمان برم به دیده و منت به جان نهم. این بگفت و پای امید در راه انقیاد نهاد و روی همت به طلب مقصد آورد و راه خدمت پیش گرفت و متوجه ملاقات امیره اسحق، در مقام لاکه رحمت آباد گشت. و بعد از عز ملاقات، به تمهید مقدمات معدرت قیام نمود و از آن مقام مولانا محمد قطب الدین که در خدمت بود، نزد اهالی قلعه شمیران مثل محمودی^۱ طارمی واوجی بیک فرستاد.

ایشان فوز به عنایت شامله و اعتماد به رحمت کامله حضرت میرزا علی حاصل کرده، کلید قلعه را به مولانا محمد قطب الدین سپردند. چون مولانا محمد این سعادت را از توجه خاطر میرزا علی می دانست، از آنجا به حضرت کارگیا محمد، نامه ای و قاصدی به عجاله روان ساخت. مضمون آنکه چون حواس دریا اساس آن حضرت پاس انفاس صادقة مترصدان و حافظان حصن قلعه شمیران بود، معدات غیبی و عنایات لاریبی مقارن حصول این مدعاه گشته، اهالی قلعه کلید را به من سپرده اند و منتظر فر قدمون شریف اند. در آمدن مسارت دریخ نفر مایند.

کارگیا محمد از لایکه، همان کتابت را به مطالعه میرزا علی فرستاد و دو کلمه ای قلمی فرمود که رجا به نفحات الهی واثق که هر روز از شاخسار فتح غنچه مراد چهره ای گشاید و نهال نامیه از جویبار نصرت نضرت یابد. همم عالیه که مساهمن فیض حضرت فیاض است، دریخ نفر مایند که متوجه

۱- محمودی طارمی. یاء محمودی کسره اضافه اشیاع شده است که در کتب این دوره زیاد دیده می شود.

قلعه می باشیم . ان شاء الله فتح قلعه و ضبط و نسق ذخیره نموده ، اهالی قلعه را همراه خواهیم آورد .

کارگیامحمد روانه قلعه شد و اهالی قلعه را به توفر اشغال و مکارم اخلاق و محاسن عنایت میرزا علی علیه الرحمة مطمئن گردانیده ، ضبط قلعه و نسق ذخیره نموده ، اهالی قلعه را به آستانه اقبال مثال آورد .

فصل [نهم]

در رفتن میرعبدالملک به قزوین و عراق در تاریخ سنّت و تسعین و ثماناً نماهی هجریه وفتح قزوین وشرح حالات و بهقتل آوردن یوسف بیک

حضرت میرزا علی را چون بهنور فرات معلوم شده و پرتو خورشید خرد تافته بود که در روی روزگار هیچ یادگار پایدارتر از ذکر اخلاق جميله و قوام همت عالی و هیچ نتیجه باقی تر از تذكرة خصال پسندیده و آئین جهانداری و مملکت گیری بر نمط قوانین عدلی نیست و استحسان اين اخلاق ، ایشان را طبیعی و ممتنع الزوال ، لاجرم به التزام اكتساب انواع فضایل دینی و دنیوی ، هر روز حرکت طبیعت سریع تر و پایه قدرش رفیع تر باشد .

چون یعقوب بیک وفات یافته و ممالک عراق را از والی خالی دید و دست تعرض شرذمه ای حکام اشرار بی باک و امرای بی اختیار اتراک که همه مرتحل المواطن و منتقل المساکن بودند ، بر مسلمانان عراق خصوصاً قزوین متجاوزالبيان دریافت و کمال همت وعلو مرتب و مزیت عدل و مرحمت خود را بردفع تسلط اتراک مستولی دید ، همت عالی به انسحاب سحاب مکرمت و ادرار مدرار شفت مقتضی رفع ظهور تجبر و شرار آتش تکثیر ظلم ظلمه اتراک شد و به رای منیر در بشرة حضرت میر با تدبیر ملک سیرت

ملکت‌گیر ، راعی خواطر صغير و كبار «آل‌مضيئي خصايله تا ضايجت‌البدرفي آلفلك» ميرعبدالملك ، شرافت نوعی بشری در بشره او در يافته و از غره شمايلش نور ابهت مشاهده فرموده و بر دقائق فکر صائب و حفایق راي كالنجم الثاقب ، اعتماد حاصل کرده ، چه سخنوران زمانرا در معرفت مكرمت و اخلاق شريفه ايشان ميدان فصاحت تنگ است ، حضرت ميرزا علی به کنه احوال و افعال كريمه حضرت ميرمومى اليه اطلاع حاصل کرده ، ديدة خرد برگشود و برآئينه عقل نظر بنمود . چهره فتح و نصرت ، از ترتيب قياس مقدمات صلاح و صواب مير شهيد ، نتایج بدیهیه را معاینه دید و مفهوم اين بيت که :

زهی به دیده ادراك دور بین دیده

هم از دريچه آغاز دیده‌اي انجام

مؤکد معاني مذکوره آمد . در ساعت به معدات اسباب سپاه و آماده گردانيدن جنود ظفر دستگاه ، پروانه قضا نفاد ، رقم تقدیر یافت و امثله متحتمة الامتثال قلمى فرمود . مضمون آنکه جنود ديلمان ولسر و طالقان والموت جمع آمده ، در خدمت ميرمرحوم ، محسکر به رزه جرد نمایند و از راه انقياد و جادة اطاعت آن حضرت ، سرموي انحراف جاييز نشمرند و معرض اين معنى خود را در ورطة بوار و معرض هلاك بینند . نظام نسق بدین وجه قرار گرفت و حضرت مير حميده اطوار ، المرحوم برحمة الغفار ، فرمان را انقياد نمود ومثال را بر لوح اتباع ارتسام واجب دید و با لشکر جرار متوجه رزه جرد شد و مرکز راييات سعادات ، آن مقام را ساخت و مردم صاحب وقوف را بهجهت خبر گيري به اطراق فرستاد .

ناگاه يكى از ايشان به خدمت ميررسيد و زمين خدمت بيوسيد و خبر آمدن یوسف يك با فرزندان خود قايطمش يك و عباس يك و متعلقان معروض

گردانید که با غنایم بسیار ، از تبریز آمده‌اند .

حضرت میر از ورود این [خبر] ، رواج سعادت و اقبال استشمام نمود و با خود اندیشه کرد . از میامن رای عقده گشايش ، اقتضا این شد که پیش از آنکه یوسف بیک را تمکنی پیدا گردد ، خارفتنه و فساد ، از شارع مسلمانان دور کردن از واجبات است و این هم به خاطر شریف خطور کرد که با وجود خبر معسکر در روزه جرد ، احتمال دارد که یوسف بیک متیقظ گشته ، راه بد فعلی پیش گیرد و این شکار صید شده ، از دست ما بیرون جهند . بدین معنی در آئینه خرد و کیاست خود نگاه کرد ، ارسال تحفه ، در صورت تفقد یوسف بیک روی بنمود که شاید بدین وسیله ، دیده بصیرت او خواب آلود شب غفلت گردد و فرصت صبح دولت ما ، دامن گیر شب عطالت او شود و به رای میر می‌دانست که وقوع هرامی ، به وسیله سببی منوط به حکم خالق است . به نیت تفقد عزم جزم فرموده ، ملاعلی دیکنی^۱ را که اساس قصر قدر او به مکر و حیل مستحکم بود ، با تحفه نفیسه ، نزد یوسف بیک فرستاد و از جرعة تفقد ، مست خواب غرور گردانید . و در همان شب حضرت میر - متوكلا علی الله - الغار برسر یوسف بیک ، به قزوین برد و زمام مراد فتح و ظفر ، به دست آورده ، یوسف بیک را به قتل آورد . بیت :

ز جوی هر که قضا باز بست آب حیات

ز جام خضر بیند مگر خمار ممات

صبح فیروزی ، از تأیید ایزدی ، به مطلع اقبال حضرت میر صاحب کمال دمید و نسیم استبشار بر رایت نصرت شعار وزید . بشارت این فتح به مسامع جلال حضرت میرزا علی رسانیدند و تبرکات هرگونه از ترکات یوسف بیکی ، مثل کمر خنجر و کارد طلا واقمشه و امتعه و خلعت که جمع

۱ - امروز دیکین گویند .

آورده بود ، به خزانه عامرہ روان ساخت .

حضرت میرزا علی را از ورود این بشارت، بر طبق اشارت «الفاتحه ام الکتاب» به حصول غایت امانتی ، در هر باب اعتماد واثق تر شد و مقدم شریف میر را در شروع مهمات ، اثر عظیم مشاهده فرمود و آن حضرت را به التفات انواع مکارم و مراحم مخصوص نظر لطف و احسان گردانید و در جواب دو کلمه هم به حضرت میر کتابت فرمود که هر چند چهره کمال خصال و جمال فعال مرضیه آن حضرت را مشاطه عون ربانی آراسته است و در همه باب اعتماد به کمال فطانت حاصل ، اما تحقیق دانند که سزاوار مملکت گیری کسی تواند بود که در چمن دولت نوباواهش ایصال خیر و استیصال شر و ضر باشد . به هیچ وجهی قدم از دایره این نصیحت بیرون ننهند . حضرت میر را از این تنبیه ، هشیاری زیاده گشت و انوار نصایح سرایت کرد و مدتی به محافظت و دارائی قزوین مشغول شد و اوقات به خوشدلی و شادکامی گذرانید .

فصل [دهم]

در قتل بدق بیک به قزوین و منهزم گردانیدن سلطانیش بیک به سلطانیه و فتح یافتن میرعبدالملک در سنّه ست و تسعین و ثمانمایه

چون هنگام فرونشستن چراغ حکام و امرای اتراء بود ، خیال طیور غرور ، در دماغ پریشان بدق بیک بیضه محال نهاد و به قصد حکومت قزوین ، از سمنان به قطع بیان متجه قزوین گشت . و از آن حیثیت که بازوی تدبیر خود را قوی می دید و پایه شجاعت خود را بلند می دانست ، کوکبه جنود میرزا به چشم بی خردی ضعیف دید . حضرت میرزا کمال تمکن ، پای دولت در دامن کوه و قار کشید و جنود ظفر قرین را از قزوین به رزه جرد

آورد، تا اگر مقابله دست دهد، شروع به بصیرت باشد و لشکری از تطرق حوادث اینماند و از عین المکمال مصون گردد.

بداق بیک را نشأة غرور شوکت نه چنان بی صبر و بی قرار گردانیده بود که غالبی در نظر آرد. حال آنکه اختر سعادت و اقبال حضرت میر به اوچ کمال صعود گرفته و اترک را کوکب بخت، به درجه حضیض و انحطاط رسیده بود.

بداق بیک از قزوین، در دنبال میر آمد و به مقابله قیام نمود. از اول روز تا آخر روز جنگ تیر کردند. شب هنگام از جنگ دست باز داشته، بداق به قزوین مراجعت نمود و روزانه دیگر میر از رزه جرد کوچ کرده به سیره کوه نزول فرمود. توکران بداق بیک، به قریه میزو به نهب و غارت رفته، آنچه دست داد، تقصیر نکرده، باز به قزوین رفتند.

از این فضولی و جسارت، حضرت میر اطلاع حاصل کرده، بدان مقام افامت راعلامت جبن و طیش داشته، پشت استظهار و بازوی اقتدار را به عنایت کردگار قوی کرده، تزلزل و اضطراب به خاطر راه نداده، امضای عزیمت به مقابله و محاربه بداق صواب دید و از سیره کوه^۱ به آسیابه رود آمد و به مقابله بداق بیک شروع نمود.

چون آتش حرب از باد حمله دلاوران اشتعال یافت، آخر الامر از مطلع «وَإِنْ جُنْدَكُ الْهَمَّ الْغَالِبُونَ» اختر سعادت گستر حضرت میر باتدبیر، طلوع فتح و فیروزی و بهجت و بهروزی نمود و بداق گرفتار تیغ آبدار نصرت شعار شده، به قتل آمد. بیت:

خصم را تیغ تو در دم زستان عاجز کرد
در زبان و دم شمشیر تو هست این اعجاز

۱ - در اصل: تیره کوه.

گر به رایت دگری مثل تو داند خسود را
عقل داند به همه حال حقیقت ز مجاز

و بقیه لشکری بداق انهزام یافته، فرار نمودند و حضرت میر، در عین کامرانی و اقبال، نهان آمال و امانی به ازهار و اشمار بهجت و شادکامی بارور گردانید و کافه رعایا و لشکری، در سایه عدل و مکرمت حضرت میر، در مهاد امن و فراغ و امانی، مسرور و مرفه و پرحضور شدند و همه به مسرا دل رسیدند و اعلام ظفر به دارالمقام قزوین افراشتند و سراپرده عظمت پیرامون هامون کشید و قدح ساغر مراد از زلال فرح و شادکامی مالامال شد.

بعد از قرار به مرکز سعادت، مشروحة احوال فتح و نصرت جدید، عرضه داشت استادگان بارگاه حضرت میرزا علی کرد و میر به دلالت توفیق، به دارائی قزوین قیام نمود و مدتی در قزوین به آئین عدل و قوانین بذل، بساط ساحت خاطر^۱ اهل ملک را آرایش داد.

در این اثنا از طرف سلطانیه خبر رسید که ساطلمیش بیک لشکر آماده گردانیده، به سلطانیه آمده است و سد طریق به مرتبه‌ای نموده که مرغ را راه عبور نیست.

حضرت میر ساعتی متأمل شد و به فکر دقیق، مطالعه دفتر ضمیر و دیوان حافظه خود فرمود. از نتیجه مطالعه این مسئله روشن گشت که از تصانیف حکمیه مستفاد شده که مستعد سعادت کسی تواند بود که به زیور الطاف الهی متحلی باشد و استحقاق شجاعت کسی را است که بذل و ایثار و سخاوت را شعار [ساخته] و طبیعت [او] از جبن و تھور مصروف بود. زیرا که قوت فعلی مستلزم عطا و ادا و قوت انفعالی موجب اخذ و قبول است. چه

هرگاه نفس را اخطار مخاوف که مظنه هلاک است ملکه گردد و بذل روح خطیر ننماید، مال را در نظر اوچه اعتبار تواند بود. هر چند مشاهده می‌رود [که] در مزاج ساطلمیش امساك به حد کمال مستولی است و آثار جیانت از سد طرق و قطاع الطریقی معلوم می‌شود و جمعی که بر او گرد شده‌اند و با او مساعدت نموده، به‌سبب ارتکاب فواحش و قبایح و فضایح و شنایع است و طبیعت ساطلمیش بیک نیز مزاج آنها شده، به‌اندک مایه‌جمیعت سر فضیل کشیدن، از ماده جهل تواند بود. مقرر است که بیک روز که معتمد گنبد، دلالت نکند بر معزودت موسم اعتدال. به‌استظهار لشکرانعام نادینه پراکنده، شروع به‌ملکت گیری و حکومت کردن، از ضعف احساس حواس و اغلاط حسی است. این طبقات مردم را نوابت گویند.

هر چند اعنی دواعی و همم در قبضه «ومَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ اللَّهُ» است، اما محقق است که مزایای عقاید و منایای جمیع ملل، از وفور عدل و احسان سمت کمال یافته، و این موهبت مخصوص حکام عادل و سلاطین عاقل عامل است.

الغرض حضرت میرزا به‌استعمال قوت فکریه و ادله سمعیه، در این ابواب بسی‌فراید فواید به‌خاطر راه یافته بود. استنباط ادله مذکوره را تطبیق به قواعد حصول مدعای خود نموده، شرح انتقال ذهن و احوال لشکر کشی ساطلمیش را عرضه داشت ملازمان حضرت میرزا علی گردانید و استمداد هم عالیه نمود.

و میرزا علی مرحوم نیز قامت آرزوی او را به خلعت همت «نصر من الله» پوشانید و فاتحه ظفر را بدرقه حصول مقصد گردانیده، رخصت فرمود.

حضرت میرزا سرموجب رخصت، به‌جهت دفع ساطلمیش، از راه

آق آفاج و مقلاباد، متوجه سلطانیه شد و با ساطلمیش جنگ در پیوست. چون قوت مقاومت ساطلمیش از حیز اقتدار خارج بود، رو به هزیمت نهاد و مفهوم:

سَعِدَ الرَّمَانُ وَسَاعَدَ الْأَقْبَالَ
وَدَّكَ الْمَنَا وَأَعَدَّ الْأَمَالَ

رفیق کوکب صبح و کاروان مساه سعادت و جلال و بهجت و بهروزی حضرت میر شد و لشکری نهپ و غارت کرده، از سلطانیه، به راه ابهر، به قزوین معاودت نمودند و مدت یک سال دارائی قزوین کرد. بعد از این قزوین را به میر غیاث الدین که برادر زاده و برآورده تربیت او بود، رجوع فرمود و قائم مقام خود ساخت و روی سعادت به درگاه میرزا علی آورده، متوجه دیلمان گشت. حضرت میرزا علی به وظایف استقبال و بدانواع تعظیم و احترام و رعایت توجه، التفات دریغ نفرمود و عنان اختیار ملکی و مالی به کف کفایت او نهاد و دره ر باب، به مراعات خاطر او کوشید.

فصل [یازدهم]

درقتل جهانشاه بیک و سرفتن قلعه شهر یار و قاعده تاخندان و تسخیر قلعه فیروز کوه و بدشیب آوردن عیسی بیک از قلعه فیروزکوه و نصب میرسین کیا به قلعه فیروزکوه رجوع حکومت فیروزکوه بدرو

جهانشاه بیک، عراق را که از حکام خالی دید، خود را والی دانسته، شروع به مملکت گیری نمود. و با وجود اطلاع بر احوال فتوحات میر مرحوم، ایشان را وجود نهاده، داعیه الغار برس میر غیاث الدین آوردن، تصمیم خاطر خود گردانید که از شهریار به قزوین براند.

این خبر چون به میرزا علی که در دیلمان تشریف داشت رسید، توجه خاطر انور به ترتیب لشکر جزم شده، جنود پشت کوه را معد ساخته، نسق

فرمود که ملوک رستمدار نیز همراه حضرت میر معسکر نمایند .
برموجب نسق ، لشکر را همراه حضرت میر ساخته ، روانه قزوین
گردانید .

چون حضرت میر به قزوین تشریف فرمود و آنچه مافی الصمیر
جهانشاه بیک بود ، آشکار شد تیقظ حضرت میر زیاده شد . و به سبب خیال
محال الغار جهانشاه بیک ، پای اقامت ، به مقام قرار ، محض بی ثباتی دانسته ، و
با سرداران نامدار و ملوک رستمدار ، از آن مدار ، به مدار توابع کردان ،
به موضع مخور نقل کرده ، به قصد جهانشاه بیک نزول اختیار فرمود . شب
که آنجا مکث اتفاق افتاد ، خبر رسید که جهانشاه بیک بر سر ایشان می آید .
علی الصباح میر چون خورشید ، از خواب شب فکرت آگاهی یافت ،
آنچه به شب متخیل گشته بود ، بر روی روز آشکار کرد و با سرداران ، راه
مشورت برگشود . نسق لشکر میمنه به محافظت میر غیاث الدین و کیا رکابزن
زینت داد و میسره به حمایت ملوک رستمدار قرار گرفت . چون حضرت میر
خود تمام دل بود ، قلب لشکر اختیار کرد و کمان داران منتخب و سپاهیان
صحیح اللقب را چون نگین ، گرد دایره وجود خود نگاه داشت که تا چون
تیر قضا از کسان قدر ، به قصد دشمن بیرون گشتد .

در این گفت و گو ، علامت لشکر جهانشاه بیک از دور ظاهر شد . با
چهار هزار سوار ، رو به لشکر میرنهاد و به محاربه شروع نموده ، با میر-
غیاث الدین جنگ نیزه کرده ، او را فرو آوردند . ملوک رستمدار فرار کردند و
حضرت میر ، عنان توکل به قبضه توفیق صمدانی سپرده ، قطب وار پای وقار
به مر کز ثبات استوار کرده ، جهانشاه بیک را به شیوه تیربی قرار گردانیده ،
سواران دلبر حمله کرده ، نیزه بدو رسانیده ، فرو آورده ، به خاک مذلت
انداختند و به قتل آوردن . و به مساعدت توفیق ، دیده امید از جمال مقصود

فتح و ظفر و شنائی یافت. و موكب نصرت قرین، در کتف لطف رب العالمین، منصور شدند. و از لشکری اتراء، بسیار گرفتار تیغ آبدار گشتد. میر غیاث الدین از چنگ اتراء مستخلص شده، به سلامت به در آمد. و کیا رکابزن را که اتراء به نیزه فرو آورده بودند، او نیز از آن ورطه خلاصی یافت. و عساکر منصوره، در عقب کوچ جهانشاه دوانیدند. چون کوچ جهانشاه جریده به در رفته بود. جهات و اسباب را دستگیر کرده، سالماً غانمًا موافق مسرور و مخالف مقهور، به مقام فتح مراجعت نمودند. واژحسن اتفاقی که در آن وقت شده، در سعی میدان اندیشه کمتر کسی گدار افتاده باشد که به اندازه مدتی، فتوحات چنین، سلاطین گیلان را توفیق شده باشد.

چون حضرت میر را این فتح روی بنمود، از آنجا کوچ کرده، به پای قاعده شهریار نزول فرموده، شرایط محاصره به تقدیم رسانید و وظایف انصباط در تضییق اهالی قلعه به جا آورد. اهالی قلعه چون در همه باب راه نجات مسدود و والی و حکام را در دست حضرت میر به قتل آمده دیدند و فتوحات متابعه همه جا اشتهرار یافته بود، استمالت میر، دامن گیر ایشان گشته، چاره جز تسلیم چیزی ندیده، قاعده را سپردند. بیت:

کارهار است کند عاقل کامل به سخن

که به صد لشکر جسر ار میسر نشد

بعد از توفیق این فتح، نسق کوتوال و ذخیره فرموده، ولایات طهران و ورامین و ری را به عطفه عنان مواكب نصرت قرین مسخر ساخت و همه جا داروغه نصب فرمود و تحصیلداران را به جهت حاصلات فرستاد. واکابر و اصحاب عراق، احرام حريم جلالت حضرت میر بسته، با تحفه ها و پیشکشی ها به خدمت میر، وظایف اطاعت به جا آوردن. حضرت میر نیز ساحت خاطر

ایشان را از کدورات ظلم پاک ساخت . بیت :

رعیت درخت است اگر پروری

به کام دل دوستان برخوری

و از طهران ، میر موسی را نزد عیسی بیک که فرزند بکر بیک و از امراض نامدار و قلعه فیروز کوه در دست او بود ، فرستاد و نامه بدو بنوشت . مضمون آنکه میر موسی را به جهت مصالح آن دولت عظیمی و اظهار مراعات خاطر^۱ شریفه آن دودمان کبری ، فرستاده شد . یقین کرد آنچه به لسان صداقت نشان ابلاغ نماید ، چون اقتدا بدان ، موجب اهتما به سعادت تامه است ، به سمع رضا اصغا خواهند فرمود . بیت :

اگر بشنوی آنچه بپرورد تست

نگردی ز پیمان و عهد درست

ندرارم دریغ از رضای تو هیچ

عنان از طریق سعادت میچ

میر موسی که نزد عیسی بیک رفت ، نصایح برآموثر نگشت و میر موسی را به قلعه نگاهداشت . به حضرت میر خبر محافظت میر موسی چون رسید ، از ضبط طهران و ولایات ری فراخ گرفت و متجه فیروز کوه شد . حضرت میر به پای قلعه گلخندان که سر راه بود چون رسید ، نشاط فتح آن از خاطر سر بر زد . در ساعت به محاصره شروع نمود . اهالی قلعه حکام را که استظهار ایشان بود ، شکسته دیدند و اساس بزرگی و شرکت میر را که دریافتند ، به قلعه اقامت را خارج مصلحت دانسته ، اطاعت و انقیاد واجب شمرده ، کیاشیر علی که کوتول بود ، دست در دامن اعتذار زده ، قلعه را سپرد . حضرت میر نیز دست از انتقام آن جماعت قلعه باز داشت و

۱ - در اصل : خواطر .

کیا شیر علی را مخصوص عنایت گردانید و به خلعت لایقه ، قسامت او را آرایش فرمود . و از آنجا کس همراه کرده ، به شرف ملازمت نواب حضرت میرزا علی فرستاد . و حضرت میر ، به سلامت نسق کوتواں و ضبط احوال و اثقال قلعه فرموده ، بیت :

دولت عذان گرفته و اقبال در رکاب

از آسمان رسیده پشارت به فتح باب

متوجه فیروزکوه شد . چون به پای قلعه رسید ، اطناب خیام احتشام به او تاد خلود ، در عین سعادت و سلامت استوار کرد و بواسع همت مقتضی تسخیر قلعه شد و به توقف ساعتی ، ملاحظه حصار قلعه نمود و دوایر آن را به نظر احتیاط در آورد و [روی] سعادت به ملوک رستمدار و سرداران نامدار کرده ، درر معانی سهولت اخذ قلعه به زبان فتح بگشود و در سلک بیان کشید که معاونتی که هم عالیه به شروع مهمی دهد ، هیچ سلاحی و آلتی ندهد . « هِمَةُ الرِّجَالِ تَجْرِأُ الْجِيَالِ » از مقررات است .

بعد از شرایط محاصره ، از مخصوصان معتمد مشارالیه ، یکی را نزد عیسی بیک به قلعه فرستاد و قصه عهد و میثاق ، در صورت تحلیف در میان آورد . از میامن نصیحت و ارشاد ، نور هدایت در دل عیسی بیک تافت و نصیحت مؤثر گشت .

چون استحکام را بله عهود جانبین واستعدام ضابطه اختصاص طرفین به تأکید تحلیف منعقد گشت ، عیسی بیک از قلعه به شیب آمد ، قلعه را به حضرت میر سپرد . حضرت میر نیز لوازم تعظیم و احترام و وظایف تکریم و انعام فوق مایتصوره الاوهام به نسبت عیسی بیک به تقدیم رسانید و به عین عنایت و عون رعایت ، حاضر آمال و ناظر احوال اوشد .

ومیرسین کیا که وارث مملکت و حکومت فیروزکوه بود و به خدمت

حضرت میر ، کمر اطاعت و انقیاد بسته ، خود را از زمرة ملازمان نواب حضرت میرزا علی می دانست ، استغاثه در باب رجوع قلعه و مملکت فیروز کوه نمود . چون درخواه و التماس میرسین کیا از حد در گذشته بود نواب حضرت میرزا علی مرحوم التماس او را به انجام مقرن گردانیده ، حضرت میررا رخصت داد تا قلعه فیروز کوه و توابع را به میرسین کیار جو ع فرماید .

حضرت میر عالی قدر نیز ، بر حسب رخصت ، قلعه فیروز کوه و توابع را به میرسین کیا رجوع کرد و مدة الحکومة ، میرسین کیا رهین منت و در مقام خدمت بود .

حضرت میر از فیروز کوه ، عیسی بیک را همراه خود به قزوین آورد و از قزوین همراه میرموسی روانه خدمت حضرت میرزا علی مرحوم که در دیلمان نزول اجلال داشت گردانید . حضرت میرزا علی نیز در تعظیم و تکریم عیسی بیک دقیقه ای اهمال نفرموده ، به نظر مرحومت و عنایت مخصوص ساخت و دویست تومان به رسم مواجب ، در ولایات قزوین مقرر فرمود و از دیلمان ، عیسی بیک را روانه قزوین گردانید . و حضرت میر مدت دو ماه به فراغت و نشاط خاطر ، اوقات به خیر و خورمی^۱ به قزوین گذرانید .

فصل [دوازدهم]

در رفتن حضرت میر عبدالملک مرحوم نوبت دوم و شکست دادن لشکر جمع شده اترالک و منهزم گردانیدن محمودی طارمی را به تاریخ سن^۱ سبع و تسعین و ثمانماهیه در این اثنا که حضرت میر به سلامت در قزوین تشریف می داشت ، از طرف سلطانیه خبر ظهور لشکر اترالک رسید که اترالک را داعیه تسخیر

۱ - شکل دیگری از خرمی است .

طارم شده است . میرازاین اخبار اطلاع حاصل کرده ، لشکری را یرق تازه فرموده ، متوجه سلطانیه شد و به مقابله لشکر اترالک قیام نمود . اترالک پای مقاومت نداشته و تاب اشعة خورشید شوکت حضرت میر نیاورده ، چون بنات النعش پراکنده و متفرق شدند . لشکری بهنهب و غارت سلطانیه و زنگان و گزل دره مشغول گشته ، غنایم بسیار بهدست آورده ، عاید شدند و به اندک توجهی که میر فرمود ، محمودی هم منیزم گشت . حضرت میر مرحوم ، مظفر و منصور و اعدا مخدول و مقهور ، از راه طهم و جرس ، بهانزرو کهر آمده ، از راه طارم به قزوین معاودت فرمود و آوازه فتح به اطراف انتشار یافت وحدیقه امانی و آمال اولیای آن حضرت ، به ازهار غبطت و نهال امنیت جنود نصرت شعار ، بهائمه بهجهت بارور گردید .

بعد از این چند وقتی که حضرت میر به مراد دل و نشاط خاطر ، روزگار به قزوین گذرانید ، داعیه رکاب بوسی حضرت میرزا علی ، تصمیم خاطر گشت . میر غیاث الدین را قائم مقام خود گردانید و اختیار ممالک از فیروز کوه تا ساوه و زنگان و سلطانیه ، به دامن او نهاد و فراخور همت عالی خود ، پیشکشی های لایقه مرتب ساخته ، متوجه ملازمت حضرت میرزا علی مرحوم به گیلان شده و سعادت خدمت و شرف ملازمت حاصل دریافت . حضرت میرزا علی نیز فرق افتخار اورا به تاج تعظیم آرایش داد .

فصل [سیزدهم]

در فرستادن میرعبدالکریم به درخواه لشکر نزد حضرت میرزا علی و حضرت میرزا تولم حسام الدین^۱ و محمد کیا سپهبدار تنکابن را با لشکر تنکابن به همراهی حسام الدین مذکور و پنج هزار از هر گوراب بسرداری حسام الدین تولم و ملک کاووس و ملک اشرف به جهت دفع میر شمس الدین به مازندران و شکست یافتن لشکر و مقید شدن سرداران در تاریخ سنه سبع و تسعین و ثمانماهیه

چون میرعبدالکریم از فوت میرزین العابدین و یعقوب بیک و جلوس میر شمس الدین ، به استظهار ملاحظه استحقاق حکومت ارشی ، پایه قدر و مرتبه بخت خود را برآزمنه ماضیه ، بلند دریافت و عنایت میرزا علی را در شأن خود ، زیاده و بی غایت فهمیده بود ، به دلالت توفیق ، به خدمت میرزا علی فرستاده ، به معاونت لشکر مستعد و به اسعاد این مرام مستند گشته ، توقع عنایت و استراحت سایه این مرحمت و رأفت نمود .

میرزا علی مرحوم را چون انقام یعقوب بیک ، از راه معاونت میر - عبدالکریم ، بر لوح ضمیر ثبت گشته و بر صفحهٔ خاطر اتمام مسram حضرت میر عبدالکریم نقش بسته ، امانی و آمال اورا به انجام مقرون گردانیدن واجب دانسته ، به لشکر فرستادن شروع پیوست و تولم حسام الدین را به سرداری لشکر با پنج هزار مرد از همه گوراب^۲ نسق نمود و کیا محمد کیا که سپه سalar تنکابن بود ، همراه کرد . و ملک کاووس فرزند ملک جهانگیر و ملک اشرف را که به کجکه طلبیده بود ، اطاعت لازم دانسته ، به حسام الدین تولمی ملحق شدند .

۱ - مؤلف ، تولم حسام الدین و حسام الدین تولم و حسام الدین تولمی را بجای یکدیگر به کار برده است . ۲ - در عنوان فصل : پنج هزار مرد از هر گوراب .

چون تطابق مدعای جانبین ، حضرت میرزا علی و میرعبدالکریم تحقیق یافت ، لشکر متوجه مازندران شدند و به آمل به میرعبدالکریم ملاقات نمودند. میرعبدالکریم که نهال آرزوی خسود را در چمن میرزا علی به زلال مرحمت بارور دید و عارفه مکرمت و احسان آن حضرت را به موقع خود رسانیده یافت ، بازی اقتدار خود را قوی دیده ، پشت بر مکای استراحت زد و در استئشار احوال میر شمس الدین و کیفیت منازل و مقام او که شروع نمود ، به تحقیق پیوست که میر شمس الدین ، در کوتی براهیم کاردگر ، کله بست کرده ، این نشسته است. عنان عزیمت به سوی ایشان انعطاف یافت و منزل به منزل راه پیموده ، عساکر به حوالی کله بست که میر شمس الدین پناه گرفته بود ، رسیدند و اساس جنگ استحکام دادند و محاربه امتداد یافت . مدت بیست و پنج روز اوقات به محاربه بگذشت که نسیم ظفر از مهبا اقبال اولیای حضرت نوزید و عقد آن بند را بازی تدبیر دلاوران نگشود .

در این اثنا خبر رسید که کارگی علی - خلابرور ستر لاهجان - و ملک بیستون بالشکر می آیند . میر کمال الدین که از خدمت میرعبدالکریم دور بود قدم در دایره متابعت نهاده ، با میرعبدالکریم عهد و میثاق بسته ، با هم دیگر در حد وصیال اتصال یافتند . و از اضاعات برق این خبر ، هجوم لشکر خصم ، چون ابر محو و متلاشی گشت و میر شمس الدین کله بست را گذاشت ، بهموضع لپور رفت . و آنجا که تشابک اشجار به حد کمال بود ، کله بست اختیار کرده ، پناه جست .

سرداران که با لشکر به سرو قت او رفتند ، باز میر شمس الدین بر هسم خوردند ، راه ادبیار پیش گرفته ، به سوا ده کوه رفت . بعد ما که سرداران شش روزی به همین منزل قرار گرفتند ، ایشان به فرات دانش معلوم کرده بودند که دأب اکابر امرا و عادات سرداران دولت رهنما ، هرگز نبوده که در

امری که شروع نمایند ، به شطیری اکتفا کنند . فلهذا استیفاء ابواب محاربه بامیر شمس الدین واجب دانسته ، سرداران با لشکر ، در عقب روان شدند . به سواده کوه ، به مقام آهن روبار ، لشکر که رسید ، دوازده روز به همین مقام مکث واقع شد . خبر رسید که میر شمس الدین از سواده کوه ، به هزاره - جریب رفته است . تولم حسام الدین ، لشکر را پیش گرفته ، بهار فروشده برد و آنجا اقامست نموده ، به ساری رفت و رایات نصرت شعار ، مدت ده روز آن مقام را به شرف نزول زینت دادند .

در این هنگام باز خبر رسید که میر شمس الدین ، از هزاره جریب تحاشی نموده ، به قراطوغان رفته ، به منزل خلیل کوتی ، کله بست کرده ، نشسته است . حضرت میر عبدالکریم با سرداران صلاح اندیشید که میر عبد الله فرزند میر ظهیر - را با پانصد نفری بجهت دارائی ساری نگاه باید داشت تا ما بالشکر در عقب میر شمس الدین برویم . بر موجب صلاح دید میر عبد الله را با پانصد سوار به ساری نگاه داشته ، میر عبدالکریم با سرداران متوجه جانب میر شمس الدین شدند و به منزل میرانه رود که نزدیک خلیل کوتی بود ، نزول اختیار کردند و روزانه دیگر به خلیل کوتی رفته ، از اول صباح تا نماز پیشین چون شکوفه بهار در یک پیوند بود ، از حدت سموم شمشیر دلیران ، مانند باد موسم خزان ، برگ نهال جمعیت ایشان ریزان گشت . و میر شمس الدین که خایب و خاسر ، منهزم و متفرق شد و از رشحات سحاب این بشارت ، براغصان احوال هر یک از لشکری طراوتی از فیض حضرت کریم و نضارتی از نعیم عمیم ظاهر شد . و سرداران در پی میر شمس الدین رفته ، طبل و علم و اسباب

سلطنت او را دستگیر کرده ، موازی صد نفر مازندرانیان که ملازمان خاص میر شمس الدین بودند ، مضبوط گردانیده ، آوردند .

حضرت میر عبدالکریم را که رایحه این فتح رسید ، پانصد نفر برداشته متوجه ساری شد و دیگر سرداران و لشکر به همین منزل ماندند .

آقارستم که این خبر سُبْعی شدن میر عبدالکریم بشنید و پیوسته منتهر این چنین فرصت بود ، میر شمس الدین [را] تسلی داد که اگر کدورتی از نتایج اطوار فلکی روی نماید ، متوجه نباشد بود که احوال ، عالم ، همواره بریک نسق نخواهد ماند «إِنَّمَا مَعَ الْعَسْرِ يُسْرٌ» فرموده حق است . بعد از تمهید این سخنان ، یک هزار مرد مقرر گردانید که بر سر [میر] عبدالکریم بتازد .

از این قصه ، میر عبدالکریم آگاهی یافت و در ساعت نزد حسام الدین - تو لمی ، احوال مذکوره فرستاد . سرداران صلاح در آن دیدند که کیامحمد کیا ، با لشکر تکابن ، به میر عبدالکریم ملحق شود .

از وقوع این تدبیر آقا رستم که خبردار شد ، فسخ عزیمت نمود و دست از تزاحم میر عبدالکریم باز داشت . سرداران که از عقیده و قصد آقا رستم خبردار شدند ، به دفع او شروع نموده ، منزل به منزل اورا دوانیدند . آقارستم که مدبر بود و احوال خود را در غایت پریشانی دریافت ، نزد میر - شمس الدین این حکایت فرستاد که «إِذَا تَجَاوَزَ شَيْئًا حَدًّا إِنْعَكَسَ ضَدُّهُ» چون لشکر گیلان ، در بی قراری ما قراری ندارند و در دوایین ما صبر و آرامی نمی گیرند ، امید که اگر متعصب به حصنی شویم ، در حمایت قادر ، محفوظ مانیم و زمام مراد به دست مأاید .

در سیاه روپی ، جای محکمی هست که کمند تدبیر هیچ کس ، بر غلوطه حصار آن نرسیده ، کله بست به حد کمال استکمال داده ، اقامت می کنیم .

[مصراع] تاخود فلك از پرده چه آرد بیرون . قرار بدین رای داده ، میر - شمس الدین به همین سیاه روہ پی آمد و کله بست فرموده ، نشستند. سرداران گیلان نیز لشکر را جمع آورده ، به حوالی کله بست ایشان ، به مقام کمیزدشت نزول فرمودند ، علی الصباح لشکری بهدو بخش کرده ، بنیاد چنگ نهادند. چون آتش حرب ملتهب شد ، شعله حمله لشکر مازندران بلندتر و احراقش زیاده تر گشت . میر عبدالکریم که مشاهده این صورت نمود ، تاب نیاورده ، پای وقار از مرکز قرار بیرون نهاده ، بی مشورت سرداران فرار نمود. خصما که از این حرکت خارج مصلحت میر عبدالکریم واقف شدند ، آتش شوق به محاربه ، تیز تر گردانیده ، بر لشکری گیلان تسلط یافتند و سرداران مثل تو لم حسام الدین و کیامحمد کیا و کاکو حسام - خلا بروست رگر جیان - و کار گیا علی و میر عبدالله بن میر ظهیر و سایر اعیان که همراه لشکر بودند ، دستگیر شدند و همه را مضبوط ، نزد میر شمس الدین بودند و میر عبدالکریم از آنجا گریخته ، به رستمداد رواز آنجا به گیلان آمد و سرداران مدت یک سال و نیم کما پیش ، به مازندران مقید ماندند .

فصل [چهاردهم]

در رفتن حضرت میرزا علی مرحوم از دیلمان به لمسر و از آنجا به قزوین رفتن و شرح حالات

چون عناصر شریف حضرت میرزا علی مرحوم بعد از استمتاع منافع فرح فزای دیلمان و استیفای اوقات آن ، [هوس] استنشاق هوای لمسر فرمود و نشاط شکار و گشت آن دیار بر خاطر عاطر راه یافت و به کلک اندیشه بر لوح ضمیر ، عزیمت لمسر بنگاشت و عزایم خجسته فرجامش ، در اکثر مهام بعینه صورت تقدیر بود که [در آن] تغییر و تبدیل متصور نبود. بر موجب اقتضای رای صواب نمای ، از دیلمان متوجه لمسر شد و آن حدود ، از غبار موکب

همایون عطرسگشت . چند وقتی که به سلامت ، فیض گشت و استراحت شکار دریافت و تیر امید به صید مقصود رسید ، همچنانچه مذکور گشت ، حکومت قزوین در ید اقتدار نواب حضرت [میرزا علی] قرارداشت . به سبب قرب جوار لمسر ، علما و فضلا و سادات واکابر و اعیان بعد از وقوف شرف نزول نواب میرزا علی ، به لمسر احرام حریم درگاه قبله مثال را که مطاف ملوک عصر بود ، به عقد اخلاص بسته ، با پیشکشی ها و تحفه های لایقه ، به شرف بساط بوسی سرافراز شده ، استدعا و التماس نمودند که اگر روزگار ، از توجه رایات نصرت شعار همایون به قزوین ، بر ما منت نهد وحدیه خواطر سکنه آن دیار ، به زلال عدل و رأفت آن حضرت ، مخضر و سیراب گردد ، نقد جان نثار پادشاه عدل پرور سازیم و غبار راه سرمد دیده گردانیم . از این جهت پرتو نیر النفات ، به انجاح استدعا و التماس سادات و علمای باب الجنه انداخت و سخنان دلپذیر از زیج ضمیر استخراج نمود و به عبیر عبارت پرورش داده ، اکابر و اعیان را به انواع مراحم و اشفاع بنواخت و خاطر ایشان را به وعده رفع اجحاف جمع ساخت و متوجه قزوین شد . و شب به مقام موشقین نزول اجلال فرمود . صباح مقرون به فوز و نجاح که طاووس زرین بال ، جناح نور از هم باز کرد و صحن آفاق را به زیور شعاع آرایش داد ، نواب عالی به سلامت ، پای دولت به رکاب سعادت نهاد و عنان اقبال به جانب قزوین معطوف فرمودند . بیت :

عنان را عجب دولتی داد دست که دارد به بحر کرامت نشست
 دولی ز دولت قرین مراد به اقبال دریا نگهبان باد
 تومن ایام در زیر ران رام شده ، مجموع خلائق شهر را آین بستند
 و به خطوات تعظیم و اقدام تمجیل تا سر زان استقبال نموده ، دیده امید را

از انوار جمال مقصود منور گردانیدند و دست اقتدار واستبشار، به رسم نثار،
سحاب آثار ساختند و از کثرت خلق که به سعادت رکاب بوسی فائز شده
بودند، صلابت حضرت میرزا علی که به نظر خلق درمی آمد، بعینه منطبق
بر مضمون این بیت بود که :

سپهری است او پسر ستاره به پای

جهانی است کوچک رونده ز جای
وبهجهت و بشارت که در آن روز، به خاطر صغار و کبار راه یافته بود، شرح
آن در طی طوامیر مندرج نمی گردد . [بیت]:
بساط سبزه لگد کوب شد به پای نشاط

زبس که عارف و عامی به رقص می جستند
همه مردم امتعه اخلاص، به نظر باریابان دولت می کشیدند و خلو تخانه
دل خود را مسکن خدام می ساختند و خانه قاضی میرحسین، از فر قدم
سعادت رسوم همایون، روضه رضوان گشت .

بعد از استقامت نواب حضرت به قزوین، خاطر خطیر مهر تنویر،
به زیارت مزارات و استفاضت انوار سعادات امام زاده حسین مایل شد و
روی دولت [را] به گلگونه خاک آن شهید سعید برافروخت و وظایف شکرو
شکرانه بهادا رسانید و از مغانم «وابدَقْغُوا مِنْ فَصْلِ اللَّهِ» به بسی غنایم از فتوحات
دنیوی و کرایم ذخایر اخروی فائز گشت و خیرات و صدقات بهار باب استحقاق
و محتاجان و زایران آن بقعة شریفه ایثار نمود. بیت :

شرف نفس به جود است و کرامت نه سجود ^۱

هر کسه این هر دو ندارد عدمش به وجود

کرمش نا متناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهند نرفت از دراوی مقصود

و به محسن احسان ، مقبول دلها و بهمکارم اخلاقی ، منظور نظرها شد . و جراحات که از ستم ارباب ظلم ، بر رعایا راه یافته بود ، به مراعم مراحم^۱ خسروانه التیام داد و مؤونت مال باغات و سایر تکلیفات ، از ربعه رقبه علماء و سادات و رعایا رفع نمود و به لعنت نامه‌ای مؤکد ساخت .

در این اثنا از مازندران کاغذی رسید که لشکری کش به سرداری حسام الدین تولم جلال الدین که به مازندران رفته بود ، شکست واقع شده ، سرداران همه مقید گشته‌اند . از ورود این خبر شعله خشم خسروانه مشتعل شده ، حزن و ملاحت به خاطر آن حضرت راه یافت . و از کمال تمکن و وقار ، اعلام این اخبار کاره و اخفاء آن را صواب دانسته ، مضمون آن را ثبت ضمیر گردانید و به سبب اشتهر آثار دولت و غرایب اطوار ، سلاطین و ملوک روزگار ، به عواطف و عنایت آن حضرت مستظهر بوده ، دیده امید را به راه امداد و اسعاد باز داشته ، منتظر انفاذ خدمات و اشارات بودند . از مقوله سلاطین که به شرف ملازمت نواب حضرت مستسعد گشته بودند ، فرزند میرزا جهانشاه مرحوم - میرزا جهانگیر - بود که سعادت خدمت حاصل کرده ، از شرف التفات خسروانه ، ملازمت اختیار کرده ، آرزوی خود را به نجاح مقرن دیده بود . و از آن حیثیت که حرمت اب بزرگوار سلطنت شعار جهانگیر ، نصب العین ضمیر منیر آن حضرت بود ، تعظیم ایشان بر صفحه خاطر اشرف ، نقوش استدامت یافته و عنایت و مرحمت [او] در حق ایشان ملکه گشته .

و از رفقن و آمدن و اقامت نمودن آن حضرت به قزوین مدت سی روز

که تمام سیر ماه است ، سمت و قوع یافت . چون کوکبه سعد سلطنت آن حضرت بهمدار برج جنوب قزوین ، عطیه سعادت داد ، به درجات بیت الشرف لمسر تحولیل فرمود و بهنشو [و] تربیت نهال امانی طبقات مردم لمسر مشغول گشت .

و آوازه رعایت و تعظیم و احترام میر جهانگیر که به اطراف انتشار یافته بود ، فرزند سلطان بوسعید مرحوم – سلطان محمد – هم به لمسر ، به ملازمت میرزا علی مشرف شده ، از زلال چشمۀ خورشید عنایت آن حضرت ، سیراب شده ، تمحیل یافت . و به انتظار انوار شموس تعظیم و احترام ، شب بخت او چون روز روشن شد .

و از ترتیب امور لمسر که حضرت مرحوم مغفور فارغ شد ، رایحۀ بهاریات دیلمان را استشمام فرمود و ذائقه به مطاعم و مشارب نعیم دیلمان متلذذ و متعاد بود . بر عادت معهود ، طبیعت مقتضی ادرائک آن شده ، مستوجب حرکت گشت و رأی آفتاب اشراق ، پر توحیر گشت ، به دیلمان اندخته ، متوجه شد و عقد جواهر سعادت و دولت ، در سلک غبطت و نشاط انتظام یافت و مدتی به مدعای خاطر ، اوقات به فراغت ، در دیلمان گذرانید .

بعد از این رأی صواب نما ، افضای شکارچاک رود کرد و چند وقتی به نشاط شکار ، مشعوف گشت .

در این اثنا ، محمدحسین میرزا – فرزند سلطان حسین بیقرار – که حاکم خراسان بود ، هم به خدمت آن حضرت مستفیض شد . چون سزاوار انواع تکریم و تعظیم بود ، به مقتضای طبیعت آن حضرت ، مراتب احترام سمت مزیت یافت و خود به سلامت از چاک رود به دیلمان رفت .

فصل [پانزدهم]

در قصه جنگ میرعبدالملک با آیه سلطان در کافره میدان و هزیمت یافتن
حضرت میر

چون از انقلاب روزگار ، نسق و نظام سلطنت و حکومت عراق و آذربایجان ، از میان برخاسته بود و در آن اوان ، قضا ، زمام اختیار ممالک آذربایجان را به کف رستم بیک نهاده و به ممالک عراق ، هر روز نوباوۀ فتنه ، از باع سپهر به ظهور می‌رسید و هردم به نو ، از دور فلك حادثه‌ای تازه می‌گشت ، از السننه و افسوهه مراقبان حدود ولایات ، آوازه ظهور حاجی بیک که به مسامع شریفه رستم بیک رسید ، آتش قهر زبانه کشید و آیه سلطان را با ده هزار مرد ، به سروقت حاجی بیک فرستاد .

از این قصه که حضرت میرزا علی ، در دیلمان تشریف داشت ، آگاهی یافت ، به سبب مهارتی که در علم تدبیر داشت و در واقعیت به تدبیر صائبه استقبال امور می‌فرمود ، نص « وَشَاعِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ » را نصب العین ضمیر ساخته ، به رسم مشورت ، راه صواب به نظر ضمیر منیر عبدالمملک نهاده ، صلاح بدان قرار گرفت که حضرت میر با لشکر لمسر و طالقان و دیلمان به محافظت و دارائی قزوین قیام نماید .

حضرت میر نیز این خدمت را قانون اقبال و عنوان صحیفه آمال خود شناخته ، استمداد هم عالیه نمود و بساط خدمت بوسید و متوجه لمسر گشت و موازی یک هزار مرد کما بیش جمع آورده ، به کافره میدان منزل گرفت و در محافظت قزوین مراقبت می‌نمود ، تا آن حدود از کدورت لشکر اتراء محفوظ ماند .

در این اثنا ، آیه سلطان به مقابله حاجی بیک قیام نمود . زنگ و کدورت روزگار و غبار تفرقه ، بر چهره آمال حاجی بیک نشسته ، لشکرغم به حریم

جان او شتافت و بازار مراد او رو به شکست نهاد . آتش جنگ که از باد حمله دلاوران اشتعال یافت ، خرم من هستی ایشان را برباد فنا داد و او را به قتل آوردند و لشکر منهزم و متفرق گشتند و فرزند حاجی بیک ، بسا بعضی لشکری به میر ملحق شد .

آیه سلطان که حاجی بیک را به قتل آورد ، به قزوین آمد و چند روزی که بگذشت ، از احوال میر که اطلاع حاصل کرد ، متوجه مقابله میر شد . چون طالعان معرکه لشکر آیه سلطان ، به مقابله حضرت میر شروع نمودند و بر مثال دایره برگرد لشکر محیط شدند و حضرت میر را از غایت حیرت ، زنگ کدورت بر آئینه مراد نشست و اختراک آمال در برج و بال تحويل نمود ، لشکر اتراء که حمله بر قلب لشکر میر آوردند ، به نظم عقود جمعیت لشکر ، تفرقه راه یافت و میر منهزم گشت و اتراء ، بسیار از لشکری میر را به قتل آوردند و میر چریده خود را به قلعه لمسر رسانیده ، استحکام و دارائی قلعه نمود .

لشکر آیه سلطان ، تاخت به ولایات رودبار آورده ، تلان و غارت کردند . قبل از شکست میر ، حضرت میرزا علی ، کیا پاشا را که سپه سالار سمام بود ، با لشکر سمام ، به کجکه حضرت میر فرستاده بود ، تا سفید پشتۀ انبوه که رسید ، لشکر اتراء که در الکای رودبار ، به جهت نهب و غارت آمده بودند ، با کیا پاشا اتفاق افتاده ، جنگ در پیوستند و کیا پاشا را شکست دادند .

خبر این شکست که به مسامع میرزا رسید و متصدیان ثغور ، حدت و جسارت اتراء را که دریافته بودند ، از سرتهنه احوال ، به خدمت میرزا علی عرضه داشت نمودند که اینست که اتراء متوجه حدود دیلمانند . با وجود این صورت ، میرزا علی به دیلمان اقامت محل دانسته ، متوجه

سمام گشت. و اتراءک از آنبوه بازگشته، به قزوین رفتند. و حضرت میرزا علی که عدم توجه اتراءک را به دیلمان تحقیق فرمود، عنان عزم به مستقر سریر سلطنت دیلمان منعطف فرمود و در ترتیب امور و جبر کسر مشغول شد.

فصل [شانزدهم]

در رفتن امیر از لمسر به سروقت میر زین العابدین در طارم و شکست
یافتن زین العابدین طارمی و از مقام فتح به هفت صندوقان بر سر
بداغ بیک سلیمان بیک رفتن و بداغ بیک منهزم شد

حضرت میر را که چشم زخمی و عین الکمالی، از تأثیرات گردش
گردون رسیده بود و مشرب عذب خوشیدگی^۱ و مورد عیش تیرگی یافته و
خرزنه دل از غصه شکست پرشده و ضمنن ضمیر را به جواهر اندیشه جبر کسر و
تلافی و تدارک و دفع شماتت اعدا مزین می داشت.

و در آن اوان که حضرت میر به لمسر تشریف فرموده بود، از درگاه
همایون خبر رسید که میر زین العابدین طارمی را ماده غرور، در دماغ جا
گرفته و کلاه سرکشی بر سر نهاده، از کثرت لشکر که براو جمعند، فضای
طارم تنگی پذیرفته است. حضرت میر که در مضمار شجاعت و بزرگی،
قدم سبقت پیش ابناء زمان نهاده، منتظر دریافت اقبال تازه بسود، از
وصول این خبر، در دل میر شیر دل، آتش حمیت زبانه زد و گوهر شجاعت
را خاصیت زیاده شد. و این شعر:

إِذَا ازْدَحَمَتْ هُمُومُ الصَّدْرِ قُلْنَا
عَسَى يَوْمًا يَكُونُ لَهَا أَنْفِرَاجٌ

حضرت میر بر زبان راند و عندلیب نطق را در بستان سرای تحمید و
تمجید حضرت میرزا علی، به صدنوا گویا ساخته، استطلاع رخصت کرد که
بر سر میر زین العابدین لشکر ببرد ودفع یاجوج فتنه او بکشد. چون به التفات

رخصت سر بلند شد ، خزینه همت خود را گشوده ، به معدات اسلحه و اسباب مشغول گشت و لشکری را بر ق از خود داد و در آن باب مصدع اوقات شریفه میرزا علی نشده ، مجال صبر تنگی پذیرفت و متوجه جانب میر زین العابدین گشت و به پا کده نزول فرمود و از پا کده الغار به یورت وزیر و ماهین برد و به مقابله میر زین العابدین که شروع پیوست ، تیر تدبیر میر بر نشانه ظفر آمد و لشکر میر زین العابدین غریق امواج بحر لشکر میر شدند و بعضی که به ساحل سلامت مانده بودند ، منهزم و متفرق گشتند و اسباب و جهات او دستگیر لشکریان شده ، منصور و مظفر به مقام فتح نزول فرمودند وزنگ شکست که سطح آئینه دولت را پوشیده بود ، از صیقل این ظفر جلا یافت و پشت استظهار قوی گشت و حوصله آرزوی لشکری ، از کثرت نعیم مملو شد و در آن منزل دولت ، روز سعادت که بدهشام اقبال پیوست ، از پرتو انوار فرح و شادکامی ، آن شب فیروزتر از شب قدر و مسعودت روزگندشت .

چون خورشید پر نور از مطلع سورور سر بر زد ، زنده داران شب دولت ،
به چهره میر که چون صبح فرح فزا ، بهجهت نما است ، به عین بصیرت
ناظر شدند . [و] این بیت [را] .

بیاکه روی تو خورشید عالم افروزانست

شب زری تو چون روز رو ز روز فیروزانست

شد از جمال تو فیروز روز من و آن روز

که خواستم شب و روز از خدای امروزانست

برخواندند و خبر گیران اطراف که شرف ملازمت حضرت میر را دریافتند ، خروج بداق بیک سلیمان بیک و جمعیت لشکر در هفت صندوقان عرضه داشتند . عزیمت میر اقتضای آن کرد که متوجه دفع او شود . از منزل

فتح ، روانه مقابله بـداقـبـیـک شـد . چـون به مـحـارـبـه شـروع پـیـوـسـت ، صـدـای سـلاح وـسـپـاه حـضـرـت مـیرـبـه گـوشـخـصـم ، بـرـمـثـال آـواـز رـعـد وـصـاعـقـه مـیـرسـید وـشـعلـه شـمـشـیـر بـهـچـشم اـیـشـان ، بـهـصـورـت بـرقـمـیـ نـمـود وـاـز تـجـلـی جـمـال وـجـلال وـمـشـاهـدـه عـظـمـت وـشـوـكـت وـكـمـال حـضـرـت مـیر ، بـرـفـحـوـای آـیـةـکـرـیـمـةـ «فـیـلـمـاـ تـجـلـیـ رـبـهـ لـلـجـلـیـ جـعـلـهـ دـکـاـ وـخـرـ مـوـسـیـ صـعـقاـ» بــدـاـقـبـیـک وـلـشـکـر اوـهـمـهـ بـیـخـود وـبـیـهـوـشـ شـدـه ، تـابـ مقـابـلـه نـیـاـورـدـه ، منـهـزـمـ وـمـتـفـرـقـ شـدـنـدـ . حـضـرـت مـیرـ باـلـشـکـرـ ، اـیـشـانـ رـاـ درـبـیـ کـرـدـه ، بـسـیـارـ رـاـ بـهـ قـتـلـ آـورـدـنـدـ وـاسـلـحـهـ وـجـهـاتـ ، درـ دـسـتـ لـشـکـرـ مـیرـ اـفـتـادـ وـصـدـایـ طـبـلـ نـصـرـتـ بـهـ گـوشـ گـرـدونـ مـیـرسـیدـ .

وـ اـزـ آـنـ مـقـامـ ، اـعـلـامـ فـتـحـ بـرـغـاشـیـهـ سـلامـتـ نـگـاشـتـهـ ، بـهـ جـانـبـ قـزوـینـ تـوـجـهـ فـرـمـودـ . وـ اـهـالـیـ عـرـاقـ وـقـزوـینـ ، بـهـ اـسـتـحـکـامـ اـسـاسـ شـبـجـاعـتـ وـشـهـامـ مـسـتـظـهـرـ بـودـهـ ، بـهـ وـظـایـفـ خـدـمـاتـ وـلـوـازـمـ طـاعـاتـ قـیـامـ نـمـودـنـدـ .

حضرـتـ مـیرـ کـهـ بـهـ سـعـادـتـ ، اـزـ ضـبـطـ وـ نـسـقـ قـزوـینـ وـ نـصـبـ دـارـوـغـهـ جـدـیدـ فـارـغـ شـدـ ، مـتـوـجـهـ لـمـسـرـگـشتـ وـ خـاطـرـ^۱ لـشـکـرـیـ رـاـ بـهـ اـجـبـاءـ مـکـارـمـ وـ اـنـوـاعـ مـرـاحـمـ وـ تـحـسـینـ تـازـهـ سـاخـتـ وـهـمـهـ رـاـ رـوـانـهـ گـرـداـنـیدـ وـ خـودـ مـتـوـجـهـ عـتـبـهـ بـوـسـیـ مـیرـزاـعـلـیـ ، درـ لـاـهـجـانـ شـدـ وـبـهـ اـنـوـاعـ عـنـیـاـتـ وـ اـشـفـاقـ وـ تـعـظـیـمـ وـ اـحـترـامـ خـسـرـوـانـهـ مـفـتـخـرـ وـ سـرـبـلـنـدـ شـدـ .

فصل هیفدهم

درـ قـصـهـ خـلاـصـ دـادـنـ مـیرـ شـمـسـ الدـینـ ، کـاـکـوـ حـسـامـ خـلـاـبـرـ وـ رـسـتـرـ گـرجـیـانـ رـاـ اـزـ بـنـدـ وـ هـمـرـاـهـ اـیـلـجـیـ خـودـ گـرـداـنـیدـهـ بـهـ خـدـمـتـ مـیرـزاـعـلـیـ فـرـسـتـادـنـ وـ شـرـحـ آـنـ چـونـ مـفـاتـیـحـ فـتـحـ وـنـصـرـتـ وـ مـصـابـیـحـ ظـلـمـتـ مـشـقـتـ وـمـذـلتـ ، درـ دـسـتـ خـازـنـانـ حـضـرـتـ خـالـقـ اـسـتـ وـکـسـیـ رـاـ اـخـتـیـارـیـ درـ اـمـرـاـوـ نـیـسـتـ وـنـصـ صـرـیـحـ

۱ - درـ اـصـلـ ، خـواـطـرـ .

«إِنْ يَنْصُرَكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلِيَسْتَوْكِلُ الْمُؤْمِنُونَ» بیان آن می کند، چه کوکب دولت، گاهی به درجات اوج و گاهی به مدار حضیض حرکت می کند و قبل از ایراد این فصل، در باب حبس و قید تولم جلال الدین حسام الدین و سرداران در دست حکام مازندران، فصلی مذکور گشته و به سبب بعضی وقایع که از زمان حبس تا ابتدای خلاص سرداران، سمت صدور یافته بود، رعایت تقدیم و تأخیر فصول واجب شمرد، تا سخنان از جاده ترتیب منحرف نشود در این ولا بذکر تتمه فصل حبس و قید و سبب استخلاص سرداران شروع پیوست.

بعد ما که سرداران مدت یک سال در بند میر شمس الدین مقید ماندند،
میر شمس الدین، کاکو حسام الدین خلابر و رستر را از بند خلاص داده،
همراه ایلچی خود - درویش علی حافظ - نزد حضرت میرزا علی فرستاد و
فسحت میدان فصاحت را به وسیله عذر و معنی داد که هر چند ملک و مقام
تعلق به حضرت میرزا علی دارد، اما میر عبدالکریم و ما عموم پسرانیم، اگر
فیما بین به جهت ملک بحثی و نزاعی و جنگی و جدلی باشد، توقع آن
بود که مضمون این بیت را که:

کار به دولت نه به تدبیر ماست تابه جهان روزی دولت که راست
ملاحظه فرموده، در میان ما دخلی نمی کردند. تا هر کسی که مستحق
حکومت و مستعد سلطنت باشد، عنایت الهی، بدرقه حصول امنیت گشته،
حکومت به وی قرار گیرد. چه در آن وقت که سرداران آن صوب عالی، با
لشکر به سرووقت ما می آمدند، خواهی نخواهی آن منزل [را] گذاشته، منزل
دیگر می گرفتیم که شاید به وسیله ای، اصلاح ذات بین میسر گردد. هر چند ما
منزل گذاشته، بهجاهای دیگر می رفتیم، لشکر باز در عقب می آمد. عاقبت به جز

جای محکمی پیدا کرده، متحصن گشتن چاره نداشتیم. مقام معروف را مستحکم گردانیده متوكلا علی الله نزول واقع شد . بیت :

چون خجلم دید ز یاری رسان

چاره من کرد کس ^۱ بی کسان
بواسطه مضبوطی و محکمی آنجا ، شکست بسر لشکر آن صوب
واقع شد .

بر مصدقاق «الْعَذْرُ عِنْدَ كِرامَ النَّاسِ مَقْبُولٌ» توقع است که تمهید عذر را به انعام قبول تلقی فرمایند و خاطر شریف را از این کدورت و جرأت ما صافی سازند که در این امر گناهی نبود و تقدیر را تسدییری نیست . هرچه از نواب عالی ضایع شده باشد ، به اضعاف آن وظایف خدمت بهجا آریم .
چون درویش علی حافظ به تمهید این معذرت قیام نمود ، حضرت میرزا علی ، ملا نعمت را در جواب میر شمس الدین ، پیغام فرستاد که تسولم حسام الدین چندین سال خدمت جد ما کرده ، اکنون پیر شده است و به کارما نمی آید و هرچه کارگیا علی است ، کارگیا یعنی مرحوم را دوازده فرزند است اگر يك فرزند کم باشد چه شود ؟ و هرچه محمد کیا و حاجی محمد است ، از سی هزار شکور ، دونفر اگر کم شود ، چه تفاوت کند و هرچه میر عبد الله و میر محمد است ، ایشان فرزندان میر ظهیر مازندرانی اند و تعلق به شما دارد ، خواهی بکش خواهی بدار .

اما کسی که با کسی دم از دوستی زند ، طبل شعبدہ در زیر گلیم نفاق نزند ، شرط دوستی آن بود که به معنی این بیت :

به تیغ اگر بزنی دوستان مخلص را

چو روی باز کنی دوستی زسرگیر ند

۱ - در اصل : کسی با اشیاع کسره اضافه .

عمل می نمودند . فکیف لشکر و سرداران را که زخم خورده و شکست یافته می دیدند . مضمون «إِنَّ الْفَرِيدَ بَ ذَلِيلٍ حَيْثَ مَا كَانَ» وسیله رحم و باعث مودت و اخلاص گردانیده ، جمله را با یسرق ، کس همراه کرده ، می فرستادند تمام آثر مروت و مراسم مکرمت و ملاطفت ، طراز تواریخ ملوک و سلاطین روزگار می گشت و قاعده مودت راسخ و بنای موالات مستحکم می ماند . بیت :

وقت هر کار نگهدار که نافع نبود

نوش دارو که پس از مرگ به سهراب دهی

سرداران را مدت یک سال مقید داشتن و با وجود اظهار محبت مجدد و ابراز مودت به اخلاص مؤکد ، سرداران را همچنان مقید داشته ، عذری چند که آثار خدعت از چهره آن لایح باشد فرستادن ، نه مناسب اظهار اخلاصی که فرموده اند و نه صلاح دولت و نه لائق ملک و ملت است . فرموده حضرت امیر علیه الصلوٰة والسلام است که «إِعَادَةُ الْأَعْتِدَارِ قَدْ كِبِيرٌ لِلذَّذِبِ» به سوی صدق راهبر و بر علت خدعت دلیلی واضح است . خیر ، ایشان همانجا باشند . اگر حضرت حق فرست دهد ، آنها را از بند بدرآریم والا چه شاید کرد . عنقریب در عقب ایشان خواهیم فرستادن .

چون درویش علی حافظ رسید و پیغام بگزارد ، میرشمس السدین از این حکایت برآشفت و مزاج [او] متغیر گشت و نزد بندیان فرستاد که من به خدمت حضرت میرزا علی ، جهت خلاصی شما فرستاده ام که خلاص داده ، روانه گیلان گردام . حضرت میرزا جواب پیغام فرموده که سرداران که مقیدند ، به کار نمی آیند . چون مروت من در نظر کسی در نمی آید و امر ضروری نیست ، هر یکی زنجیر بهابدهید ، تا شما را [در] بند کنم . بهر نوعی که بود ، زنجیر بها از بندیان بسته و همه راز زنجیر کرد و مقید نگاه می داشت .

بعد از شش ماه ، حضرت میرزا علی ، قاضی حسن کیا را به جهت تبلیغ حجت ، نزد میرشمیس الدین و آقا رستم فرستاد که شما در حق بندیان چیزی پیغام نموده بودید و ما نیز جوابی فرستاده ، تا غایت جواب آن نرسید چه قبل از وصول لشکر به مازندران ، در این او ان اگر احوال لشکر فرستادن اعلام نمی کردیم ، حجت شما در صورت ناحق بر مالازم می شد . جهت دفع آن اعتراض واقعی را کتمان ننموده ، اعلام رفت .
قاضی حسن کیا که این مقدمات ادا کرد ، چند وقتی او را نگاه داشته ، روزگار به لعل و عسی می گذرانیدند .

در این اثنا حضرت میرزا علی ، کتابتی به اسم آقا رستم قلمی فرمود . مضمون آنکه ^۱ دوازده نفر مردم ما در قیدند . اگر قاضی حسن کیا را نیز همپای آنها کرده باشد ، اعلام گرداند .

این کتابت به دست ملازم معتمدی داده ، نزد آقارستم و قاضی حسن کیا فرستاد . و به قاصد تفہیم فرمود که قاضی حسن کیا را به حکمی پیش گرفته بیارد . چون قاصد پیغام و نامه ، به آقا رستم و قاضی حسن کیا رسانید ، آقا رستم هر دو را خلعت داده ، روانه خدمت حضرت میرزا علی گردانید و پیغام نمود که متعاقب ، سرداران را روانه کرده خواهد شد .

فصل هیجدهم

در لشکر فرستادن میرزا علی نوبت دوم به مازندران و سلطان هاشم و تمام سپه سالاران و امرا و سپه سالار عباس را با لشکر بیه پس روانه مازندران گردانید و قاضی حسن کیا از مازندران بازآمدن و شرح آن در تاریخ سن^۲ تسع و تسعین و ثمانمایه

قاضی حسن کیا که از مازندران معاودت نموده و به شرف خدمت میرزا علی

مستفید و مستفیض شد ، اطوار نا پسندیده میرشمس الدین و آقارستم که به نسبت سرداران به ظهور رسانیده ، همه را زنجیر بها ستانده ، زنجیر کردن و بدرگی و کینه جوئی و خدیعت سلیقی ایشان را عرضه داشت و به تفصیل احوال شروع نمود که تبلیغ حجت نصیحت آمیزی که صلاح ملک و ملت در ضمن آن بود و به میرشمس الدین و آقارستم شرف تخصیص فرموده بودند مفرح آن نصیحت در دل معلول ایشان کارگر نیامد و نوشداروی موعظت، در مرض مزمن غفلت آنها ، مؤثر نشد.

حضرت میرزا علی این بیت :

تحمل باید و صبر اندرا این کار

تحمل کن دمی خود را نگهدار

به قاضی حسن کیا خواند و فرمود که عنقریب خواهی دید که بر سر مخالفان چه خواهد رفت.

حضرت میرزا علی همچنانچه در موافقت و یکجهتی افراط داشت ، در مخالفت هم افراط می نمود و شدیداً الانتقام بود و در همه باب یکرو و یکدل و متغیر و متبدل نبود.

بعد از استماع مقالات قاضی حسن کیا ، حمیت میرزا علی ، به فرستادن لشکر به مازندران زیاده شد. چه در مقامی که آن حضرت خنجر کین و شمشیر قهر در میان می بست ، مریخ از صولات قهر او صیانت می نمود و زحل از فکر دقیقش گوشه می گرفت.

همان بود که سلطان هاشم را به جهت یورش و معاشر نمودن مازندران مقرر فرمودند و سرداران ، مثل کارگیا محمد که میر بزرگ و سپهبد لاهجان بود و میر عبدالملک که صفات او در فضول ، مذکور گشته و تمام سپهداران کوه و گیلان و از بیه پس ، سپه سالار عباس و از رستمدار ، ملک اشرف

و از فیروزکوه ، میرسین کیا ، به خلاف ملک جهانگیر که اطاعت نمی نمود و مخالف بود و از استرآباد ، بدیع الزمان میرزا که حکومت سلطنت خراسان داشت ، درویش بیک را با لشکر به مدد فرستاد . چنانچه چهل هزار مرد گرد شده بود .

[بیت]

چو باد حمله بر وهمچو کوه حمله پذیر
چو رعد نعره زن وهمچو برق تیغ گذار
همه را به مازندران معسکر مقرر شد .

سلطان هاشم که با امرا و لشکر جمع آمده ، به زواره مرود تنگابن رسید . تولم جلال الدین حسام الدین و حاجی محمد شکوری ، از مازندران رسیدند . ایشان را کس همراه کرده ، به ملازمت میرزا علی فرستاد و خود متوجه مازندران گشت . عنان جهانگشا سرداران که به آمل انعطاف یافت وزمین مازندران ، مرکز رایات ظفر آیات شد ، صیت لشکر ، اطراف مازندران را فروگرفت و از صدای سفید مهره ، گوش آفاق پر گشت . بیت :

سفید مهره صیتش چنان دمید جهان

که پاره خواست شد این سبز مهره ز آوازش

خبر ظهور لشکر و امرای صاحب ظفر که به گوش اکابر و اعیان و میرزاده های مازندران رسید ، تمامی میرزاده های هزاره جریب ، سعادت خدمت و دریافت ملازمت را شرف روزگار و سرمایه اعمار خود دانسته ، به ملازمت سلطان هاشم و امرا مفتخر شدند و عنایت کامله ، کفیل آمال ایشان گشت .

میرشمس الدین و آقارستم که مشاهده مظہر عجایب کردند ، بندهان را به قلعه فرستاد و خود با پس مانده ها به سواده کوه رفت و در مازندران

کسی نبود که در پیش لشکری ایستد و مقابله شود .

امراًی حضرت که لوای نصرت به ساری نصب کردند، لشکر بهدو بخش متساوی کردن ، صواب شمردند . یك بخش نجوم صفت به پرتو خورشید سعادت و حمایت سلطان هاشم و میرعبدالملک استضاعت مقرر شد که به طرف بزم سر سواده کوه که شرق جنوب مازندران است، سیر فرمایند و ظلمت آن دیار را به نور تدبیر رفع کنند .

و یك بخش به کارگیامحمد و سپهسالار عباس که بدلین مهیرین فلک جلالت و شهامت بودند ، رجوع گشت که بهافق ولايت هزاره جریب که شرقی مازندران است ، طلوع نمایند و آن ولايت را به عطفه عنان مواكب پساک سازند و قصد توجه فریقین مذکورین ، احاطه مقام و منزل آقا رستم و میر شمس الدین بود که ممر خروج ایشان از حیز مازندران مسدود باشد، تا آنچه مدععا باشد ، زودتر به حصول مقرون گردد .

میر شمس الدین و آقارستم از قصد ایشان آگاهی یافته ، از منزل کامرو سیصد نفر را منتخب کرده ، میر شمس الدین همراه خود به قلعه پرستک برد و آقارستم با بعضی لشکر به کوله دره نزدیک حدود فیروزه کوه نزول نمود . در این محل میرسین کیا ، جاسوس فرستاد و تحقیق مقام آقا رستم کرد و این خبر به سلطان هاشم و حضرت میر رسانید که فرستت غنیمت است . اگر خود آیند و اگر چند سواری را فرستند که بر سر آقا رستم برویم ، مخبر اند . و آن طرف هم نزد آقا رستم می فرستاد که اگر لشکر بر سر تو آرند ، اعلام خواهم کرد و مضمون آیه « و إِذَا الْقَوْا إِذْنَنَّ أَمْنَوْا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِذَمَا ذَجَنْ مُسْتَهْزِئُونَ » را شعار خسود ساخته بود و مفهوم این بیت :

آن کس که همچو شایه دو روی است و دهزبان

بر فرق و روی جای دهنده^۱ به سروری

شیوه خود می شمرد .

در این اثنا یک نفر خر کار ، از فیروزکوه می آمد ، در راه با آقارستم اتفاق افتاد . آقا از او خبر پرسیده ، خر کار خبر داده است که موازی سیصد سوار برس راه انتظار تو دارند . اگر تحقیق منزل تو کنند ، برس تو خواهند آمد و نزدیک استاده اند . از این خبر مستوحش شده ، به طرف لاس نقل کرد . سلطان هاشم و میر ، اعتماد به قول میرسین کیا نموده ، درپی آقارستم رفته . بدان مقام او را نیافتند . اسباب و اسلحه و جهات و اسب رکیب او را دستگیر کرده ، به منزل بزمہ سر عاید گشتند و از آنجا به ساری تشریف فرمودند . و کارگیا محمد و سپه سالار عباس هم به ساری ، در نزول ، با حضرت میر موافقت نمودند . و تمامی لشکر را که اهل آن روزگار جمع شده دیدند از مشاهده نظم عقود ، دیده خیره می گشت . از آثار این صورت کمال تمکن و غایت ترفیع منزلت سلطنت واستقلال مرتب حکومت میرزا علی استدلال می کردند و اشتهر قدر و انتشار ذکر جمیل به درجه ای رسید که اعدای دولت بدان علو مناقب و سمو مراتب اقرار و اعتراف کردند و اطوار کریمه و خواص مرضیه پادشاهانه در اطراف عالم شایع شد والتفات خاطر آن حضرت را کیمیای سعادت و اکسیر مراد شمردند . بیت :

ای جهان را به تیغ داده قرار

کرده شاهان به بندگی افسار

آقارستم از غایت خوف و خطر ، نه دو روز به یک منزل مقام و نه دو شب به یک جای آرام می گرفت . از آن منزل نقل به هزاره جریب نمود و

آسایش بر خود حرام کرد.

اما و سرداران که میر شمس الدین [را] به قلعه متخصص دیدند، سرداران صاحب لوا به شرگاه آمدند، چند روزی شرف استقامت فرموده، از آنجا به پای قلعه پرستاک اطنا ب خیام احتمام مستحکم گردانید، اهالی قلعه را در مضيق محاصره متوجه ساختند و از کثرت لشکر و مخافت حروب جنود ظفر پیکر، لرزه بر اعضا و تب حما در احساء اعدا افتاده بود.

عباس سپه سalar که کوشش و مردانگی لشکر ظفر پیکر را دید و تقریب جلاعت نمود و شجاعت و مردانگی امرا و لشکری ملاحظه کرد، عاقبت اندیشی کرد و در خیال این صورت نقش بست که گاهی که امرا ای آنحضرت و لشکری صاحب نصرت، به مازندران فتحی چنین، به آسانی و سهولت کرده باشد و مائدهٔ فتح به مذاق ایشان لذیند گشته، جا کرده باشد، بعد از حصول فرصت، خوان نعمت بیهقی، کی در نظر خواهند در آورد! و چه وقوعی خواهد داشت! صلاح وقت در آن است که به هر نوعی که باشد، صورت فتح، به مصالحه تبدیل یابد و چاشنی بلند ایشان سست گردد و حلابت فتح، در کام ایشان شیرین ننماید و قوت تسلط و تغلب زایل شود. این رای را مستحسن دانسته، کمر جد و جهد، به وجوه مصالحه در میان بست و در خلاً با میر شمس الدین قصه مصالحه در میان آورد. با وجود آنکه سلطان هاشم و حضرت میر، مطلقاً به مصالحه راضی نبودند، به سبب آنکه آثار فتح معاينه بود. الغرض عباس همچنان با میر شمس السدین، سلسله مصالحه در پیوسته، در سر تبرکات می فرستاد، مردم قلعه که مخالفت قوم را دریافتند، دلیر گشته، عنان کشیده داشتند و به سبب اختلاف افکار و آراء، مدت چهل روز سرداران و لشکری، در پای قلعه پرستاک، به وظایف محاصره

و محاربه قیام نمودند ، بواسطه اختلاف ، نتیجه‌ای ظاهر نگشت ، به جهت آنکه نزد ناظران امور و واقفان دستور ملک مقرر است که مبادی دولت و وقوع فتح و نصرت ، از اتفاق رأیهای جماعتی خیزد که با همدیگر ، در تعاون ، بهجای اعضای یاک شخص باشند .

چه اشخاص مختلف‌الآراء ، بی‌شک مغلوب گردند . آنچه سپه سalar عباس را بهجهت مصالحه مدعی بود ، میرشمس‌الدین از خدا می‌خواست . همان بود که نزد عباس فرستاد و استدعای صلح نمود ، که عباس سپه سalar وسیله مصالحه‌گشته ، فیصل دهد . چنانچه بار فروشده‌یه ، از آن حضرت میر عبدالکریم باشد و آمل و ساری متعلق [به] میرشمس‌الدین .

عباس باسلطان هاشم و کارگیا محمد در گفت و گو بود که از جانب میرزا علی کتابتی رسید . مضمون شریف آنکه ، حسین‌یاک علی‌خان ، با ده هزار مرد به قزوین رسیده ، متوجه رودبار است . نوعی نمایند که به هرچه زودتر عاید گردند .

بنابر وصول این خبر ، مصالحه نمودن واجب شمرده ، به مصالحه رضا دادند .

میر شمس‌الدین ، خواجه عبداله‌ساوری را نزد سرداران فرستاده ، بنیان محبت ، به عقود عهود ، مستحکم ساخته ، بندهایان را خلعت داده ، روانه کردند . و همچنان بار فروشده‌یه را به میر عبدالکریم مسلم داشتند و لشکر از مازندران بازگشت و متوجه گیلان شد .

حضرت میرزا علی ، در این محل به دیلمان تشریف داشت . به طلب سپه سalar عباس فرستاد و به دیلمان آورد و شرایط تعظیم و تکریم و ضیافت پادشاهانه بهجای آورد و اسب و بازو خلعت و نقش و جنس و ازلمسر یاک دیه

داده ، روانه بیه پس گردانید . ولشکری را زور بدھاد^۱ گفته چند روزی مهلت داد تا قراری بگیرند . چه با وجود آمدن حسین بیک ، رخصت دادن مناسب نبود . اما بنابر ضرورت چند روزی رخصت داد .

فصل [نوزدهم]

در آمدن حسین بیک علی خان به قزوین و لمسر و شرح آن

پستی همت و سستی رای و عدم متأثر وضعف ماسکه و جبانت حسین . بیک را ملاحظه فرمایند که تا چه غایت بود که شیران دلاور و سرداران زورآور را که به شکار مازندران رفته دید و سیمرغ وقار حضرت میرزا علی را در قاف حلم مسکن گرفته [و] آرامیده ، بی چند ولشکر دریافت ، جسارت و بیدلی خود را عین دلاوری و مردمی تصور کرد و تمام مدعای خود را به نهضت قزوین و لمسر مصروف گردانید و از این معنی غافل و ذاهل که شمرة آرزو ، از شجره مراد ، بی عنایت کردگار محال است و کوشش بسیار بی بخشش الهی جز رنج تن و درد دل نیست . بیت :

به کوشش بزرگی نیاید به جای

مگر بخت نیکش بود رهنمای

و این صورت هم تعقل نکرده بود که هر ناوک تیر تدبیر که از بازوی قضا مثال حضرت میرزا علی گشاد می یافت ، همه بر هدف مراد می رسید و تنها بودن میرزا را قذحی در تدبیر مملکت داری و حکومت نبود ، چه معاونتی که تدبیر صائبه می دهد ، هیچ عدتی و آلتی ولشکری ندهد .

همان بود که آن حضرت مافی الصمیر حسین بیک را چون به نور کشف و علم فراست دریافت ، کیا پاشا که سپه سalar سمام و میر غیاث الدین که خلا بر ورسته لمسر بودند و بنابر صلاح ملک ، بیورش مازندران نفرستاده ، هر چند

^۱ - در اصل : زوبدهاد .

در این محل لشکر و سرداران، از مازندران معاودت کرده بودند، اما با واسطه کوفت یورش، چند روزی مهلت داده بودند. بالضروره کیاپاشا و میر غیاث الدین را با جنود سمام و بقیه لشکر لمس رجهت محافظت حدود رودبار فرستاد. حسین بیک که تحقیق کرد که لشکر انداز است، به مقابله میر غیاث الدین و کیاپاشا، شروع نموده، به سر وقت ایشان آمد و به مقابله قیام نمود. میر غیاث الدین و کیاپاشا را چون قوت^۱ مقاومت نبود، خود را به قلعه لمس رسانیدند. حسین بیک تاخت به ولایت رودبار نمود.

میرزا علی که از این قصه اطلاع یافت، حضرت سلطان حسن را که ظهیر و پناه او بود، به لسپو فرستاد و از تنکاین سلطان هاشم را به خدمت سلطان حسن به لسپو آورد و میر عبدالملک که از مازندران معاودت نموده بود، باز لشکر را گرد کرده، متوجه خدمت سلطان حسن به لسپو شد و نواب حضرت سلطان حسن، با تمام لشکر به هیر تشریف ارزانی فرمود و آن ولایت را بدنور طلعت و فرهمای سعادت مزین و مشرف گردانید و از هیر حضرت میر، متوجه پای قلعه لمسر شد و سلطان حسن قطبوار، مقیم دولت، مقام هیر را ساخت و قبل از این حضرت میرزا جهت استطلاع کجکه، به بیه پس فرستاده، از بیه پس هم هفتاد مرد به سرداری فیکوی حمزه، به خدمت حضرت میر به لمس ر رسید.

و حسین بیک از قزوین به دریا وک آمد و به رودبار دخلی نکرد. واز رستمدادار ملک حسین و ملک شاه غازی، با لشکر به کجکه حسین بیک آمد. بودند. و ملک جهازگیر هم لشکر به کجکه حسین بیک فرستاده بود. حسین بیک که جمعیت لشکر خود را دید، از دریا وک به پشت حسن آباد آمد. چون کثرت لشکر گیلان را تحقیق کرد و شجاعت حضرت میر را هم معلوم داشت، دست

۱— اصل: قومت.

در ازی را بر طرف کرده ، عود به دریاوه نمود .

میر ، صلاح در آن دید که بندگان حضرت سلطان حسن ، با بعضی ملازمان خاص ، به پای قلعه تشریف داشته ، خود الغار بر سر حسین بیک ببرد . بر موجب صلاحی که حضرت میر دیده بود ، قرار گرفت . میر از لمس رشب گیر کرد و بعضی راه را که طی کرد که بر سر حسین بیک الغار ببرد ، شیخ علاء الدوّله خلوتی قزوینی ، از دریاوه ، در همان وقت به خدمت میر رسید که او را حسین بیک به جهت مصالحه فرستاده است . حضرت میر ، سخن شیخ علاء الدوّله را دیده ، از آن منزل بازگشت و به اتفاق حضرت شیخ ، به خدمت بندگان سلطان حسن رسیدند و رسوم مصالحه نظام یافت . حسین بیک هم به قزوین رفت .

در این محل ، برف عظیم هم شده بود ، چنانکه بعضی راه مسدود گشته بود . نواب عالی حضرت سلطان حسن ، به اتفاق میر و لشکر ، چون به انبوه رسیدند ، لشکری [را] رخصت دادند و سردار لشکر بیهپس را خلعت و جایزه داده ، روانه بیهپس گردانیدند . و بندگان سلطان حسن و میر ، متوجه خدمت میرزا علی به رانکوه شدند .

فصل [بیستم]

در فرستادن حضرت میرزا علی ، گیا محمد کیا را بسرداری لشکر جهت خرابی نائل و قید و حبس ملک شاه غازی و نصب ملک سکندر به کلاره دشت چون حضرت میرزا علی چشم رویت و رای بی عاقبت ملک جهانگیر را در موافقت ، بی نور و ضعیف دریافت و ظلمت کینه دیرینه او را به نور یقین معلوم کرد و اطوار ناپسندیده اورا از معنی این بیت :

با من دو زبان بسان مقراض

یک چشم به عیب خود چو سوزن

استنباط فرمود و مداوای این مرض به داروی انتقام و میل تدبیر علاج پذیر

دانست تا کحل الجواهر محبت و ائتلاف آن حضرت ، دیده‌های اعیان‌الزمان و اخوان‌الاوان را روشن گرداند و بصر بصیرت مخلصان و موافقان دولت را از غبار کدورت شک وریب صافی‌تر سازد . چه در وقتی که آن حضرت لشکر دور و نزدیک و آشنا و غریب را بهجهت معسکر مازندران جمع آورده بود ، انتقام‌کجکه نفرستادن جهانگیر و به حسین‌بیک علی‌خان که از قزوین به‌لمسر می‌آمد ، لشکردادن ، در دل مبارک ایشان جا‌گرفته و نتیجه مخالفت و موافقت بر حکام دارالمرز واضح می‌گرداند .

بعد از ترتیب مقدمات فواید انتقام ، شروع به تخریب مملکت ملک جهانگیر کرد و لشکر گرجیان و تنکابن را به سرداری کیام‌محمد کیا که سپه‌سالار تنکابن بود ، مفوض گردانید و ملک اشرف را به کجکه استمداد نمود . برموجب نسق ، لشکر را به‌ناتل فرستاد . لشکر که بدان حدود رفتند ، نهب و غارت و احراق بیوتات قدیمه و خرابی باگات معموره و هدم بنیان اشجار اثمار به تقدیم رسانیده ، دقیقه‌ای فروگذار نکردند .

و از آنجا لشکر باز گردانیده ، به فر همای دولت و یمن همت حضرت میرزا علی آسايش گرفتند . و سرداران ، مشارالیه التفات خاطر خسروانه شدند . هنگام شتاکه رحلت نمود و هسوای صیف چهره بنمود و محل بیلاق گشت حضرت میرزا علی ، به‌اقتضای طبیعت عنصری ، ابواب انتقام به چهار فصل ترتیب فرمود و در هر فصلی به آداب تأدیب ، صورت تخریب الکه جهانگیر واجب و لازم شمرد .

قضا را در وقت قشلاق ، به مسامع جلال رسانیدند که ملک شاه‌غازی - حاکم کلاره دشت - با ملک جهانگیر سلسله دوستی پیش گرفته و طریقة موافقت و یکجهتی آغاز نهاده است .

از وصول این خبر ، ماده قهر میرزا علی هیجان نمود و تدبیر قضا ، صورت بدغیریست قید و حبس ملک شاه غازی سمت ظهور یافت . و میر عضد را به‌رسم

رسالت، نزد سلطان هاشم فرستاد که کیامحمد کیا را بالشکر تنکابن، به سروقت شاه غازی رفته، اورا در کمند قید در آرد و در فرستادن کیامحمد کیا به کلاره دشت، چنان احتیاط مرعی دارد که موجب تیقظ شاه غازی نشود و از آن جهت فرار ننماید.

سلطان هاشم انقیاد امر جهان مطاع را لازم و واجب دانسته، زبان به آیه «سمِعْنَا وَ أَطْعَنَا» گشوده، سوار [مرکب] دولت گشته، به عزم گشته به وضع چماستان^۱ نزول فرمود و از آنجا کیامحمد کیا را با بعضی لشکر، به طریق الغار، برسر ملک شاه غازی فرستاد. کیامحمد کیا الغار به کلاره دشت برده، شاه غاری و برادر او - ملک مظفر - و فرزندان او را دستگیر کرده، روانه خدمت میرزا علی گردانید.

آداب این خدمت کیامحمد کیا مقبول طبع و پسند خاطر اشرف اعلی آمد و کیامحمد کیا، به المفات خاطر و نظر تحسین خسروانه نصیب کمال یافت.

بعد ذلك، حضرت میرزا علی نزد سلطان هاشم فرستاد که کیامحمد کیا را چندان به کلاره دشت توقف باید نمود که حاکم دیگر را که مقرر ساخته شود، منصوب گردانیده، عاید گردد.

سلطان هاشم که از ملک سکندر، استحقاق حکومت را دریافته بود، کتابتی به کتاب عالی روانه ساخت که ملک سکندر قابلیت حکومت کلاره دشت دارد. رأی عالی به هرچه مصلحت بیند، اشارت فرماید که به جان امثال امر کرده شود.

میرزا علی نیز این رأی را استحسان شمرده، صلاح و صواب دانست و حکومت کلاره دشت را نامزد استعداد ملک سکندر گردانیده، اشارت

به نصب او فرمود.

سلطان‌هاشم نیز حسب‌الحکم عمل نموده، ملک سکندر را به حکومت کلاره دشت منصوب گردانید و کیام‌محمد کیا نیز از کلاره دشت، به خدمت حضرت سلطان‌هاشم عاید گشت.

فصل [بیست و یکم]

در فرار نمودن سلطان حمزه از خدمت حضرت سلطان‌حسن به لشتشاه و به‌گشتی نشسته به شیروان رفتن و از آنجا نزد رستم بیک رفتن و رستم بیک ۵۵۵ بیک را ده‌هزار مرد همراه سلطان حمزه به جهت تسخیر قلعه طارم فرستادن به تاریخ سنت‌است‌سعماه

همچنانچه در باب اول مذکور گشته که سلطان محمد مرحوم مغفور را شش فرزند بود. حضرت سلطان‌حسن که خلف دودمان خسلافت و طیب کرمش مروح مشام جمیع انام و مفرح انعامش فرح فزای قلوب خواص و عوام و ممدحیات اخوان و مقربان بود و دستگاه سلطنت نه درخور ابرمطیر انعام و همت عالی بلندتر از تصورات اوهام و از حکام و سلاطین روزگار به خصال ملکی و همت فلکی منفرد و رتبه شیجاعت خود بر عالمیان وضوح تمام داشت. بیت:

نام تیر او بری پیکان بماند در ضمیر

یاد‌تیغش چون کنی الماس رویداز زبان

و از جمله فرزندان سلطان محمد مرحوم سلطان‌حمزه به‌شرف رعایت و تربیت و حمایت حضرت سلطان‌حسن مشرف و ممتاز و غریق بحر عنایت و اشفاق بود. چون اسباب زوال هر شخصی، از افعال و اقوال و حرکات خارجه اوست و پیکر اختر اقبال سلطان‌حمزه نیز، در برج و بال آمده، از نا مساعدی بخت و اندیشه محل، از لشتشاه بی اطلاع حضرت سلطان‌حسن

سفینه دولت را در دریای غم و طوفان میخت انداخته، به حملود شیروان خود را به ساحل نامرادی رسانید و به معنی «إذا أصْبَحْتَ فَلَا تَحْدُثْ فَنْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإذا آمَسَتْ فَلَا تَحْدُثْ فَنْسَكَ بِالصَّبَّاحِ» تمسک نموده، خانه غربت اختیار کرد و عزیمت کجی که در دل داشت، دست امید به اذیال مرحمت رستم بیک که سلطنت عراق و آذربیجان داشت، تشبث نمود.

رستم بیک را که کدورت میرزا علی در دل بود و همواره داعیه به انتقام میرزا علی مصروف می‌داشت آمدن سلطان حمزه را وسیله می‌مینست قصد خود شمرده، ده هزار مرد به سرداری دده بیک مقرر ساخت و سلطان حمزه را همراه گردانید، به پای قلعه طارم فرستاد. دده بیک به اتفاق لشکر و سلطان حمزه به پای قلعه طارم نزول نمودند.

رأی عالی حضرت میرزا علی محیط این معنی شد که اگر میر در این محل به قزوین برود، بتحمل که اتراءک، طارم را گذاشت، متوجه قزوین شوند و به جهت محافظت و دارائی قلعه از این سبب فرصتی و فرجهای شود. عزیمت بدین معنی جزم فرموده، حضرت میر را با بعضی جنود روانه شهر قزوین گردانید.

میر نیز بر موجب امر عالی به قزوین رفت و به خارت و تالان شهر و ولایات مشغول گشت.

دده بیک که در تسخیر قلعه بود، هیچ ملتفت قزوین نشد و بعد از چند روز به ضرب توب تسخیر قلعه کرد و اهالی قلعه را دستگیر نمود و از پای قلعه متوجه خدمت رستم بیک شد.

میر که مطلع احوال گشت و از قزوین به دیلمان شرف ملازمت حضرت میرزا علی را دریافت، ایلچی را جهت اصلاح نزد رستم بیک فرستادند.

فصل [بیست و دوم]

در فرستادن میرزا علی، میرعبدالملک را با لشکر به پای قلعه نور و خرابی الکه ملک جهانگیر نوبت اول در سنّه احادی و تسعیه

حضرت میرزا علی که صراف نقوذخراين سلطنت و کامگاری و غواص دریای حکمت حکومت و جهانداری بود و انتقام ملک جهانگیر در دل میرزا علی جاگرفته و کدورت مخالفت حد نبوده جهانگیر مذکور از آینه خاطر رفع نشده واژه‌هار استیلا و تسلط خود را بر اهل روزگار ظاهر گردانیدن، از قانون جهانداری و آئین مملکت گیری می‌دانست و طریقه دوستی و بادوستان، در شدت و رخا دستیار بودن و در عهد راسخ و در غم و شادی قدم صدق ثابت داشتن را نتیجه‌ای ظاهر می‌گردانید و معنی این بیت [را] :

مرد آن بود که روی نتابد ز دوستی

لَوْ بُسْتِ الْجَيْلُ أَوْ اَشْقَقَتِ السُّسَاءُ

خاطر نشان می‌کرد . ادلۀ انتقام جهانگیر را جمع ساخت و به موجبی که در چهار فصل ، انتقام [را] مقرر فرموده بود ، فصل شتا نیز لشکر ، به مملکت ملک مذکور فرستادن را واجب دانست و حضرت میر را با لشکر بسیار و کیامحمد کیارا با لشکر تکابن ، در خدمت میر ، روانه پای قلعه نور گردانید و به سبب افراط مبالغه که حضرت میرزا علی سرآ و جهاراً به میر و سرداران در باب خرابی الکه جهانگیر کرده بود ، اطاعت فرمان آن حضرت را چون حکم قضا متغیر و متبدل ندانسته ، حسب المقدور ، در خرابی مملکت ملک سعی می‌نمودند . و در پای قلعه نور جنگ عظیم واقع شد و از جانبین مردم بسیار کشته شدند . حضرت میر غارت و تاراج که ممکن بود ، به جای آورد . چون رأی صواب نمای حضرت میر محمد جهات صلاح و صواب و مجدد افکار و آرا بود ، محل زمستان رسیده دید ، اگر استقامت می‌نمودند ،

موجب تضییع لشکر می شد و ملک جهانگیر به وسیله ای اصلاح ذات بین، از خدا می خواست . به هر نوعی که بود ، ملک جهانگیر قصه مصالحه در میان آورد . حضرت میر نیز رجای او را با تواب اعلی و اثیق ساخته ، لشکر باز گردانید . و متوجه خدمت میرزا علی گشت .

فصل [بیست و سوم]

در فرستادن میرزا علی میرعبدالملک را نوبت دوم جهت خرابی الکای ملک جهانگیر از راه قلعه زایگان به تاریخ سنه اتسع و تسعین و ثمانمائه کثافت طبع و قساوت قلب ملک جهانگیر را ملاحظه فرمایند که با وجود خرابی پی درپی که به الکه او شده بسود ، مطلقاً متنبه نمی شد و ادرار الی و احساس ستم نمی کرد و به حضانت قلعه مغروف گشته ، ممکن سریسر غفلت بود و اعذار و انذار ، در ضمیر آن تیره رای جلوه نمی نمود و با وجود خرابی که حضرت میر در نور نموده بود ، نور هدایت ، ظلمت ضلالت شده بود . اما چه فایده ، بیت :

نور سوسی چگونه بیند کور
نطی عیسی چگونه داند کر
چون بر رأی عالی میرزا علی که همواره دل پاکش ، از عالم قدس
کسب فیض می کرد ، اطوار ذمیمه ملک مذکور منکشف گشت و از آن جهت
انتقام اورا شعار خود گردانید و بر موجب مقرر ، در آخر فصل بهار هم عزیمت
لشکر به الکه جهانگیر فرستادن نمود و میرعبدالملک را با جنود پشت کسوه
به طرف قلعه زایگان روانه گردانید . ولشکر گرجستان و تکاب را به سرداری
[کیا] محمد کیا ولشکر بیدپس را به سرداری برادرزاده اسوار ، از راه گیلان ، به
ولایت نور که نزدیک قلعه بود ، هم منزل مقرر فرموده ، روانه ساختند و

۱ - اگر میر عبدالمملک نوبت اول در سنه ۹۰۱ به سور رفته است ، چطور

ممکن است نوبت دوم در سنه ۸۹۹ برود ؟

حسب المقرر کیا محمد کیا با لشکر متوجه نور شده ، بهمان منزل که نزدیک قلعه نور بود ، نزول فرمودند . و غرض از نزدیک فرو آمدن آنکه مردم نور مشغول به ایشان گشته ، عزیمت زایگان نکنند .

حضرت میر مدت بیست و پنج روز ، با اهالی قلعه زایگان جنگ کرد و در محاصره و تضییق اهالی سعی نمود . عاقبت آب بر اهل قلعه بسته ، قلعه را تسخیر کرد و فرزند ملک جهانگیر - ملک ایرج - که در قلعه بود ، مضبوط همراه میر مرتضی - فرزند میر عضد - به خدمت میرزا علی فرستاد . بیت :

ز فرمان سلطان کسی سرکشد

که گیتی به نامش قلم در کشد

حضرت میر که عزایم پادشاهانه میرزا علی را قرین قضا و قدر و همنشین فتح و ظفر می دانست ، از فتح جدید ، اعتقادش زیادتر گشت و اعتماد به یمن توجه آن حضرت واشق تر گردانید .

هر چند بهذ که فایح خصال پسندیده حضرت میر بزرگوار نفس صباو دم سحرمشکین می گشت ، اما چون اکثار مدح را موجب ملالت طبع گرفته اند بدان شروع ننمود .

بعد از حصول فتح جدید ، در آینه خاطر حضرت میر که صورت جمع آوردن لشکر جلوه نمود ، به طلب کیا محمد کیا و لشکر که نزدیک قلعه نور نزول داشتند ، فرستاد و نزد خود آورد . از فرحضور و رؤیت دیدار حضرت میر بهجهت و سورور لشکری زیاده شد و به اتفاق سپاه نصرت بریمین و حشر ظفر بریسار ، بد مقام لار منزل گرفتند و سه شب آنجا تشریف داشته ، از آنجا بهیک فرسنگی نور نزول اجلال ارزانی فرمود .

حضرت میر به کیا محمد کیا و میر غیاث الدین و علی قلچی که با بیست نفری از جانب شاه اسماعیل که به گیلان تشریف داشت ، آمده بود ، اشارت

کرد که باعْدَ الفان دست بر دی باید نمود. بر موجب اشارت، ایشان به پای قلعه نور رفتند. ملک بیستون — فرزند جهانگیر — با پانصد نفری به مقابله و محاربه در آمد. امواج جنگ که متراکم و متلاطم گشت، میر غیاث الدین و علی قلچی که پیش منقله بودند، تاب نیاورده، پس نشستند. نوبت جنگ به کیامحمد کیارسید. چون آتش جنگ شعله برآورد، دلواران معرکه کیامحمد کیا فایق و غالب آمده ملک بیستون را از اسب فرود آوردند و اسب او دستگیر شد و بیستون پیاده هزیمت اختیار کرد و بسیار از مردم بیستون کشته گشته و چنان سر مردم بیستون از تن جدا کرده، سواران کیامحمد کیا به فتر ای اسب آویخته، منصور و مفتوح به خدمت میر رفتند. از صفاتی زلال موهبت فتح، نهال دولت تازه گشت و میر به اتفاق سرداران، از منزل سعادت نقل به مقام آزنو که قرب جوار قلعه نور بود فرمودند و در محلی که حضرت میر لشکری را به لار آورد بود، سردار بیه پس — برادر زاده اسوار — و حسام الدین سپهسالار پاشجا را جهت محافظت کجو داشته بودند. ملک بیستون که شکسته به قلعه نزد پدر رفته بود، جهانگیر اوراتسلی داده، به لزور که جای محکم است فرستاد و بیستون از لزور بعضی لشکری بدجهت دست برده بحوالی کجو روانه ساخته بود. مردم کجو، سردار بیه پس را از این حرکت آگاه ساخته بودند. خواهر زاده اسوار — حاجی هند نسام را که مردکار و شجاع بود، با بعضی لشکر جهت دفع آنها فرستاد و از حیله بیستون واقف نبود. بیستون مردم خود را به دو طرف پنهان داشته، لشکری بیه پس بی محابا در عقب بودند. آنها از دو طرف در آمده، حاجی هند را با هفتاد نفر بیه پس و پاشجائی به قتل آورده، سرها را نزد بیستون برداشتند. دل میر از این قصه پر غصه گشت و آتش قهر به حرکت درآمد و آینه رای و رویت را به کلام مبین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که «الغُلَّبُ لِأَهْلِ الْخَيْرِ وَفَلَّا عِنْدَ اللَّهِ وَالْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْخَيْرِ غَلَبٌ عِنْدَ اللَّهِ» روشن ساخته،

به‌اندیشهٔ تلافی و جبر این کسر مشغول گشت و جاسوسی به طرف ناتل فرستاد و تحقیق غفلت آنها کرد و آوازهٔ کوچ شایع گردانید و به کجو تشریف فرمود و از آنجا کیام‌حمد کیا و ملک اشرف و میر غیاث‌الدین را با چهار هزار مرد روانهٔ ناتل ساخت . ایشان نیز از آنجا کوچ کرده، به منزلی فرود آمده، اسبها را جوداده، از آن منزل، الغار به ناتل بردن و تاخت تا مسجد بالو بردن و نود کس دستگیر شدند و بعضی به قتل آمدند [و] خرابی که ممکن بود به تقدیم رسانیده، به خدمت میر مراجعت [نمودند].

حضرت میر نیاز از کجو متوجه ناتل شد. بیستون دزدیده در عقب لشکر منتظر فرصت بود که شکاری به دست آرد و بعضی پس‌مانده‌های میر غیاث‌الدین و بعضی پرتال او را بیستون کمین کرده، دست بر دنیاد و دونفر طالغانی را هم به قتل آورد.

حضرت میر مملکت‌گیر که مطلع راه‌زنی ملک بیستون گشت، کیام‌حمد کیا را به جهت دفع او فرستاد. کیام‌حمد کیا باز گردیده، روی به مملک بیستون نهاده، ملک که کثرت جنود را دید، هزیمت اختیار کرد و پیاده به در رفت و اسباب میر غیاث‌الدین را که ملک بیستون برده بود، همه را کیام‌حمد کیا باز ستانده، به خدمت حضرت میر آورد.

میر مملکت‌گیر کیسه‌آمال [کیا] محمد کیا را به نقود عنایات میرزا علی مملو ساخت و شب به ناتل تشریف فرموده، روزانه دیگر به کجو و از کجو باز به نور رفت و از غارت و احراق هر چه متصور بود، تقصیر نکرد، و از نور به کندر و از راه ری و شهریار، کوچ به کوچ به خدمت میرزا علی، در سر میج مشرف و مفتخر و سرافراز گشت و احوال تاخت و تالان و احراق بیوتات الکای جهانگیر عرضه داشت کرد.

حضرت میرزا علی اشارت کرد که با وجود باز گشتن لشکر، مردم

نور این نشسته‌اند . صلاح بدان قرار یافت که میر غیاث‌الدین با بعضی لشکر به نور برود .

حسب المقرر میر غیاث‌الدین متوجه نور شد و تمام گله و رمه جهانگیر و اهل نور را پیش گرفته ، عاید و راجح به مقام خود گشت .

فصل [بیست و چهارم]

در فرستادن میرزا علی ، کارگیا امیرکیای گوکی و لشکر لاهجان و سپاهسالار را تکوه کارگیا حسام‌الدین بن کارگیا محمد و لشکر گرجیان و کیامحمد کیا سپاهسالار تنکابن را بهجهت خرابی الکله ملک جهانگیر کرت چهارم و ملک جهانگیر فرزند خود ملک کاووس را به خدمت میرزا علی فرستاده ، مصالحه نمودن

چون در زمین سینه ملک جهانگیر ، بیخ کینه رسته و نهال حقد بلند گشته و از خلاف بلا ثمیر و جدال بلا اثر ، دیده بصیرت او پوشیده بسود و در ششدۀ عجز نرد دغا می‌باخت و در دست خوف ، داو به نقود مموهه نفاق می‌داد و از غلبه قهر حضرت میرزا علی و کثربت خرابی لشکری که از مرر عبور به مملکت او شده بود ، نمی‌اندیشد و سر در نقاب غفلت می‌کشید و گردن کشی و بدرگی شیوه مرضیه‌هود می‌دانست . هر چند ذات حضرت میرزا علی ، از اعتقادات باطله و اخلاق ناپسندیده منزه بود و رأی منیرش از شرار آتش انتقام مشعل فتنه افروختن و به دودستم ، خانه مردم سیاه‌گردانیدن نمی‌پسندید و رقم ارتضا بدان نمی‌کشید ، اما با وجود سرکشی و اصرار در انکار طاعت داری ملک جهانگیر مضمون شریف «یَوْمَ قَيْمَدَ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّنْخَرِضاً وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّلُواْنَّ جَيْنَهَا وَ جَيْنَهَا أَمْدَأْ بَعِيدَأْ» به عمل آورده ، مجدداً گوهر تیغ انتقام را جلا دادن واستیصال ماده حقد و سرکشی اونمودن ، لازم شمرد و به‌اندیشه این بیت :

ز مرده زنده شدن ممکن است و ممکن نیست
 ز دشمنان کهنه دوستان نسو کردن
 عزیمت لشکر فرستادن جزم کرد و کارگیا امیر کیای گوکی و بعضی
 جنود لاهجان و کارگیا حسام الدین - سپهدار رانکو ولشکر گرجیان - و کیا
 محمد کیا - سپهدار تنکابن - را با لشکر روانه الکای جهانگیر ساخت.
 سرداران به ولایت جهانگیر رفته، نور جهان را بر جهانگیر، چون
 شب، تار گردانیدند و خاک آن دیار را به باد فنا دادند و بعد از فراغت تخریب
 به شرف ملازمت همایون، تقریب جستند و لب عبودیت به زمین بساط بوسی
 تازه ساختند.

در این اثنا، حسن کیا کالتج^۱ که از اعیان ناتل بود، نزد ملک جهانگیر
 پیغام فرستاد که کار ستم به نهایت و نوبت ظلم به غایت رسیده و مدت بیداد
 تمام وزندگانی در این دیار حرام. اکابر خوار و رعیت اسیر وزار و از مملکت
 بیزار گشته اند و بیش از این تحمل نمانده. بیت :

شد ز تو بدنام و رعیت خراب

ملک ز غوغای تو در اضطراب

اگر در باب مصالحه فکری به صواب فرمایند خوب والا از این پس
 باز به تو سلام نخواهیم داد.

جهانگیر چون رای خود را در انجام این صورت، بی تدبیر دریافت،
 جواب فرستاد که حضرت سلطان هاشم را اگر توانید وسیله صلح گردانیدن،
 در غایت خوب است. هر چه سلطان هاشم مصلحت داند، وظایف شکر و
 شکرانه بهادا رسانیده شود.

۱ - کب (بضم کاف) و کالج (بکسر لام) دو آبادی کوهستانی کجورند و
 تا امروز بر جای اند.

حسن کیا که بدین امر مجاز گشت ، درویش یوسف درزی را نزد سلطان هاشم فرستاد . یوسف درزی بعد از دریافت خدمت سلطان هاشم ، مقالات مرجوعه تمهید نمود . و سلطان هاشم ، یوسف درزی را نزد خود داشته ، احوال به عرض میرزا علی رسانید .

میرعبدالملک در جواب نوشت که بیت :

هر زیرانی که شیران شکارند

پیام خود به پای خود گذارند
اگر ملک جهانگیر را داعیه صلح باشد ، متوجه آستانه رفیعه گردد والا
کسوت محبت در دست استاد رسیل به محیط صلح تمام شدن ، میسر نخواهد
بود و آتش قهر به رشحات سحاب تمهید عذر منطقی نمی شود .
همین احوال را به درویش یوسف تفهم فرموده و نزد حسن کیا کالتیج
باز فرستاد . حسن کیا هم نزد ملک جهانگیر اعلام گردانیده ، ملک در جواب
فرمود . بیت :

نی دولت آنکه دیده رویش نگرد

نی قوت پا که ره به سویش سپرد
حقا که سعادت من متضمن انقیاد این امر است و دولت مساعد این
اشارت ، اما پیری وضعی و ناتوانی ، مانع حرکت و دافع ادراک این سعادت
گشته ، فرزند - کاووس - که خلاصه جان و روح روان است . بیت :
اگر قبول فتد جان ما به بندگیش

برآستان تو چون در شویم حلقه به گوش
برحسب رخصت روانه ملازمت گردانیده شود ، تا دیده رمد دیده را
به فروغ طلعت استادگان خدمت روشن سازد [و] دل خسته به شربت شفاء
عنایت حضرت اعلی صحت یابد . مصراج : زهی سعادت اگر دولت رکاب

تو یابد .

حسن کیا کالتج این صورت را به حضرت سلطان هاشم رفع نمود و حضرت سلطان هاشم ، بمنابع میرزا علی باز نمود . چون به اطلاع همایون پیوست ، پر تونور ارادت ، از روزن رضا ، به ساحت حال ملک مذکور تافت و عرضه داشت پسندیده آمد . سعی مرحمت خسروانه ، این ملتمنس را رقم اسعاف کشید و اجازت ملاقات کرامت فرمود .

سلطان هاشم بر نمط مذکور ، نزد حسن کیا کالتج فرستاد و او نزد ملک اعلام گردانید . از آنجا ملک جهانگیر ، خواجه میر حسن کار دگر را با تحفه و پیشکش ، به جهت معاهده ، به خدمت میرزا علی فرستاد و میر حسن به خدمت میرزا علی ، مستسعد و سرافراز گشت و قواعد عهد و میثاق را استحکام داد و خواجه میر حسن کاردگر ، از خدمت میرزا علی ، نزد ملک معاودت نمود و شروط ترتیب عهد ادا کرد . ملک جهانگیر نیز اسب و باز و پیشکشیهای لایقه ، ترقیب فرموده ، همراه فرزند خود - ملک کاووس - روانه خدمت میرزا علی ، در دیلمان گردانید .

حضرت میرزا علی نیز وظایف اعزاز و احترام فوق ما یتصوره الا وهم به قدیم رسانید و به انواع خاطر نوازی و دلدهی ، ملتفت گشت و قامت اقبالش را به خلعت طladوزی آرایش داد و کمر شمشیر طلا بر خاصره بخت او بسته ، روانه گردانید . بیت :

سرمکش از خدمت صاحبدلان
غالیه در دامن سنبل کند

دست مدار از کمر مقبلان
خار که هم صحبتی گل کند

فصل [بیست و پنجم]

در فرستادن [نواب] میرزا علی کارگیا امیر کیای گوکی و میرموسی و لشکری را به جهت تسخیر قلعه طارم و عبدالباقي آمده لشکر را شکست دادن

از زمان سلطنت رستم بیک که دده بیک آمده، تسخیر قلعه طارم کرده و طارم در دست ارالک فرار گرفته بود، حضرت میرزا علی متلهز فرصت و مترصد ساعات تسخیر اختر برج سماء سعادت بود.

بعد از انتقال دولت رستم بیک، فرجه حصول این امنیت که دست داد، حمیت خسروانه و عزایم پادشاهانه، به تسخیر قلعه طارم مصمم گشت و کارگیا امیر کیای گوکی و کیار کابزن و چو مادر ناصر کیا - خاناده و رستر لاهجان - با بعضی لشکر و از بیه پس هم بعضی لشکر به سرداری سلطان خان نام و از رستمدار لشکر ملک جهانگیر و لشکر ملک اشرف و لشکر تکابن را به سرداری کیامحمد کیا، روانه پای قلعه گردانید و لشکری به محاصره قلعه مشغول گشت و مدت بیست روز اهالی قلعه در مضيق محاصره ماندند. و به تصور اثر توب، اهل قلعه عنان نرم کرده، به اختلاط و امتزاج سرداران مایل بودند، توبیچی رومی که دعوی به تکمیل فن خود داشت، به معدات آلات و ادوای استعمال دارو، به قصد تخریب حصار قلعه سنگ انداخت. بو اسطه عدم مهارت، ضرب سنگ به حصار قلعه مطلقاً موثر نمی گشت. اهالی قلعه که ضروب متعدده کارگر ندیدند، دلیری آغاز کرده، دست به محاربه نهادند. بیت:

کشیده عنان و گرفته مهار فرو بسته عهد و شکسته قرار
شدند. عبدالباقي و حسن آقا از آمدن لشکر به پای قلعه، فهمیده، نزد کوتوال قلعه فرستاد که مقیم بوده، مترصد باشید که اینک ما رسیدیم.
در این اثنا، حضرت میرزا علی کتابتی قلمی فرمود. مضمون آنکه:

میرغیاث الدین و کیا هند ، بالشکر الموت و لمسر و طالغان ، از قزوین به ماهین آمد ، لشکر بیه پس و گوکه و کیا رکابیز نرا به پای قلعه داشته ، کیا محمد کیا را با لشکر تنکابن به ماهین بیارند تا به اتفاق ، بر سر عبدالباقي بروند .

میرغیاث الدین ، بر حسب اشارت سلوک نمود . چون به ماهین آمدند ، میرغیاث الدین خبر یافت که مال وجهات مردم سلطانیه ، به فلان مقام جمع آورده ، مهیا است . ترک مدعای اصلی و کار کلی کرده ، به واسطه جزوی خبری بدھوای نفس فریفته گشت . و به سر وقت مال و وجهات رفت و آن مقصود حاصل کرده ، به حوالی ماهین نزول نمود واژ سر فراغت ، به قسمت مشغول شد . بر مقتضای «إذا جاء القضاء عمي البصر» کسی را که دیده خرد پوشیده گردد و تابع نفس و هوای شود ، هر آینه سایه خسوارشید کمال ، به زوال انجامد و کوکب او ج سعادت ، به نقطه حضیض و خسواری کشد و علو قدر به سبب میل زخارف جزئیه ، به پستی رسد و سریلنگی به ارتکاب کسالت و فراغت ، رو به مذلت نهد . بیت :

نفس بد را در بدن کشتن نه کار هر کس است

پاره کردن مار در گهوار کار حیدر است

کار بد کردن نشاید بهر بھبودی خویش

تیخ را بر خود زدن نتوان که در وی جوهر است

میرغیاث الدین که مغور به مال وجهات گشت ، عبدالباقي و حسن آقا از غفلت ایشان آگاهی یافته ، بی تحاشی بر سر ایشان آمدند .

میرغیاث الدین چون سهو و غفلت خود را دریافت ، غیر از فرار چاره ای نداشت . سراسیمه هزیمت اختیار کرد و سرداران و لشکری نیز بی اختیار زیر وزبر شدند و خاناده و رستر لاهجان و بعضی اعیان گرفتار آمدند و بعضی

کشته گشتهند.

میرغیاث الدین و کیامحمد کیا و اکثر لشکری سالم به در رفتند. تیر تدبیر حضرت میرزا علی که به کمان ناولک تقدیر مثال ترتیب فرموده بود، قضا رد آن کرد، و روزگار به اقتضای طبیعت بی‌عاقبت خود، رواز وفا بر تافت.

بیت

به ذروهه فلکت می‌کشید همت من

ولی قضا به میان رهش رها کرده است

میرزا علی که از ضعف تدبیر و قصه شکست اطلاع حاصل کرد، معتمدی را نزد سرداران فرستاد و آنها که در پای قلعه بودند، نیز به دیلمان نزد خود طلبید و سردار بیه پس را خلعت داده، روانه ساخت و دیگر سرداران به سایه عنایت میرزا علی آسوده شدند.

فصل [بیست و ششم]

دروفات ملک جهانگیر و گجه که طلبیدن ملک کاووس - فرزند ملک جهانگیر - از میرزا علی و گومنک دادن و ملک در دست برادر خود ملک بیستون به قتل آمدند

چون ادراک مهندس فلکی و اذهان معمار طبیعی عنصری از ابداع و اختراع اساس قصر موافقت و یکجهتی و مودت^۱ حضرت میرزا علی که با موافقان سمت کمال یافته، قاصر بود و از مشیت از لی، این شیمه روز بروز رایت رتبت افرادخته و عمارت این قصر رفیع تر و پرداخته تر می‌گشت و علو شان آن حضرت را در همه باب تنزلی نبود، به سبب مواثیق عهود محبت و استحکام عقود مودت که حضرت میرزا علی را در ایام حیات ملک جهانگیر با ملک کاووس سمت تأکید و رقم تأیید یافته بود، بعد از وفات ملک جهانگیر

۱ — در اصل، هوت.

نیز سرموئی تفاوتی نکرده و شمۀ نقصانی متصور نگشته. بلکه بنای رحم و شفقت با ملک کاوس مستحکمتر و اساس عطوفت و مودت زیادتر بود.

بیت

سری که سوده شود بر زمین خدمت تو

ز یك قبول تو تا حشر سرفراز بود

ملک کاوس که ولی عهد و عزیز داشته پدر و شریف ترین فرزندان [بود] و
ملک جهانگیر، رستمدار را بهوی ارزانی داشته بود، زیاده روی و سرکشی
و بد عهدی ملک بیستون را که دریافت، مستظههر به عنایات کامله حضرت -
میرزا علی بوده، استمداد همم عالیه، به کجکه دادن نمود. میرزا علی مدعای
اورا به حصول امانی و آمال و اثاق ساخت و مضمون اشارتش که نه تغییر پذیر بود
ونه در حیز تأخیر می افتاد، به کجکه دادن شرف نفاد یافت. امضای این عزم
واجب دانست و لشکر تنکابن را به سرداری کیا محمد کیا و لشکر گرجیان
به سرداری کاکو حسام - سپه سalar گرجیان - و لشکر سختسر و برادر شاه -
اسماعیل - شیخ حسن - به کجکه ملک کاوس مقرر ساخت. نسق چنان شده بود
که چون لشکر به کجو برسد، ملک اشرف خود همراه بیاید. لشکر که به نور
خدمت ملک کاوس منور گشت، بر موجب اشارت میرزا علی، به طلب ملک شاه -
غازی لواسانی فرستاده، آوردند و به اتفاق لشکر ملک کاوس، متوجه قلعه
دارنا گشت.

ملک کاوس به تصور خود که از قبل «تصوری است که عقلش نمی کند
تصدیق» متفق بود که چون مردم دارنا، کوکه لشکر و شوکت او را
ملحظه نمایند، به حسن ارشاد انقیاد نموده، از شارع اشارت ملک بیستون
سر پیچیده، خود را به مشارع زلال خدمت او سیراب خواهند ساخت. بدین
امنیت لشکر به پای قلعه برده، سه شب آنجا مکث نمودند که از دارنا کسی

به دیدن او نیامد.

بعد از آن بنیاد می‌ماربه و مقابله نهادند. از جانبین خیلی لشکری کشته گشتند. و از جانب ملک کاوس، پیشو یاک طرف لشکر که جنود گرجیان و ملک شاه غازی و ملک کیخسرو بسوندند، آتش جنگ که در گرفت، مردم کیخسرو تاب حماء مقابله نیاورده، به سایه سلامت هزیمت، پناه جستند.

چون گرمی آتش مردم بیستون تیزتر بود، ملک کیخسرو را دریافته، به کمند بند و سلسله تارقید گرفتار کردند و به آب حمله وسیعی مردم کیا محمد کیا، اطقاء نایره جنگ بیستون میسر نشد و اثری ظاهر نگشت. در این اثنا ملک بیستون از کیا محمد کیا معتمدی را طلب کرد و نزد کیا محمد کیا پیغام فرستاد که ما دو برادر به سبب ملک با هم دیگر جنگ می‌کنیم. شما لشکر میرزا علی را پیش گرفته، پس ترک بنشینید که من معتمدی را به خدمت نواب میرزا علی بفرستم، تا هر کسی که مصلحت بیند، به جهت قسمت ملک پدری تعیین فرماید و اگر میرزا علی مرا قابل حکومت نداند، همراه شما به خدمت میرزا علی مستسعد گردم، تاهرچه رای عالی صلاح داند، به تقدیم رساند.

کیا محمد کیا نیز سپه سalar ملک بیستون - زال شرمه - را نزد خود طلبیده، جواب پیغام کرد که میرزا علی ما را بواسطه مقابله و جنگ فرستاده. ملک کیخسرو - برادر ملک شاه غازی - را نزد ما بفرست، تالشکر را پستر نشانده، هر چه صلاح و صواب باشد، چنان کرده شود.

ملک شاه غازی که از این گفت و گو مطلع گشت، در قهر شد که برادر مرا بدست مخالفان داده، بنیاد مصالحه نهاده اید، از سر قهر دستگاه جنگ را گذاشته، به در رفت.

مردم بیستون که از این صورت واقف گشتند، دلیری آغاز کرده،

به باران تیر و سیل شمشیر جنگ غالب آمدند . با وجود آنکه^۱ نهال بخت ملک کاوس ، در باغ جوانی و کامرانی ، به حد کمال نرسیده واز نخل آرزو بر دولت نخورده و صبح امانی از مطلع مراد سر نزدہ و آفتاب عیش و خوشدلی از مشرق خورمی^۲ روی نموده ، چرخ شعبده باز سفله نواز ، بی رحمی آغاز کرد و روزگار ارقام سعادت و بخت او را قلم در کشید و به ناکامی به وسیله جنگ در کام نهنگ خونخوار برادر او – ملک بیستون – انداخت و در دست او درجه شهادت یافت . بیت :

چون چرخ سفله می دهد اندر نواله زهر

دست هوس به خوان نسوالش نبرده به

دیگر لشکری بعضی مقید گشتند و بعضی را کشندو کیا محمد کیا از منزل جنگ عنان گردانیده ، در پی ملک شاه غازی رفت و به اتفاق متوجه لو اسان شدند واز آنجا به کلاره رستاق واز آنجا به تنکابن سعادت خدمت سلطان هاشم را دریافت .

فصل [بیست و هفتم]

در فرستادن میرزا علی لشکر نوبت دوم به دارنا و آمدن میرعبدالکریم و آقارستم و میر کمال الدین – فرزند میرشمیں الدین – به کوهک لشکر میرزا علی به دارنا و بازگشتن لشکر مازندران و محمد کیا از دارنا از جانب میرزا علی به کجکه آقارستم به مازندران رفتند و شرح آن

خبر شکست لشکر که بپای قلعه دارنا رفته بود و قتل ملک کاوس و مراجعت نمودن کیا محمد کیا و به تنکابن رسیدن که به مسامع جلال حضرت میرزا علی رسید ، ساعتی به اندیشه دوران و گردش روزگار متأمل شد و از جهت قتل ملک کاوس ، انگشت تحریر به لب تأسف نهاد واز وصول این خبر ،

۱ – در اصل : آنک ۲ – یعنی : خرمی .

خاطر شریف [او] متألم گشت و زبان حال بهاده این مقال ناطق شد که انحلالی که دنیا در طبیعت دارد و تفرقی که است جماعت ذخایر و اجتماع جنود و عساکر را در عقب است و آفاتی که متطرق است، نهایت ندارد. بیت:

گردش چرخ کهن را سروین پیدا نیست

تکیه بر جنبش او کار دل دانا نیست

بعد از فراغت این اندیشه، مولانا احمد طبیب را با سی تن زره و بعضی خلعت، نزد سلطان هاشم فرستاده، پیغام فرمود که با وجود تجاسی که ملک بیستون نموده که فی الحقیقه موجب تخادر مآل اوست، اگر در فکر تأدیت او نباشیم، سبب از دیاد ماده فتنه و فساد او خواهد بود. شما در یرق لشکر باشید که متعاقب از مازندران و از همه جا فکر لشکر خواهیم کرد.

چون ملا احمد طبیب از تکابن مراجعت نمود، میرزا علی، سید شریف را نزد آقا رستم فرستاد که ملک بیستون، برادر خود را به قتل آورده و بدنفسی و بد فعلی او اظهیر من الشمس است و قبایح و فضایح او را نهایت نیست. دفع شر و فتنه او برهمنگان، خصوصاً برهمنگاران واجب است. شرایط موافقت به تقدیم رسانیده، خود متوجه دفع ملک بیستون گردد.

آقا رستم بعد از [ادای] وظایف اعتذار، به سید شریف پیغام فرستاد که هر چه نواب حضرت اعلی فرموده، به صواب مقرن و متنضم خیر و صلاح جمهور است و به انقیاد، طاعت به جان داریم. اما این هنگام که شتاب شتا متباوز الحد است، لشکر بر سر مخالف بردن، خلاف قواعد است. ان شاء الله چون بهار در آید، از آن طرف که لشکر تکابن معد گردد، ایمانی فرمایند تا به جان و جنان مرتكب این خدمت ومطیع امر و اشارت شده و به اقدام عبودیت شتافت، ملک بیستون را ادب بليغ داده شود.

موسم بهار که شد، میرزا علی، میر عضد - فرزند میر موسی - را

جهت لشکر، نزد سلطان‌هاشم و ملوک رستمدار فرستاد و ملک اشرف و ملک شاه غازی لواسانی و از تنکابن کیام‌محمد کیا، بالشکر و از مازندران بر موجب مقرر، میر عبدالکریم و میر کمال الدین و آفارستم و لشکر هزاره جریب، در مقام و تاشان جمع آمدند و از آن منزل، میر عضد را به ملازمت میرزا علی عاید گردانیدند. و روزانه دیگر، از آن منزل کوچ کرده، به پای قلعه کهنه دوک که ویران شده بود، منزل تازه گردانیدند.

آفارستم مصلحت دید که بر بنیان آن قلعه کهنه، بنای قلعه نو باید نهاد که لشکری که در پیش باشد [از] عقب این بود. سه روز به همین منزل توقف فرموده، اتمام قلعه‌ای از چوب، در عهدۀ اهتمام لشکری فرمود و به سه روز در دست لشکری، سمت استكمال یافت و به آذوقه و نگاه داشتن سپاهیان آمده ساخته، استحکام قلعه نمود و از آن منزل به راه آمل رفته، به حوالی قلعه دارنا فرود آمدند و روزانه دیگر، برسبیل گشت، آفارستم نزدیک دارنا رفت. ملک از قلعه به شیب آمده، به جای مضيقی مراقبت می‌نمود و مترصد فرصت می‌بود. در این هنگام که آفارستم رسید، به مقابله شروع نموده، جنگ در پیوست و خیلی مردم از جانبین کشته گشته‌اند. مردم آفارستم دو نفر، ملک بیستون را گرفته، آورند. آقا رستم هردو نفر را خلعت داد و نزد ملک بیستون، بعضی سخنان که نتایج خیر آن، طرفین را شامل بود پیغام داد. چون نزد ملک رفند، خلعت هردو را سوزانید و هردو را به قتل آورد. آفارستم بالشکر در منزل جنگ هشت روز توافق نمودند و همه روزه در جنگ بودند.

در این محل خبری از مازندران رسید که حضرت سلطنت دستگاه، میرزا بدیع‌الزمان را داعیۀ توجه به جانب مازندران است و در مقام سبز گنبد نزول فرموده است. ازوصول این خبر، صورت قطع تعلق جنگ با

ملک بیستون خاطرنشان آقارستم شد و خاطر متعلق مازندران گشت و کتابتی به نواب حضرت میرزا علی فرستاد که این چنین قصه‌ای دست داده و مانع اتمام وظایف خدمتگاری و طاعت داری شده . توقع است که به نواب بدیع الزمان کتابتی قلمی فرمایند که مازندران متعلق ماست و کیامحمد کیا را به رسم وکالت به مازندران داشته شده ، امید که از یمن توجه نواب عالی و برکات آثار توقيع سامی ، عزیمت میرزا بدیع الزمان منفسخ گردد .

قادصد آقارستم که کتابت به نواب عالی رسانید ، آنچه رقم زده کلک رای آقارستم بود ، حضرت میرزا علی تغییر نداد و مطابق مضمون کتابت و مدعای آقارستم ، عرضه داشتی با لطف عبارت نوشتن فرموده ، مصححوب قاصدی ، به خدمت میرزا بدیع الزمان روانه ساخت .

آقا رستم موقوف جواب کتابت میرزا علی نبوده ، با لشکر از منزل حرب متوجه مازندران گشت . حضرت میرزا علی چون با حکام مازندران هم-عهد بود ، اجابت مقصود و انجاح مطلوب آقارستم نمودن و وظایف موافقت به تقدیم رسانیدن واجب می‌دانست ، کیامحمد کیا را بالشکر تنکابن نزد آقارستم به مازندران فرستاد تا مضمون عرضه داشت قولًا و فعلًا مطابق و موافق باشد .

میرزا بدیع الزمان که از مضمون عرضه داشت میرزا علی اطلاع حاصل کرد ، جواب نوشت که حسب المدعا از مازندران عنان عزم باز گردانیده ، متوجه استرابادیم . آقارستم ده پانزده روزی کیامحمد کیا را نگاه داشته ، خلعت وجایزه داد و روانه گردانید .

فصل [بیست و هشتم]

در باز آمدن محمدی میرزا از فیروزکوه و استمداد کجکه از میرزا علی نمودن و میرزا علی میرغیاث الدین را با پانصد سوار همراه او گردازیدن و هزیمت الوندیلک و به قتل آمدن آییه سلطان و میرغیاث الدین حکم طارم و قروین و احشام پاپلو و احشام میرحسنی از محمدی میرزا حاصل گرده عایدگشتن در سن^۱ سبع و تسین و ثمانیه

از یمن خصایل پستدیده و اطوار حمیده میرزا علی و رسوم سپاس داری و شکر گذاری نعم الهی و عطا یای سبحانی که نخل این شیمه مشمر مزید نعم و احسان کردگار است ، و مضمون « لش^۲ شکر قم لازید^۳ کم » مصدق^۴ معانی مذکوره است . و هر روز آثار لطایف الهی و انوار عواطف ایزدی بر احوال ملک و ملت و دین و دولت ظاهرتر بود و خاص و عام در گلستان احسان آن حضرت ، بلبل وار به صد زبان سرود تنا و محمدت می گفتند و به الماس زبان گوهر دعای مزید دولت می سفتد و به اقتضای علو همت حضرت میرزا علی ، بعضی از ممالک عراق ، خصوصاً قزوین ، در تحت تصرف نواب عالی در آمده و کمال عطوفت میرزا علی که به خاندان میرموسى سمت بروز و شرف ظهور یافته بود ، داروغگی قزوین رانامزد استحقاق و استعداد میرغیاث الدین ساخته و محافظت آن ثغور و کفالت امور جمهور آن مدینه به رای رزین ایشان مفوض گردانید و به سبب مخالفت که فیما بین الوندیلک و محمدی میرزا که از نبیره حسن بیک بودند ظاهر شده بود ، محمدی میرزا به طرف فیروزکوه و الوندیلک و آییه سلطان به جانب تبریز متوجه گشتند و محمدی میرزا را که قوت زیاده و لشکر آماده گشت ، از فیروزکوه به ولایت قزوین در آمد و از حضرت میرزا علی کجکه طلبید .

میرزا علی ، میر غیاث الدین را با پانصد سوار به کومک محمدی میرزا مقرر ساخت و میر غیاث الدین در ملازمت محمدی میرزا به حدود تبریز به مقابله الوند بیک قیام نمود و لشکری کسوت جنگ و مقابله پوشیدند و سلاح می‌خاربه راست گردانیدند و اسباب مضاف مضاف و امور هیجا نظم و ترتیب دادند . چون توفیق الهی رفیق کوکب صبح دولت و مساعی سعادت و سلطنت محمدی میرزا بود و از ابر شمشیر هریک از مبارزان صنوف مهر که محمدی برق ظفر می‌افروخت و از گوهر خنجر ایشان آفتاب نصرت می‌تافت ، به تأیید باری ، صبح فیروزی از هشتر سلطنت و اقبال محمدی میرزا دمید و جواهر خنجر دلاوران ، از خون آییه سلطان خضاب کردند و الوند فرار اختیار نمود . بیت :

فتح بر فرق پای تو زده فرق

فتنه در آب تیغ تو شده غرق

بعد از حصول نشاط این فتوح ، میر غیاث الدین که در شرف خدمت محمدی به تبریز رفت ، در وقت نسوبت ، نقاره و گلبانگ به نام حضرت میرزا علی داد و به نواب محمدی میرزا عرضه داشت نمود که خدمتی که نه در خور پایه ملازمان حضرت باشد به تقدیم پیوسته و امید نوید مسی دهد و فلك مژده می‌فرستد که یوماً فیوماً ماه فیروزی ، از افق سماء سلطنت زایدالنور و افزاینده بهجهت و سرور است . بیت :

در این ایام اگر دولت نیابم

به امید کدام ایام باشم

توقع است که حکم قلعه و طارم و انعام قزوین و احشام پاپلو و احشام میرحسنی شفقت فرمایند که طغرای جهان آرا را تحفه حضرت میرزا علی سازیم . عرضه داشت ، مرغوب خاطر اشرف محمدی میرزا افتاد و دیده

امید میر غیاث الدین را از مشاهده جمال مقصود پر نور و روشن و محظوظ ساخت و بر موجب مدعای ، احکام عالیه شفت فرمود و مقضی المرام روانه گردانید .

میر غیاث الدین عنان سعادت به سمت طارم انعطاف فرموده ، قلعه طارم را از دست اتراء مستخلص گردانید و احوال به عرض حضرت میرزا علی رسانید و بر حسب صلاح و رخصت میرزا علی متوجه قزوین گشت و خطة قزوین از شرف قدوم میر غیاث الدین زینت یافت .

فصل [بیست و نهم]

در آمدن سلطان مراد فرزند یعقوب بیک به قزوین و میر غیاث الدین به لمسر آمدن و سلطان مراد ، داروغه به قزوین نصب فرمودن

چون رتبه سلطنت و حکومت سلطان مراد مزیت یافته و استقلال زیاده گشت ، عنان رکاب بر سمت خطة عراق انعطاف فرمود و عزیمت قزوین تصعیم خاطر انور شد .

میر غیاث الدین که داروغه قزوین بود ، وظایف استقبال و تکریم و تعظیم در مقام عبودیت به تقدیم رسانید و شرایط خدمات و لوازم طاعات ، در هر باب خصوصاً در باب پیشکشی به جای آورد . بعد از ضیافت سد شب و آداب این ادب ، سلطان مراد عزیمت آذربیجان کرد .

میر غیاث الدین با وجود خدمات ، منتظر ورود عنایات و انعامات پادشاهی بود . اما جواسیس که مستخبر اندیشه سلطان مراد بودند ، به میر - غیاث الدین رسانیدند . مصراع : فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است . امرای سلطان مراد در فکر قید تو اند . میر غیاث الدین که مطلع احوال گشت ، شب فرصلت فرار را روز سعادت خود دانسته ، عیال را کوچانید و به لمسر فرستاد و خود نیز به حوالی لمسر نزول نمود و روز [ای] که محل کوچ

سلطان مراد بود ، داروغه به قزوین نصب فرمود و رکاب همایون به حساب ری روانه شد .

میرزا علی که کیفیت احوال دریافت ، با میرملک مطارحه این معنی نمود که به ظنون صادقه یا کاذبه ، در امور مملکت علت به طبیعت گذاشتن و عنان نرم گردانیدن ، محالف راه عقل و رای صواب و مبان طریق جهان - داری است . او لی آن است که لشکر آماده گردانیده ، به وظایف تدبیر صایب متینظ بوده ، لشکر به حدود ولایت قزوین بینند و تأخیر ننمایند .

حضرت میر که بدین معنی مرخص گشت ، لشکر آماده گردانیده به - قوسطین و پلار^۱ نزول فرمود و ایلچی به جانب سلطان مراد روانه ساخت و با سلطان مراد در گفت و شنید بوده ، موقف جواب نشد و داروغه سلطان مراد را از قزوین به در کرد و قزوین را مستقر سریر سعادت گردانید و خود به قزوین تشریف فرمود و امرای بزرگ مثل اشرف بیک و قرا مراد و خلیل بیک و متعلقان ، سعادت ملازمت حضرت میر را دریافته ، نوکری میرزا علی اختیار کردند . و حضرت میر به قزوین تشریف داشته ، به ارسال رسول و رسائل قواعد مصالحه با سلطان مراد مستحکم ساخت و بعد از دارائی و ضبط و نسق قزوین ، میر غیاث الدین را قائم مقام خود گردانیده ، به خدمت میرزا علی مراجعت به خیر فرموده ، مستعیض گشت .

۱ - امروز قسطین لار گویند .

فصل [سی ام]

در بیان کیفیت حسب و نسب شاه اسماعیل و شرح تشریف آوردن به گیلان
 و حضرت میرزا علی در حمایت و رعایت ایشان سعی بلیغ نمودن و آداب
 محافظت به تقدیم رسانیدن و بعد از هشت سال شاه اسماعیل از میرزا علی
 رخصت طلبیده متوجه اردبیل شدن و از آنجا بنیاد خروج نهاده
 اعلام سلطنت به خططا شیروان نصب فرموده شیروان شاه را به قتل
 آوردن و شیخ شاه فرزند شیروان شاه به خدمت میرزا علی
 آمدن در تاریخ سنّه ست و تسعماهه

حضرت شیخ حیدر که خلف دودمان حضرت قطب الاقطابی ولی الاحسابی
 سید تقی شیخ صفوی علیه الرحمه من رب الغفار که از سادات عالی مقدار و
 اولیای کبار و اکابر بزرگوار نامدار بود و اشعهٔ خورشید ولایات و کرامات، در
 اطراف عالم و ولایات تابنده و درخششده و ظاهر و باهر گشته و مریدان و معتقدان،
 از حدود نهایت متجاوز و ادراک از کنه اعتقادات ایشان عاجز، همچنانچه
 بدر سلطنت معنوی در سماء ولایت حضرت شیخ صفوی لامع بود، ضمن ضمیرش
 که مخزن اسرار و لفظ گهر بارش در استان سرای توحید دستان سرای تهمید
 و تمجید بود، در زمان حال نیز احوال استقبال سلطنت صوری به نور کشف
 معلوم کرده و به محرمان خاص صاحب راز، به زبان مقال خبری داده و
 ایمایی بدان معنی فرموده‌اند، چون مکاشفات و اطوار ولایت آن حضرت،
 بر عموم انام ایام، خصوصاً به مریدان و معتقدان محقق بود، قدرات این
 کلام، به صدف گوش فرزندان و مخصوصان، لؤلؤی شاهو را گشت و همت
 عالی و عقیدت صافی حضرت شیخ حیدر، غواص وار به بحر فکر در جست
 و جوی فرست استخلاص گوهر این صدف بود. با وجود آنکه آن در گرامی
 از خزینه وجود ایشان مستخرج بود، شعب طلب، حضرت شیخ حیدر را به

وادی غلط انداخت و به غلبه معتقد‌مرید و جند و عبید مغورو و فریفته شده، روی ارادت به بازار مملکت گیری آورد و به ارتکاب رتبه عالی حکومت منطقه جد و جهد بر میان بست و به میان همت بلند، بنیاد خروج نهاد. چون شیروان شاه از شرف مصادرت یعقوب بیک سر بلند بود، اگرچه شیخ حیدر هم به فر مصادرت حسن بیک مخصوص بود، اما یعقوب بیک که از خیال حکومت شیخ حیدر مطلع گشت، تقویت جانب شیروان شاد راجح شمرد و لشکر به سرداری سلیمان بیک بر سر حضرت شیخ حیدر فرستاد و او را به قتل آورد و اولاد صغار و کبار اورا به قلعه النجع فرستاد.

بعد از فوت یعقوب بیک، سلطنت که به رسم بیک منتقل گشت، اولاد شیخ حیدر را از بند خلاص گردانید و ایشان به طرف شیراز رفتند و اولاد شیخ حیدر که از بطن دختر حسن بیک بودند، مهتر، سلطان خواجه علی و از او خوردت، سلطان براهمیم و از [او] فروتر که به معنی از همه بزرگتر و نور خاندان ولایت و سروری از چهره مبارکش لایح و احياء رسوم ملت مرقصی، بر جبهه سعادتش واضح، حضرت شاه اسماعیل بود. ایشان را با کوچ به اردوی رسم بیک اتفاق افتاد.

مکافات این دودمان ولایت بدین مرتبه بود که داعیه حکومت و خروج که حضرت سلطان حیدر در ضمیر داشت، در وقت محاربه با سلیمان بیک، منصب این رتبه بلند به حضرت سلطان خواجه علی مفوض ساخت و سلطان خواجه علی در حین مقابله آیه سلطان و دریافت درجه شهادت، به حضرت سلطان شاه اسماعیل محول گردانید و سلسله به سلسله این مدعای منقطع نبود. چون نشأة بزرگی و نور مهتری، در صورت و سیرت ایشان ظاهر بود، رسم بیک که تفرس این قابلیت و این نشأة نسود، قصد سر ایشان کرد.

سلطان خواجه علی از قصد ایشان واقف، شب شبگیر را دستگیر روز

سعادت خود تصور کرده ، فرار جست . رستم بیک از این حرکت آگاهی یافت و آیه سلطان را در عقب ایشان فرستاد و آنچه در ظلمت ضمیر ایشان بالقوه بود ، به روشنی روز به فعل آورد و سلطان خواجه‌عالی را به درجه شهادت رسانید .

سلطان شاه اسماعیل و دیگر برادران ، دواعی حرکت و رحلت بر سکون راجح دیدند و فرار به اضطرار اختیار کردند و از راه طوالش و حدود گسکر ، به آوازه دین داری و بزرگی و رحیم دلی و مردمی حضرت میرزا علی مستظپر بوده ، سایه مکرمت ایشان را نشیمن قرار و منزلگه استراحت دانستند و توجه به جانب میرزا علی نمودند و به دلایل « من صَحَّحَ الْعَزِيمَةَ سَاعَدَهُ التَّوْفِيقُ » مرحمت میرزا علی سایه گسترش کشت و مباشر رعایت و حمایت ایشان شد و از شکوه حضور حضرت شاه ، مواد عطاوت زیاده گردانید و مقدم شریفش را به غایت تعظیم و اجلال تلقی فرمود و گرد و غبار و حشت که بر رخسار ایشان نشسته و آتش خوف که در دل ایشان افروخته بسودند ، به زلال مهر عطاوت فرو نشاند و به انواع مرحمت و مکرمت متسلی ساخت و بعد از چند وقت ، لوح صافی ایشان را به نقوش تعلیم علم و آداب فرض و سنت که شیمه ذاتی آن دودمان بود ، زینت داد و به وظایف سنت حسنی ، حقوق پسری مرعی داشت . و مدت هشت سال که حد توقف ایشان است ، مخصوصاً انواع رعایت ساخت .

با وجود آنکه به کرات رستم بیک به قهر و لطف ، حضرت شاه را از میرزا علی طلبیده و از این جهت بسی الکه‌های پشت کوه را خرابیها نسوده ، اما چون افعال میرزا علی جمله ممدوح بود ، خسارت و مضرت را محض منفعت دانسته ، به رد و رجوع ملتفت نشد . و این صورت اصلاً پیرامون خاطر انور نگشت .

و در زمان اقامت حضور شاهی به گیلان، مریدان و معتقدان، علی تبعاع الدیار و تدانیهای، خصوصاً مردم طبقات روم، به طواف حرم کعبه مثال نواب شاهی، بیهوش و سراسیمه و به اسم سامی ذاکر، با نذور به قدم صدق می‌شافتند و از تجرب رجال و فحول ابطال، عرصه منزل رفیعه تصایق می‌یافت. و از این جهت آن جماعت را سه روز نگاه داشته، شیلان میدادند و روانه میگردانیدند.

چون استعدادات فایضه دینیه و دنیویه مخصوص موهبت الهی است و نیر ارادت حق بدان پرتو انداخته که آثار سلطنت [و] شاهی بر عالم منتشر گردد. نسیم لطف سبیحانی، از مهبا عنایت وزید و برصبح سعادت شاهی دمید. نواب عالمی که تشمم این رایحه نمودند و استقبال سعادت دریافتند و از میرزا علی استدعای خوشدلی واستمداد همم به معنی حب الوطن نمودند، بعد از نیل این مقصود و یافت این مطلوب. مصراع: به طالعی که قضازو بود به فتح بشیر، رکاب فلك قدر به جانب اردویل متوجه گشت.

میرزا علی را که میل کلی به نظم امور سلطنت و مملکت حضرت شاه بود، از جانب خود مولانا سید امیر را که از نتایج سید براهیم کیای مفتی بود و به کرامت فضل ممتاز، به جهت ربط معاهده با میرزا محمد آسترائی، در خدمت حضرت شاه روانه گردانید.

حکام بیه پس که با الوندیلک سلسله [دوسنی] داشتند، به طرف با غ حسام الدین که بلى طارم است، سر راه گرفته، مざحمد شده، ایفا ظ فتنه کردند.

میرزا علی از این معنی بسیار مکدر گشت و انتقام این کسلورت در دل جا داد.

عون الهی که رفیق طریق شاه بود، از اندیشه حکام بیه پس بالک نداشته.

به بازوی مجاهدان دولت دلاوران سعادت آئین ، از آن منزل به سلامت گذشتند و این کدورت در دل مبارک میرزا علی ماند .

چون رکاب سعادت به آستارا نزول فرمود ، سلسله عهد با میرزا محمد انعقاد یافت و از آنجا رکاب عالی به صوب اردوبیل روان شد و بعد از چند مدت عنان مسارت بگشود و برسمت شیروان تافت و جنود مطیعه ، بیت :

چون ذره‌اند لشکر منصور بسی علد

لیکن چو آفتاب به حجت جهان ستان

جمله چونارهمدل و چون بادهمنشین

هر یک چو سرو همسرو چون بیدهمزبان

اعلام دولت افراخته ، در خدمت روان گشتند . همای سعادت که به شیروان سایه انداخت ، چون مقدمه فتوحات بود ، در افتتاح وصول ، سواد آن خطه مخیم دولت و محل سراپرده جلالت شد و به مقدمه شروع محاربه ، شیروان شاه به قتل آمد و قتل عام در آن دیار به ظهور رسانیدند و نهب و غارتی که مقدور بود تقصیر نکردند .

شیخ شاه فرزند شیروان شاه چون از همه باب راه نجات مسدود دید ، در ظل سعادت میرزا علی آسودگی ملاحظه کرد و از راه دریا با کوچ ، بد خدمت میرزا علی مشرف شد و دو سال در خدمت حضرت میرزا علی تشریف فرمودند .

شیخ شاه که کمال یک جهتی و موافقت نواب شاهی با میرزا علی و ترددات رسل دریافت و قوت واهمه به استعمال تخیل ظنون کاذب استداد و استعواد ، عزیمت شیروان نمود و متوجه شیروان شد و میرزا علی که از این تخیل منزه بود منعی نکرد .

فصل [سی و یکم]

در بیان کیفیت رسوخ بنیان خصوصت و سبب ایقاظ فتنه و ظهور ماده عداوت و مخالفت فيما بین میرزا علی و امیره اسحق به وساطت افروختن آتش افتنان و افساد سپهسالار عباس و شرح آن

چون آینه خاطر حضرت میرزا علی، از صیاقل تجربیات عالم، چنان جلا یافته بود که حرکت ارادی محبت و قصری مودت و رنگ مخالفت در صورت محبت کلاً و جزءاً، از اشکال متضاده و صور متحابه منتقبش و محسوس و مرئی می شد و ذرهای در پرده استنار و نقاب حجاب نمی ماند. چه بر حکام و ولات و صغار و کبار دارالمرز، رتبه رعایت و مرتباً عطوفت میرزا علی به نسبت امیره اسحق، از سن صغر تا مرتبه کبر، شامل حال و کافل احوال بودن و ضوح تمام دارد و نام [این]^۱ مکرمی وصیت این مردمی همه جا رسیده و الحان وفور یک جهتی، همه گوشها شنیده. هر چند السنة بیان، از شرح عنایات و تواتر رعایات قاصر است، اما بر مصدان «آفْدِعُوا هَذِهِ النَّفُوسَ فَإِنَّهَا طَلْقَةٌ وَحَادِثُوهَا فَإِنَّهَا سَرِيعَةٌ الْدُّكُورُ» یعنی نگهدارید نفوس [را] تحقیقاً نفوس مطلقه است به تکرار تازه گردانید که سخن از خاطر جهنده وزود کهنه شود. سخن تازه باید ساختن تا نتیجه اطلاع افعال خیرو شر همه طایفه خصوصاً سلاطین، چهره گشای ملک وملت و آینه دار طمعت دین و دولت باشد.

چون تقریب سخن به اظهار عنایات و عطوفات میرزا علی به نسبت امیره اسحق بود، بدآن شروع پیوست.

از جمله عنایات حضرت میرزا علی، در حق امیره اسحق آنکه: در اوقات استیلای امیره انوز - فرزند امیره رستم - وفتح کوچسپهان در دست نواب

۱ - در اصل بهجای کلمه «این» واو عطف بود.

میرزا علی ، با وجود آنکه امیره اسحق با امیره انوز مساوی و با میرزا علی مخالف بود و امیره اسحق ، به مجرد حکومت رشت قانع بود ، آن را هم وارثان مانع تمام بودند و از ضبط الکای بیه پس دست او کوتاه . میرزا علی طریقہ عطوفت پیش گرفت و به انواع امداد و مراجعت و جنود و لشکر و جیش و عسکر ، تمامیت بیه پس و گسکر را در تحت فرمان و انقیاد امیره در آورد ، مطیع ساخت . و از فر عنایت میرزا علی ، عروج به معارج شهریاری و علو کامگاری نمود .

و در وقتی که حکومت جیجان و رحمت آباد و کوهدم و کوه کونه ، در دست میرزا علی قرار گرفت ، کوهدم و نقله بر که بهتر و به فایده تر بود ، جهت کمال یک جهتی و عطوفت ، به امیره اسحق عطیه فرمود و امیره بی دغدغه و بی ملاحظه مشقتی و کلفتی ، از فواید آن ولایات محظوظ و بسیوردار گشت .

و تأیید سلسله محبت و تشیید عقود عهود را همشیره حضرت عالی که از والدۀ سلطان عباس بود ، در حیله زوجیت امیره در آورد ، تابنای قصر مودت و موافقت و دوستی مشید ماند و السنۀ بدگویان و نندمای خدمت ، در انجمن و خلوت ، به نمامی و آلایش کدورت قاصر باشد و توواتر مکرمات و وسیله قرابت ، سد مکروهات بود . بسرمؤدای « آلفینتنه نائیمه لعنه الله علی من آیقظنها » عباس که سپهسالار امیره اسحق بود و بعد عهدی و فتنه انگیزی ، در نهاد او مرکوز و از صغر سن بفضایح ، مشارالیه و به حرکات شنبیه و بد فعلی خوگرفته و نفس مذموم او بدان صفات ملکه یافته و آب مروت و حیا ، از رخ او رفته . بیت :

هر که حیا از رخ او گشته محو

هست بس او ظن و فاعین سهو

جهت اثبات قدر و منزلت خویشن، در واقعات و کلیات و جزویات امور، ایقاظ فتنه را به صورت صلاح و صواب به امیره می‌نمود و برای ساحت وسلامتی نفس، خود را هدف تیر ملامت و سرزنش سلاطین و همکاران روزگار ساختن، خاطرنشان امیره می‌کرد و حال آنکه^۱ ترتیب مقدمات و انتقالات فاسدۀ ذهنیه او مستلزم بنای فتنه و مستوجب صلاح احوال او بود، نه صلاح دولت امیره و مملک و ملت. و از آن حیثیت که به کرامت مشاورت و مخاطبত امیره اختصاص یافته و به خدیعت کلمات که حکم اضغاث واحلام داشت، معتقد علیه امیره گشته، سرآ و جهاراً به قوت شوکت جنود و کثرت رعایا و رعیت و به اعتماد مبارزی برادران مثل: سالار و رکابزن و حاجی هند که هر یک سپهسالار الکه‌ای بودند، امیره را فریفته می‌کرد و عمارت جلیله محبت و یک جهتی طرفین میرزا علی و امیره که به کمال مودت و دوستی زیب وزینت یافته، در همه باب به تیشه اختلاف آراء فاسدۀ رخنه می‌کرد و از برکت برآمکه^۲، در قصر محبت، قصور تمام ظاهر شد.

هر چند خبائث اطوار عباس بی‌نهایت است، اما کلیات تحالفی که از شامت عباس ظهور یافت، بیان آن واجب نمود:

اول آنکه^۳ بی‌مشورت میرزا علی، امیره اسحق را با اونسدیل که قصۀ سلطنت وحسب او قبل از این مذکور گشت، عهد و پیوند در میان آورد.

ثانیاً در وقتی که سلطان شاه اسماعیل، از خدمت میرزا علی متوجه اردوبیل بود، به طرف باغ حسام الدین، سرراه گرفت و قصد شاه کرد.

ثالثاً در هنگام توجه لشکر بیه پس و بیه پیش به مازندران، تسخیر

۱— در اصل، آنک. ۲— اشاره به مثل مشهور «هدامن برکة البر امکه»

۳— در اصل: آنک.

قلعه پرستک که نزدیک به فتح دید ، بی مشورت حضرات امرای عظام و سرداران کرام با میر شمس الدین در ساخته ، طبل شعبدة صلح در پرده نفاق زد و از آن جهت قصور عظیمی در سر کار تسخیر قلعه و مازندران واقع شد.

رابعاً عباس [به] تحقیق می دانست که چند نوبت میرزا علی قصد قلعه طارم کرده و لشکر کشیده و قلعه به پهلوی جیجان وعلی آباد که در تحت تصرف نواب میرزا علی است واقع، با وجود علم بدین معانی، بی مشورت میرزا علی، به حیله گشت رحمت آباد ، از حضرت میرزا علی رخصت طلبید و عزیمت تسخیر قلعه طارم کرد .

خامساً در عدم رعایت حرمت حريم امیره اسحق که مدار ناموس و حمیت میرزا علی بدان بود، به مرتبه ای رسانید که گرد کدورت همشیره صالحه میرزا علی به فلك می رسید و اثر دود غصه، از مردم دیده می فهمیدند . بیت:

کشیده رشته گوهر ز دیده مژه چون رشته در گوهر کشیده
و حرکات و سکنات نا پسندیده عباس ، اگر شروع رود ، به تقویل می انجامد .

حضرت میرزا علی بیت :

در مهر چسو آفتاب ظاهر در کینه چو روزگار قاهر

به اصابت رای رویت بر جلی و خفی و دقایق و غواص مخالفت امیره،
به مراجعت و دلالت عباس که وقوف یافت و مورد صفا و مشرب و فساق روی
به نفاق آورده دید ، حالات مذکوره و شکایت عباس ، به ملازم معتمد خود
تفهیم فرمود که با وجود این همه مخالفت که از شرور عباس برخاسته، اگر
رفع عباس نمایند ، اضعاف دوستی ، به نظر تحقیق ملاحظه خواهند فرمود
و الا آتش غصه شرارت عباس ، بدل لال عندر منطفی نیست. نزد امیره اسحق

فرستاد . امیره در جواب آن اعتذاری پیغام داد و شعله خشم میرزا علی ، بدان قدر تسکین نیافت و خاطر شریف متسلی نشد .

این حرکات با امارات و علامات که جمیع گشته دید ، مساهله خارج مصلحت دانست و در مرض ممکن عباس ، علاج بجز هدم بنیان ، چیزی به خاطر شریف نقش نسبت و غبار مخالفت و آتش فتنه بر خاسته و افروخته گشت و ماده اعدال محبت به اعتلال عداوت مستحیل شد .

فصل [سی و دو م]

در جمیع آوردهن لشکر بهجهت تسخیر بیهپس و فرستادن میرزا علی میرموسى را بهمازندران و تشریف آوردهن میرعبدالکریم و آقامحمد فرزند آقارستم باشش هزارمه به خدمت میرزا علی و آمدن رکابون برادر عباس به لشتنشاه و بهقتل آوردهن میرحسین میرعضد در تاریخ سنه سبع و تسعهائے

چون صورت اعتذار امیره اسحق ، در باب رفع عباس ، به آینه خرد حضرت میرزا علی ناملايس و قبیح نمود ، شمع ضمیر خدایگان جهان ، آفتاب چرخ جناب ، از شروع خورشید رای میر و پرتو نور تدبیر ، به جمیع آوردهن لشکر افروخته گشت و طایرهای همت جناح این عزیمت ، به خامه و نامه پرگشود و به حدود فیروزکوه و قزوین و طارم طیران نسود و حکام و داروغگان آن ولایات را که برداشته و تربیت یافته آن حضرت بسودند ، از سایه این خبر ، مخصوص ساخت وجهت استطلاع واستخراج لشکر مازندران ، میرموسى - برادرزاده میرعبدالملک - رانزد میرعبدالکریم و فرزند میرشمس - میرکمال الدین و آقارستم که [صاحب] اختیار تمام مازندران بود فرستاد و بد عهدی امیره و فضولی عباس [را] پیغامداد و به شرف موافقت و مراجعت و امداد لشکر و عسکر [در] رفع این محظوظ را واژ الله این مکروه مستمد شد و همچنین

رسولانی را نزد میرسین کیا به فیروز کوه و نزد ملوک و حکام رستمدار روانه گردانید و میرغیاث الدین که داروغه قزوین بود وامرای اترالک مثل اشرف بیک و قرا مراد و امرای بارانی لقب را که مرسوم خوار میرزا علی بودند ، خبر داد که لشکر جمع آورده ، در روز معین به کوچصفهان ، به امرای عظام و حکام کرام ملحق گردند . و سپه سالاران کوه و گیلان را هم خبر لشکر فرمود .

میرموسى که شرف صحبت سلاطین مازندران دریافت ، چون ایشان مراجعت شربت مخالفت و قهر میرزا علی [را] پیشیده بودند ، مقدمات اوامر و اشارات میرزا علی را که به عبیر لطف عبارت پروردۀ دریافتند ، مطلع آفتاب دولت خود دانسته ، قبول آن را محض موهبت الهی و چون روشی صبح صادق مشاهده فرمودند و از مضمون شریفش ، راه به حیات روان اطاعت و انقیاد بردن .

چون آوازه لشکر کشی میرزا علی انتشار یافت ، در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و رای عالم آرارات اقتضا چنان شد که چون لشتنشاه از تئور دارالاسلام است ، محافظت آن حدود به واجبی باید نمود ، تا از تعرضات مخالفان مصون باشد و با وجود خبر جمع آوردن لشکر ، اضداد ، پیشدهستی و حرکتی که منتج مضرت باشد ، به ظهور نرسانند .

بر موجب صلاح کار گیا هادی کیا - حاکم الموت - با لشکر و بعضی جنود لمسر ، به اتفاق بوسعید میر که سپه سالار کوچصفهان و کیا کالجار که صاحب اختیار دیوان و معتمد و مخلص حضرت سلطان حسن بود ، جهت محافظت آن حدود مقرر فرمودند . و کار گیا هادی کیا ، به تسلواده رودبنه ، شرایط تيقظ مرعی داشت . و بوسعید میر و کیا کالجار ، بپایخت لشتنشاه معسکر نمودند .

قضا را فرزند کالجار در همین محل به جوار [رحمت] حق پیوست و
کالجار از این غصه مستغرق بحراندوه و ملال بود و ایشان تا غایت نیز
تحصیل مقدمات جنگ نکرده و حرکات خارجه مخالفان و اطوار مخالفت
نداشته و تصور جرأت و تقدیم فضولی مردم بیه پس ، پیرامون خاطر ایشان
نمی گشت ، از این جهت استیفاء ابواب محافظت حدود و تیقظ کما و جب ،
نامرعی ماند . بیت :

از حال خصم خفته نباشی به هیچ حال

زیرا چرا غذ بسود خواب پاسبان

بر مخالفان بیه پس خصوصاً عباس و برادران که ایشان ماده عجب
و فتنه و احتیال بسودند ، حرکت رایات جنود همایون و لشکر ظفر مشحون
که روشن گشت و نقاب شک و حجاب ظن ، از نظر برخاست واژقلت لشکر
و غفلت معسکر نمودن بوسعید میر و کالجار اطلاع حاصل کردند ، تقدیم دستبرد
را مقدمه فتح خود دانسته ، فرصت غنیمت شمردند .

رکابزن - برادر عباس - با بعضی لشکر منتخب ، از راه کوچسفهان
که در دست مردانگی کاوس سالار - خلابر و رستر کوچسفهان - مضبوط
محفوظ فهمیدند ، انحراف جسته ، به راه دافجا و کلاجا ، به خشکه بجار
رفته ، از آنجا متوجه لشتنشاه شدند . سوم هموم این خبر که به بوسعید میر
رسید ، بیت .

جستم چنان زجائی که جانم خبر نداشت

کان دم به پای می روم از عشق یا به سر

بوسعید میر و کالجار و میرحسین میر عضد که وزیر حضرت سلطان حسن
بود ، وقت را مضيق دیدند و جمع آوردن لشکر اطراف را فرصت از دست
رفته دانستند .

از سو اضطرار بالضروره، ملازمان خاص را حاضر گردانیده، جنگی
معد گشتند. با وجود کثرت لشکر مخالفان و قلت جنود ایشان، قسوت
مقاومت نمی دیدند، اما حمیت شجاعت و سرداری و بزرگی، مانع ماده
جن و فرار گشت. لشکر بیه پس که نزدیک گوراب رسید، به مقابله و محاربه
شروع پیوست و شرط مجاهده، به قواعد محاربه به تقدیم رسانیدند. چون
شوکت بیه پسیان اقوی بود، غالب آمدند و شکست بروسعید میر و کالجار
افتاد و میرحسین میر عضد به درجه شهادت رسید و اکثر مردم بوسعید میر زخم
خورد، از آن معركه بیرون آمدند حتی بوسعید میر و کالجار هم زخم تیر
داشتهند و هریک به یک طرف به در رفتند. بیت:

از سستی تدبیر به اندک مسدت

از دست رود ملک و بر افتاد ملت

مخالفان، نهبا و غارت که ممکن بود، در لشته شاه به جای آورده،
 ساعتی به لشته شاه مکث نموده، ازراه ایمل کنده^۱، به بیه پس مراجعت کردند.
و بوسعید میر و کالجار همنشین هم وندیم ندم شدند.

اتفاقاً حضرت میرزا علی در همان روز، از رانکوه متوجه لاهجان
بود. مقارن وصول رکاب همایون به کنار سطل چهار راهان، این خبر به
مسامع جلال رسید.

از ورود این خبر ملالات اثر، در حدیقه آمال، غنچه حزن و ملال
شکفته شد. از آنجا پای سعادت به رکاب استعجال آورد و به لاهجان شرف
نزول ارزانی فرمود و در زمان حال جهت تذکره حرکات عجوبه ماضیه
مخالفان، به احضار امرا امر کرد و مجلس خلوت اختیار نمود و راه مشورت
پیش گرفت و هجوم حزن و کلال ظاهر گردانید که در مقدمه حرکت لشکر

۱ - امروز « امل کنده » بفتح الف گویند.

به مجرد نهضت جنود قلیله جهت محافظت حدود، دلایل شکست و علامات هزیمت که روی نموده، عدم حصول مقصود کلی و فقد مطلوب حقیقی ظاهر گشته است.

حضرت میر که سجان وقت بود، زبان فصاحت برگشود که هر چند غواص آسا در دریای مآثر سلاطین سیاحت نمودن، عین بی ادبی است، اما عزیمت خدایگانی، همیشه به تأیید الهی مؤید است و فتح مبین از نتایج مقدمات رای و رویت مبارک مصمم است و فلک مژده می فرستد که در سایه این دولت، خورشید فیروزی، از افق اقبال و بهروزی روی نماید و عروس مراد از تدق آمال بیرون آید. عن قریب که لشکر جمع شود، به نوعی اعادی دولت مستأصل و مقهور شوند که حیرت عقول باشد. بعد از اتمام این کلام، صلاح وقت به تأکید و قدغن جمع آوردن لشکر دانستند و نزد میرموسی دو کلمه شرف نفاذ یافت که مجال عذر، تأخیر یافته و نطاق اهمال و امهال تضایق پذیرفته، اگر حکام مازندران را داعیه توجه باشد، به هر چه زودتر متوجه گردند.

بعد از وصول این نامه، میرعبدالکریم و آقامحمد با شش هزار مرد منتخب، از روی ارادت، قدم طاعت به خدمت میرزا علی نهادند. صورت يك جهتی و متابعت و مطاوعت و مروت حکام مازندران، ثبت دفتر حافظه میرزا علی گشت و اطوار پسندیده ایشان، صدر تاریخ شد و فراخور مراتب و سزاوار مکارم؛ لوازم تعظیم واکرام و فراخور مآثر و مفاخر، اساس ضیافت به رفیعتر منزلتی و شریفتر درجه تقدیم یافت و تمامی ملوک رستمدار از صغار و کبار، با لشکر بهلاهجان، شرف خدمت میرزا علی دریافتند، و از فیروزکوه پانصد سوار و تمامی لشکر پشتکوه هم رسیدند و جمعیت تمامت لشکر بهلاهجان شد.

ودرهمین محل، امیره اسحق فرزندان امیره رستم را آورد، حکومت کوهدم نامزد ایشان کرد. قضا را فرزند امیره سیاوش گسکری هم در این محل، به خدمت میرزا علی سرافراز شد.

فصل [سی و سوم]

در فرستادن حضرت میرزا علی سلطان حسن و سلطان هاشم و سلطان عباس و حکام مازندران و ملوک رستمدار را جهت تسخیر بیه پس و رفتن ایشان به دافجا و هزیمت یافتن به تاریخ سنّه سبع و تسعماهه چون شیوه تمویه و تلبیس بیه پسیان بدو قوف همایون پیوست و حال مکبدت و خدیعت و جرأت رکابزن و قتل میرحسین میر عضد، به موضوع و ظهور انجامید و از این صورت رأی جهان آرای، برفرض جهاد بیه پسیان قرار گرفت و عزم جهانگشاوی، بر کفایت مهمات و استخلاص ممالک بیه پس تصمیم پذیرفت و تمام لشکر و حکام مازندران و رس مدار و فیروز کوه که به لاهجان جمع آمده بودند، اختیار و کفالت مهمات جمهور لشکر و عسکر را به دامن دولت حضرت قطب فلك سروری، مدار ملک و سلطنت و خلافت و مهتری، سلطان حسن نهاد و سلطان هاشم و سلطان عباس را به مراجعت و متابعت، انس و جلیس ساخت و سرداری لشکر به حضرت میر ملک که رضیع درگاه و برداشته و بر کشیده بارگاه حضرت اعلای قاهری بود، مفوض گردانید تا به مشاورت و صلاح دید حضرت کارگیا محمد که سپه سالار لاهجان و عظیم الشان بود، رفع اعادی نمایند. و صلاح و صواب بدان قرار گرفت که حضرت میرزا علی، همراه لشکر تا کیسم آمده، لشکر را از آب سفیدرود بگذراند و همت عالی بدرقه ساخته، به لاهجان معاوده به خیر فرماید. بر موجب مقرر، حضرت میرزا علی، همراه جنود آتش هیبت بادحر کت که در علد به مثبت «و ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَلَّا رُضِّ بِمَارَحَتْ» بیت:

لشکری ناکشیده قهر شکست سپهی ناچشیده زهر فرار
 اعلام دولت افراحته « کَالْمَاءُ الْسَّابِعُ وَالْبَرْقُ الْلَّا يَدِعُ » بیت :
 صف جوشوران بسر روی صحرا
 چو کوه اندر میان موج دریا
 به کوه اندر سواران چون پلنگان
 به موج اندر دلیران چون نهنگان
 متوجه کیسم گشت و عرصه آن زمین را به میامن قدموم مبارک آراسته
 گردانید و شاعع آفتاب دولت بر کافه لشکری تافت و انوار میامن رای و
 رویت بر صفحات دین و دولت پیدا آمد . بیت :
 کند رای او لوح محفوظ را محو
 کند حکم او صحف تقدیر را حک
 حضرت سپه سرمه سعادت ، کو کب سعد سلطنت و مملکت ، سلطان
 حسن را سفارش سلاطین مازندران و ملوک رستمدار و سرداران عالی مقدار
 فرموده ، وداع کرد و ایشان را در امان وضیمان حضرت حق سپرده ، از آب
 سفید رود گذرانید و روانه بیه پس ساخت ولشکر تمام به خورمهلات جمع
 آمدند . بیت :
 همه ساخته ترک و خفتان جنگ
 ز کیمخت گرگ و ز چرم پلنگ
 فضای آن دیار ، از دلیران روزگار و مردان کارزار تنگی پذیرفت .
 حضرت میرزا علی از کیسم به لاهجان معاودت فرمود . گوئیا میرزا علی
 که عقود شهریاری در سلک دوام و کمال پیوسته و رایات مملکت گیری ، به
 آیات لشکر آراسته و آفتاب اقبال به درجه اوج ثابت و از آفت کسوف مسلم
 دریافت و سروران طبقات در ربه طاعت ورقاب سلاطین به انقیاد مطیع دید ،

ماده منیت و استغنا و استیلا بزمایج غالب آمده، از جاده انصاف قدم بیرون نهاده بوده است و از زوال کمال نیندیشیده وحدوث محن و صروف زمن، از خاطر منسی شده؛ بیت:

به حکم غره و از کس نیافته مالش

به فتح مست و زنبیه نا شده بیدار

و از خواست حق در آن وقت هشیار نبوده است.

حضرت سلطان حسن که به خورمهلات تشریف فرمود، اطناپ خیام احتشام به او تاد عظمت استوار ساخت و شب سعادت بدان منزل گذرانیدند. صباح مقرون به فوز و نجاح، حضرت میر که در مضمار شجاعت و بزرگی و سرداری، قدم سبقت پیش ابناء زمان نهاده و به فتوحات، مشهور و معروف روزگار بود، به سبکتکنی سورشد که نه در جشن دست صبابه عنان او می‌رسید و نه در رفتن پای [شمال] به کنار او می‌سود. بیت:

جهنده برق بزین و ستاره رو بهستون

بسیته باد به آهن رونده که بس دوال

ز بهر آنکه کند رد حمله‌های عدو

نشان نعل چو «ر» دارد و دو گوش چودال

تمام لشکر را یک نوبت دیگر به دستور گیلان، حشر و مایسه دار ترتیب فرمود و در خدمت حضرت سلطان حسن، متوجه کوچسپهان شدند و خطه کوچسپهان، به نور حضور مو اکب منصور آراستگی یافت و مردم اطراف آن بقعه، به فرو شکوه رایات لشکر همایون مغبوط و پر حضور شدند. چون مقرر بود که در روز معین میر غیاث الدین به کوچسپهان برسد، و خلف وعده که مشاهده شد، دو روز از این جهت لشکر را مکث به کوچسپهان واقع گشت. روز سیم میر غیاث الدین هم با اشرف بیک و قرا مراد و امراء

بارانی و لشکر طارم ، به کوچصفهان به لشکر ملحق شد و در مجلس همایون مشورت بدان قرار گرفته بود که از کوچصفهان لشکر را به سه قسم متساوی کرده ، به سه طرف متوجه بیه پس شوند . بواسطه رجوع سرداری لشکر به میر عبدالملک ، کارگیا محمد ، محزون و این کیه در دل او رسوخ یافته ، وقوفی که در جنگ بیه پس او را بود ، علت به طبیعت می گذاشت . و میر دید که با وجود آنکه سلاطین ، همراهاند ، مبادا بیه پسیان مثل حرکت لشتنشاه به ظهور رسانند . چه حضرات عالیات امر اتحقيق فرموده بودند که بیه پسیان جمعیتی تمام کرده ، قتال و جدال را ساخته و آماده گشته اند . چنانکه به مورد جنگ پیوند از حیات بریده بودند و از کمال شره به موقف کارزار ، با مرگ پیوستگی جسته ، از دافجا معاشر نموده و در پشت رودخانه لا لا کم ، بنه بر کرده ، با لشکر استوار نشسته اند . بدین تصور ، آن عزیمت هم منفسخ گشت و صلاح بدان قرار گرفت که تمامی لشکر به یکجا بر خصم مبارزت نمایند . روز دیگر که خورشید زر نگار ، از سپهر سیم کار سربر آورد ، تمام لشکر متوجه لا لا کم شدند و کشور بیه پس ، از نهیب سواران ، دشت محشر شد و مر کز خاک از بی قراری ، فلك دیگر گشت .

بوسعید میر که سپاه لشتنشاه و کوچصفهان بسلو تعلق داشت و سالار ایشان و کالجار که میر بزرگ حضرت سلطان حسن بود ، منقلای لشکر شدند و به لا لا کم با مخالفان جنگ در پیوستند و آنچه شرط مردانگی بود به جای آوردن و بنه بر [را] شکافت ، بسیار مردم بیه پس را به قتل آوردن ، بیه پسیان هم مثل کاوس بهادرین و کاوس علی را به قتل آوردن و کارفرمایان و سروبویان هم به قتل آمدند . حتی بوسعید میر و کالجار هم زخم تیر داشتند . از طرف مخالفان که لشکر غلبه کرد ، حضرت میر ، بیت :

عنان‌گشاده و از بپر جنگ بسته میان

سنان‌گرفته و اندر کمان نهاده خدنگ

با کیام‌حمد کیا و میر عبد‌الکریم و آقام‌حمد و ملوک رستمدار، به کجکه
بوسعید میر رفتند. جنگی با یه پسیان کردند که ناسخ داستان رستم و افراسیاب
بود و بنه بر از مخالفان ستانده، مخالفان «کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَغْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»
تاب حمله نیاورده، پس نشستند. بیت :

ز بس کشته کامد ز هر دو گروه

ز خون خاست دریا و از آشته کوه

کارگیام‌حمد با لشکر لاهجان، در خدمت حضرت خدایگانی
تاج‌الاسلامی بود. مخالفان که دلیران بارگاه رفیعه را قلیل دریافتند، بدین
طرف غلبه کردند. حضرت سلطانی اشارت جنگ به کارگیا محمد کرد،
ایشان نیز ملک حاجی هندسید را که خلابر و رستر لاهجان بود، اشارت
کرد که با خلابران به جنگ شروع نماید. سعید مذکور جهت اظهار دلیری
و شوق از غایت حدت، خلابران را جنگ نفرموده، سبقت نمود و بر
مخالفان تاخت. چون حدت او خلاف قاعده بود، او را بدقتل آوردند،
از این قصه خصم دلیر گشته، غلبه‌تر شدند، در عقب به جمشید فرخ زاد
اشارت شد. چون مرد جوان و جنگ ناکرده و نادیده بود، بی‌محابا بر خصم
حمله آورد و گرفتار حدت خود شد و به قتل آمد. نوبت جنگ که به ملازمان
ومقربان حضرت سلطان حسن رسید، آنچه داد مردانگی و شجاعت بود،
دادند و به ضرب تیر و نیزه و شمشیر، اعادی دولت را پس نشاندند و شکست
عظیم به مخالفان واقع شد، چنانچه مردم هیچ گوراب بیه پس نمانده بود
که جنگ نکرده وزخم نخورده بودند. شب که در آمد، هر یکی به جای
خود قرار گرفتند.

روز دیگر، حضرت سلطان حسن با برادران و حکام مازندران و ملوک رستمدار و امرای عالی مقدار، مصلحت اندیشیدند که چون جنگ عظیم شده و مردمی که از این طرف مقتول شده‌اند، تکفین واجب [است] ، امروز به‌همین منزل لالاکم توقف نموده، روز دیگر متوجه دفع خصوم شویم. چون از سرداران مازندران، قوام‌الدین به قتل آمده بود و از این جهت لشکر مازندران متوهمن بودند و تسویف و تراخی مطلوب ایشان بود و آراء مختلفه و ناموافقی امراکه دلایل کلیه شکست است، در میان آمده، مقرر است که دولت و فتح از اتفاق رایه است. چه در هر امر که اتفاق و یک جهتی متصور، فتوحات بی‌شائبه محسوس بصر است.

و طریق صواب از نظر امرا پوشیده گشته، سیل کج را طریق صواب می‌دانستند و دوشب به‌همین منزل توقف نمودند و این فکر، خارج صلاح و مباین صواب بود و از وقوع این صورت، جسارت مخالفان زیاده شده و از فرست وقوف، اساس شوکت خصوم استحکام یافت و بنه برهای محکم بنا نهادند.

خواجه میر پیاده بیه پس^۱ به خدمت حضرت سلطان حسن رسید و خبر شکست عظیم که بر بیه پسیان واقع شده بود آورد و امهال که سرداران این طرف، به سبب توقف نموده بودند، عرضه داشت کرد که اگر بعد از محاربه روز دیگر بلا توقف، به مقابله مخالفان شروع می‌نمودند، این تخت رشت نشیمن دولت و منزل‌لگه سعادت شما می‌بود چون تو سن سرکش غرور و استغنا و استعلا، عنان از دست ربوده و ترق تقدیسر، چشم رای و رویت امرا بیه پس را پوشیده و فلک به کین و روزگار به سیز بود، لاجرم نتایج این اطوار جز زوال و انتقال و حزن و ملال، چیزی نتواند بود.

۱ - ظاهرا، بیه پیش صحیح است.

سرداران از تفصیر خود مستغرق اندوه گشتند، اما چه فایده [مصارع] ور زمان فوت شد شتاب چه سود؟ بعد از مکث دو روز به لالاکم، لشکر متوجه مقابله اعادی که در دافجا مسکر نموده بودند، شدن دوجزوی راه قطع کرد منزل گرفتند و ایشان اندک جنگ تیر با مخالفان نموده، قرار گرفتند و مردم مازندران به واسطه وهمی که داشتند، کله بست بنیاد نهادند عساکر گیلان هم در این باب موافقت نمودند و متابعت به جای آوردن و از اطلاع این حال، خصم دلبر گشت. بیه پسیان از بنه بر بیرون آمد، همه جنگ را مهیا شدند.

از این طرف کیا رکابزن کیا که سپهدار طارم وجیجان بود، به اتفاق سپه سالار پاشجا، به مقابله در آمده، جنگ مردانه به تقدیم رسانید، چنانچه بنه بر شکافته، دو سه نفری از خصم دستگیر شده بودند. از غفلت سرداران چون کجکه در عقب کیا رکابزن نبود، بیه پسیان غلبه کرده، بسیار مردم کیا- رکابزن و پاشجا را گرفتند و بعضی را به قتل آوردند. بهزار حبله کیا رکابزن و سپهدار پاشجا، از آن معر که بیرون آمدند. و میر ملک در این محل به تلاع میر عبدالکریم نشسته بود.

از تخالق خود منفعل شد و طوایف ترک و تاجیک و دور و نزدیک با مخالفان، جنگ به تسهیلی می کردند و از آن جهت به جایی نمی رسید که سپه بر غدار با حکام بیه پیش نرد دغا می باخت و سرداران و حکام و کارفرمایان، چون پرگار، به کار خود سرگردان و سر رشته سداد و زمام رشاد از دست داده و سر به وادی نفاق و ضلالت نهاده، آرای مختلفه و افکار ناقصه نقیضه، در میان آمده و خبث عقیدت و اطوار ناپسندیده و خیالات فاسده، به مجلس مشاورت راه می دادند. هر آینه نفاق را نتیجه، هزیمت و شکست باشد و مانع فتح و نصرت بود. و از نفاق امر اکه خصوم اطلاع یافتند، قوی تر و فرحنگ تر می شدند.

نفاق به مرتبه‌ای رسید که هر مشورتی که میر با امرا در خلوت می‌کرد، روزانه دیگر مخالفان بر روی روز، آشکار می‌گفتند و از این جهت روز بروز قوت و استیلای مشرکان زیاده می‌گشت و فتنه و فساد ظاهرتر می‌شد.

[بیت]

سخن چون گذشت از میان دو تن

پسراکنده شد بسر سر انجمان

میر از این سبب دست پاچه و متغير بود. جرأت بیه پسیان به مرتبه‌ای رسید که هرجا لشکری از این طرف جهت علو فه می‌رفت، دوچار شده می‌گرفتند و می‌کشتند. و مدت معسکر در دافجا، متصل ولاقطاع باران بود. بیه پسیان، هرجا نهری بود، به طرف اردوی بیه پیش روان می‌کردند و گل ولای به مرتبه‌ای رسید که اسپها تا شکم در گل می‌نشستند.

چون از ولایت دافجا، راه خوردنی بالکل مسدود گشت، بالضروره لشکر به ولایات لشتنشاه می‌رفتند و چون الکهای ایمن بود، خسرا بیهائی که مقدور بود، تقصیر نمی‌کردند و بواسطه صعوبت مکان و امتداد معسکر و شدت باران و معیشت، لشکر بیه پیش، بی رخصت، هر یک به طرفی می‌رفتند. مشورت بدین قرار گرفت که حضرت میر با بعضی جنود منتخبه، ایلغار به رشت برد و چون اراده الله، برفتح حکام بیه پیش جاری نشده بود، به دلایل ضعیفه، فسخ آن عزیمت می‌نمودند.

چون شب یلدای انتظار، به صبح فتح آرزو عقیم شد و ماه طلعت امل، در عقده خسوف متواری ماند، عاقبت مشورت حکام و سرداران، بدین معنی متفق گشت که از منزل دافجا کوچ کرده، به کوچسراهان بروند و از آنجا ترتیب لشکر داده، به سه طرف متوجه رشت شوند و پر تال و احمال و انتقال را پیشتر به دردهند.

امرای ترک و مازندرانیان ، از این معنی و همی عظیم پیدا کردند و بی رخصت به در می رفتند . سرداران رقم این عزیمت را قلم نسخ راندند ، چه هیچ کس را با قضا مقاومت صورت نبند و با قدر مباربه میسر نشود . فرمان واجب حق را جز طاعت و اتفاقاً روی نیست و بر اسرار حکمت او اعتراض و باز خواستی نه . بیت :

یکی را که خواهد کند شور بخت

کسی را که زیبد نشاند به تخت
و همواره روزگار هم به یک نظام و یک نسق نمی گذرد . گاهی در تمکن
و ثبت و گاهی در تزلزل و تقلب . بیت :
کدام عیش که آن را زمانه تیره نکرد
کدام روز که آن را فلک به شب فرساند
هر چند فکر صائبی امرا را روی می نمود ، صورتی که ناسخ آن بود
متخيل می گشت .

آخر مصلحت دیدند که لشکر به لشتشاه برود . دو پاسی از شب که گذشت ، حضرت سلطان حسن با برادران و سرداران « رَضِيَتْ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْمَدْهَابِ » بربان می راندند و متوجه لشتشاه شدند . صعوبت راه به مرتبه ای بود که سوار شده ، هیچ اسپی بسه در نمی رفت . اکثر سواران و سرداران پیاده می رفتند و اسب و اسلحه و اسباب بسیار آن شب در راه مانده بود که غنیم در پی نبوده ، به قوت و همی و به هوی جان خود می گذاشتند و می گذشتند و تا روز روشن بیه پسیان خبردار این معنی نبودند . تصور آنها این بود که لشکر بیه پیش ایلغار به رشت برده باشد . هزیمت را که تحقیق کردند ، در بی آمدند و جمعی که امکنیتی داشتند ، دست در نطاق « الفِرَارُ مَمَّا لَا يَطْلَاقُ » زدند و گروهی ناتوان در دام بلا اسیر و مجروح و قتيل و مطروح گشتند و

بسیار اسباب و جهات و اسب و اسلحه دست گیر بیه پسیان شد.

حضرت سلطان حسن یک شب به تخت لشتنشاه اقامت فرمود و حکام مازندران و امراء و سرداران به لشتنشاه هم رسیدند. چون لشکری بیشتر اسباب از دست داده، به لشتنشاه اقامت را محال شمرده، به کنار سفید رود، به نوشال فرو آمدند.

این خبر که به مسامع شریفه میرزا علی رسید، تن در بوته نوایر محن داد و شربتهاي تلخ گردش روزگار تجرع نمود و به طلب حضرت سلطان حسن فرستاد و اعلام فرمود که :

حلاوة دُكْيَاكَ مَسْمُومَةٌ فَلَا قَطْعِيمُ الشَّهِيدَ إِلَّا بَسْمٍ

کار دنیاگاهی نوش است و گاهی نیش. خاطر شریف جمع فرموده متوجه لاهجان گردند. تا هر چه مقتضای حال باشد، بر موجب صلاح شروع رود.

برنهج فرموده، نواب سلطان حسن، با برادران به لاهجان تشریف بردند میرملک و سرداران و حکام مازندران و امراء اترالک، از نوشال کوچ کرده، از آب سفید رود گذشتند و به کیسم مسکر نمودند و حضرت میر عبدالکریم و آقا محمد^۱ راهم میرزا علی به لاهجان برد.

فصل [سی و چهارم]

در بیان کیفیت ساختن پل بهویر چولاب کیسم و شکستن پل و هزیمت یافتن لشکر و مصالحه نمودن با حکام بیه پس در تاریخ سنگ سبع و تسعماهی حضرت سلطان حسن که جهان معدلت و رأفت و آسمان جود و موهبت بود، بعد از دریافت صحبت حضرت میرزا علی، احوال لشکر و کیفیت

^۱ « و آقامحمد » در متن ظاهر خط خود^{گی} دارد و کاتب خط نازکی بر آن کشیده است.

جنگ و صورت هزیمت و ناموافقی امرا و نا مساعدی روزگار به مسامع جلال رسانید. حضرت میرزا علی آذان اصحاب به کرامت استماع، افتتاح فرمود ولای مقالات و درر عبارات، به صدف گوش محافظت می نمود . و علی الفور میرملک را از کیسم طلبیه آورد . حضرت میر که از قهر میرزا علی هراسان بود، در عرض احوال محاربه و صورت هزیمت متمسک به تقویر دلپذیر حضرت سلطان حسن گشت و بعد زبان فصاحت برگشود که ضمایر علیه مستحضر مسائل خیر و شر عالم و عالم حوادث است که در نزهت سرای دنیا گل بی خار و مل بی خمار نا ممکن است و در هوس خانه گیتی، شادی بی غم و راحت بی الم محل و در امر الهی کسی را دست رسی نیست. بیت:

ز خون مشک در ناف آهون کند

لعلاب مسگس نوش دارو کند

امید به عنون سبحانی چنانکه حضرت حق دولت خسروی بر مزید گرداند
بعد از این توفیق فتح کرامت کند .

میرزا علی بعد از تمنع این کلمات ، سخنانی که در درب اباب به خاطر خطور می کرد ، به اندیشهٔ صلاح با حضرت میر مطارحه نموده ، میر را روانه محسکر کیسم گردانید .

میر چون به کیسم تشریف فرمود، با حضرت کارگیامحمد و آقامحمد و امرای اتراء در درب اباب محاربه با بیهقیان صلاح اندیشیدند که با وجود طغیان آب سفید رود ، پل بستن از جمله ضروریات است ، تا عبور لشکر و مقابله با مخالفان به سهولت میسر شود. صلاح به پل بستن قرار گرفت. بنیاد پل بستن که کردند ، مخالفان که به کوچصفهان نشسته بودند ، غرور تاخت و خرابی لشتنشاه زیاده شد ، جهت محافظت لشتنشاه ، بوسعید میر و کالجار [را] اشارت علیه، شرف نقاد یافت که به پاشجا اقامست نموده، ضبط حدود لشتنشاه

نمایند ، تا الکه از شرارت قدوم مخالفان مصون ماند .
بوسعید میرو کالجار ، شرایط محافظت بهنوعی به تقدیم رسائیدند که
هر روز سه چهار سر از مخالفان به اردو می فرستادند .

اتمام پل که انجام یافت ، بیه پسیان ، از کوچصفهان کوچ کرده ، به کنار سفید رود جنگ را مهیا گشتند . میر ملک عزم میدان مبارزت کرد و بر مر کب باد حرکت سوار شد و سرداران راجمع آورد و میر غیاث الدین و اشرف بیک و قرا مراد و امرای اتراء را به پشت گیر بیه پسیان مقرر کرد که از قاضی ویر گذشته ، مهیا باشند و لشکر مازندران را مقرر ساخت تا آثار انهزام مخالفان که ظاهر گردد ، از آب گذشته ، بر خصم حمله آرند . و حضرت میر به عزم آرایش سپاه ، ضمیر منیر بر تدارک و تلافی احوال ماضی بر گماشت و به رأی و رویت روش تدبیر ، لشکر کشی و صفات آرایی پیش گرفت و بالشکر گیلان و رستمدار ، به سرپل اقامت فرمود و موازی یک هزار سوار و پیاده از دلیران نامدار ، بسان ثریا جمع آورد و از پل گذرانید و به آن طرف آب به محابه افتاد ، شروع نمود . چون بین العسکرین تقارب پذیرفت و محابه به مواجهه افتاد ، دریا آسا از باد مقابله و محابه به جوش آمدند و از حرص کار زار ، با ابر و باد هم عنان و هم رکاب گشته ، مردانگی به جای می آوردند . بیه پسیان که قریب ده دوازده هزار مرد بودند ، جنگ کنان پای پس می نهادند ، تا لشکر بیه پیش را در کشند . آری گاهی که رضای حق حامی باشد ، ولطف ایزدی راعی بود عنکبوت ضعیف تر کیب را به پرده تنی امر کند و رمح خشمگاهی که در حرکت آید ، پشه حقیر جثه را فرست پرده دری کرامت فرماید . ییت :

پشه ای را که ولایت دهدش پرده دراست

عنکبوتی که حمایت کندش پرده تن است

چرخ بی قرار بی ثبات^۱ به قصد شکست کار سلاطین کامگار بیه پیش
به حرکت خلاف طبی میان به کین بسته و به افق مراد مخالفان ، به حرکت
ارادی ، دایره کامرانی حادث می گردانید .

میر ملک که هجوم لشکر بیه پس را دید ، سردار ان گیلان و رستمدار را
اشارت کرد که به آن طرف آب کومک نمایند . دو سه هزار مرد که به میان پل
رسیدند ، بیه پسیان آن یک هزار مرد را شکست داده ، به سرپل رسانیدند .
از آن طرف به ضرب شمشیر و تیر و بدین طرف از مخافت سیاست میر و
تشیع صغیر و کبیر ، فرصلت بازگشتن نداشتند . ساحت پل و کنار آب از
طغیان لشکری مجتمع البحور گشت و امواج بلیت متراکم شد و کشته امید
در ورطه نومیدی روی به شکست آورد . بیت :

متاع خود به لب بحر ناکشیده هنوز

شکست کشته و ملاح مرد و باد نشست

پل که به گذرگاه سلامت بسته بودند ، سیل حوادث برد و قریب یک
هزار سوار و پیاده رستمدار گیلان به آب سفید رود غرق شدند . بیت :
در دیده می نیامد از این آب جز سرشک

زین پل گذر نکرد به دل جز غم و ملال

کیا محمد کیا که به سرپل سفید رود بنه بر کرده ، محافظت آن حدود
می کرد و بوسعید میر و کالجار که به پاشاجا اقامه داشتند ، از استماع خبر
جنگ روی بهشت اورده ، متوجه معسکر شدند . به منزل گور که ، خبر
شکست لشکر و شکستن پل رسید .

از اینجا رجع الفهراء ، به مقام معهود ، مراجعت نمودند . از این
غصه دل صغار و کبار که در صدف شادی بود ، هدف تیرغم و اندوه شد و

۱ - در اصل ، بی ثبات که به قصد .

جان که رایت خورمی^۱ در دست داشت، اسیر و پایمال لشکر عناگشت و بقیه سرداران که شیربیشه مبارزی بودند، از نامساعدی روزگار عاجز ماندند و به ضرورت حال، از رزم و قتال دست کوتاه کردند و روی از موقوف جنگ بر تافقند، بیت :

همه کبود لب وزرد روی و سرخ سرشک

همه شکسته دل و تیره چشم و خشک دهان

چون مخدره مراد و عروس مرام چهره ننمود و این چنین شکستی روی نمود، کیفیت این حال برای عالی عرضه افتاده از وقوع این حرکت امارات تغیر در غره مبارکش هویدا شد و چاره در مصالحه دانستند .
 جهت اطفاء نائزه جنگ و جدال، سخنان عنویت مآل به زلال تقریر و صفاتی تدبیر مولانا احمد طبیب که واقع مراج سلاطین بیه پس بود و آشنائی تمام داشت رجوع نموده ، جهت مصالحه نزد امیره اسحق فرستاد و مخلص مقالات مرجوعه این که چون فيما بین بیه پس و بیه پیش موافقت و یک جهتی درجه اعلی داشت و بنابر حدوث صورتی چند به محاربه و مجادله انجامیده و ضابطه عهود واستحکام اساس یک جهتی و عقود یک رنگی که از صمیم فؤاد استدامت یافته ، به عوارضات عوائق مجادله و مقابله متغیر و متبدل نمی شود و نفس به سبب تحصیل ملکه شریفة محبت و مودت از مملکات ردیه مخالفت منزه وبالذات مستأنس آن مذاق و متوجه شیرینی چاشنی آن شربت است، مضی ما مضی گفته، باز انعقاد همان سلسله به تجدید عهود و تأکید تحلیف تازه کرده شود .

حکام بیه پس که خود را مستقل و فتح کرده دریافتند ، از سر استغنا به ملا احمد طبیب پیغام دادند که در اوقات تسلط سلاطین بیه پیش، کوچسفهان

۱ - شکل دیگری از «خرمی» است

بلکه رشت [را] در حیطه تصرف داشتند و این زمان نیز صورت مخالفت از بیه پیش به ظهور رسیده، ولایاتی که شافعی مذهب باشند، جهت ایشان مستخلص سازند تا وظایف صلح به تقدیم پیوند .

حضرت میرزا علی که به بسیاری عدت و شوکت از تمنای مملکت گیری مأیوس و از دقیق «**وَمَا تَنْفَعُ الْعَدْهُ إِذَا أَنْفَقْتَ أَنْمَدَهُ**» خالی الذهن بود و از اعذار و انذار امیره اسحق که به موقع قبول نیفتاده ، شرمندگی حاصل از این جهت مدعای ایشان را به انجام مقرون گردانید و کوچسفهان را بدرو داده و امیره اسحق نیز نامزد استحقاق امیره حسام الدین گردانید و از جانبین به مصالحه راضی شدند و لواحق دلجوئی ، به سوابق دوستی پیوست و صورت مخالفت به لطف موافقت مبدل گشت و ریاض عهد ، نضارت از سر گرفت و نایرۀ آتش فتنه و حروب ، بهزلال تحلیف تسکین یافت .

حضرت میرزا علی کوچسفهان را از دست رفته دید ، رضا جوئی حضرت سلطان حسن از فرایض می دانست . عوض کوچسفهان ، کرجیان [را] به سلطان حسن رجوع فرمود و نواب عالی سلطان حسن ، سپه سalarی کرجیان را به کالمجار عنایت فرمود و نیکو خدمتی او خواهد آمد .

بعد از مصالحه ، میرزا علی ، میر عبدالکریم و آقا محمد را کمرشمیر طلا و اسب و تقوز و خلعتهای لا یقه داد و لوازم تعظیم به تقدیم رسانیده ، شرایط مشایعت به جای آورد و روانه مازندران ساخت و میر غیاث الدین و اشرف بیک و قرامداد و امرای اتراء را که شمشیر و خلمت و بازو اسب و تقوز داده ، جهت دارائی قزوین فرستادند ، ایشان به قزوین رفته ، به دارائی مشغول شدند و شرط محافظت به جای آوردند .

فصل [سی و پنجم]

در وفات امیره اسحق و جلوس امیره علاءالدین بن امیره دباج و امیره علاءالدین در دست عباس و فرزند امیره هند شفی به قتل آمدند و جلوس امیره حسام الدین - برادر امیره علاءالدین - به تخت بیه پس در تاریخ سنّه سبع و تسعماهه

بعد از مصالحة میرزا علی با امیره اسحق ورسوخ قواعد عهد و میثاق وفراغت از مخالفت ونزاع و انتظام جواهر محبت و وداد و بنای مقدمات مصادقه و اتحاد ، مدت سه‌چهار ماه از این معنی که اوقات واzman استیلای سپاه شتا بود ، بگذشت وهنگام بهار رسید وموسم بیلاق گشت از آسیب فلکی و چشم زخم زمانی عارضه‌ای بر مزاج امیره اسحق طاری شد و به بیماری آبله سیاه انجامید. حضرت میرزا علی که به رانکو تشریف داشت و ذات شریف مبدأ سخا و کرم و منشأ عطا ونعم بود ، به وظایف پرسش وتفقد قیام نمود و فرانخور همت پادشاهانه ، اشربه ترتیب فرمود و همراه مولانا احمد طبیب گردانید .

مولانا احمد بعد از دریافت صحبت امیره و شرایط عبادت و تمهید معدرت ، از آنجا به خدمت میرزا علی مستعد گشت و احوال امیره به پریشان تر وجهی عرضه داشت و چند روزی که گذشت ، خبر رسید که امیره اسحق ودیعت حیات عاریتی را به مقتضای اجل موعد به خازنان حضرت عزت سپرده است . از حرکات بوعیجه به روزگار و ادراک معانی « فأَعْتَبِرُوا يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ » حیرت فزای عقول شد که با وجود دو روزه عمری که به زیستن نیزد و ده روزه دولتی که به تقدير بقا ندای « آئینَمَا تَكُوْنُو اَيْدِرْ كَمْ الْمَوْتُ » دربی است ، مغروران عالم را تصویر این است که انعام عام حضرت حق که ببساط

کون نهاده و بر صحن بازار روزگار آماده و هر بر و فاجری از مائده آن برخورداری می‌یابند ، نقود این خزانه ذخیره قدیم ایشان وسرای فانی و ملک باقی است و غافلند از اینکه دولت وملک دست بهدست می‌رود و این همه آمال کاذبه را سیل فنا خواهد برد و آنچه موصل بنده به سعادت‌دارین است ، اقسام آن به دو اصل باز می‌گردد که «التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق‌الله» بیت :

بـا تیر قضا جمله سپـهـا هـیـچـ است

این محتشمی وسیم وزرها هیچ است

از نیک و بد زمانه واقف گشتم

نیکی است که نیک است، دگرها هیچ است

امیره دباج که بود بزرگ امیره اسحق بود ، قبل از آمدن به خدمت سلاطین بیه پیش ، از او دو فرزند ، از دختر کارگیا یحیی به وجود آمده بود . بزرگتر و عاقلتر امیره علاءالدین و کمتر امیره حسام الدین ، امیره اسحق که خود را عقیم دریافت ، امیره علاءالدین را ولی‌العهد خوانده بود . بعد از فوت امیره اسحق ، سلطنت و حکومت بیه پس به امیره علاءالدین قرار گرفت . میرزا علی ، کارگیا محمد و ملا‌احمد طیب را با کمر شمشیر طلا و اسب بازین طلا و باز وخلعت پادشاهانه ، جهت تهنیت حکومت وعزما پرسش امیره اسحق نزد امیره علاءالدین فرستاد . امیره علاءالدین لطف استقبال و لوازم تعظیم و اجلال به تقدیم رسانید و به او فرترین نعمتی و عظیم‌ترین ضیافتی ، کارگیا محمد را مخصوص ساخت و از وصول قدموں ایشان ، در حدیقه آمال و امانی ، غنچه مسرت شکفتگشت و از غایت اخلاص که امیره را با میرزا علی بود ، همیشه در مجلس خلوت ، راه مشورت با کارگیا محمد گشاده می‌داشت . سمعت اخلاص و اعتقاد امیره علاءالدین با حضورت میرزا علی به مرتبه‌ای رسیده

که در رجوع الکه کوچسنهان مبالغه‌ای نمی‌نمود و این معنی تصمیم خاطر ایشان بود.

عباس که جهان از خبث عقیدت او در تنگ بود، از این حسد به تنگ آمد و با امیره علاءالدین کینه در دل گرفت و منتهز فرصت قصد او بود. قضا را در این محل مزاج امیره علاءالدین از حد اعتدال رو به سقم و ملال آورد و به مرض آبله مفصی شد و از این جهت قصه رجوع کوچسنهان به تعسویق انجامید و کارگیا محمد را عذری گفته، روانه گردانید که بعد از صحبت، آنچه خاطر خواه باشد به تقدیم پیوندد.

بعد از مدتی که از فیض حق، صحت کرامت شد، قاضی پیر محمد را به ایلچی گروی نزد حضرت میرزا علی فرستاد و اظهار محبت و موافقت و اطاعت نمود. عباس را که کدورت امیره علاءالدین در دل بود، از این صورت، کدورت زیاده شد و با امیره حسام الدین که داماد او بود، بنیاد موافقت نهاد و با امیره علاءالدین مخالفت پیش گرفت.

خواهر زاده‌های عباس که فرزندان امیره هند شفتی بودند و جوانان سپاهی و دلاور، با امیره حسام الدین اتفاق کرده، مشورت در میان آوردند که رعایت مصالح مملکت فروگذاشتن که به پریشانی عباد مفصی گردد، از کسوت صلاح و صواب عاری است. این داعیه که امیره علاءالدین دارد، خارج صلاح دین و دولت و ملک و ملت است و امیره علاءالدین با وجود این خیالات مستحق سلطنت نیست و خلعت مملکت داری و جهانگیری، قضا اندازه قدآن حضرت دوخته است. بدین کلمات امیره حسام الدین را فریفته کرده، رخصت عزل امیره علاءالدین حاصل کردنده نه قتل او، امیره حسام الدین از قصه قتل علاءالدین خالی الذهن بود.

القصه فرزندان اميره هند شفتی ، به عزم قصد اميره علاءالدين ميان
بسته ، متوجه شدند و اميره علاءالدين را بهقتل آوردند .

چون فرزندان اميره هند شفتی بد کرده بودند ، بهسزای خود رسیدند
و احوال ايشان خواهد آمد . سلطنت بيه پس جهت اميره حسامالدين ثابت
شد و به مسند حکومت جلوس نمود .

ميرزا علی که دو پادشاه از ميان رفته ديد ، نهضان دولت و عدم استقلال
حکام بيه پس جلوه نمای خاطر شريف شد و ایسلچی را به جهت استطلاع
گوچسفهان نزد اميره حسامالدين فرستاد که اگر انعقاد عهود و تأسیس قواعد
محبت و موافقت مقصود و مطلوب باشد ، کوچسفهان را به دستور زمان
سابق ، بهما مسلم باید داشت .

عباس را که با ميرزا علی طريق عناد و خلاف بود ، مانع صورت
مصالحه گشت و آن مدعى بهثبوت نبيوست و مواد فتنه زياده شد و بيان زيادتی
ماده فتنه ، در فصول آتیه مبسوط خواهد آمد .

فصل [سی و ششم]

در شرح احوال ختنه سوری حضرت اعلی پادشاهی سلطانی خانی خدایغانی
سلطان احمد و برادرش سلطان محمد در تاریخ سنّة ثمان و تسعماه

بعد از فراغ خاطر شريف حضرت ميرزا علی از گفت و گوی بيه پسیان
و توجه رکاب همایون به بیلاق و گذرانیدن از منه و اوقات مبارکات بالخوان
و اعون به خوشدلی ، چون ارقام مسرت و شاد کامی و فرحت و کامرانی
ثبت صفحه دفتر خزینه خاطر مبارک حضرت ميرزا علی بود و بزم و عشرت
ختنه سور دو در شاهوار و دو گوهر تاج افتخار و دو کسوکب سعد برج
جهانداری و دو یاقوت کان بختیاری و دو بدر منیر سماء کامگاری که خیل
لطافت و بزرگیشان ، قافله عقل و کاروان ایمان می زندند و نزاکت و ملاحظت

لآلی بر و احسانشان تاراج خزینه خرد می کرد ، بیت :

یکی زگوهر احسان ولون پیکر خویش

چو آینه است در او عکس کوکب رخشان

یکی سفید نماینده گوهر از تن خویش

به روی گل چو پراگنده قطره باران

نه گوش گردون آوازه ذهن و ذکاء آن یکی که هلال سماء سعادت بود

شنیده و نه چشم سپهر نیلگون طلعت دیگری که بدروی چنین تمام عیار و پادشاه

روی زمین بود دیده ، بیت :

به چهره ماہ زمین است و عاقلان دانند

که اصل لطف و ملاحظت مه زمین دارد

شهابین ثاقبینی که انوار ایشان از مشرق نبوت و ولایت طلوع کرده

بود و صفاتی تجلی ایشان بر مرایاء قلوب طاهرة عارفان منعکس گشته .

[بیت]

مادری را که آنچنان پسر است

پدری را که این چنین خلف است

آفتابش بسر آستین قباست

ماهتابش بسر آستان در است^۱

هدوگوهر از خزینه جود وارکان وجود آن والی نعم و واهب

مواهب و واضح صنوف کرم و تاج ملک سروری و آفتاب فلک شهریاری و

شهباز بلند پرواز معدلت و سلطنت و کامرانی ، سروچمن مملکت و حشمت

وبختیاری ، اعني حضرت سلطان حسن مستخرج گشته بودند ، تصمیم خاطر

انور عالی شد . و چون پیکر آفتاب از منابع سپهر پیدا شد و سپاه سر ماقبل لشکر

۱ - این ابیات قافیه ندارند ۲ - در اصل؛ از خزینه وجود و ارکان وجود

گرما را شکست داد و جهان کسوت سوم و لباس حرور بینداخت، نیم خوشدلی از مهرب خاطر شریف میرزا علی وزیدن گرفت و نهال نشاط در بستان عیش بالا کشید و بدین عزیمت رکاب فلك قدر، از سمام بر سمت رانکو روان شد و به منزل مراد قرار گرفت. در ساعتی خیسته و در طالعی شایسته، طرح عروسی انداخت و تباشير صبح غبত و شاد کامی و انوار مسرت واستبشار بر بشره روزگار ساطع گشت. روی همت بلند حضرت میرزا علی، بساط باع نشاط را به بدیع ترین صورتی و نادرترین وضعی اساس نهاد و نهال این مراد در چمن بهجهت و مجلس شادی و سرور، به فیض ایزدی شکفته، مصدقه «واللَّٰهُ بِسَقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ فَضِيلٌ رِّزْقًا لِّلْعَبَادِ» به ظهور می پیوست و به مراعات سنن سنیه و طرایق پستدیده، طرح شیلان به انواع اطعمه انداخت

[بیت]

زمین از مزرعفر چنان شد غنی

که شد دامن آسمان روغنی

و قامت احوال صغار و کبار را به خلعتهای گوناگون و انعام کمر شمشیرهای طلا آرایش داد و به عطایای اسپهای جهان پیما، طایر حرکت زینت فرمود و مدت چهل روز چشم سعادت به سرمه بهجهت و کامرانی روشن می داشتند و ساحت دبله مردم قلمرو، به مساعدت این توفیق از مشاهده جمال غبত، برخورداری می یافت و مردم اطراف واکناف را صلای عروسی گفته بودند و کافه مردم از مواهب و عطیات و احسان هر گونه الطاف آسوده و شادمان گشتند و نوباشا نام - فرزند کیاسالوک کوهدمی - که خادم خاص میرزا علی بود، نزد سلاطین مازندران، به جهت تباشير بهجهت ختنه سور فرستاد و همچنین به صوب بیه پس معتمد مشارالیه را فرستادند و سلاطین و حکام بیه پس کسی را که اعتباری دارد نفرستاده بودند و حضرت میرزا علی را این

کدورت اضافه کدورات شد و چنانکه باید سلاطین بیه پس با حکام و سادات بزرگوار بیه پیش صافی دل و پاک ضمیر نبودند و طریق یاک جهتی مسلوک نداشتند و عداوت ایشان روز بروز در تزايد بود و مردم بیه پس به سامان و حدود الکه، بنیاد دست درازی و ایقاظ فتنه نهادند . و میرزا علی پادشاهی بسود که مدة العمر سلاطین بیه پس را مطیع و منقاد دیده و طبیعت بر غالیت خوگرفته و تحمل حرکات خارجه بیه پسیان [را] نداشت . ولشکر سعادت در معرض نقصان و زوال و کوکب اقبال بغايت يد حال و تدابير موافق تقدیرنمی آمد و آنحضرت از اين معانی آگاه و از تنبیه هات روزگار که رسیده بود، هشیار نشده و سرکشی طبیعت، عنان سکون قرار و اختیار، از کف ربوه . از جهت پستی همت مردم بیه پس و قصه خوارش مردن عروسی و دست تعرض به نهباالکه دراز کردن، نایره خشم میرزا علی اشتعال یافت و در صدد تربیت فرزند امیره رستم که وارث کوهدم و قبل از این آمده بود، شد و اظهار مخالفت نمود.

فصل [سی و هفتم]

در فرستادن حضرت میرزا علی میر ملک را به کوهدم و فرزند امیره رستم که در خامت میرزا علی بود همراه میر گردانیده به حکومت کوهدم منصوب ساختن و قتل میر ملک در دست عباس به تاریخ سنه ثمان و تسعیمه حضرت میرزا علی که از هجوم خیالات تسلط بیه پسیان و تنی خوی و گرمی دست درازی ایشان ، دل پرغصه و از تابش این آتش، تن حریق حرور و گرفتار این فتن بود و کسی نداشت که به شربت زلال تدابیر ، علاج این حمای محرق کند و از بعضی امرا به سبب ملاحظه غدر و نفاق مأیوس و بواسطه عوایقی چند تبدیل و تغییر صورت نمی سست و از طرف خصم هر لحظه دریای غم و طوفان غصه روی می نمود ، بیت :

گره شد غصه در دل ، بلکه دل شد آن گره ، کو دل
که گوید حال؟ ور گوید چه بگشايد از آن گفتن

نزد عقلاً مقرر و بر ضمیر آن حضرت هم وضوح تمام داشت که افراط محبت و مودت را سرانجام کبدورت و اکثار و اصرار خصوصت را عاقبت ندامت و ملالت است و در همه احوال به حد وسط باید بود. خصوصاً در این اوقات که نضارت اوراق اغصان دولت، از منشأ نشو، به مراتب ذبول رسیده و قوت توجه ضعیف و در مساعدت مهمات متصاعد و متراقبی و منتج نیست و شوقي که طبیعت را در شروع مهام وطلب مقاصد بود، روزگار تباہ می‌گردانید و نوشداروی تدابیر، ملائم مذاق اهل زمان و موافق مزاج اهل روزگار نبود.

با وجود علم بدین احوال، افراط خصوصت، شعار و دثار ذات شریف بود و از این مرتبه عدول نمی‌جست و علاج به صبر و مداهنه نمی‌کرد اگرچه ذات ستوده آن حضرت، به معانی خیر منعوت است و صفحات اوراق این تاریخ از نقش ارقام صفات حمیده و مآثر و مفاحر و محامد اخلاق و صحت آراء صائبه و افکار ثاقبه که موافق تقدیر و مساهم قضا بود پراست، اما با وجود آنکه نسق و نظام ملک به زوال انجامیده و ضمیر منیر مطلع که فلک به کین و قضا بهستیز است و امرای حضرت ناموافق، باز لشکر کشیدن، غیر از آنکه کسی حمل «بِجَفَّ الْقَلَمْ» کند، دیگر تأویلی ندارد چه سخنوران را در این هنگام پرده ادب مانع وساحت فصاحت تنگ است. حضرت میرزا علی، تفوق بیهپسیان را که متجاوز الحد دریافت، برقع ضمیر برانداخت و راز ضمیر با حضرت میرآشکار کرد. بیت:

صفت شمع به پروانه دلی باید گفت

کین حدیثی است که با سوختگان درگیرد
و با برادران راه مشورت پیش گرفته، صلاح بدان قرار یافت که بوسعید میر و کالجار، از راه لشتنشاه متوجه تخریب کوچسفهان گردند و

کارگیا محمد بالشکر لاهجان به کیسم رفته، مراقب باشد تا هرجا ضرور شود کجکه نماید، و میرملک با لشکر رانکوه و شکور و سمام و دیلمان، فرزند امیره رستم را پیشگرفته، از راه بجارت پس، به کوهدم بسرود و فرزند امیره رستم را به تخت کوهدم منصوب گرداند.

حضرت میر به خدمت میرزا علی عرضه داشت کرد که هرچه به خاطر مبارک خطور نموده و اشارت به نفاذ پیوسته اتباع آن را فوز به سعادت دارین می‌دانیم، اما بیان واقعی این است که همه لشکری که از ترک و تاجیک و دور و نزدیک جمع آمده بودند بر مقتضای آیه کریمہ «إِذْيَ دَعَوْتُ قَوْمِيْ نَبِلًا وَّنَهَارًا فَلَمْ يَذْهَمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» بجز شکست و فرار تدبیری نبود. با وجود قلت لشکرو شکست مکرری که واقع شده و فتوحات بیه پسیان چگونه خواهد بود؟ آتش خشم میرزا علی به زلال این سخن منطقی نشد و موج غصب به هوای این رای صواب سکون نیافت. خاطر شریف میرزا علی از این معنی خالی الذهن بود که با نائیه روزگار، مردی ویا حیلت سود نیست و با داهیه دهر، شجاعت و دلیری نافع و ناجح نخواهد بود.

حضرت میر چون منافست و مضائقت با سلاطین و کسی که قیم امور دین و دولت باشد، خارج صواب وعدول از منهج ادب می‌دید، فرمان را اطاعت نمود و سرتسلیم نهاد و در اندیشه این امر متوجه و بی تدبیر بود.

[بیت]

نه زان دردی است زین غم در دلم کزوی توان گفتن

دوایی نیست زین سان درد را جز ترک جان گفتن
بر موجب مقرر بوسعید میر و کالجار متوجه لشتنشاه شدند و از راه تو لاوہ رود بنه به کوچسفهان تاخت بردنند و خاناده و رستر کسوچسفهان - شاهملک نام - را به قتل آوردند و سپه سالار و خلابر و رستر کوچسفهان

فرار اختیار کردند.

بوسعید میر و کالجار، تا نماز عصر به کوچسپهان اقامت نموده، نهضت و غارت که از دست برآمد، تقصیر نکرده، باز به لشتنشاه مراجعت فرمودند. در این محل، کیامحمد کیا، بالشکر تکابن رسید و تاخت به ایمل- کنده برد و غارت و تالان که دست داد، تقصیر نکرد و میرملک با لشکر مقرر، فرزند امیره رستم را پیش گرفته، از راه بیجاره پس به کوهدم رفت و فرزند امیره رستم را به تخت کوهدم منصوب ساخت و کار گیا محمد با لشکر لاھیجان به کیسم رفت.

در این محل امیره حسام الدین و عباس به گسکر بودند. از این معنی خبردار گشته، تمام لشکر را پیش گرفته، به کوچسپهان رسیدند و راهها را به اعلی طبقه مضبوط گردانیدند، چنانچه سرداران بیه پیش را هیچ خبری نبود که عباس کجاست.

عباس دو روزی به کوچسپهان توقف نموده، اطلاع حاصل کرد که لشکر بیه پیش متفرق است. لشکر را به دو بخش کرد: یک بخش را به برادران خود رجوع نمود و به راه پرهجا فرستاد و خود با یک بخش لشکر، از راه کفشه، متوجه لشتنشاه شد. چون بوسعید میر را لشکر کم همراه بود، قوت مقاومت نداشتند، خصم را رو نموده، متقاعد گشتد. عباس ایشان را دوانیدن فرمود. بوسعید میر و کالجار فرار جسته، به شبینه [و] کماچال^۱ رفته اقامت کردند، عباس ولايت لشتنشاه را از سوخت و غارت و تالان محابا نکرده، ویران و خراب ساخت و یک شب به لشتنشاه اقامت نموده و روزانه دیگر عمارت سلطان حسن را سوزانیده، بدخورمه لات فروآمد و لشکر خود را بازدید کرد.

۱- شبین و کماچال (تاریخ گیلان و دیلمستان صفحات ۴۶ و ۱۲۵ و ۱۹۵ و ۱۹۶)

حضرت میر، در این محل، از کوهدم عود نموده، به گو که تشریف داشت و از آمدن عباس تحقیقاً خبردار نبود.

عباس از خورمهلات، متوجه کیسم گشت و با کارگیا محمد جنگ در پیوست.

کارگیا محمد پاس نهاد. عباس که کارگیا محمد را روگردان دریافت در عقب نرفت و متوجه میرملک شد و به راه دیسام رفت.

در این وقت لشکر میرهمه به تخته‌گاه بودند. میر که از آمدن عباس به گو که آگاهی یافت، تدبیری نداشت. با محدود قلیلی که همراه بودند، جنگ را معد شد و فرمود که آخر بهنهنگ حادثه بیه پسیان نهچنان‌گرفتار شدیم که امکان خروج در حیز هستی باشد. بیت:

بلاگشته از کثرت خود ملول

فـکنده قضا حیرتی در عقول

حضرت میر که بیه پسیان را دید، دانست که موج بلا برسر عقل و دین آمده است و آفتاب عمر به حد کسوف رسیده و روز بازار مراد روی به کساد آورده و لشکر غم به حریم جان شتافته و آب دیده به موج رسیده است تن در نائره بلا در داده، با عباس جنگ در پیوست و کیا هند کیا تاج الدین با کیا فریدون و ملازمان خاص حضرت میرزا علی پیش منتقله شده، مردانگی نمودند و شجاعت به جای آوردند. اما سعی ایشان فایده نکرد، هزیمت نمودند و خود را به میر رسانیده، مبالغه فوق الحد نمودند که از این معمر که عنان باید گردانید که شوکت وحدت بیه پسیان تقویت بسیار به نسبت لشکر ما دارد و ایشان از حدود مساهله و درجه مجامله در گذشته‌اند، از غایت حیرت محجه صواب از نظر بصیرت میر محجوب شد و این کلمات مقبول نیفتاد که ناموس امیر فوق تصورات اوهام بود، اما بیت:

دلیران که نندیشند از پیل و شیر^۱

تسو دیوانه خوانش مخوانش دلیر

شدن سوی جنگ کسی کز تسو بیش

بسود مرگ را باز رفتن به پیش

حضرت میر عنان تو کل به قبضه توفیق حضرت صمدیت سپرد و با عباس بنیاد محاربه نهاد . بعد از شرایط مردانگی و فرزانگی ، بادپای او که چون چرخ متحرک بود ، دست قضا به عزم قصد اورد از شد و چهار پای به بلای لای گرفتار ماند و بی حرکت شد و در بیم^۲ و خندق گرفتار و راه نجات از آن ورطه مهلهکه مسدود یافت و خصم اجل به سر آمد و گرفتار بیه پسیان کرد . نزد عباس که بر دند زبان سرزنش و عتاب ، به ناموجه و نامعقول برگشاد . میر در جواب فرمود که در وقتی که دولت یار و یاور من بود و در فتوحات عون الهی رفیق من بود و دست قصاص مانعیتی نداشت ، همچو تو سردار پایمال دست پیش نبرد من بود . اکنون که اراده الله برصد من شده است ، کسی را اختیاری نیست هر چه خواهی می گو .

غرض که عباس ، میر ملک را به سراسب به قتل آوردن فرمود و سراورا نزد مرادخان به اصفهان فرستاد . بیت :

به یک خطه قانع نگشت از ممالک

دو خطه شد اکنون مر او را میسر

سرش دارد امروز یک خطه جائی

تنش دارد امروز یک خطه بسی سر

کیا محمد کیا و بوسعید میر و کالجار ، از حدود لشتنشاه به لاهیجان ،

۱ - شاید «دلیری که نندیشند از پیل و شیر» بهتر باشد . ۲ - ظاهراً . یم .

به کارگیا محمد ملحق گشتند و عباس یک شب به گوکه اقامت نموده، روزانه دیگر متوجه لاهجان گشت.

کارگیا محمد و سرداران که بواسطه قلت لشکر به مقابله دست رسی نداشتند، متوجه رانکو شدند. عباس یک شب به لاهجان توقف فرموده، روز دیگر متوجه رانکو شد.

میرزا علی از رانکو، بهراه پلورود، به رزگا نزول نمود. چون میرزا علی خبر یافت که عباس ایلغار برسر او می‌آرد، از آن مقام با برادران متوجه سیجران شدند. روزانه دیگر عباس تالب سمشه رود درپی میرزا علی رفت، فرار را که تحقیق کرد، از آنجا بازگشت و از راه رودخانه پلورود، به روسر رفت و غارت وتالان و سوخت و برد و اسیر که دست داد تقصیر نکرد و از آنجا به رانکو رفت و یک هفته اقامت نموده، چندان اسباب و نقود و جهات و ابریشم و غنایم بی‌شمار به دست آورد که محاسب و هم از تخمین آن قاصر بود و ایلچی را به جانب میرزا علی روان ساخت.

کارگیا محمد و سرداران که به سرپل اقامت می‌داشتند، خبر ایلچی عباس به مسامع جلال رسانیدند. حضرت میرزا علی اشارت فرمود که ایلچی را از راه واکن تله بیارند. از آن راه ایلچی را به سیجران برند. سخنانی که به کاری آید نداشت. عباس حیله کرده، فرستاده بود که به سلامت برود. ایلچی را میرزا علی دیده روانه ساخت، عباس منتظر آمدن ایلچی نبوده، به لاهجان رفته بود. میرزا علی نیز با برادران به رانکو آمد. قضا را فرزند مولانا نعمت سدید را که جهت استطلاع لشکر به مازندران فرستاده بودند و سلطانین مازندران جواب داده بودند هم رسید.

عباس هفت روزی به لاهجان توقف نمود و غنایم بسیار از نقود و زیور عورات و جهات و ابریشم و اسب و استر وزن و دختر مسوادی پانصد نفر

بل اکثر بدهست آورد و آلات مسی و کاسه‌های چینی و مصحفها و کتابها به‌اسپها بار کرده، روانه کوچصفهان شد وزنان بعضی خواجها را به بیهق پسرد و بعداز مصالحه همه را به‌شهران به بهای غلام و کنیزک بفروخت و طفلان راهم به‌مبالغه و منت پدر و مادر به‌ایشان بفروخت. آنچه در دارالاسلام کسی نکرده، عباس به بیهق پیش به‌ظهور رسانیده بود.

میرزا علی را که غمه‌ای جگرسوز و فکرهای جان‌گذار دست داد، بجز صلح چاره‌ای نداشت. ملا علی جان دیکنی و ملا میرسید لشتنشاهی را نزد عباس به کوچصفهان، جهت مصالحه، فرستاد. عباس خود را فتح کسرده و غالب دیده پای وقار مستحکم ساخت که چون شما را داعیه صلح است جیجان و رحمت آباد که ملک امیره رستم است، باز باید داد. چون مردم جیجان نمک بحرامی کرده، به بیهق رسکه بود[ند]، چاره نبود، جیجان و رحمت آباد باز داده صلح کردند.

فصل [سی و هشتم]

در بیان رجوع منصب امارت میرملک مرحوم و سپه‌سالاری را نکو به‌کیافریدون و قید میرغیاث الدین و شرح آن

کیافریدون که از نتایج دیالمۀ شکور بود و از حد طفو لیت بهار تضاع لبان تربیت و افاویق مرحمت و شفقت حضرت میرزا علی پسروش یافته و به‌شرف رتبه عطوفت حقیقی سرافراز و سر بلند شده و از مشرع این التفات مفتخر گشته، مهر عطوفت به حقوق رعایت و عنایت، دائمًا تصمیم خاطر اشرف اعلی که عروج به معارج بزرگی فرماید و آثار این تربیت و اطوار رعایت بر روی روزگار یادگار و پایدار باشد و آینه خاطر لطیف، مخصوصاً تمثیل این صورت بود و دیده امید منتظر ظهور دولت او می‌داشت و در این او ان که دل مبارک آن حضرت ازوصول خبر درجه شهادت میر شهید پرغصه

ومجروح بود، تربیت کیا فریدون را مرهم شفا رسان دانست . و برفور امور ایالت و سلطنت به تنظیم عقود و اطوار امارت کیا فریدون مرتب فرمود و منصب امارت میر و سپه سالاری رانکو نامزد استحقاق ایشان گردانید و در بلندی درجه و ارتقای رتبه ، از سایر امرا به حسن عاطفت و نظر رعایت امتیاز فرمود و هست پادشاهانه بر مناظم امور مملکت مصروف ساخت . هر چند آثار محسن و مکارم حضرت میرزا علی چون فیض آفتاب ، در آفاق جهان مشهور است بر زبانها ، بسان تسبیح حمد او مذکور ، اما خصایل ذمیمه کیا فریدون و بدگوهری و خبث باطن ، بر حمیده راجح بل ارجح بود و با وجود آنکه در تفویض منصب ، تباین و تمایز میان نور و ظلمت بدیهی است والحان کلام بدیع النظام « مَا قَنْسَحَ مِنْ آيَةٍ أَوْ كُنْسِهَا ذَاتٌ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا » واجب التلقی ، اما با وجود علم بدین معنی ، خاطر شریف مایل عمل آن نمی شد . بیت :

دو صد بار اگر مس در آتش کنی

گدازی از او زر نیاید بروون

و در این محل حضرت اعلی را از دریافت شجاعت کیا هند و محاربه با بیه پسیان ، در گوکه حسن اعتقاد زیاده گشت و مسند سپه سالاری شکور نوبت دوم به او تفویض کرد .

کیا فریدون که خود را به منصب امارت و جلالات ثابت و مستند و مستظر بعنایت کامله میرزا علی دید حصول مقصود و اثبات قدر و مرتبه خود را فرصت مقتنم شمرده ، از میر غیاث الدین که انسواع قابلیت تفرس کرده بود و در قضایا تابع و زیر دست خود نمی دید ، احتمال حرکات خارجۀ ایشان که پیرامون ضمایر گشته بدین معنی متهم و نصب العین ضمیر حضرت اعلی گردانیده بود . بدین وسایل خصوصاً به وسیله طمع مال در

قصدجاه و جلال وزوال مآل او شد و در صدد رخنه ملک دولت میر غیاث [الدين] در آمد و ندمای خدمت فریدون که اقسام ایشان فرزند مولانا نعمت - نفیس نام - که رتبه دامادی کیافریدون داشت و از بی سعادتی ، صورت عقل و دولت کیافریدون بود ، در تحریص و ترغیب و تحریک این ماده تقصیر نمی کرد و از خبث باطن با برادر خود - سدید - بغایت بد و مدامی که میر مرحوم به حیات بود ، سدید در سایه دولت و رعایت ایشان اوقات به خوش دلی و فراغت می گذرانید و قصه فضولی و حق نشناشی او می سوط خواهد آمد .

فریدون برقع از ضمیر برداشت و به شواهد و دلایل کاذبه تصورات و همی را به خدمت میرزا علی برو قمدعای خود ثابت کرد و صلاح آن حضرت را به افتضای مقصد خود بدان مصروف داشت که چون ملک جان قزوینی که داماد میر غیاث الدین بود ، بوسیله حکومت میر غیاث الدین ، در قزوین مالیه را من غیر استحقاق متمالک است و اکنون به لمسر جهت صیانت از تعرضات اتراء اقامت دارد و رعایا و رعیت از غوغای بیه پسیان در غایت خرابی ، به وسیله حبس و قید اخذ مال ازاو بروجه حقیقت میسر [است] . اگر بدين امر مرخص سازند مأموریم .

حضرت میرزا علی این رأی را مستحسن دانست و بدین امر رخصت داد . بر حسب اجازت ، ملانفیس را فرستاده ، ملک جان را به قلعه لمسر مقید گردانیدند . میر غیاث الدین را که از این قید متوجه دریافتند و مغورو و متحاشی می دانستند ، صلاح آن حضرت بدان قرار گرفت که سپه سالاری لمسر اضافه منصب و موجہ ایشان نمایند تا غبار کدورت قید ملک جان از صفحه خاطر دور گردد و بر جاده امن وسلامت قرین و رفیق او شود و در مسکن سکون و قوار ، نشیمن گیرد .

حسب المقرر معتمد معینی را به لمسر فرستاده ، سپه سالاری را به -

میر غیاث الدین رجوع فرمودند. امامیر غیاث الدین که نیک و بد عالم دیده و کار کرده بود، نقود تمویهات این نوع تدابیر رسمی به نظر صیری خرد او در نمی آمد و بدین قدر فریفته نمی شد. چه عقول کامله و آراء صائبه امرا و اهل مشورت را اقتضا چنان است که در امثال این امور که به تدلیس و تلبیس مسوه باشد، به احمد افعال و اجمل احوال و حسن صفت تدابیر، کسوت مقصود را به نسایح افکار لایقه مستحسنه چنان به اتمام رسانند که اذهان ثاقبه را در اشعار آن شبعت، راه شعور ظنون مسلود باشد و افکار به صلاح مقرون و از خلل و خطأ مصون ماند و نتایج خیر مشاهده گردد.

چون دست قضا در ویرانی ملک و دولت مسلط بود، هر آینه افکار به خطأ مقرون و صواب ازاو مجانب بود. کیا فریدون که رخنه ای در کار میر غیاث الدین پیدا کرد و فرجه سخن و بدگوئی یافت، در صدد قید میر غیاث الدین در آمد و کمر مجاهده بست و می دانست که روزگار نامساعد و ناموفق است و استقلال نه در آن مرتبه که در کلیات امور بی مشارکت و مشاورت پیش برده نماید. بیت :

با تو نیاید به تو بر هیچ کار

یار طلب کن که برآید زیار

در انجام این مهم شریک علت لازم دانست و با کالهجار که اختیار تمام حضرت سلطان حسن بود، مشورت در پیوست و او را به طمع مال فریفته و شیفته گردانید و براین داشت که اگر حضرت سلطان حسن را بدین مهم راضی سازید، راضی ساختن حضرت میرزا علی به من رسد. از مال و جهات میر غیاث الدین خزینه شاهی مملو و کبار دولت و امرای حضرت برخورد ای تمام خواهند یافت.

بروفق مدعی و مقصود، از هردو جانب رخصت قید میر غیاث الدین

حاصل کردند . کیا فریدون با ملازمان آستانه رفیعه علیه و سپاه رانکو و کیا کالجار با خدمتگاران حضرت سلطان حسن معذ و آماده شدند و قید فرزند سلطان حسین کیسمی را به مرابط حیله شهرت دادند و از رانکوه بهراء پلورود، به چاکرود و از چاکرود به انبوه و از آنجا وقت شام سوار شده و به دیده دشاب فرو آمد ، اسپان که جر خوردند ، سوار شده ، به اسپه ران که پای قلعه لمسر است و مقام میر غیاث الدین ، ایلخان برند و قبل از نماز صبح آنجا رسیدند و میر غیاث الدین دستگیر شد . بر موجب امر عالی ، به قلعه لمسر مقید ساختند و مال وجهات بسیار مضبوط شد و به جهت تقسیم اموال وجهات ، میان کالجار و فریدون خصوصت و کدورت ظاهر شد و به اتفاق لشکر از آنجابه خدمت میرزا عالی بهرانکوه رسیدند .

این موسم که فصل بهار بود ، حضرت سلطان حسن را نشاط گشت گرجیان از خاطر شریف سر بر زد و از حضرت میرزا عالی رخصت حاصل کرده ، متوجه گرجیان شد . بعد از فراغ حضور قشلاق گرجیان ، هوای بیلاق تشمیم فرموده ، متوجه واره کوه و چنده رود بار شدند و بساط عشرت و خوشدلی گسترانیدند ، از فروغ نوشانوش باده ارغوانی ، ماه رخسارش رنگ لعل بدخشانی می گرفت و از آواز نغمات ملایمه رود و سرود به مشرب عالی ، مذاق عشرت زیاده می گشت ، بیت :

سلطان حسن شهی که به امید بزم اوست

گردان مدام ساغر زرین آفتاب

وقتی چند که از گشت و شکار تلال و وهاد آن ولايت محظوظ شدند ، از آنجا حرکت به صوب لسپو ، تصمیم خاطر شریف شده ، به امضای آن عزم جزم فرمود و متوجه لسپو گشت .

حضرت میرزا عالی نیز از رانکو به دیلمان نزول اجلال و حلول اقبال

فرمود . بعد از گذرا نیدن اوقات به خوشدلی ، داعیه گشت اردوی سامان ، جلوه نمای خاطر شد و رکاب فلک قدر که به اردوی سامان شرف نهضت فرمود ، مقارن وصول بدان منزل سعادت ، هوس صحبت و شرف ملاقات و فیض حضور حضرت سلطان حسن ، مقصود و مطلوب تمام گشت . حضرت سلطان حسن را طلبید و صلای شکار زد .

نواب سلطان حسن به مراد دل به ملاقات استعجال فرمود و به احسن وجه قران نیرین سعادت به برج جلال و درجه وصال اتصال یافت و از شرف مقارنت و نور صحبت مسروور گشتند و به حد قران علوی سطوح سفلی از کثرت گشت و شکار پایمال مراکب دولت گشت .

بعد از دریافت این مقصود و حصول این مطلوب ، ممالک عراق خصوصاً قزوین را از والی خالی دیدند و از مطاعم و مناعم قزوین ، در سوابق ایام برخورداری تمام یافته ، مشرب مذاق طالب آن مشتهیات شد و به جهت ضبط دارائی قزوین ، اشارت علیه به کیا فریدون و کیا کالجار شرف صدور یافت . ارکان دولت بدین امر مهیا و مرتب گشتند و عزیمت بدین امانت جزم شد که فردا بعد قضاء الله متوجه قزوین شوند .

در این اثنا ایلچی شاه عالم پناه سلطان شاه اسماعیل بهادرخان - رسید وفتح نامه شکست سلطان مراد و فرزند یعقوب بیک بن حسن بیک - در همدان آورد . از ورود این خبر غنچه مراد شکفته گشت و عزیمت توجه قزوین منفسخ شد .

و در آن وقت ملک سلطان بوسعید که حاکم سوق بلاق بود ، به خدمت میرزا علی رسید . ایلچی حضرت سلطان شاه اسماعیل را چند روزی داشته ، وظایف تکریم و تعظیم ، در همه ابواب مرعی داشت و فرزند مولانا نعمت سعید را همراه ساخته ، با تبرکات روانه اردوی همایون گردانیدند . و در این

منزل مراد؛ خبر قتل عباس هم رسید و از این خبر پشت دولت قسوی تر فهمیدند و نواب عالی در این محل بهاردوی سامان تشریف داشتند. چون حضرت میرزا علی [را] عزل کارگیا هادی کیا، از الموت بالقصد، بواسطه، رجوع حکومت الموت به سلطان عباس بود فلهذا در اردوی سامان حکومت الموت را به سلطان عباس رجوع نموده، روانه الموت گردانید و کارگیا هادی کیا را آورده، به گیلان جا داد و رعایت و حمایت به تقدیم رسانید.

فصل [سی و نهم]

در بیان کیفیت قتل عباس در دست امیره حسام الدین و فرستادن میرزا علی کیا فریدون را به رحمت آباد و آمدن برادر عباس رکابزن و فرزند امیره هند شفتی به خدمت میرزا علی در دیلمان [به تاریخ سنّة ثمان و تسعماهیه]

عباس ناسپاس نه ناس صفت که عقود امور ملک و ملت بیهی پس در سلک فتوحات خود پیوسته و ثبات مملکت و حکومت و سلطنت، به آیات تدابیر و شجاعت خود آراسته می دانست و از این جهت دماغ او فاسد گشته و دل او از شرور و کینه مملو شده و از تسلط نفس سبعی، با اسود و ذئاب تشبیه نموده و از جو الله قهر و شراره غضب امیره حسام الدین هراسان نبود و سراز جاده طاعت انحراف می داشت و غافل از آنکه عالم برمثال جام عدل است و تحمل کم و بیش نمی کند و حدیث «مَنْ عَدَلَ مَلَكٌ وَ مَنْ ظَلَمَ هَلَكَ» توشیح آن است. هر فردی که از مرتبه عدل عدول جوید و پیمانه آمال به تیرگی آب کافر نعمتی و حق مشناسی و ظلم وعدوان پر گرداند، در جام مراد از زلال مالامال آمال، اثر بقا نبیند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْبَرَةً لَأَوْلَى الْإِبْصَارِ» امیره حسام الدین که از خبائث ظاهر و خیانت باطن عباس اطلاع یافت و کینه قتل برادرش - امیره علاء الدین - [را] در دل داشت، و دانست که طغیان و خود-

مشناسی را دوامی و باطل را نظامی نیست ، بهیلاق با غ حسام الدین فرصت جسته ، عباس را به قتل آورد و عرصه بیه پس از لوث فتنه عباس خالی کردو موادش را بکلی منقطع ساخت و صدق نص «فَقْطَعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الظَّلِيمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بهوضوح انجامیده و برادران و خویشان^۱ عباس ، این صورت را دانسته ، تیحاشی جستند . برادران عباس - سلازو حاجی هند - را که هم آنجا به دست آورده ، به قتل آورد . و برادر دیگر عباس - رکابزن - و فرزندان امیره هند شفتی که خواهر زاده های عباس بودند ، فرار نموده ، به خدمت میرزا علی به دیلمان آمدند .

حضرت میرزا علی بعد از تحقیق این قصه ، از اردبیل سامان متوجه دیلمان گشت و به طلب برادران فرستاده ، به دیلمان آورد و از فر حضور ایشان بهره یافت و از مشروحة احوال عباس باخبر ساخت .

چون در آن مجال ، صاحب مشورت و معتمد و مشیر و مشارالیه فریدون بود و او مردی خرد سال و خود رو و پرورده ناز و نعمت حضرت میرزا علی و تجربه روزگار نیافته و مدبری از امرا در میان نه که فکر او به صلاح مقرون بود و از عاقبت کارها اندیشد و حدوث قصه قتل عباس ، از آثار دولت روز افزون حضرت اعلی می دانستند و این فرصت را غنیمت می شمردند و این معنی خاطر نشان میرزا علی شده که بیه پس از سرداران خالی است و تسخیر بیه پس در این محل به ایسر وجه میسر . بیت :

مشوق موافق است و ایام به کسام

این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد
اما با وجود آزمایش لشکر و امتحان جنود و عسکر و شکست مکرر ،
جای آن بود که دامن دولت فراهم آورده ، دل خود را سکینه عنایت الهی

می گردانیدند و صبر و قرار در پیش می گرفتند که هر کار در آن روز گار به صبر و توکل میسر شود ، به جند و لشکر میسر نشود . عاقبت مشورت بدان قرار گرفت که فریدون با بعضی جنود کوه و گیلان و ملازمان ، ایلغار به رحمت آباد برد . بر موجب صلاح فریدون با لشکر مقرر ، متوجه رحمت آباد شد . چون آن که از قدم سرداران بیه پس خالی بود ، آن قدر که توانست غارت وتلان کرده ، چند روزی به رحمت آباد مکث نمود و عاید گشت . از این حرکت که امیره حسام الدین آگاهی یافت ، بغايت مضطرب شد . و نزد حضرت میرزا علی فرستاد که تصور من این بود و به خاطرم این صورت نقش بسته که عباس رخنه گر ملک و ایقاظ فتنه از شامت قدم او بود و مخالفت بیه پس و بیه بیش ، از شرور او برخاسته و دشمن ما و شما بود . به قتل آوردن او کاری باشد که کرده ام ، مگر زیونی و عدم شجاعت ما به خاطر شما رسیده است که چنین حرکتی به ظهور رسانیده اید .

این سخنان پیغام داد و در صدد جمع آوردن لشکر شد . میرزا علی به اتفاق اخوان کامگار ، عنان عزم به مستقر سریر سلطنت را نکوه انعطاف فرمود .

فصل [چهلم]

در قصه وفات سلطان محمد فرزند بزرگترین سلطان حسن و بازدادن

میرزا علی ، برادر عباس - رکابزن - و فرزند سیاوش

گسکری را به امیره حسام الدین

چون حضرت میرزا علی به اتفاق حضرت سلطان حسن ، از بیلاق به گیلان تشریف فرمودند ، حضرت اعلی سلطانی جهانبانی خانی و برادرش سلطان محمد به لسپو شرف نزول و حلول داشتند . مزاج مبارک اعلای خانی پادشاهی ، از جاده اعتدال منحرف شد و ماده حرارت استیلا یافت و مفضی

به تب محرق گشت ، اطباء به نقل هوا مصالح علاج مصلحت دیدند . و در آن او ان هسای گیلان نیز مزاج مزاج برد شده بود و مناسب مزاج اشرف اقدس و مفید ذات مطهر بود . از این جهت خدام ارفع اعلیٰ به رانکوه نقل و تحويل فرمودند.

و حضرت میرزا علی [با] قدم عطوفت به راه عیادت شتافت ولوازم تقدعاً طفانه به تقدیم رسانید . فرحضور شریف ایشان ، شربت شفابخش گشت . مقارن وصول صحبت وزوال عارضه ، خدام اعلیٰ خانی - برادرش سلطان محمد - را عارضه صعبی دست داد . طبیبان حاذق به معالجه شروع نمودند و به اشربۀ گوناگون تجربه کردند ، مفید نیامد و علاج پذیر نشد .

[بیت]

مزاج نبض چو شد منحرف زجنپش اصل

نکرد فایده در دست بوعلی قانون

چون عطیه کوکب مولود به انتها رسیده و درجات طالع به ثابتۀ قاطعه و اجرام منحو سه متواصل شده ، بر مقتضای «اذا جَاءَ أَجْلَهُمْ لَا يَدْسَأُّهُمْ» سَاعَةَ وَلَا يَسْتَعْقِدُهُمْ» مدت عمر سلطان سعید - سلطان محمد - منقضی گشت و به جوار رحمت حق پیوست . چشمهای جهان بین میرزا علی و سلطان - حسن ، از جزع و فزع قوت نشأة عنصری شاهزاده سعید ، دجله و فرات شد و از کدورت عدم رویت آینه جمال سلطان سعید ، دیده‌ها بی سور ماند و عرصه آن حدود از غبار دود و آهکره اثیر و عالم صغیر دیگر گشت . آنچه شرط عزاداری بود به جای آوردن و جسد پرنور او را به مشهد متبرک حسین ناصر علیه الرحمه مدفون گردانیدند . بیت :

دردانه اشکی که جگر گوشۀ مسابود

در رهگذر کوی تو کردیم به خاکش

در اثنای این تعزیت ، حضرت سلطان حسن از میرزا علی استبداعی عفو جرائم میرغیاث الدین که محبوس بود کرد . مرحمت خسروانه نقوش جرایم او را به زلال عفو فروشست و اجازه پای بوس کرامت فرمود .

در این اوقات که حضرت میرزا علی غرق گرداب بلا و محنت و گرفتار تلاطم امواج غصه فرق سلطان محمد بود ، امیره حسام الدین که از حرکت فریدون و تاخت بر حمت آباد ، غیرت این حسد در دل بود ویرق کرده ، لشکر ، آماده می داشت ، نزد میرزا علی فرستاد که با وجود حرکت فریدون ، اگر فرزند سیاوش و رکابزن را عاید گردانند ، سلسله محبت به عقود و عهود مستحکم خواهد بود و الا توجه به جهت تسبیح مرالک بیه پیش بی مجال و بی محابا مشاهده خواهند فرمود .

میرزا علی که گرفتار مصیبت و بی یرق بود و کمند تدبیر به حصار مقابله و محاربه نمی رسید و ماده سودای تغلب و تسلط در دماغ امیره حسام الدین بیش از آن غلبه داشت که به لعب خامه و جلاب نامه تسکین یابد ، فلهذا مصلحت به روانه گردانیدن کار گیا محمد که عمومی امیره حسام الدین بسود دانستند .

بر موجب صلاح کار گیا محمد را نزد امیره حسام الدین فرستادند تا به آب لطف ، حدت آتش اورا فرو نشاند و به میاه صلاح و صلاح ، حدیقه مودت و مخالفت جانبین را نضارتی بخشد و احیائی دهد و غمام کدورت و ظلمت عداوت طرفین به نور خورشید عهد و پیمان مبدل گرداند .

کار گیا محمد به فکر صائب هر چند ترتیب مقدمات مصالحه می نمود و از نقود هر گونه الطاف و یک جهتی کیسه آمالش را مملو می ساخت ، در نظر صیر فی خرد امیره حسام الدین تمام عیار نمی نمود و کار گیا محمد را نیز رخصت معاودت نمی داد .

رأی آفتاب اشراق حضرت میرزا علی که برقصه تمادی مکث کارگیا۔ محمد اطلاع یافت ، پرتو نیز تدبیر بر چهره صلاح و صواب انداخت و تیر فکرت به کمان ارجاع فرزند سیاوش گسکری و رکابزن گشاد داد . وایشان را کس همراه گردانیده ، روانه صوب بیه پس ساخت . چون نزد امیره حسام الدین بودند ، زبان جزاف فرو بست و موج قهر فرونشست و جوشش تسکین یافت .

کار گیا محمد هوای کار را که ملاحظه کرد ، مظنه ای که در باب مصالحه داشت ، به یقین مقرن گشت که آن سلسله از حیز امکان خارج است . در مراجعت استعجال و احتیال مصلحت دید و به هر کیفیتی که توانست و دانست ، عهد مایی در میان آورد . اما مصالحه که اعتماد را شاید ، به حصول موصول نگشت و قراریتی ضروری فیما بین واقع شد و کار گیا محمد را امیره حسام الدین خلعت داده ، روانه خدمت میرزا علی ساخت .

فصل [چهل و یکم]

در رجوع نمودن حضرت میرزا علی طالغان را به سلطان حسن و ایقاظ فتنه بواسطه رسوخ عهد و میثاق فریدون با سلطان هاشم و شرح آن چون قبل از وقوع فرات و حدوث حادثات بیه پیش ، کوچسفهان و لشتشاه در سلک حکومت نواب حضرت سلطان حسن انتظام داشت و بعد از انقلاب و تغیرات ، هردو الکه از دست نواب عالی رفته و لشتشاه و پاشجا که در حیطه تصرف بود ، پایمال حادثات و دست فرسوده روزگار شده و عمارت مستأصل گشته و از این جهت ضيق معیشت بر نواب عالی دست داد ، حضرت ، واقعی احوال به حضرت میرزا علی رفع نمود و به تأکید تکرار و مبالغه بسیار ، میرزا علی طالغان را به حضرت سلطان حسن رجوع نمود و در رضا جوئی خاطر شریف کوشید .

و همچنانچه مذکور گشت ، فيما بین فریدون و کالجار ، بواسطه تقسیم اموال میر غیاث الدین کدورت عظیم در میان آمده بود و از آن مدت فریدون شکایت کالجار به میرزا علی می‌رسانید و کالجار شکایت فریدون به حضرت سلطان حسن می‌رسانید .

و از شامت فتنه و شرور کلمات فاسدۀ دو نام نا تمام ، عرصۀ خاطر مبارک نیرین خلافت و سلطنت ، به غمام غموم تیره شد و آینه رأی و رویت طرفین به اندیشه‌های باطل تاریک گشت و ساحت دل مبارک آن دو کوکب سعدین عدالت و عظمت که محل تجلیات انوار اخلاص بود ، از منشأ بدگوئی آن دو بدگوهر و تمہید اکاذیب و اباطیل ایشان ظلت پذیر گشت و ماده این کدورت و این تیرگی ، از نحوست دونابکار بدکار غدار و دونمک بحرام مکار و دو کافر نعمت کین دار و دو بذاصل شامت شعار ، اعنی علی جان دیگنی و سدید شفتی اخذهم الله بما اخذهم که چون دومار در غار غدر کمین ساخته و بسان دو روباه به مکر وحیله راهشکار دوشیر گرفته و بر شکل دو زنبور کمر جور و کین بسته و مشابه جخد و عقاب ، خرابی جوی و ظالم پیشه شده بودند . بیت :

به خلق و خلق رشت و بد ، به قول و فعل دام و دد

به بخت و طبع شورو شر ، به اصل و نسل دونورد

سمت ظهور یافته بود که با هم اتفاق کرده ، ناگفته میرزا علی به سلطان حسن می‌رسانیدند و از سلطان [حسن] ، ناشنیده به میرزا علی می‌گفتند و افترا و ایقاظ خصوصیت فریدون و کالجار را بهانه می‌ساختند . مصراع : بهانه سیاوش و افراسیاب .

فریدون که از اعمال و اقوال هر دو ملعون اطلاع یافت و دانست که کار از دست رفته و تیر تدبیر از کمان اختیار به درجسته است ، هر چند دفع

آتش قهقهه سلطان حسن به زلال تدبیر می کرد، موثر نبود و کدورت که به آینه خاطر شریف سلطان حسن راه یافته، به صیقل ملایمات و خدمات جلا پذیر نمی شد و روز شعله خشم تابنده تر می گشت.

فریدون دون که چهره مقصود خود در تقدیم نویسیدی دریافت و علاج

این مرض به داروی ملایمت خدمت شفا پذیر ندید و سن حضرت میرزا علی بهشت رسیده و بی ولد و بی عقب دانست، دست در دامن دولت سلطان هاشم مستحکم گردانید و سلسله عهد و میثاق مؤکد ساخت و وسیله و صلات محمد کیا را که اختیار تمام سلطان هاشم تربیت و تقویت به رسم یک جهتی مزید فسحت عرصه دولت و تو فرمان ملک سعادت خود شناخت و بنای این شیوه، موکد اساس جهانداری و مؤید آیات کامگاری شمرد و از حقیقت حال بی خبر که این اندیشه راه به مأمن نجات عافیت نمی برد. روز بروز اختلاط و امتزاج فریدون با سلطان هاشم سمت تزايد می یافت و امواج دریای غضب سلطان حسن تضاعف می نمود و این معنی موجب ظهور خلل و فساد ملک و مملک می شد و استیفاء ابواب این معانی خواهد آمد.

فصل [چهل و دوم]

در شرح قصه حضرت سلطان حسن به اردوی شاهی در پای قلعه آستانا و گریختن میر غیاث الدین از خدمت میرزا علی و به اردوی شاهی رفتن در سنّه تسع و تسعماه

چون صولت سرما فرو نشست و برد شتا فسرده گشت و از نسیم شمال رایحه و در بیان به مسام عالی شاهی رسید، کسب هوای ممالک فیروز کوه و اخذ سلطنت میر سین کیا و تسخیر قلعه آستانا، در اصول و فروع خواطر خطیر اعلای شاهی سرا برگرد و غنچه نوبهار نهال این آمال، به نسیم توجه شکفتگ گردانید و اشعه خور شید، پرتو التفات بدان مملکت اندداخت و در

حين توجه رکاب همایون به فیروز کوه ، نور طلب سلطان حسن در ضمیر پاک نواب شاهی جلوه یافت و بدین عزیمت قاصد فرخنده مقاصد فصیح تقریز شیخ کبیر که اکابر زاده اردوبیل و در صنوف کارданی آیتی و در علم و دانش غایتی بود ، بدین امر به‌اسم رسالت ، به خدمت حضرت میرزا علی فرستاد . شیخ کبیر که ادرائک دولت شرف صحبت حضرت میرزا علی حاصل کرد ، صورت او امر علیه عالیه بدین وجه ادا کرد که موکب همایون متوجه قلعه آستا است و اشارت شده که حضرت سلطان حسن ، بالشکر به هرچه زودتر ، به اردوبی اعلی ملحق گردد و فر حضور و شرف مشاهده جمال پر نور نواب شاهی را مطلع سعادت و اقبال و کمال رفت و جلال خود شناسد . چون رابطه اصلی و اتصال کلی حضرت میرزا علی و اخوان کامیاب ، با نواب اعلی شاهی سمت تأکید و صورت تأیید داشت و رقم غدر و مکر پیرامون خاطر ایشان نمی گشت و در وظایف ولا و کمال صفا و اطاعت و انقیاد ، متسق النظام و متفق الکلام بودند ، اوامر و اشارات عالیه را به سمع رضا اصحاب نمودندو داعیه حرکت ارادیه ، بر صفحه خاطر مبارک سلطان حسن رقم قبول یافت و توجه را باعث حصول مقصد خود می دانست . اگرچه بالذات خاطر حضرت میرزا علی راغب توجه سلطان حسن به اردوبیل نبود ، اما با وجود آنکه حرکت در طبیعت سلطان حسن برسکون راجح بود و در توجه به جانب اردوبیل عدم اکراه را که دریافت خواهی نخواهی یوق سلطان حسن گرفته به اتفاق رکاب سعادت به رانکوه نهضت فرمودند و از رانکوه حضرت سلطان حسن متوجه اردوبیل گشت . میرزا علی تاکو لستان مشایعت نمود و فریدون تادیمه بن به قدم عبودیت شتافنه ، از آنجا با سرور و نشاط و نقاره ، به خدمت میرزا علی رسید . علی جان خیر جی و سدید شفی^۱ صورت سرور فریدون را کتابت

کردند و به عبارتی که دل می خواست و به عنوانی که آتش فتنه بر می خاست ادانمودند و کتابت سر بمهر روانه خدمت سلطان حسن ساختند و نواب حضرت کوچ به کوچ، از راه لمسر و طالغان طی منازل می کرد و تمدن تمام در حصول سعادت دریافت ملازمت نواب شاهی مقصور می داشت و اردوی همایون در این محل به محاصره قلعه آستاکه غایب ارتقا عاش با فلک دور دیدار می نمود و با کواکب سیار اسرار شایست گفت، شرف نزول فرموده، در تضییق اهالی قلعه شرایط تحفظ و تيقظ مرعی می داشتند و از تمادی محاصره و استحکام قلعه، سرداران فتح آیات شاهی و لشکری ضعیف تدبیر و متوجه بودند که دست تدبیر و قضائشان شاهی که گوشیان بر طبیعت چار عنصر، قدرت و حکم داشت، با لشکری که جن صفت مسخر اراده سلیمان بود، به حبس نهر که اهالی قلعه از آن مشرع برخوردار و ممتع بودند، شرف شروع پیوست و فی الفور آن مشرع بر اهالی قلعه مسدود گردانیدند و عنصر آبی مسخر اراده نواب اعلای شاهی شده انفکاک احدی از قوای اربعه که در طبیعت اهالی قلعه سمت و قوع یافت، قوای ثلاثة بالضوره بی بقا و بی قرار شدند و عطش تنزل بر مزاج صغار و کبار قلعه غلبه کرد و قرار و سکون از ایشان وحشت نمود. میرسین کیا که دستگیر باد غرور بود، پای بست خاک خواری و گرد مذلت و نامرادی شد و در عجز و انکسار و طاعت کوفت و از طالغان آستان شاهی و طایفان کریاس جلالت اساس شاهنشاهی استدعا و التماس امان نمود و با اهالی قلعه خاک آستانه شاهی را ملائم شفاه عبودیت و خضوع و خشوع گردانید. بیت:

اگر ز آهن و پولاد سفته حصن کنی

فلک به کین چو در آید اجل بکوبد در
قهقهه شدید الانتقام شاهی، به قتل عام و تخریب آن ولايت جلوه نمود.

لشکری بر مثال «غِلَاظٌ شِدَادٌ لَيَعْصُونَ اللَّهَمَا أَمْرَهُمْ وَيَغْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ» قریب ده دوازده هزار مرد و زن و کودک شیر خوار را به قتل آوردن و لحوم اکابر آن ولایت را دسوم مجلس و طعوم لذیند می‌گردانیدند و میرسین کیا را محبوس قفس و هدف تیر استهزاء ناکس و کس و رقص دفتر قصص ساختند.

در اثنای این فتح حضرت سلطان حسن بهاردوی شاهی رسید واعاظم امرای شاهی مثل للهیک و دده بیک و شیخ نجم کبری و دیگر امرا ، در وظایف استقبال شرایط تعظیم و تکریم و اجلال به جای آوردن و به اعزاز هرچه تمامتر به مجلس شاه عالم پناه در آوردن . حضرت شاه گوهر خیر المقدم از صدف دهان مبارک بیرون کرد و بدین ساعات التفات ، محسود نیرین ساخت و قصه تسخیر قلعه و قید میرسین کیا ، مذکور مجلس عالی گشت و از توفر التفات شاهی ، دیده مقصود روشنائی افزود . بعد از انصراف شرف صحبت ، امرای حضرت ، به رسم تعظیم در پیش سلطان حسن بوده ، قرب جوار خیام خاصة شاهی ، به خرگاهی که تعیین کرده بودند فرود آوردن و مهمانداران به وظایف تعظیم ، کمر خدمت بر میان بستند و به انواع اطعمه مجلس را آرایش دادند.

پنج شش روزی که نواب شاهی به منزل فتح شرف نزول فرمودند ، عنان جهان گشا ، در ظل اقبال ، بر سمت سوق بلاق انعطاف فرمود و عید قربان در موضع شمیران سمت و قوع یافت و در آن منزل بساط مجلس بزم گسترانیدن فرمود و در آن مجلس نواب شاهی ، رخسار نشاط و طرب برافروخت و اقداح فرح و شاد کامی دایر گردانید و جام خورشید صفت سپهر جلالت ، پر از جواهر باقوت ساخت و امرای نامدار چون سبعه سیار در سلک صحبتیان در آورد و در مجلس آسمان فرسا انتظام یافتند و رؤوس لشکری در چمن بندگی بر مثال سرو سهی به قدم اخلاص راست ایستادند . نور حضور شریف

سلطان حسن از مطلع خاطر اشرف اعلی سر بر زد و به احضار ایشان اشارت کرد . حضرت سلطان حسن که به استفاضه صحبت مشرف و مسرو رگشت ، به دست راست جا دادند و فرزند سلطان حسین بیقرار که به اتفاقات مجلس سرفراز شد ، به دست چپ جا معین فرمود و در آن مجلس سرور صحبت عظیم در گرفت . دست دریا نوال شاهی به عطا یاباگشاده گشت و قامت احوال حضرت سلطان حسن را به خلعت خاصه و عطیه کمر شمشیر زیب و زینت داد و به ایادي کرم ، تاج شاهی بر فرق مبارک سلطان حسن تاج افتخار ساخت . و آن شب بدان مقام فردوس آئین اوقات به نشاط گذرانیدند .

صبح عاج صفت که از گریان مشرق سر بر آورد و بر قع کحلی از جمال جهان آرای دور گشت ، رکاب فلک قدر به سوق بلاق متوجه گشت و بواسطه کوفت لشکری ده روزی بدان منزل شرف نهضت فرمودند .

در این مقام مسعود از نزد سدید شفتی^۱ و علی جان خیرجی ، نامه ای سربسته رسید مضمون آنکه فریدون در صحبت شرب با سلطان هاشم ، یک طبق نقره را پر از زر سرخ نثار سلطان هاشم کرده ، مبارک باد سلطنت گفته است . سلطان حسن بعد از مطالعه ، ساعتی متغیر گشته ، موج قهر از باد غصه و تجاسر فریدون برخاست و در فکر دفع فریدون شد .

چون خدمت شریف حضرت سلطان حسن متوجه اردو بود ، علی کیا برادر میر موسی - به عزم خدمت و ملازمت ، همراهی سلطان حسن راسعادت خود شمرده ، تا اردو ملازمت به جای می آورد . چون به اردو رسید ، خود را به امرا وابسته ، در ایقاظ فتنه واستخلاص میر غیاث الدین وجهت استطلاع میر غیاث الدین ایلچی فرستادن اهتمام می نمود و از این جهت مبلغی تقبل کرده ، ساعی بود . و نواب حضرت سلطان حسن خالی الذهن از این معنی

می بود .

القصه نواب اعلای شاهی به ساوق بلاق ، سلطان حسن را به تجدید خلعت ، صراحی طلا داده ، از راه قلعه وشکین روان ساخت وازراء وشکین بندگی حضرت سلطان حسن به طالغان رسید . و علی کیا با امرای شاهی ساخته ، ایلچی نزد میرزا علی فرستاد و میرزا علی با ایلچی درگفت و گو بود که اعتذاری در باب میرغیاث الدین به ملازمان شاهی رفع نماید . میرغیاث الدین با ایلچی ساخته ، به اتفاق ایلچی شبگیر کرده ، فرار جست . میرزا علی که اطلاع یافت ، میرغیاث الدین از قلمرو پدر رفته بود و تدبیری نداشت .

فصل [چهل و سوم]

در توجه حضرت سلطان حسن از طالغان به ملاقات میرزا علی در دیلمان و حالاتی چند که در آن وقت سانح گشته بود و
شرح آن

بعد از کرامت وداع و انصراف از ملازمت نواب شاهی ، حضرت سلطان حسن که چهره دولت ، رنگ از آب و هوای سلطنت شاهی گرفته و نور خورشید سعادت خسروی بر سیماهی مبارکش تافه و نظری از پرتو نیر خلافت یافته ، از یمن اقبال روز بروز نشأة حکومت وجهانداری از خاطر عاطر جلوه می نمود و راه این رتبه می بیمود و مرتبه سلطنت که از عظایم و جلایل امور و افضل عطایی ای حضرت ملک غفور است و نهایت کمال درجات انسانی است ، از آینه غیب معاینه می نمود ، چون به طالغان نهضت جلال نموده ، با امرای حضرت مجلس خلوت و صحبت مشورت ساخت و از معدن یاقوت عقد جواهر برگشود و لؤلؤی شاهوار بدین معنی آشکار کرد که هو چند از فتح نامه سدید ، نسیم نفاق و رایحه کذب به مسام می رسید ، لیکن

از سخنان فتنه انگیز فریدون دون که ازالسته و افواه خواص و عوام رسیده، کتابهای سدید یقین را شایسته است. هرچند بی مظنه حدوث کدورتی و بی صدور جرایمی و هفوتوی از اینجا ناب در اشعة آفتاب عاطفت و عنایت و موالات و رأفت میرزا علی، غیم خلاف و ظلمت عناد بر آینه عقل مرئی نمیشود و نور اخلاص و ایمان آن حضرت مانع و ماحی این نوع تصورات باطله است، اما با وجود شایع بودن این کلمات و اراخه عنان حضرت میرزا علی و قوف و شعور بر خیالات فاسدۀ فریدون، سکوت علامت رضاست، احتمال و قوع این امر به مرآت عقل جلوه توان داد. بیت:

هزار فتنه بر انگیخت نرگس خفته

نحو ذ بالله اگر خود بکی شود بیدار

قضايا را در این محل از لمسر خبر رسید که فریدون، رستاج میرک را به لمس رجهت بیعت لمسریان باسلطان هاشم فرستاده و جهانشاه نام شکوری که از صغر سن تربیت یافته حضرت میرزا علی بود هم فریدون به جهت بیعت نمودن اعیان شکور باسلطان هاشم به شکور فرستاده بود. اما اعیان شکور متابعت نمی کردند و مراجعت نمی نمودند. زیرا که اکابر آن وقت همه کیس و دانا بودند. میرزا علی و سلطان هاشم را بی عقب و بی ولد می دانستند و آخر دولت میرزا علی به دیده یقین می دیدند و حضرت سلطان حسن را خلفی چون حضرت اعلای خانی که مجموعه صفات حسن و از عهد صبا و او ان طفو لیت نسیم صبای شهریاری بر ریاض محسن صورت و سیرت او دمیده و امارت سلطنت و جهانداری در حرکات و سکنات ایشان ظاهر گشته و پیکر اختر فیروزی از طلعت و طالع میمونش روی نموده، امیدواران آفتاب جود و کرم از فوائد عطا ایا و عواید هدایا و نوازش حضرت سلطان - حسن، طمع سایه لطف و احسان می داشتند و تشنگان بسaran مسوحت، از

علب ینبوع بر و انعامش مترقب سیرابی می بودند، از آنجهت دامن از بیعت کشیده می داشتند و فریفته کلمات مموهه جهانشاه نمی شدند.

حضرت سلطان حسن که به نور آینه عتل و فراست، صورت حقایق احوال را در می یافتد، صلاح اندیشید که چون آثار خلاف وحیله فریدون تمام ظاهر گشته، مصلحت در آن است که باصد سوار از طالغان و ملازمان معد بوده، در ملازمت باشند تا اگر رسانیده واقعی باشد، احتیاط مرعی بود و بی اختیار نباشیم. و در امراض حاده این نوع علل اگر دفعه شروع به علاج نکنند، مؤدی به امراض مزمنه مهلکه خواهد شد. مصراج:

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

درینخ سود ندارد چو رفت کار از دست

بر موجب صلاح از طالغان سواران مقرر گردانیدند و حضرت سلطان حسن از طالغان، متوجه لسپو شده، منزل بدوان ساخت. چه در وقتی که سلطان حسن از گیلان متوجه اردو بود، حضرت اعلای پادشاهی جهانبانی خانی را نزد میرزا علی قائم مقام خود داشته. قضا را آن سال حضرت میرزا علی به گیلان، نسبت به دیگر سالها بیشتر اقامت فرموده بود. چون از رانکوه، متوجه لاهیجان شدند، حضرت اعلای خانی جهانبانی را از راه لیل جهت حفظ صحت، به دیلمان فرستاد.

فریدون که جناح همای رأی و رویت، در پرتو خورشید عاقبت اندیشی سوخته بود و سودای غرور به معاهده سلطان هاشم هیجان نموده، میدان سعادت را که از موائع خالی دریافت و حصول این امنیت را غایت فرصت می دانست، گوی خوش وقتی به اختلاط و امتزاج سلطان هاشم می راند. حضرت میرزا علی را که خاطر و رأی فریدون درجه اعلی داشت و رضاجوئی او را از لوازم امور می دانست، در خفیه با سلطان هاشم، خزینه اخلاص و

دفینه اسرار گشوده ، مرتبه ولی عهدی کرامت فرمود .

حضرت اعلای خانی که در دیلمان تشریف می داشت ، خبر بهجت اثر مراجعت به خیراب کامگار که استماع فرمود ، دل مبارک که از حرکات فریدون پر غصه بود و اشتیاق دریافت خدمت و شرف صحبت پدر بزرگوار ، سایه کردگار ، فوق مایتصوره الاوهام داشت ، به رسم استقبال به مقام اوان ، از سعادت ادراک صحبت مستقیض گشت و به شرف رؤیت [و] دریافت دیدار مبارک ، برخورداری تمام حاصل کرد و شرح حقیقت حالات بروجه اتم عرضه داشت . و حضرت سلطان حسن فر حضور شریفش را از کرامت الطاف الهی هدیه منزل و عطیه بی بدل دانست و دیده مقصود از چهره مبارکش نور افزود و پشت استظهار قوی گشت و از تقریر دلاویز و سخنان نصیحت آمیز ، آثار جهانداری و سلطنت تفرس نمود و به نور فر وبهای چنین خلفی صاحب کمالی مسرت افزود و برسبیل وجوب ، دفع فریدون ثبت صحیفه خاطر مبارک شد و مراقبت فر صفت انتقام را برخود واجب گردانید .

خبر مراجعت حضرت سلطان حسن که به مسامع جلال میرزا علی رسید ، بلا توقف از گیلان متوجه دیلمان گشت و رایات سعادات به دیلمان منصوب گردانید . حضرت سلطان حسن به اتفاق حضرت اعلای خانی جهانبانی ، از اوان ، متوجه لسپو شدند . جمیع اکابر شکور شرف حضور و رؤیت دیدار مبارک را سعادت ابدی دانستند و کیا هند - فرزند کیات اجاج الدین - کمسالار سپاه شکور و [از] اکابر زاده های دیالمه و صاحب قبایل بود ، به شرف آستان بوسی سرافراز گشت . حضرت سلطان حسن نیز کیا هند را به مجلس مقاربت و مصاحبت راه داد و بعد از ادارت اقداح شاد کامی ، کیا هند افعال قبیحه و حرکات ردیه و بی سرانجامی کار فریدون را عرضه داشت و اظهار اخلاص و الحاج و التماس به قبول عبودیت خود نمود و به وثیقه عهد موثوق گشت .

چون فساد اعتقاد کیا هند فطری بود و مضمون میمون «یقوق لون دا لستهيم مالیس فی قلوبیم» که آیتی است نازل در شأن کفره و ظلمه، شامل حال او شد و بد فعلی و بد اعتقادی او راهبر او شد و به سزای اعمال خود رسید و احوال فساد اعتقاد او سمت تحریر خواهد یافت.

سلطان حسن چند روزی بروفق مدعماً اوقات به لسپو گذرانید. چون آفتاب سعادت پرتو توجه به دیلمان انداخت، حضرت میرزا علی که به دیلمان شرف نزول داشت، به استقبال، شرایط تعظیم و تکریم به جای آورده و وظایف تعانق و تصافح مرعی فرمود و به اتفاق به سریر عز و جلال قرار گرفتند و به مقام جلوس، آسایش یافتند. اوقات وا زمان مجلس، به ذکر فتح قلعه آستا و کیفیت عنایت شاهی گذشت و از ربیع اعتقدال صحبت، نشو اخوت مزیت تمام یافت و حدیقه خوش دلی تازه گشت.

بعداز انصراف مجلس حضرت، سلطان حسن به بیت الشرف نزول فرمود و چند وقتی در دیلمان اوقات به گشت و شکار گذرانید. طبع وقاد حضرت سلطانی مایل کسب هوای لسپو شد. از دیلمان رکاب دولت، به تخت لسپو متوجه شد و سلطان هاشم در دیلمان اقامت فرمود. و با وجود تخلیلات فاسده و جعد فتنه که به ویرانه اخلاص سلطان هاشم نشیمن داشت و ندا و صدای بد عهدی به گوش اهل روزگار رسیده و بر السنه و افواه خواص و عوام منتشر گشته، از الماس خدنگ کین گذاری حضرت سلطان حسن که سایه پلنگ بر سرین گوزن می دوخت، هراسان بود و از غلبه وهم، بی همراهی سپاه، از راه لسپو گذشتند و به تنکابن رفتن متغیر می دانست، از این جهت به بیانه لشکر به شمیران فرستادن، چهارصد نفر منتخب به سرداری خلابر و رستر تنکابن مقرر فرموده، منتظر آمدن لشکر بود، خلابر و رستر که با سوار و پیاده مقرر به لسپو رسید، حضرت سلطان حسن که واقف رموزات بود، به عطیه

خلعت، ملتفت قامت احوال او گشت و روانه دیلمان ساخت . سلطان هاشم با لشکر از راه ازنا متوجه تنکابن شد .

رأی عالی میرزا علی که ناقدی بصیر بود ، در ماده افراط اخلاص و یک جهتی فریدون با سلطان هاشم ، کدورت خاطر شریف حضرت سلطان حسن را دریافته ، به زلال ملاطفت و رضاجوئی و بهمیاه مکرمت و اختلاط و امتزاج ، رفع غبار کدورت از چهره خاطر مبارک حضرت سلطانی مدعای تمام بود ، تا خیام محبت و چتر اخوت و موالات جانین ، ثابتة الاوتاد [و] قائمة الاطواد باشد . بدین عزیمت شکار ازنا را وسیله و واسطه اختلاط گردانیده ، به خدمت سلطان حسن اعلام گردانید که شکار ازنا از خاطر سر برزده و نور نشاط شرف حضور ، به خلوت دل ، روشنی افروخته . به انجاح این مقصود همت معطوف دارند تا به اتفاق از سرور شکار و بهجت دیدار حظ روحانی و ذوق جسمانی به حصول مقرون گردد و گلستان اخوت تازه شود .

حضرت میرزا علی توجه به اشتبیه فرمود و خدمت سلطان حسن نیز به اشتبیه حضرت میرزا علی ملحق گشت . و در آن منزل ، سعادت صحبت اعلی و مجلس مستوفی دست داد . مشاطه طبع شریف میرزا علی به زیور وداد و یک جهتی و اخوت و اخلاص حقیقی ، قامت آرزوی سلطان حسن را مزین و مطرا می ساخت و خزینه خاطر به نقود انسواع مکرمات مملو می گردانید .

در این محل از طرف لشتنشاه و خرگام خبر رسید که امیره حسام الدین لشکر جمع کرده ، داعیه دیلمان دارد . از ورود این خبر ، عزیمت جرگه شکار سریعتر شد . چون رسم جرگه ، به اقامت پیوست و رعایت طریق صید و شکار به اتمام رسید ، بلا توقف به اتفاق متوجه دیلمان شدند .

فصل [چهل و چهارم]

در شرح کیفیت آمدن امیره حسام الدین به دیلمان و رفتن سلطان هاشم

و کارگیا محمد و فریدون ازلاهجان با عساکر تمام گیلانات بهره‌شت

وهزیمت یافتن سپاه بید پیش و ذکر آن حال به تاریخ سنّاتسع و تسعماه

امیره حسام الدین که از متکبران غضوب و جباران ظلم اسلوب بود و
به غرور منی و مستی هستی، راه بخی پیش گرفته و به آئین سنتیز خوی نمود،
ممالک مسطحه گیلان را دست زده و پایمال نموده خود می‌دانست و ذات او
مقتضی تأدیب آداب ملکه شریفه شجاعت که علامت آن عدل و ائتلاف و
عدم آزار مسلمانان است نبود و به طریق اتفاق، چهره مقصود او از آینه
ظفر روی نموده، دولت میرزا علی را که به رتبه انحطاط دریافت، رایت
تفوق و شوکت خود به اوج تسلط و تکبر می‌افراشت و به مجرد عبور به ممالک
بیه پیش، خراییها که نه آداب ملکه شریفه شجاعت و شهامت و نه مقتضی
عدل و تأدیب است به ظهور می‌رسانید و از غایت استیلا، قانع به خرابی گیلان
نبوده، [به] خرابی دیلمان که در سلک ممالک پشت کوه و قلمرو میرزا علی
انتظام داشت، عزیمت نمود.

چون ظلمت امثال این واقعات، به انوار تدبیر صائبه میرزا علی انکشاف
می‌یافتد، بعد از تحقیق عزیمت امیره حسام الدین به توجه دیلمان، به احضار
اخوان کامگار کامیاب و جمع آوردن سپاه اطراف، خاطر اشرف شروع
پیوست.

حضرت سلطان حسن به دیلمان تشریف داشت. سلطان هاشم نیز از
تنکابن به دیلمان تشریف فرمود. حضرت میرزا علی خلوت مشورت اختیار
کرد و وسوس دواعی نفس امیره حسام الدین به برادران عرض فرمود و بدین
معنی متکلم شد که ظلم و عدل و دنائت و شرافت در طباع فطری است و

راه سعادت عدل و وثوق عهود، از امیره حسام الدین مسدود و طریق صواب از نظر رویت او مسلوب است . با وجود عزیمت ایشان به ممالک دیلمان ، جهت خرابی بیه پس فرجهای و فرصتی بهتر از این نخواهد بود و دیده بینش بیه پسیان از مشاهده این تدبیر بی نور است . صلاح در آن مینماید که لشکر تنکابن و سپاه تمام گیلانات ، در عقد فرمان یکی از برادران کامیاب بوده، به سرداری کارگیا محمد و فریدون متوجه تخریب رشت شوند و آنچه مقدور باشد به تقدیم رسانند و سپاه الکای پشت کوه به حدود دیلمان جمعیت نمایند . تا چون خبر معاشر نمودن سپاه گیلان به رشت ، بیه پسیان استماع نمایند، سراسیمه شده راه ادبیار پیش گیرند و جنود جمعیت نموده پشت کوه عقب گیری کرده ، استیصال بیه پسیان به واجبی نمایند .

چون این مشورت به صلاح مقرون گشت ، در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و سلطان هاشم معهده معاشر و مرتکب به رشت رفتن گشت و در ساعت از مجلس نهضت نموده ، متوجه لاهجان شد و لشکر پشت کوه را در ربة اطاعت و تحت فرمان حضرت سلطان حسن قرار داد تادر دیلمان معاشر نمایند .

میرزا علی بازدید عساکر پشت کوه نموده ، سفارش به سلطان حسن کرد و از راه چاک رود به وسمجان رفت و مراقبت می نمود تا از آشیان تقدیر چه نتیجه پرواز خواهد کرد .

امیره حسام الدین از راه خرگام به دیلمان آمد و عزیمت خرابی که تصمیم خاطر بود ، به ظهور رسانید و آتش فنا در خرم هستی دیلمانیان زد و مال صامت و ناطق و طارف و تالمد را غارت کرد . و سپاه پشت کوه که در عقد فرمان و طاعت حضرت سلطان حسن بسودند ، به اختیار خود را

به مولمه^۱ کشیدند و چشم انتظار به راه خبر فتح لشکری که به جهت خرابی رشت رفته بود می‌داشتند ، تا اخبار خرابی رشت که انتشار یابد و بیه پسیان سراسیمه گردند ، دست برد عظیم نمایند . بیت :

ولیکن این صفت ره روان چالاک است

تو نازنین جهانی کجا توانی کرد ؟

بیه پسیان که در پای کوه مولمه رسیدند ، شب هنگام بود . کیا هند و کالجار به مقابله و محاربه پیش دستی جستند . بیه پسیان با ایشان جنگ در پیوسته ، شکست داده ، به دیلمان مراجعت نمودند .

بر موجب مقرر ، سلطان هاشم با برادران و تمام سپاه گیلان ، وقت نقاره صبح را از لاهیجان سوار شده ، محل پیشین ، اعلام احتمام به سیاه رو دبار رشت منصوب گردانیدند و اندرون شهر رشت نزول نمودن ، از راه صلاح و صواب کار گیا محمد بود . چه اگر بی میحابا به رشت می‌رفتد عیال امیره حسام الدین دستگیر می‌شد . اما بعد از جلوس سرداران به سیاه رو دبار ، لشکری تاخت به رشت کرده ، دست تسلط واستیلا به نهب و غارت برگشادند و از غنایم بسیار تمتع یافتد . واژ کثرت غنائم ، عنان جهالت از ضلالت به دست فریب بی مآل آمال کاذبه دادند و روی تهور از جنگ و پیکار باز گردانیدند و از نامضبوطی و ناموافقی سرداران و غدر ایشان با سلاطین ، دست از ضبط لشکر باز می‌داشتند . از آنجهت لشکری به ضبط احمال و اثقال خود مشغول گشتند . بیت :

خواجه به خانه چو بسود دف سرای

اهل سرایش^۲ همه کسو بند پسای

۱ - اهروز « ملومه » گویند ۲ - در اصل : سرایت

در صدد ضبط جهات شده، از حرب و حرق بیوتات رشت بازماندند چون سرداران، لشکری را زجر و سیاست و ممانعت نمی‌نمودند، جسارت ایشان زیاده‌گشت، راه سلامت پیش‌گرفته متفرق شدند و تیر این تدبیر نیز برنشانه ظفر نیامد و اسباب زوال و انصرام آماده‌گشت.

سرداران که برمؤدادی «وَحَصَلَ مَا فِي الصُّدُورِ» مقصود خود را از قوه به فعل آمده دیدند، به بهانه تفرقه لشکری، وقت عصریه شافعیه، عزیمت لاهجان کرده، از سیاه‌رودبار در همین روز رجعت اختیار نمودند. بقیه لشکر را از این اندیشه باطل، حرکات و رکضات زیاده‌گشت و هراس در دل افتاد و هریک به طرفی بدر رفتند.

بعضی سپاه رشت که به جهت احتیاط، امیره حسام الدین واداشته بود و از تاب جنود ییه پیش فرار جسته بودند، از وحشت بسی اختار عساکر ییه پیش و بی مقابله‌ای و محاربدای [از] هزیمت یافتن ایشان اطلاع حاصل کرده، با دهاقین و شهری، در عقب مردم ییه پیش آمده، به آواز نعره و قیه نه به شمشیر و تیر، اکثر مردم را دستگیر ساختند، به مبالغه تمام، حکام و سرداران بزرگ سالم بدر آمدند. کارگیا علی و امیره رستم که فرزندان کارگیا یحیی بودند، بواسطه ماندگی هم مقید شدند.

دل دانای حضرت میرزا علی اگرچه عالم و خبیر و علم او محیط بود، بدین معنی که چمن ملک را طراوت جز از چشمۀ سار میامن اطاعت و انتقاد صمیمه‌ی امرای حضرت و ارکان دولت چشم نتوان داشت و صعود به پایه معارج سلطنت و شهریاری جز به سلم حکمت سیاست و ضبط میسر نمیشود اما نظر به کسوت صلاحیت و تقوای خود، به نسبت امرا ارتکاب سیاست را کاره و فاضح می‌دانست و از این جهت فتور عظیم در احوال سلطنت و مملکت راه یافت و خلل در خانواده عظمی به ظهور رسید و دست امید بسی

دامن هیچ گونه مقاصد نمی‌رسید و ایادی اعادی به ضرب رقاب ملک و ملت مالک الرقاب گشت.

امیره حسام الدین که در دیلمان از حیله اشکر بیه پیش [و] به رشت رفتن آگاهی یافت، همین شب محل نقاره، شبگیر کرد و سراسمه از راه کلاره دیه متوجه بیه پس شد عظمت سران^۱ را ملاحظه فرمایند که تا چه غایت بود که غنیمی همچو امیره حسام الدین ولشکری به این عظمت از دیلمان بدر میرفت که سرداران دلاور [و] اکابر آگاه ولشکر شجاعت دستگاه که در دیلمان منتهز فرصلت عقب‌گیری می‌بودند، مادامی که امیره حسام الدین از آب سفید رود نگذشت مطلع نبودند که بیه پسیان از دیلمان بدر رفته‌اند یانه.

امیره حسام الدین که از آب سفید رود بگذشت و به خورمه لات رسید، خبر قرار بی اختیار و هزیمت لشکر بی قرار بیه پیش که استماع نمود، گسل مقصود در گلستان سعادت به تازگی شگفتگی گشت و دهاقین و بازاریان رشت که سواران نامدار بیه پیش را دست بسته می‌آوردند، اکثر را همینجا به قتل آوردن فرمود و بعضی را همچنان مقيد به بیه پس فرستاد و خود به خورمه لات اقامت فرمود. سلطان‌هاشم که خبر امیره حسام الدین به خورمه لات شنید، از لاهجان متوجه تشكابن شد و فریدون به دیلمان به شرف خدمت میرزا علی مستعد گشت. چون عمارت دیلمان بجز عمارت کارگی‌یامحمد که حضرت میرزا علی نزول داشت، بیه پسیان سوخته بودند، حضرت سلطان حسن به شلنده رود تشریف فرمود.

کارگی‌یامحمد و بوسعید میر به لیل اقامت نموده، جانب حضرت سلطان حسن مرعی می‌داشتند.

باب نهم

[فصل اول]

در شرح قصه قتل فریدون و عزل میرزا علی و جلوس سلطان حسن به سلطنت
مالک کوه و گیلان و آمدن امیر حسام الدین از خورمه لات و بازدشت
به لاهجان و راتکو و نهب و حرق و تاراج به تاریخ سن
عشر و تسعماهیه

چون فریدون ، شکسته از رشت مراجعت نمود و به خدمت میرزا علی
در دیلمان سرافراز گشت و احوال شکست عرضه داشت و بعد از انصراف
خدمت حضرت میرزا علی ، شرف خدمت حضرت سلطان حسن را به شلنده
رود دریافت و شرح حالات فرار و انهزام تمهد نمود و به خدمت میرزا علی
بازآمد ، داعیه جهانگیری و سلطنت ، به مطلع خاطر خطیر حضرت سلطان حسن
چون تیغ آفتاب سر بر زد و باعث کشورگشائی ، در ضمیر منیر بر مثال خنجر
جلا یافته ، به صبح امید پدید آمد . سدید شقی که تحریک فتنه را باعث تمام
و ایقاظ عداوت و بغضنا را وسیله و محصل بر دوام و سرخیل بد کاران و
سر جریده مکاران بود ، به خدمت حضرت سلطان حسن مقارت و مقابله
جست و تکاور تقریر شور انگیز شرات خیز خون ریز خود را تازیانه
کرد و در میدان فضاحت جولان داد که مطارحه‌ای که در باب قتل فریدون در

میان بود ، به خلاف انجامیده ، با وجود فرصت چنین ، دست از قتل فریدون بازداشتی از اختلال امور مملکت داری است . صلاح در آن است که این فرصت را غنیمت دانسته ، مجدداً بهبهانه مشورت ، او را طلبیده ، قطع ماده افساد و کسر عناد و خلاف او فرمایند که بعد از قتل فریدون ، کسی در خدمت میرزا علی نیست که رسونخی داشته باشد و کیا هند خود از آن ماست و با او سلسله عهد مؤکد و مستحکم است . دیگران نوکر زاده های شما ناند ، بی شک و ریب سلطنت به سده رفیعه خواهند نهاد و گردن انقیاد همه نرم خواهد بود و بی دغدغه ، تسخیر مملکت و مسند سلطنت جهت آن خداوند مهیا و مرتب است .

حضرت سلطانی سخن سدید را معقول و موچه دانست و فسی الفور مولانا میر سید لشتنشائی را که مشرف در خانه بود ، به خدمت میرزا علی فرستاد که بعضی صورتها روی نموده و حضور فریدون مطلوب است که در قصر رفیع محبت مفاوضتی به خلوت پیوسته و مجاری احوال از آنچه به تجدید حادث شده است ، در میان نهاده آید ، چنانکه صلاح و فساد آن به استماع خواص و عوام نپیوندد .

و در این اثنا حضرت سلطان حسن ملازمان معتمد علیهم خود را مهیا گردانید تا چون فریدون بباید و اشارت شود ، به حلق در آویزند .

مولانا میر سید که به خدمت میرزا علی پیغام بگزارد ، به فریدون اشارت اطاعت این امر کرد . فریدون که دائم الاوقات از حرکات خود در اندیشه بود و از حضرت سلطان حسن هراس و خوف عظیم داشت ، به میرزا علی رسانید که حکایتی که عرض کردندی بود ، استنکافی نمانده و سخنها را ببلخ آواز گروه شده است . آیا چه سخنها بوده باشد که حضور من ضروری است .

۱ - معنی این جمله روش نیست و کلمات درست خوانده نمی شود .

» بیت «

آهـم چو گـرد بـاد فـنا مـی بـرد مـرا

از کـوی دـوست آـه کـجا مـی بـرد مـرا

بعد از تمہید این حرف، به اتفاق ملا احمد طبیب، به شلنده رو دملازمت
سلطان حسن را دریافت و به هر طرف که نگاه کرد، اطوار به نوعی دیگر
دید. بیت :

زین پیش با منش نظری بود هم نماند

دانستم این زمان که دم^۱ کشتن من است

اما حضور سلطان حسن به دستور، تعظیم کرد و به مجلس جاداد. به وقت
حضور، آداب تملق مرعی فرمود و حضرت فصلهای رنگ آمیز می راند. در
اثنای محاورات، به مردم مقرر اشارتی به قتل فریدون کرد. خون خواران که
مهیای آن کار بودند، چون بر قبر جستند، فریدون مضمون «ولات حین مناص»
را به نظر ضمیر ملاحظه و مطالعه نمود و چهره تصور خلاص، فاسد و تخیل
نجات، باطل دانست و رخسار امید او تیره و چشم امل خیره گشت و سرسلیم
بنهاد.

فی الفور فریدون را به طناب قهر بر کشیدند و ریسمان روح از جامه
جسد او بگسلانیدند و خلعت عاریت حیات پاره و دریده گشت و ملا احمد
طبیب را هم به همین مجلس مقید ساختند. بیت:

در خاک رفت هر که همی با تو سر کشید

او خاک برسو است و ترا تاج برس است

بعد از وقوع این صورت، مولانا میر سید را حضرت سلطان حسن،
نژد میرزا علی پیغام فرستاد که چون فریدون به تبه کاری و بد کرداری فریفته و

۱ - در اصل : دمی با اشباع ئیله اضافه.

شیفته گشته و چون روپا به وجود بیداری و حیله‌اندیشی، سر به خواب غفلت فرو برده، از سوی تدبیر، صورت کجی راست تر از تیرگرفته و نظر بر صورت عاقبت و نقش نگین خاتمت نمی‌انداخت و از صلاح احوال دوام دولت و قوام سلطنت خداوند خود غافل و مواعظ و تنبیه روشن تر از نور، پیش او چون باد بی وزن شده، دواعی خلاف در طی ضمیر پنهان می‌داشت و حرکات و جرأت حاذن بوده فریدون، چند نوبت عرضه داشت خدمت رفته بود، اثر [ای] ظاهر نمی‌گشت و به موقع قبول نمی‌افتاد و اینجهت آب اخوت و موالات مؤدی به تیرگی می‌شد و قوت ماسکه را متتحمل جرأت فریدون، از این بیش نبود، رفع این محذور و ازاله این مسکروه واجب شمرده، و بال آنچه فریدون پیش گرفته بود، به مذاق جان او رسید «قدّاقت و دجال آمرِ هاوَّحَانَ عَاقِبَةُ آمْرِهَا حُسْرًا» شامل حال فریدون گشته است. بیت:

تو تخم بدی تا تسوانی مکار

چو کاری ترا بر دهد روزگار

چو بی رنج باشی و پاکیزه رای

از او بهره یابی به هر دو سرای

توقع که خاطر شریف از ذائقه شربت ممات فریدون جمع فرمایند و آتش خشم، به آب مهر و رضا تسکین دهنده که ما را مخدوم و امیدگاه و پادشاهی.

حضرت میرزا علی باور نداشت که با وجود کمال اخوت و یک جهتی، پیغام قتل فریدون واقعی وقصد او دفعه شاید بود. قاضی یوسف چماستانی و کیا هند را که سالار سپاه شکور بود، نزد سلطان حسن فرستاد و التماس جرایم فریدون نمود که ملک و سلطنت طفیل آن حضرت است.

« بیت »

جز اینکه^۱ مهر ترا جا به جان خود کردم

تو خود بگوی به جای تو من چه بد کردم

توقع که نقوش جرایم فریدون را به زلال عفو فرو شویند و از قتل او دست باز دارند. معلوم است که منصب حکومت و سلطنت مدعای خاطر انور است و در خلا^۲ و ملا^۳ به تأکید تحلیف، مذکور مجلس گشته که ضمیر ضمیر من دائماً این بود که با وجود این راه تقوی که من پیش گرفته‌ام ، با اطوار جهانداری مانعه‌الجمع است . اراده من این است که تو قائم مقام من باشی ، مشروط به رعایت خاطر و رضاجوئی من ، چون خواست قضا و اراده‌الله بدین صورت جاری شده است ، مأمول که به ماده قتل فریدون ، در عقد عقیدت اخوت و ولی‌عهدی و هنی وسیتی راه ندهند و خرمن حقوق صلۀ‌رحم را به باد عقوق متلاشی نسازند^۴ و خدمات لایقه و تودد سابقه را به آب نسیان نشویند و آتش‌تندی در دودمان عهد و پیمان نزنند . از وجود عدم فریدون چه خیزد؟ خلاص گردانند تا رجوع به اصل خود کرده، متوطن وطن‌مالوف شود و بی‌آزدگی خاطر، جالس مستند سلطنت باشند که خاطر من بدین قدر متسلی است . بیت :

بر نام قدش تا که بر آید در پیش آهی

چو باد آرم دهانش جویم از ملک عدم راهی

چون کیا هند و قاضی یوسف به خدمت سلطان پیغام گزارند، حضرت سلطان حسن کیا هند را که با او عهد داشت ، راه معاودت مسدود گردانید و قاضی یوسف را اعتذاری، نزد حضرت میرزا علی به پیغام باز فرستاد که فریدون به سزای اعمال رسیده است ، جز اینکه خاطر مبارک راجمع فرمایند، دیگر

۱ - در اصل : اینک ۲ - در اصل : بباد عقوق نه متلاشی نسازند.

تدبیری نیست .

قاضی یوسف که احوال به عرض حضرت میرزا علی رسانید ، جامعه نومیدی پاره کرد و قطرات سرشک چون ابر مطییر ، از دیده اندوه روان گردانید و آتش غصه زبانه کشید و دود غم به آسمان می رسید . بیت :

یک سینه و صد هزار شعله

یک دیده و صد هزار باران

هر لحظه فریادی از دست روزگار و نمک بحرامی محترمان نابکار غدار

و بی عاقبتی کار خود می کرد . بیت :

زبس که بی نمکی کرد بامن این ایام

در آب دیده گریان گداختم چو نمک

روز دیگر حضرت سلطان حسن کیا هند و علی جان دیکنی خیر جی را

که آنچه در ماده نمک بحرامی دستداد تقصیر نکرده بودند ، به خدمت میرزا

علی فرستاد که چون قبول سلطنت تامه مطلوب و مقصود خاطر انور نیست

و امور سلطنت معطل بودن صلاح ملک و ملت نمی نماید ، رانکوه و لمسر

جهت وجه معیشت خاصه شریفه مقرر کرده شد ، تا از سر فراغ خاطر به عبادت

حق مشغول باشند و ما را مخدوم و امیدگاه و مرجع و معاد و در مهمات کلیه

حل مشکل و کشف معضل به قانون عاطفت آن حضرت مربوط و سرانجام

پذیر بود .

حضرت میرزا علی فرمود که سمام گورخانه پدر است و والی بودنش

به من مناسبت بیشتر دارد . آنرا هم اگر عنایت فرمایند ، اضافه عنایات تواند

بود . به عرض حضرت سلطان حسن که رسانیدند ، اگرچه حضرت سلطانی

را با میرزا علی مضایقه و مبالغه نبود ، اما بتایبر مصلحتی چند ، نصف سمام را

نامزد حضرت میرزا علی گردانید و به همین نوع قرار داده ، با همدیگر عهد

و میثاق بستند.

و کارگیا محمد و سایر امرا با حضرت سلطان حسن عهد تازه گردانیدند و پیکر اختر فیروزی، از طلعت همایون و طالع میمون حضرت سلطان حسن روی نمود و تباشير صبح به روزی از چهره مهر آسا و جین مشتری سیمای آن حضرت پیداگشت و شواهد و دلایل جهان ستانی، از آن شمايسل خجسته، بغايت وضوح و نهايت ظهور انجاميد. بيت:

بودی گمان خلق که صاحب لواشوي

مثت خدای را که یقین شد گمان نماند

روز دیگر حضرت سلطان حسن، شعر:

ثابت الاقبال منصور اللوا

مستقیم الامر مأمول النجاح

شاه عزم صحبت میرزا نمود

تافزاد دین و دنيا را صلاح

دولت اندر پیش و فتحش در عقب

نصرت اندر قلب و عزت بر جناح

شرف صحبت میرزا علی را دریافت و آب مواليات و مؤاخات که تيرگي

ياقه بود، به جريان نهر زلال «واوفوا بالعہود انما العہود کان مسئول» تازه و

صفاني گردانيد و زمان صحبت به صفا گذرانيد، بسرير سلطنت مراجعت فرمود.

چون قبل از قتل فریدون، ميان کارگیا محمد و اميره حسام الدین سخنی در ميان بود که حضرت میرزا علی مرد مسن و سالخورده و قوت تدبیر او در فضای مملکت گيری فنور و قصور يافته، اگر ایسادی اقتدار و شوکت خنجر اختيار او را از قضا و مضما منقطع سازند، دولت نو از چرخ

کهن زاینده خواهد گشت و قصر محبت و دوستی و بنای عمارت یك جهتی طرفین ، به قواعد قوایم عهد استحکام خواهد یافت . با وجود این حکایت ، سدید را حضرت سلطان حسن ، نزد امیره حسام الدین پیغام فرستاد که آن اشارت به انقیاد پیوسته و آن امنیت به حصول موصول گشته . کیا فریدون مقتول و میرزا علی معزول است . مأمول [آن] که چون منطق رأی میین ، و عده صادقه را آیت تمام است ، خلاف عهد جایز نشمرده ، چاشنی محبت و یك جهتی طرفین چنان مقوم و بلند گردانند که تطرق زمان را در هوای آن قوام ، اثر سستی ظاهر نشود .

سدید که به خدمت امیره حسام الدین رفت و تمهید مقالات نمود ، مؤثر نگشت ، گوئیا امیره حسام الدین ، از غایت نفاق با حکام بیه پیش^۱ با خود عهدی موکد به تحلیف کرد و بر لوح ضمیر نقش بسته که تا اختتام عمر با سلاطین بیه پیش زندگانی به نفاق کند و ساحت خاطر را از زینت لباس عهد مصون دارد . بیت :

عهد درست با تو چو خسرو ببسته بود

نشکست و هست ای مه سیمین بدن بدان

«كَحْنُ كَمَا كَتَنَ وَالعَنَاءِ زِيَادَةً» در جواب پیغام فرستاد که اگر و قوع عهد بین الجانبین مقصود و مطلوب باشد ، همچنانکه پدر من که امیره دجاج بود ، مدة العمر به بیه پیش اقامت می داشت ، میرزا علی را نیز نزد من باید فرستاد تا وظایف عهد به تقدیم پیوندد .

این پیغام که سدید به خدمت سلطان حسن رسانید ، ماده غضب استیلا یافت و قوت خشم زیاده گشت . خبر قتل فریدون و عزل حضرت میرزا علی که امیره حسام الدین تحقیق نمود ، متوجه لاهجان و رانکوه گشت و نهبا و غارت

و احراق بیوتات کرده مردم لاهجان و رانکوه هجوم نموده ، به هر موضعی که بیه پسیان را می یافتند، در قتل و حرب تقصیر نمی کردند. بیه پسیان عاجز شده ، به هر طرف که می رفتد ، راه نجات مسلود می دیدند . به هزار حیله از سر پل سفیدرود گذشته، به بیه پس رفتد.

فصل [۵۵]

در فرستادن حضرت سلطان حسن ایلچی نزد سلطان هاشم و حکام رستمدار و مازندران

ذات شریف سلطان حسن که مستدعی خیر و دافع مواد شر و مسکن او جاع علل خلل و عناد و فساد و مقتضی قانون صداقت و دوستی و حفظ اخوت و مروت و یک جهتی و مخالفت و ممتاز جت بود و احیاء این مکارم و ابقاء این مراسم ، نفس مزکای معلی را فطری و در ذات ستوده ممکن و جهت نظام احوال مختلفه ملک و ملت و طباع متفاوت آهل ایام سعادت، استیفاء ابواب تهذیب اخلاق و تنقیح مزاج حکام اطباقي که تحصیل این آداب طبیعت قدسی آن حضرت را ملکه شریفه شده و شرایط این استعداد، از سایر افراد انسانی، ذات مبارک را حاصل گشته ، واجب و متحتم می دانست . از اینجهت مقدمه شروع به تعديل و تمزیج اخلاق سلطان هاشم فرمود و به تبلیغ رسول و رسائل قیام نموده ، معتمدی را نزد سلطان هاشم پیغام داد که مخلوقات بشری بدل و عوض دارند . اما پدر و مادر و برادر را بدل نتوان پیدا کرد و رعایت رتبه اخوت و کهتری و مهتری را موهبت عظیمی از موهبات الهی باید شمرد. چه مدت چهل سال به وظایف خدمات و قبول طاعات بر مقتضای طبیعت حضرت میرزا علی قیام نموده و به جاده اطاعت و انقیاد چنان ثابت و راسخ شده که گرد ناملايمی پيرامون آينه ضمير مبارک ايشان نگشته است . عاقبت بواسطه دفع فريدون که فضولي و خود مشناسی او از حد گذشته و فساد او به مخصوصه

رسیده ، دفع صائل از لوازم امور دانست .

خاطر مبارک میرزا علی ، از این صورت مکدر گشت و راه حق که دائمآ ثبت صحیفه خاطر مبارک بود ، پیش گرفت و سلطنت صوری را بهاردت خود بدین جانب باز گذاشت ، به عبادت حق شعف زیاده گردانید . چون نشأة سلطنت و خلافت از هدایای الهی است و امور مسلمین از منهج صواب و قاعدة صلاح عاری و عاطل گذاشتن خارج مصلحت این خاندان بود ، ارتکاب امر خطیر سلطنت نموده شد ، تا همچنان میرزا علی ما را پدر و مخدوم و در امور مزاج العله بود و آن حضرت ما را برادر و شفیق و رفیق باشد و همان طریق عهد که با حضرت میرزا علی مسلوک می داشتند ، همان شیوه به نسبت این جانب مرعی فرمایند و اوقات و ساعات مستغرق استیفاء تمتع مائده اخوت و مودت و مصادقت گردانند که در استرضاء خاطر شریف به هیچ وجهی تقصیر نخواهد رفت و آنچه مدع او مطلوب باشد ، به حصول موصول خواهد گشت .

مقالات مذکوره به خدمت سلطان هاشم تبلیغ فرموده و بوساطه رسوخ و ظاق محبت و وثوق علاقه مودت و قوام یک جهتی و رابطه انتظام و مصادقت و دوستی حکام و سلاطین مازندران که همواره توسل به ذیل مکرمت و عاطفت این خاندان می نمودند ، حقوق خصوصیت مودت مسروشی ، نصب العین ضمیر آفتاب تأثیر گشت و بر سنن معهود و طریق مألوف سلوک نموده ، براهیم کیای حاجی محمدشکوری را نزد حکام و سلاطین رستمدار و مازندران پیغام فرستاد که چون حضرت میرزا علی ، همواره در انجمان و خلوت ، از حضرت عزت که منبع فیض رحمت و مصدر نور هدایت است ، توفیق استرشاد توبه و انا بت و عبادت می نمود و همت بر ادراک نور حقیقی و تحصیل خیر کلی مقدر می داشت ، مضمون « وَاللَّهُ وَلِيُ الْفَقْلِ وَمَلِئُهُ الْعَقْلُ مِنْهُ الْمَبْدُأُ وَإِلَيْهِ الْمُنْتَهَى » بدرقة انجاح نیت خیر و مدعای انور شده ،

توبه نصوح شامل حال و کافل احوال ایشان گشت و رتبه حکومت و منزلت سلطنت را بی اکراه و اجبار ، بدین مخلص رجوع فرموده ، آنچه مکنوز خاطر اشرف بود ، به کلک بیان ، ثبت صحیفه محبت و مودت گردانیده ، به توشیح عالی مزین ساخته است ، تا همکاران بی ریب اطلاع به حقیقت احوال فرمایند . مأمول که برنهج معهود و عادت مألوف بنیان محبت و مودت را به قواعد عهد استحکام دهند و اساس یك جهتی قدیمی را ثابت و راسخ گردانند که همگی عزیمت محصور و مقصور بر آن است که قیمایستقبل من الازمان بعد مساعدۃ التوفیق عن المحبین المنان ، به نوعی بساط نشاط معیشت محبت و ودادگسترده شود که محسود ابناء روزگار باشد .

براهیم کیا که صحبت حکام مازندران را دریافت و تمهید مقالات نمود ، آقا رستم در جواب فرمود که عهد همان است که با میرزا علی کرده ایم ، با شما نیز عهد داریم .

حکام و سلاطین رستمدار و مازندران که آشوب گیلان را فهمیدند ، مرفا الحال و فارغ البال می بودند که چند نوبت از لشکر گیلان گو شمال عظیم یافته بودند ، به ازدیاد فرات چشم [می] داشتند .

جوابی که سلطان هاشم به خدمت سلطان حسن بهایلچی پیغام فرمود ، این بود که چون در زمان حکومت میرزا علی لشنشاه و پاشجا و کرجیان و طالغان ، تعلق به آن حضرت داشت و اخلاق کریمه آن حضرت ، متمم خلق و احسان و مقوم قوانین مرثوت و امتنان است ، تو قع که الکای مذکور که در حیطه ضبط قلم دیوانیان عالی است ، بی کسور و قصور به تصرف دیوانیان اینجانب رجوع فرمایند ، تا علاقه اخوت و طاعت داری در تزايد و تراقي و اعلام مودت قائم و باقی وظایف خدمت بی ارتیاب ، متضاعف و متوالی باشد و رتبه بهتری و رسوم عاطفت و مهتری شایع و بر عالمان واضح و لائح باشد .

فصل [سوم]

در شرح احوال فرستادن حضرت سلطان حسن نواب عالی سلطانی خانی را به اردوی شاهی به اصفهان و پیرامبیک را پیش گرفته آوردن
[تاریخ سنّه عشر و تسعماهه]

حضرت سلطان حسن چون میدان امیدواری را از اختلاط و امتزاج سلطانین بیه پس و حکام مازندران و رستمدار و سلطان هاشم تنگ دید و راه مزیت وفضیلت از المیام و اتساق وانتظام و ممتازجت و مؤانست مسدود دریافت ، دست در عروة عنایت نواب شاهی متمسک ساختن بر رای عالی قرار گرفت . نور سلطنت و جهانبانی و سعادت فر و بها که به چهره مبارک خلف صاحب کمال و طلعت جمال جهان آرای برگزیده حضرت متعال ، در اوقات حضور شریف ساطع دریافت و تقرس انواع فتوحات ، از یمن قدوم حضرت خانی می نمود، نور شعف به طلب حضرت اعلی درد مبارک سلطان حسن مهر افزایش کرد و از مقام مسعود لسپو ، خدمت شریفش را طلب فرمود . و رکاب همایون از لسپو نهضت اجلال نموده ، در دیلمان دولت محبت اب شهر بارگاه سلطنت شعار حاصل کرد .

حضرت سلطانی حضور شریف حضرت خانی را از کرامات الهی شمرده ، در کنار گرفت و بر متکای سلطنت هم زانو و هم جلیس ساخت و شجره نطق به وصف معالی ملازمان عالی بارور گردانید و به نور دیده عقل مشاهده نمود که پر تو خورشید رشد از ناصیه مبارکش تافته وهمای نجابت ، بر فرق سعادت سایه اندخته است، مهر عاطفت تابنده تر گشت و بد مرحمت ، نور افزاینده تر شد و کلید خزینه اسرار ، به کف اختیار حضرت خدا یگانی داد و کیسه نقود آمال برگشود و جواهر مقاصد و مطالب بدو بنمود که مگر تلاطم امواج طغیان ملوک و حکام اطراف را صفاتی همای عنایت و امداد

نواب شاهی تسکین دهد و آتش عناد و خلاف حکام یه پس را قطرات امطرار لشکر نصرت شعار نواب پادشاهی انطفا پذیر گرداند . حصول این صورت از یمن توجه و شرف قدم حضرت عالی فرزندی ، به صوب صواب انجام اردوی پادشاهی ، برآینه ضمیر معاینه می نماید .

حضرت خانی صدف سمع به قبول فیض قطرات مطرات عبارات لطیفة سلطانی باز کرد و بلبل نطق گلبن اخلاص ، چون غنچه ، دهان به نسیم اطاعت و انقیاد حضرت سلطانی بگشود و چمن بوستان سعادت نمای زبان را به ازهار نعمت خلافت پناه ، تازه و منور گردانید و مرتكب این خدمت شد .
حضرت خلافت پناه سلطانی ، مردان گزیده و دلیران کار دیده ، مثل میرحسین اسوار دیلمانی که از اعیان ملک و مشاهیر دولت بود و مولانا محمد لاهجانی ، المشهور به المخافی [کذا] ، که به آداب رسالت متخلی و خدمت او به بارگاه رفیعه پسندیده و در حسن سیر و کمال هنر مشارالیه و متفق علیه و سردفتر فضای نامدار و حیثیت بالagt و فصاحتش بدان مرتبه که در پیر چرخ را گوشمال می داد و میرحسن خالدار و دجاج شوک و دیگر ملازمان منتخب را در خیل بندگان و در شمار همرهان ساخت .

رأی جهان آرای خانی بر حرکت قرار گرفت و به فال فرخ و طالع میمون ، از دیلمان نهضت اختیار فرمود و رکاب فلک قدر ، در مسایر نصرت روان شد . در آن او ان سن مبارکش ، چون ماه شب چهارده ، در ضیاء عمر و سلطنت نور افزا بود با وجود آنکه مداومت و ملازمت به سواری بعیده نداشت و غایت حرکت از لسپو به دو روز تا دیلمان سمت و قوع می یافت ، مرتكب مشقت و ریاضت سفر بعید گشت . چون به فرخنده تر و قتی ، همای جلال به خطه ساوه سایه انداخت ، مراج مبارک از جاده اعتدال انحراف نمود و اثر تب ظاهر شد .

حیمیت خسروانه ، تحمل این مشقت را برخود گرفت و از عزیمت حرکت متقاعد نشد و از آنجاکه به سمت کاشان نور طلعت مستنیر گشت ، مرض زیادتی نمود .

طبیب روشن رأی که در تدبیر مرض و استرداد صحبت به برهان «إِنَّهُ لَمَوْيِدٌ مِّنْ رُوحِ الْقَدْسِ» راه دانش می‌پیمود . فحوای «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ» دستور و مقننی ساخت و ترکیب ادویه و ترتیب اشربه لازم شمرد و خدام عالیه رسم تناول و تشارب به تقدیم رسانیدند ، شربت فایده مند و مناسب مزاج اقدس آمد ، بیت :

شاه عالم بهر آن خورده است میمون شربتی
تا شود صافی و باقی قالبیش مانند روح
این تکلفها چه حاجت چون بدبو بخشیده‌اند

قالبی چون جان عیسی مدتی چون عمر نوح

بعد از فراغ شربت مسهل ، صبح صحبت از مطلع امید دمید و قوت طبیعت اثر سقم و ملال از دامن مبارک برافشاند . «إِذَا صَحَّ فَالنَّزَمَانَ صَحِّحَ وَ إِذَا اعْتَلَ فَالنَّزَمَانَ عَلَيْلَ» زنگ غم از روی آینه دلها زدوده گشت و نواسم سلوت و روایح راحت وزیدن گرفت و ناتسوانی و عال ، به اعداء حضرت انتقال یافت و از کاشان رکاب سعادت به اصفهان حرکت کرد و به اردبیل همایون ملاحق و ملاصدق گشت .

نواب شاهی امرای عالی را به تنظیم استقبال اشارت فرمود و به اعزاز هر چه تمامتر ، به خانه لله بیک که امیر الامر و محروم اسرار شاهی بود ، فرو آوردن و نواب اعلای شاهی ، دختر لله بیک را نامزد حضرت اعلای خانی فرمود و در عقد ازدواج درآورد و اختر اقبال لله بیک ، از فر مصاهرت حضرت خانی ، به اوج کمال صعود یافت .

چون عنان عنایت از لی بدان معطوف بود که سحاب نوال سعی جمیل نواب عالی بر حدائق مطالب اولیای دولت افاضت نماید ، و ظایف ملازمت و مسئول و ملتمس حضرت خانی را به مکان احمداد و مقام ارتضای نواب شاهی پیوسته گردانید و آمال به انجام مقرون گشت و به سایه سعادت پادشاهی آسودگی و استراحت حاصل شد . نواب اعلای پادشاهی شاهی شمع ضمیر به مجالست مشاورت افروخته ، بیرام بیک را با لشکری که در تابین بودند ، همراه حضرت اعلای خانی گردانید .

رأی جهان آرای خانی پرتو مراجعت به ممالک گیلان انداختن مصمم فرموده و بیک گردون ، اخبار مقامات رکاب جلالت ، به گوش اولیا و اهل روزگار شایع و مستفیض گردانید . چون قرص خورشید سلطنت به افق فزوین طالع شد ، با وجود زمستان و خرابی الکه طارم ، مصلحت بدان قرار گرفت که به لمس نزول فرموده ، حضرات عالیات امرا و سرداران ، مثل چلپاییک میر خلخال و جوشن بیک میر قراباغ و رساق دیگر غازیان نامدار که نواب شاهی جهت مسکر تعیین فرموده بودند ، جمع آورده ، از آنجا متوجه بیه پس گردند . بر موجب صلاح لمس را مخیم سرادقات جلال ساختند . خواطر زمین و زمان بهوصول رکاب خدایگانی ، نور بهجت وبها گرفت و بلبل طرب بر گلشن شادی در ترنم آمد .

و همچنانچه در فصول گذشته قصه فرار میر غیاث الدین از خدمت میرزا علی و بهاردو رفتن مذکور گشت ، با وجود آنکه قلعه طارم در دست نواب سلطانی بود ، میر غیاث الدین با امرای شاهی در ساخته ، التماس قلعه و طارم فرمود و همت عالی شاهی اسعاف امنیت او نمود و طارم و قلعه را به میر غیاث الدین رجوع کرد .

میر غیاث الدین که کینه حبس و قید در دل داشت و با کالجار که در

حبس او شریک فریدون بود ، شرار آتش آن غصه دم بدم می افروخت و همراهی بیرام بیک را فرصت انتقام دانست و به نفاق موؤانست و موافقت اختیار کرد . حضرات امرای مذکورین که به لمسر جمعیت نمودند ، اکتفا به علو قه مقرر نمی کردند .

دست به نهض و غارت دراز کرده ، به مرتبه ای رسید که اهالی رو دبار را قوت اقامت نمانده همه متفرق می گشتنند . و انگیز غارت از مقدمه انتقام میر غیاث الدین بود که دائماً امرای اتراء را دلالت به خرابی لمسر می کرد .

نواب سلطان حسن که خرابی الکه را دریافت ، کالجار و سدید را با یک هزار و پانصد نفر به ملازمت حضرت اعلای خانی فرستاد . چون کالجار و سدید خاک آستانه را سجده گاه ساختند و بدین مرام سرافراز گشتند ، نور سعادت بر جبهه ایشان هویدا شد . بعد از [در] یافت فیض خدمت و شرف مجالست ، جهت دفع طمع سلطان هاشم که مبالغه وال حاج به التماس ، اعطای لمسر ، از حضرت سلطان حسن داشت ، سلطنت و حکومت لمسر و طالغان را به خدام اعلی ، مبارک باد گفتند و صلاح بدان دانستند که غازیان را از لمسر کوچانیده به حدود بیه پس ، جهت دست برد ببرند . اما افساد میر غیاث الدین مانع تمام بود و انتقام میر غیاث الدین به مرتبه ای رسید که به مجلس شرب امرای اتراء ، در حضور مبارک اعلی خانی ، اظهار مافی الضمیر کرد که هر چه سلاطین گیلان از اساس پادشاهی دارند ، همه دست فرسوده من است . همچنین نمک بحر امی را شعار روزگار خود ساخته بود و از روی خداوند خود شرم آوری نمی کرد . ماده کافر نعمتی میر غیاث الدین از دلالت سلطان هاشم اضافه علت شده بود که سلطان هاشم دواعی خلاف با حضرت سلطان حسن در ضمیر داشت و هر لحظه میر غیاث الدین را فریغه یک جهتی و رجوع

منصب امارت کلی می کرد . میر غیاث الدین به استظهار عنایت سلطان هاشم، خلل در امور مملکت و حکومت حضرت سلطانی می نمود و رخنه در امور به ظهور می رسانید و در آن صدد بود که بنای مودت ویک جهتی بیرام بیک و سلطان هاشم را به وثوق عهد استحکام دهد . از این جهت لانقطاع در تحریک فتنه و تخریب ولایات طالغان و لمبر که مدتی در تحت فرمان داشت، سعی می کرد و در زجر و ملامت رعایا و رعیت، درویش و تو انگر را متساوی می داشت و رحمی به هیچ طایفه نمی کرد . با وجود آنکه همه روزه علوفة مقرری از کالجار لطفاً او عنفاً اخذ می کردند ، اکتفا بدان هم نمی نمودند و مال صامت و ناطق و طارف وتالد و مأکول و ملبوس اهالی لمبر [به] نهبا و غارت می برند و هیچ فرو نمی گذاشتند .

اتفاقاً آن سال در تلال و هادجبل بر فهای عظیم و سرماهای بی اندازه به مرتبه ای رسیده که راهها بالکل مسدود و انباسته شده بود که اهل بلاد را ارتحال و انتقال محال و راه فرار مجال نداشتند . عاقبت خرابی به مرتبه ای رسید که رعایا و رعیت از هستی در افتادند و مدت سه ماه بیرام بیک ، بدین نسق با لشکر اوقات به لمبر گذراند .

چون آفتاب به بیت الشرف رسید، کالجار و سدید به رحیله که دانستند و تدبیری که تو انستند ، بیرام بیک را پیش گرفته، متوجه جیجان و رحمت آباد گشتن و خدام حضرت اعلای خانی ، رایات سلطنت به لمبر ثابت گردانیده، اقامت فرمود .

خبر توجه لشکر شاهی که به امیره حسام الدین رسانیدند، سپاه کوهدم وجیجان و رحمت آباد را به مقابله ایشان امر فرمود که متخصص به حصن حسین گشته، در کمین باشند و آنچه دست دهد به محاربه تقصیر نکنند و خود به رشت توقف فرموده بیرام بیک و کالجار با جنود نصرت شعار، به موسی-

آباد نزول نمودند و قبل از اینکه نواب شاهی و حضرت اعلای سلطانی جهت استطلاع لشکر به مازندران ایلچی فرستاده بودند ، از جانب میر عبدالکریم پانصد نفری به سرداری تاج الدین قاضی واژ جانب آقا رستم ، هفتصد سوار به سرداری یک نفر میری ، به حوالی کوهدم به کوملک رسیدند . عازیان هر روزه از موسی آباد ، به کوهدم به محابیه بیه پسیان می آمدند و جنگ تیر می کردند . اما مبالغه و مجاهده نداشتند ، روزگار می گذرانیدند . و بعد از اندک مدت از محاربه دست باز داشته ، به موسی آباد معاودت می نمودند .

چون کیفیتی از کافر نعمتی در طبیعت میر غیاث الدین رسوخ یافته که مبدأ صدور افعال شنیعه می شد و هر لحظه به تحریک فتنه ای اظهار مافی الضمیر خود می کرد و سپاه شاهی را دلالت به غارت و تلران خرگام و دیلمان می نمود ، تا این ولایات نیز مثل ولایات لمسر و طالغان خراب و ویران شود ، سدید و کالجار تیجار میر غیاث الدین و اعمال سیئه غیر مرضیه اورا چون دریافتند و متحلی بدین مناقب دانستند ، به ترتیب و تدرج در تدبیر دفع حرکات نا مخدومه و شقاوت ابدی که پیش گرفته بود گشتند و تجنب از مخالفت و تحرز و تنفر از مجالست او واجب شمردند که دناعت او سبب فساد احوال حکام مبرز و ماده عوایب سلاطین مستبصر می شد تا به رعایا و رعیت و ملک و ملت چه رسد .

سدید و کالجار ، به اتفاق در باب قتل میر غیاث الدین با بیرام بیک و چلپا بیک مجلس مشورت کردند و مبلغی تقبل نمودند . بیرام بیک که میر عاقلی بود فرمود که میر غیاث الدین در اردوی همایون مشهور و معروف است و بی سندی و تبلیغ حجتی اورا به قتل آوردن خالی از تعذری نیست . البته وسیله ای می باید .

سید که بدین مرتبه رخصت یافت ، از آن حیثیت که بر کمال حیله خود و ثوق داشت و هیچ مشکلی در امور حکمت عملیه مدنیه، رهینه اندیشه او نبود و سهامات تدابیر همه بر هدف مراد می رساند و مزاج او مستعد مکر و فتنه و زمام عقل او کافی این نوع مهمات و ذهن او به اعمال محیله قادر و ماهر و طبیعت او به مواضیت این وظیفه متعادل و مایل ، غصه چند نفر طالغانی که از زمرة عاصیان و حق مشناسان و بر خدمات ایشان اعتمادی نبود و تابعان دولت و لقمه دوست و بی حقیقت بودند و در اوقات خوش وقتی و حکومت ، ندیم و محرم خاص میر غیاث الدین و رسوم خدمت به جای می آوردن و بعد از انتقال دولت میر غیاث الدین ، خدمت کالجار را خوش کرده و در آن او ان که حکم طارم میر غیاث الدین آورده بود و سلطان حسن قلعه را به او رجوع فرموده ، از جاده خدمت کالجار انحراف جسته ، خدمت میر غیاث الدین اختیار کرده [بودند] ، حقد ایشان در دل سید که استشمام رخصت قتل میر غیاث الدین از خدا می خواست . از بیرام بیک که استشمام رخصت قتل میر غیاث الدین نمود ، مکتوبی به صناعت مکر و تزویر آراسته ، به اسم امیر حسام الدین و به نشان میر غیاث الدین اختراع فرمود . مضمون آنکه^۱ عساکر شاهی غافل و داخل اینجا نشسته اند و سلاطین بیه پیش را قوتی نمانده و من نیز بری از ایشان و مستظر هر به عنایت آن خداوند و منتظر رسوم عهد آن حضرت می باشم جهت استیصال سپاه شاهی و جنود بیه پیش ، یک هزار مرد نیک بیه پس کافی است . اگر فرستند از این طرف با جوانان نیک که همراه اند ، بر سر ایشان ریخته ، دمار بر آوردن بایسر وجه میسر است .

بدین مضمون مکتوب را زینت داد و چند نفری را بدین مهم مخصوص ساخت که هر گاه همان طالغانیان از خیمه میر غیاث الدین بدرآیند و رکفت

نمایند ، به قتل آورده ، سر یکی از ایشان با همان کاغذ تزویر بیارند . و مکتوبی دیگر انشاء کرد معمول به نشان امیره حسام الدین ، به اسم میر غیاث الدین و همان کاغذ را سدید ، در درون آستین خود نگاه داشت . تا چون هنگام تبلیغ حجت و محل قتل میر غیاث الدین باشد ، بر مثال شعبده بازان ، دست در میان رخوت برده ، آن مکتوب تزویر بدرآرد .

بر موجب مقرر اعمال کاذبه به ظهور رسانید . قضا را همان طالغانی جهت الجه ، متوجه حدود بیه پس گشته است ، کسانی که مهیای قتل او بودند ، طالغانی را به قتل آورده ، سراورا با همان کاغذ تزویر نزد سدید آوردند . سدید همان کاغذ را با سر طالغانی برداشت ، به خیمه بیرام بیک بشتاب رفت و فریاد برآورد . همه امرا حاضر شدند . سدید زبان گزار دراز کرد که تنها نه این کاغذ میان ایشان دایر است ، بلکه دیگر کاغذها هم در میان است . شرط در میان آورده که در میان رخوت او دیگر کاغذ امیره حسام الدین هست . چون شرط بسته بود ، لازم شد رخوت میر غیاث الدین را کاویدن . سدید عجالت ورزیده ، دست در بخشۀ میر غیاث الدین کرد و کاغذ تزویر کرده که داشت بیرون آورد و به امرا نمود و فریاد از دست میر غیاث الدین زد . تمام امرای شاهی تحقیق کردند که میر غیاث الدین با ایشان در صدد غدر بوده است . همه به قتل میر غیاث الدین متفق لفظ شدند و میر غیاث الدین را به قتل آوردن و قاسم بیک و برادران او که فرزندان میر زین العابدین طارمی بودند ، از شامت میر غیاث الدین هم به قتل آوردند .

و کاغذهای تزویر را به اردوی شاهی فرستادند . هر آینه کسی که به وسیلت انتقام با ولی نعمت‌ان سوت غصب راند و با ضعیفان و فروستان ، جور و ظلم روا داشته باشد ، آثار ادب این صفت ، راه سعادت ابدی آن طایفه را مسدود گرداند و گرفتار ظلمت ظلم گردد .

در این محل خدام حضرت سلطان حسن به لاهجان نزول می‌داشتند و حضرت اعلای خانی به لمسر وامیر حسام الدین به رشت و اتفاقاً کارگیا محمد که سپه سالار لاهجان بود، در این وقت شربت ممات چشیده و بوسعید میر که سپه سالار لشته‌شاه بود، منصب کارگیا محمد را به بوسعید میر تفویض فرمودند.

چون مدتی بیرام بیک و امرای شاهی به موسی آباد توقف نموده بودند و هوای گیلان بغايت گرم شده و تاب حمای این آب و هوا نداشتند، كالجار این صورت به عرض حضرت اعلای سلطانی رسانیدند. جواب رسید که چون بیرام بیک را داعیه بیلاق جزم شده است، سدید را همراه گردانیده، روانه اردو سازند. تا اگر سدید تو انداز نواب شاهی، به تجدید، استطلاع سپاه نماید. بر موجب صلاح حضرت سلطان حسن، بیرام بیک و سدید از موسی آباد توجه به اردو نمودند.

فصل [چهارم]

در فرستادن سلطان حسن حضرت اعلای خانی را دوم باره به اردوی شاهی و حضرت خانی به اتفاق بیرام بیک متوجه اردو شدن و
شرح آن

حضرت سلطان حسن که از توجه امرای شاهی و سپاه پادشاهی به محابر به مقابله بیه پسیان غیر از خرابی و لایات نتیجه‌های در نیافت و سواد خط نو میدی بر عارض روز مقصود دمیده دید و به نور یقین می‌دانست که ظلمت این مشکل به مصایح رای منبر حضرت اعلای خانی روشنی پذیر و ابواب مهمات به مفاتیح ایادی تدایر و شرف توجه قدم مبارک ایشان متمشی تواند بسود و عقوبد امور به سرانگشت تأمل و تصرف تدبیر و روابط ادلۀ قاطعه عقلیه آن حضرت گشوده خواهد شد، به وسیله تفرس این قابلیات، صبح رای عالم

آرای سلطانی، به یمن مطلع انوار حضرت اعلای خانی جهانبانی، بیت:

روحی است بی کثافت و شمسی است بی کسوف
نوری است بی تغیر و ناری است بی دخان

به اردی اعلا سربزد و بهشرف توجه شریفش اعتنا حاصل کرد و
براهیم کیای حاجی محمد را از لاهجان به خدمت اعلای خانی به لمسر فرستاد
و علی جان خیرجی را در سلک ملازمان خاص گردانید و غرض کلی و مقصد
اصلی در باب استطلاع سپاه شاهی، به عبارات لطیفه موجزه نظام داد و
به حرف شرط ادا نمود که اگر انجاح مرام، به حصول لشکر منصور میسر
نشود، به مصالحت و ممتازجت طرفین بیه پس و بیه پیش، معروفی از اعیان
دولت و مخلسان آستان حضرت شاهی که از پیکر آئینه اخلاص او زنگ
ریست و غبار شبhet برخاسته و در صفاتی نیت، هیچ آفریده را مجال طعن
نباشد و سعی جمیل او در کلیات و جزویات امور مشکور و طبیعت او از سعادت
مصون بود، به اسم ایلچی گری نزد امیره مقرر فرمایند که طغیان سلطان هاشم
از حد گذشته و ملوک و حکام اطراف، گوش به الحان موافقت و مخالفت
بیه پس دارند. و گاهی که رفع این مؤونت شود، تابعیت ملوک اطراف،
بی واسطه میسر خواهد بود.

براهیم کیا حلقة فرمانبری در گوش کرد و اطاعت این امر را فوز به
سعادت دارین دانست و توسعن این مراد در زیر ران آورد و قدم به جاده انقیاد
نهاد. و در اشعه آفتاب سلطنت وجهانبانی اعلای خانی، سایه همای عاطفت،
پناه جست و به تلیم تراب عتبه علیه سرافراز گشت و تمهید مقالات مرجوعه
واجب شمرد.

چون سعادت ازلی در همه احوال مساعد و مقارن حضرت اعلای خانی
بود و حصفات و رزانت در ذات ستوده مرکوز، ورود اوامر و اشارات

شهریار کامگار را در متابعت و مطابعه، مزید درجات عز و بختیاری شناخت و در اسرع زمان رکاب همایون، درضمان اقبال، از لمسه نهضت و رکضت اختیار کرد و چتر هما آسا به الموت افراحت و از آنجا به تخت طالغان، آفتاب اعلام، شاعع فرح و سرور انداخت و درسپهر سلطنت، مهر دولت، نور افزود و بدان مقام جلالت، معدات سفر آماده و مرتب گردانید و موازی صد نفر از سوار و پیاده را یرق دادن فرمود. و از راه چال و سپروردین^۱، به منزل مسعود خواجه حسن ماضی که اردوی همایون مخیم جلال ساخته بود، متوجه گشت.

و در این اثنا کالجار، بعد از انصراف خدمت بیرام بیک، سيف الدین آقا که اختیار تمام بیرام بیک بود، جهت اداء تقبیلی پیش گرفته، به دیلمان آورد. و حضرت سلطان حسن از لاهجان به راه شیمه رود، رکاب سعادت به دیلمان ارزانی فرمود.

نواب اعلای خانی، چنان بعد مسافتی را با لیغوار سه شب طی منازل فرموده، مقام در گزین را مخیم سراپرده عصمت گردانید و عرصه آن زمین به میامن قدوم مبارک آراسته شد. شعر :

اَهْنَى قُوْمًا اَدْتَ فِيهِمْ مَخِيمٌ وَاحْمَدَ ارْضًا اَدْتَ فِيهَا مَطِيبٌ

و بیرام بیک و سدید که به همین مقام اقامت داشتند، در استظلال عنایت و مکرمت اعلای خانی آسودگی طلبیده، به شرف مجالست و دولت محاورت تشرف یافتند و موضعه مقالات و مطارحه مکالمات فرمودند. مشورت بدان قرار گرفت که چون نسیم صباح پیرهن مشک فام شب را بدرد و گرد عیبر از دامن حریر کره اثیر بیفشدند، نواب عالی به اتفاق بیرام بیک و سدید متوجه زمین مقدس امام سهل علی شوند و غنچه های مقاصد و مطالب از برکات

۱ - امروز « اسفروردین » خوانند.

نسایم ارواح مطهره آن بقعه شکفته شود.

بر موجب مقرر چون انوار دلفروز که از عارض روز ظاهر گشت، نواب عالی به اتفاق بیرام بیک و سدید متوجه شدند. مقارن وصول رکاب همایون به قبه و بارگاه امام سهل‌علی، فرح زیارت متبر که از خاطر عاطر سر برزد. عنان حرکت نرم گردانیده، نزول اختیار فرمودند و چهره مقصود از فیض نور روضه محمود، مسرت نما و روشنی افزاشدو از اثر زیارت و وجود، در آینه اخلاص صورت نیل مراد و مطالب و اغراض جلوه نمود و [حصول] مقاصد نوید می‌داد.

بعد از استفاضه این مقام، مصلحت در آن دانستند که بیرام بیک جهت اخبار مراضی شیم و شرف وصول رکاب همایون بدین منزل ارم به مسامع جلال شاهی، مرکب سعی را تند سازد و تقدم به سبقت حرکت فرمایند تا در آداب تدبیر فتوی راهنیابد و شروع به بصیرت باشد و مراسم تعظیم و تکریم شاهی کماهی سمت ظهور یابد.

بر موجب صلاح، خدام علیه به امام سهل‌علی شرف اقامت نمود و بیرام بیک متوجه اردوی شاهی شد. صباح مقرون به فوز و فیروزی، نواب عالی‌خانی از امام سهل‌علی متوجه اردو گشت. قرین وصول رکاب همایون به اردوی شاهی، چند سر امرای نامدار عالی مقدار شاهی، به استقبال، تعظیم و اجب شمردند و به مناسبت مصادر حضرت اعلای خانی بالله بیک، شموس چتر جلالت به برج دولت و مقام حریم حرمت لله بیک پرتو نزول انداخت و نواب عالی قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت استوار گردانید.

رای اصابت شعار حضرت شاهی، چون خورشید اشعه عنایت، به تفقد احوال و صحبت و مراجعت مهاجرت اوطن و تلخی تعب مشقت غربت و

ارتكاب اخطار اسفار انداخت و به مجلس مقاربت خواند و در مفاوضات و محاورات انواع ملاطفات به تقدیم رساند.

سعت مرحمت شاهی، مسئول و ملتمس نواب عالی را رقم اسعاف کشید و عنان عنایت شاهی به روانه گردانیدن ایلچی به صوب بیه پس منعطف گشت و کردیک که از کبار دولت و مخصوصاً حضرت شاهی بود، نزد امیره حسام الدین فرستاد که درباب مصالحه به نوعی رسوم تمثیل مرعی دارد که هیچ امری در عقده ابهام و اشتباه نماند و ولایات که متعلق حضرت سلطان حسن باشد، به رد و رجوع تقصیر نکند و اساس قصر مصالحه به خوبتر صورتی طرح اندازد و غبار وحشت و آتش فتنه را به زلال صفا فرونشاند.

حضرت سلطان حسن منتظر می‌بود که دولت روز افزون اعلای خانی چه لطیفه برمی‌انگیزد که خار این دغدغه از شارع اقبال برخیزد.

حضرت اعلای خانی به اردو مکث فرمودند تا مصباح او امر علیه شاهی که از مشکوه مرحمت تافته بود، امیره حسام الدین از فیاضی ظلمت، راه به جاده صلاح و صواب می‌برد یانه.

کردیک که صحبت امیره حسام الدین دریافت و به ابلغ وجه او امر و اشارات عالیه ادا کرد، امیره حسام [الدین] ابا واستبعاد نمود که هیچ مملکتی و الکه‌ای از آن حضرت سلطان حسن در تصرف من نیست.

کردیک سخنان امیره حسام الدین به خدمت حضرت سلطان حسن رفع نمود که امیره حسام الدین می‌فرماید که اگر معتمدان سلطانی به حضور ثابت کنند که الکه موروثی ایشان در تصرف من است، در اطاعت امر شاهی به جان کوشیده، به رد و رجوع ما ثبت تقصیر نخواهد رفت.

حضرت سلطانی معتمد مخصوص خود را بدین مهم نزد امیره حسام الدین

فرستاد .

تلون مزاح و نشأة غبار غرور شوکت و حشمت امیره حسام الدین نه چنان راه صواب و صلاح را پوشیده بود که طریق مصالحه پیش گیرد . چون کردیک طغیان امیره حسام الدین را فهمید ، از رشت متوجه خدمت سلطان حسن شد و در دیلمان ، سعادت ملازمت حاصل کرد و نواب حضرت سلطانی ، قامت احوال اورا به کرامت تشریفات و عنایات بیاراست و [اورا] روانه اردوی شاهی گردانید .

کردیک که خاک آستانه شاهی را توییای دیده گردانید و احوال عرضه داشت کرد ، امر عالی پادشاهی به شیخ نجم کبرای گیلانی که برداشته و بزرگ گردانیده و مهمات دارالمرز به کف اختیار ایشان مفوض و مربوط بود ، شرف تخصیص یافت که به قزوین رفته ، برنامط مدعای ملازمان حضرت اعلی با امیره حسام الدین مصالحه فرماید .

حضرت شیخ اطاعت امر واجب شمرد و متوجه قزوین شد . حضرت اعلای خانی ملاعلى جان خیر جى را همراه گردانید و حضرت شیخ از قزوین ، میرزا بیک علائی^۱ را تعیین فرموده ، به خدمت سلطان حسن فرستاد و حضرت سلطانی از جانب خود مولانا سید امیر را که واقف اسرار و شاهد اطوار و در میان کار بود ، همراه میرزا بیک ساخت و به اتفاق متوجه خدمت امیره - حسام الدین شدند و مقالات تمھید نمودند ، قهر امیره حسام الدین جلوه کرد و میرزا بیک و سید امیر را مقید گردانید .

و در آن اوقات که كالجار ، سیف الدین آقا را پیش گرفته ، جهت ادای تقبیلی به دیلمان آورد ، حضرت سلطانی را خزینه‌ای نبود . از ارباب غنائم ، غریب و شهری و کسی که صد تنگه می‌داشت ، از نقد و جنس و نفیس وغیر

۱- این کلمه بیشتر شبیه «علایشی» است .

به اراده و غیر اراده قرض‌ستانده، سیف‌الدین آقا را روانه ساختند و ادای قروض در حین سلطنت سلطان حسن میسر نبود و از دست برنامی آمد. سلطنت که به ملازمان عالی انتقال یافت، به مدارا و دفاتر، بعضی را به تسلی و بعضی را به تراضی، در صدد ادا و ایفاء قروض شدند، و از زمان حرکت شیخ از اردو به فزوین، تا زمان حبس میرزا بیک و سید امیر دریه پس، نواب عالی خانی جهانبانی مرتكب مشقت ملازمت شاهی می‌بودند. و در این اوقات از حرکات خارجه و بد خوئی و عیب جوئی و اختراع فتنه‌ها و ناسازگاری سدید با خرد^۱ و بزرگ، خادمان بغایت متالم [شدند]. چه سدید در وقت سورت غصب، محافظت زیان و تحمل اقران و اکابر و اعیان عادت نداشت و ملازمت آداب حسن برآودشخوار واز فحش تحاشی نمی‌نمود و محاورات سفها، خلق خلیق او بود و به عادت غصب مستظهر واز صیر و حلم مجتنب و محترز واز معايب خود غافل و نقصانات بر او مخفی واز تدبیر این علل ذاهل و خلل کلی از این تقصیر او را حاصل، با وجود استعداد کمالات حکمیه، به معالجات امراض نفسانی خود شروع نمی‌نمود و دوستی کاملی اختیار نمی‌کرد که از طول مسئانست و مصاحبیت، خبری از عیب و نقصانات او دهد، اگرچه گفته‌اند که هیچ‌کس بینا و بصیر به عیب و نقصان خود نیست و کمال حصافت و رویت کسی راست که دائمًا متوجه اطلاع عیوب و رفع نقصانات خود باشد و اگر خود واقف قادر بر عیب خود نباشد، دوستی کیس دانائی که شفیق و رفیق و صاحب اسرار و ثوق و اعتماد به دوستی او باشد پیدا کند و اگرچه آن دوست قلیل به دست آید و اگر اتفاق افتاد کاره اظهار عیوب او خواهد بود. زیرا که دوست صادر به هیچ وجهی صورتی که موجب تفرقه دوست خود باشد نخواهد واقف عیب خود بودن بهر حال

طبیعت مکدرگردد. پس هر عاقلی که آن چنان دوستی داشته باشد، مبالغه به اظهار نقصانات خسود کند. بعد از مبالغه، آن دوست صادق اظهار نقصانات خواهد کرد. آن شخص بعد از علم به عیوب خود، شروع به علاج مرض عیوب نماید.

دماغ سدید به مرتبه‌ای حلل یافته بود که هر روز صفتی که مستتبع سیئه‌ای باشد، بدان اقتدا می‌نمود و عقل خود را فوق عقول می‌دانست. حتی در امور سلطنت حضرت سلطان حسن قدرحی می‌نمود و اعمال سیئة او به مرتبه‌ای رسوخ یافته که با حضرت اعلای خانی در اوقات خلوات به مذمت حضرت سلطان حسن، زبان جسارت دراز می‌کرد و در انگیختن فتنه شورش او، زیاده از تصورات بود. اما کمال عقل و علم و حلم نواب اعلای خانی، ماحی سیئات او بود و به آرای صائب، ازالت امراض نفسانی و رذائل و خصایل و ذمائم قولی و فعلی اومی کرد و صریحاً جواب سدیدمی‌داد که حضرت سلطان حسن ما را خداوند و پدر و ولی نعمت است. این خیالات باطله و افکار ناقصه است. به نوعی تسکین مساده فتنه و فساد سدید می‌کرد که متسلی می‌شد و بدین وجه همواره به تعديل قوای غضبی سدید می‌کوشید. واز تحرمز او می‌جوشید.

حضرت سلطان حسن که به الهام دولت ثابت بود، مشقت نواب عالی خانی را دریافت و موسم سرما رسیده دید. نواب خانی را از اردو طلب فرمود که هجوم خیالات سلطان هاشم به اعلیٰ [درجه] رسیده و حضور شریف بغايت مطلوب و مقصود است.

نواب عالی خانی، به موجب رخصت شاهی، متوجه خدمت حضرت شهریاری شد و پای عزم به رکاب معاودت درآورد و سرعت سیر از حرکت قمر گذرانید و طی منازل و مراحل نموده، به رچه زودتر به قزوین رایات

سلطنت مفتوح گردانیدند . بعد از فراغت استحمام و تطهیر ، از قزوین به فرخنده تر وقتی و خوبتر طالعی نهضت فرمود و رکاب فلک قدر ، در مسایر نصرت به طرف دیلمان روان شد و به منزل نیاجک^۱ چون آفتاب به ممالک دیلمان سایه گستر آمد و ماه دین و دولت اشعة شرف انداخت .

حضرت سلطان حسن تا منزل نیاجک ، وظایف تعظیم واستقبال مرعی فرمود و در کنار گرفت . بیت :

روح بسا روح آشناei یافت

دلش از درد غم رهائی یافت

بعد از حصول صحبت حضرت سلطان حسن ، به وظایف تفقد و به استخبار مقامات و مشقت سفر متکلم گشت و به انواع عطوفات خاطر نوازی فرمود و مدامی که رکاب همایون بهاردوی شاهی تشریف می داشت کسی را یارای مداخلت به اموری که خلاف طبع و نقص ملک و ملت باشد ، نبود .

سلطان هاشم که بساط آستانه شاهی از شرف قدم نواب خانی خالی یافت ، ایلچی را بایلاکات و تبرکات به اردوی شاهی فرستاد و عرضه داشت کرد که همچنانچه سلطان حسن وارث ملک است ، من نیز وارث و سلطان حسن آنچه دشرط مهتری و بزرگی است با من به جای نمی آرد و مسؤول و ملتمس به انجام مقررون نمی گرداند و بی معاونت و عنایت نواب شاهی حصول امانی میسر نیست . [به] آستانه همایون که منزلگه راستان و قبله اسلامیان است ، پناه آورده تا از کمال عدالت غوررسی فرمایند .

القصه ایلچی سلطان هاشم به تقبلی بسیار ، حکم کرجیان حاصل کرد و با ایلچی شاهی ذوالنون نام به خدمت سلطان هاشم مراجعت نمود .

۱ - این کلمه « بیاجک » نیز خوانده می شود .

در این آئتا حضرت سلطان حسن ، دختر کارگیا امیره کیای گوکی که حاکم گوکه و کیسم بود، در حبالت زوجیت در آورد . سلطان هاشم که حکم شاهی در باب کرجیان حاصل کرده بود، به ذوالثون داد و خواجه صدر که وزیر سلطان هاشم بسود همراه ساخت و به خدمت حضرت سلطان حسن فرستاد . خواجه صدر و ایلچی پادشاهی شاهی را نواب سلطانی چند روزی نگاه داشته ، از دیلمان همراه کالجار به لاهیجان فرستاد .

فصل [پنجم]

در شرح قصه سلطان هاشم و با لشکر به کرجیان جلوس نمودن و به سختسر استحکام فرموده به مقابله و مباربه حضرت سلطان حسن شروع نموده هزیمت یافتن و سلطان هاشم به مازندران رفتن در تاریخ احدی عشر [و] تسعماهی

سلطان هاشم که صحبت تدبیر خود را به حصول حکم شاهی در بباب کرجیان مطابق مقصود و موافق مدعای خود دریافت و به این مقدمه مستظره به مساعدت طالع شد و این قیاس مع الفارق را تطبیق به تصور بدیهیة الفساد ظهور و خروج کرد و با وجود ملاحظه کثیر جنود و سپاه و استقلال نواب حضرت خلافت پناه ، از خلل و فساد عواقب این نوع خروج نیندیشید و با لشکر قلیل تنکابن و شرذمهای بی حقیقت متوجه کرجیان گشت و جلوس اختیار نمود و میر کیسی کاملی که متحلی به صفات دانش و در علم حکمت مدنی مستحضر مسائل آداب جهانگیری باشد نداشت که منع اغلاط تدبیر او کند و غافل از این معنی بود که کفالت امور خروج و حکومت به مجرد حکم سلاطین میسر نشود و شرایط آداب مرتبه خروج و مدعای جهانگیری اگرچه بسیار است ، اما لااقل علم به دو مسئله از جمله ضروریات است : اولاً حدوث فترات و انقلابات و خالی بودن ملک از ولات و حکام

ذی شوکت، و ثانیاً کثرت اعوان و انصار و اتفاق ممل و مراجعت ارباب دین و دول و توفیقات حضرت دافع العلل. با وجود عدم استعداد به تحصیل این فضیلت و قلت مهارت به علم این آداب، شروع به مهم خطیر سلطنت و جهانگیری نه از فرزانگی و ممتازت رای و رویت بود.

نواب عالی سلطان حسن که به چاک رود نزول اجلال داشت و خبر جسارت لشکر کشی و ملک گیری استماع فرمود و تجربیات عملیه سلطان هاشم از قانون و قواعد آداب خروج خارج دید و شرایط فضیلتی که در سیادات و ریاسات مستعمل بود، از او مفقود یافت، علم اليقین حاصل کرد که شروع سلطان هاشم به بصیرت نیست و عزم خروج، طلب مجهول مطلق است. از چاک رود پای سعادت به رکاب دولت در آورد و به اتفاق حضرت میرزا علی، به رانکوه تشریف ارزانی فرمودند و به همه ولایت خبر لشکر کردند و طریق حصافت پیش گرفت و ظلمت و سواں سلطان هاشم را به نور رزانت و کمال عقل رفع می نمود و باد نخوت او را پای بست خالک تواضع می کرد و عز انتظام در عقد آل و احباب و اخوان و خلان می دانست و منشور مودت این دودمان کبری به طفرای «*إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْدِيِّ*» توشیح صفحه خاطرمی گردانید و عنایت کامله و عاطفت شامله را هادی سبیل ظلمت سلطان هاشم ساخت و قواعد مقدمات مواعظ و نصائح را به فرایدلآلی قوائد ارجمند، در عقد افادت و استفاضت منظم گردانید و به وجهی روشن و مبرهن ساخت که منصف متصف به فطانت، بعد از استماع و اطلاع بدان، غیر از قبول و اذعان و موافقت و متابعت هیچ رأی دیگر پیرامون ضمیر نمی گشت و هردم مسن و اهل اعتبار را بدین مهم نزد سلطان هاشم فرستاد تا وظایف مراجعت مرعی دارد و شاید که از نشأة حکومت و جاه ولشکر و سپاه هشیار گردد و

راه صدق و صواب پیش‌گیرد و قدر دولت را بشناسد و ترک فضولی و عقوقی نماید.

این مقالات نصایح به سلطان هاشم مؤثر نگشت ، بلکه بر ضعف و مستولی بودن خوف و هراس نواب سلطانی حمل فرمود و نزد حکام و سلاطین مازندران فرستاد و استمداد لشکر و مدد نمود . ذاهل از این معنی که سلاطین مازندران و رستمدار این نوع فرصت را مغتنم می‌دانستند . بیت :

چو دشمن به دشمن شود مشتعل

تسو بسا دوست بنشین به آرام دل

روزنامه اوقات ایشان بود ، حکام مازندران خصوصاً آفارستم طریق نمامی و دو روئی و سعایت پیش‌گرفته ، رخسار آرزوی سلطان هاشم را به گلگونه مقصود فرستادن کجکه رنگ می‌دادند و در عقب به رسول و رسائل بهتری و مهتری نواب عالی سلطانی و کهتری و فرمان برداری سلطان هاشم ثابت می‌کرد[ند] و نفی اطوار غیر مرغوب سلطان هاشم می‌نمودند .

در این اثنا قاضی محمد که فرزند فقیه فاضل فقهی حسین متقاضی لاهجان و مرد متعین و بغايت زيرك و در تمشیت مهمام رشد تمام داشت وجهت حکم کرجيان بهاردوی شاهی رفته بود ، حکم شاهی به اسم سلطان حسن حاصل کرده رسید . حضرت سلطانی توقيع همایون ، به دست ذوالنون - ايلچی پادشاهی - که سلطان هاشم به جهت کرجيان آورده بود داد و نزد سلطان هاشم باز فرستاد . از آن هم سلطان هاشم متنبه نشد و محمد کیا - سپه سالار تنکابن - را با لشکر روانه سخترساخت و راهها را مسدود گردانید واستحکام ممر و عبور به اشجار نموده ، متحصن گشت .

حضرت سلطان حسن که قصه عزل حضرت میرزا علی و ناتمامی مهمات و مشمر نهادن مصالحة بیه پس و خروج سلطان هاشم و دو روئی ملوک و

حکام رستمدار و مازندران مشاهده کرد ، استقامتی در اصابت رأی رزین واقع گشت و واقعاً اجتماع صور مختلفه در آن واحد حیرت فرزای عقول بود ، چون ذات مقدس حضرت اعلای سلطانی مظہر لطف حق و در کمال حسن تقویم به برهان « وَصَوْرَكُمْ فَأَحَسْنَ صَوْرَكُمْ » ثابت گشته و ظهور دولت آن حضرت را رایات فتح و نصرت قرین و عقل کاملش ، بسر جاده صواب مسلک سداد می نمود ، میدان فضل حق را فسیح دانست و دل به گرمی فیض حضرت فیاض قوی گردانید و نظر همت براستقبال تدبیر امور برگماشت و سپاه ضمیر بر خیل مهام راند و کار گیا هادی کیا الموتی کسه مردی تمام و فیروز به جنگ و نور رشد بر ناصیه او هویدا و در وقت سلطنت میرزا علی ، معزول و پریشان روزگار می گشت ، خواند و چهره او را از آلایش کدورت عزل به آب رعایت و تربیت پاک ساخت و به انواع دلنوازی بنواخت و حکومت پاشجا نامزد استحقاق و استعداد او گردانید و قامت اورا به لباس شفقت و مکرمت بیاراست و نو کرزاده ها که به طیب خلق حسن آسوده بودند و نسیم کرامت دائمآ از مهб دلنوازی بر ریاض امانی ایشان می وزید ، به میاه الطاف ، مجدد و تازه ساخت و به جهت رغبت رعیت تنکابن و اطمینان خاطر ایشان ، فرزند کار گیا یحیی کیای تنکابنی - میرحسین نام - که به الموت مقید بود ، خلاص داده همراه داشتند .

و اتفاقاً بعضی پیاده ها از طرف بیه پس فرار جسته ، متمسلک بسدا من دولت حضرت سلطانی شده بودند و به استرداد ایشان امیره حسام الدین الحاح تمام داشت .

نواب اعلای سلطانی ، وقت را که مضيق و محل را که نازک دید ، مصلحت در اعود فرار نموده ها دانست و هنگام ارجاع ایشان ، به هم م عالیه امیره مستمد و به سفارش حلود مستند به عنایت کامله ایشان گشت که با وجود

غلظت و توجه لشکر به تنکابن، چه صدائی از گنبد اخلاص امیره مسموع می‌گردد و چه نغمه ملایمه و نفره متنافره از قانون محبت و خصوصت به گوش می‌رسد که حسب المقدور به اصلاح آن شروع نماید.

امیره حسام الدین از ارجاع غاییان منت پذیرگشت و جواب شافی که [از آن] نسیم دوستی به مشام می‌رسید و اطمینان را شاید، کرامت فرمود. چون به فضل جميل و لطف جزیل منعم بی همتا، حضرت سلطان حسن از حسن تدابیر برخورداری یافت و از لطف تدایر قضایا و خاطر نوازی لشکری و رعیت و حکام ذی شوکت فراغت حاصل کرد و مطمئن گشت، اگرچه با شوکت لشکر منصور، صفت عجز و قصور سلطان هاشم ظاهر بود و امارات و علامات هزیمت بر صفحه احوال و آمال آن جمیع بی‌همیت روشن و صبح امید فتح از مطلع مراد اعلای سلطانی تبسم می‌نمود، اما بهر حال رعایت احتیاط در همه باب واجب دانسته، نص صریح «وَشَاءِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» را نصب العین گردانید و به احضار اهل تنجمیم اشارت عليه شرف نفاذ یافت. بعد از جمعیت منجمان به اختیار اوضاع و انتظار کواكب و تنظیم و تمزیج و مسعود بودن طالع مبارک و منحوس گشتن طالع مخالف و نتیجه مقابله و محاربه و جنگ و صلح، میل خاطر شریف به استفاده گشت جناب سید فاضل سید عبد‌الله منجم که مهارت تمام بر علوم ریاضی داشت و عملیات اورا اهل روزگار به تجربه معلوم فرموده و مستحضر مولود مبارک و تسییرات و برج انتهای و عطایا بود، بر طالع تحويل عالم خبیر، به نظر دقیق مطالعه مولود نمود و تصریح کرد که در طالع مبارک اعلای سلطانی رسوخ حکومت و سلطنت نمی‌نماید و طالع سلطان هاشم نیر بغايت پريشان حال و تسیير، به موقع منحوسه رسیده، اما مآثر و مفاحر و سلطنت وجهانگيري حضرت اعلای خانی، تواریخ

ملوک و سلاطین ایام خواهد شد و انوار عدل او نام نوشیروان، در طی نسیان خواهد آورد.

به اعتماد صحت قول اهل تنظیم، سلطنت و حکومت دارالمرز نامزد حضرت اعلای خانی کردند و تفأل فتح به اسم سامي از رقم کلک قضا و قدر دانستند و تمام لشکر در تابین نواب همایون خانی ساختند و خدام عالی خانی چون گلهای طری در با غ حکومت و سلطنت بر گلبن تمکین شکفته و در بوستان خلافت چون سروشهی بر چمن تحسین و احسان رسته، از رانکوه نهضت اختیار کرد و روی دولت روز افزون به تدارک هجوم خیالات فاسدۀ جهانگیری سلطان هاشم آورد و همت عالی مقتضی مقابله و محاربه گشت و سپاه ظفر قرین شکور و دیلمان به کیا هند که سalar سپاه هردو ولایت بسود رجوع نمود و منقل‌گردانید و لشکر سمام در عقب و لشکر رانکوه و طالغان که سپهدار ایشان كالجار بود، در ملازمت نواب اعلای خانی، در عقب لشکر سمام و جنود لشتنشاه ولاهجان که سalar ایشان بوسعید میر بود، با حضرت سلطان حسن و حضرت میرزا علی در عقب اعلای خانی، به همین ترتیب نواب اعلای خانی متوجه ساحل بحر گشت و شب به کنار پلورود نزول اختیار فرمود و قریب نزول رکاب عالی، سلطان عباس با لشکر الموت به همین منزل شرف خدمت دریافت.

روز دیگر که آفتاب نیک پیکرسر از مهد سپهر بیرون کرد، بر عمارت معهود لشکری شمار در حیطۀ ضبط سرداران شوکت شعار، بر مثال کواكب سیار، در سلک خدمت اعلای خانی منظم شدند و به ترتیب منزل به منزل به مقام خشکه رود رسیدند. با وجود آنکه برمزا ج مبارک حضرت سلطانی عارضه تب طاری شده بود، حرکت بر سکون راجح شمرده، به اتفاق حضرت میرزا علی، از رودسر به سیاکله رود نزول اجلال فرمود.

آوازه حركت سپاه نصرت پناه که به گوش سلطان هاشم رسید ، از کرجیان کوچ کرد و به سختسر آمد و محمد کیا استحکام آن منزل را ترک گرفت و به مقام دینا رود که جای تنگ واز مرداب و گرداب تا دریا فاصله و بعد مسافت ده گز بیشتر نبود آمده ، بنیاد استحکام کرد. اما با وجود وصول رکاب همایون محمد کیا ، فرصت اتمام استحکام آن مقام نداشت .

وقت چاشت که خسرو آفاق وانجم ، رایت اعتلا برافراشت ، قراولان بهم زسیده ، بنیاد محاربه نهادند . وقت عصریه را کیا هند نیز که منقلای لشکر بود ، قبل از رسیدن تمام عساکر ، پیش دستی کرد و با دویست سوار و چند نفر پیاده ، به محاربه مسارت نمود و چون قضا ، نگین سعادت به شرف القاب سلطنت و حکومت اعلای خانی ، نقش دوام و خلودمی کرد ، رکاب دولت که به کنار خشکه رود رسید ، امارات و علامات رایات فرقه دسا که به چشم مخالف رسید ، برمثال باد و آب ، بر روی خاک ، باران و آتش شدند و به محاربۀ زمان اندک ، لشکر مخالف تاب حمله دلاوران نیاورده ، هزیمت نمودند و کیا هند مظفر و منصور گشت. از جمله سواران دلاور ، فرزند کیا هند - تاج الدین - و فرزند بال ایملک شکوری - میرحسین - و برادرش ایملک ، برمثال آتش که در نیستان افتاد ، سپاه مخالف را برهم می زدند و سرهای مخالفان [را] آورده ، در قدم رکاب همایون می انداختند و به حسام خون

آشام ، صبح دشمن به شام و نهار بدخواه ، ظلام گردانیدند . [کذا]
چون دامن روز دست ظلمت شب گرفته بسود ، عقب گیری مخالفان خلاف مصلحت دانسته ، عنان دولت به منزل فتح منعطف گشت و بندگان دولت بزم و مردان رزم ، هر یک هنگام هیجا ، چون آتش سوزنده در صف پیکار و بسان آب خرامنده ، از میدان کارزار مراجعت نموده ، خاک آستانه اعلای خانی را سرمه دیده گردانیدند و هر یکی علی مراتب در جاتهم و مقادیر

منازلهم ، به التفات تحسین و احسان نواب خانی سر بلند گشتند و جهت
تبليغ اين فتح و همراهی طبقات مردم که در مبارزت سبقت نموده بودند ،
معروفی از اعيان حضرت و ملازم خاصی از درگاه سعادت که شجاعت ايشان
از کشف و ايصال بي نياز گشته و محاسن صفات و وضوح بینات ، از شرح و
تقرير استغنا يافته بود ، به خدمت حضرت اعلاي سلطاني روانه گردانيد .
raigheh فتح که به مشام اعلاي سلطاني رسيد ، مردان کار کرده را به قدر استحقاق
در رتبه افزواد و بتوفیر عنيات بنواخت . و مقارن وصول اين خبر ، عارضه
به صحبت مبدل گشت و ذات مزکای معلى بسان آفتاب از غيم غم بیرون آمد .

١٣

از مژدهٔ فتح بستگی رفت ور هزم حسود خستگی رفت
یمن انوار قدوم حضرت اعلای خانی بر کافهٔ برایا تافت و آثار محاسن
شمشیر و خنجر بر وجنات ملک وملت ظاهر گشت . رأی عالم آرای سلطانی
به ملاقات حضرت خانی قرار گرفت و به فرخنده‌تر طالعی از سیاکله رود
نهضت فرموده و به مقام خشکه رود که منزل فتح بود ، با حضرت خانی
ملاقات فرمود و از لعل گویای آبدار ، لؤلؤی شاهوار تحسین آشکار کرد
وعناب شکر بارش ، از پستهٔ تنگ شکر مهر و عاطفت به ثنا و محمدت اعلای
خانی برگشود . بلیل زبان حضرت اعلای خانی ، به آیات سبع المثانی ،
در چمزون بوستان نعمت سلطانی هن اردستان شد .

۱۰۷

خیلی مسانده از لفظ او در فاصله

حشد بـ ده از خلق او مشک اذفـ

بعد از استفاضه شرف صحبت، صلاح بر نقل حضرت میرزا علی از مقام سیاکله رود به رانکوه دیدند. بر موجب صلاح، معتمدی را همراه حضرت

میوز اعلیٰ گردانیده ، به رانکوه فرستادند . و حضرت سکندر ثانی خانی با سپاه ظفر نشانی ، متوجه تنکابن شد . از مقام مزرعک ، سلطان هاشم که صیت لشکر شنید ، چون بید لرزید و سراسیمه ، از راه جور پشته ، به اتفاق محمد کیا راه قلعه پلنگ پیش گرفت .

نواب اعلای جهانبانی خانی ، بعد از تحقیق فرار سلطان هاشم ، به اساس تمام ، آفتاب سلطنت پرتو امن و امان به تنکابن انداخت و طبل بشارت فرو کوفت و از ناصواب و اجحافی که سلطان هاشم با مردم تنکابن کرده بود ، مردم تنکابن سلطان هاشم را به خانه جای نمی دادند . حتی خدام نزدیک از قبچی^۱ و آبدار ویساول و خزینه‌چی ، با وجود حقوق نعم و وفور کرم ، همه [اورا] گذاشت ، دامن دولت اعلای خانی را گرفته بودند . نواب خانی زبان استتعاجاب ، بهادای این معنی ، گوهر بار ساخت که با وجود استقلال سلطان هاشم ، لااقل دوسال و سه سال ، ملازمان مقرب ، شرایط خدمت به جای نیاورد ، چرا از خدمت استبعاد نموده باشد . خاطر مبارک به تفحص این احوال مایل گشت . تحقیق فرمودند که خواص غیر مرضیه سلطان هاشم به مرتبه‌ای رسیده که به احساس خطائی و به مجرد صدور اندک گناهی و حدوث صغیره‌ای از ملازمی ، از فرط غضب و عدم ماسکه ، توسل به اضرار و تالم و تعذیب به قیود و اغلال می نمود و ارتکاب این مکروهات را علت تأذیب می دانست ولذتی بروجه تشفی او را از این جهت حاصل می شد و این صفت خلق خلیق او شده و امساکی به حد کمال در طبیعت او جاگرفته بود . لاجرم از آن حرکات نا موجه ، طباع کافه خلق از رعایا و لشکری منتهر گردد و خاطرها بکلی از سمت اخلاص برگردد و امور مملکت و مصالح سلطنت ، به زوال و انصرام انجامد .

۱ - شکل دیگری از فایوجی و قایچی است که بمعنی دربان است .

حضرت سلطانی از خشکه رود ، منزل به منزل جناح همای عاطف
بگسترانید و به تنکابن سایه انداخت و حضرت اعلای خانی به شرف صحبت
نواب سلطانی مشرف گشت و مجلس خورمی^۱ بر مثال بهشت بین آرایش
یافت و اسباب شاد کامی و ابسواب کامرانی آماده و گشاده گشت و اطناپ
سر اپرده عیش و عشرت به قبة کیوان کشید.

سلطان هاشم از راه جور پشته به قلعه رفت و اهالی قلعه را به انواع
عنایت و رعایت استمالت فرمود و با ایشان مواضعه بدان قرار داد که مدت
یک سال به محافظت قلعه کوشش فرمایند که آقارستم و میر عبدالکریم را بالشکر
خواهیم آورد و از قلعه پانگ متوجه مازندران گشت.

حضرت سلطانی در اشعه آفتاب سلطنت، سایه همایون بسر رعایا و
زیر دستان ممالک تنکابن انداخت و آوازه انوار احسان شامل، چون روشنی
روز، عرصه زمین تنکابن را بگرفت . نواب اعلای سلطانی با حضرت
خدایگانی خانی، تخت تنکابن را «کطلع الشمس و القمر» به خسی و سنا،
خلد بین گردانیدند و بوسعید میر و کالجار، به ضبط حدود اسپیچین مشغول
شدند. بعد از اتمام قوانین ضبط حدود، به ملازمت حضرت اعلای سلطانی
سرافراز گشتند و به عز مجالست و شرف خدمت ، نور سرور دریافتند و در
باب فرزند کارگیایی کیامشورت در پیوسته، صلاح در آن دانستند که حکومت
تنکابن را به فرزند کارگیایی کیا ، جهت قراریت رعایا رجوع فرمایند،
تا بعد از قراریت الکه تنکابن، در سلک دیگر الکهای سلطانی انتظام یابد.
حسب الصلاح میرحسین- فرزندیایی کیا - را به سلطنت تنکابن منصوب
گردانیدند و منصب سپهسالاری از قوم مرشاوندان - شاه نظر نام - که آباء و
اجداد ایشان سپهسالاری تنکابن کرده بودند رجوع فرمود و اکابر تنکابن
با نواب اعلای سلطانی بنیان عهد و میثاق به قواعد اخلاقی مستحکم گردانیدند.

۱- شکل دیگری از خرمی است.

سلطان هاشم که از کلام بدیع النظم حضرت امیر علیه السلام «آگبَرْ
الْأَعْدَاءِ أَخْفَاهُمْ مَكِيدَةً وَلَا وَفَاءَ لِمُلْوِكِيهِمْ» عالم نبود که بر دوستی ملوک
و این چنین دوستی اعتماد نتوان کرد و به مرهم مجاملات و ملاطفات
جراحت درونی التیام نتوان داد و قرجهای که در احشاء و اعضای رئیسه،
از ضربات ایام خلاف و جدال [تولید] شده باشد، به شربت تلبیس مصادقت
و تدلیس زلال مودت شفا پذیر نشود. پیش آلموجل غافل‌اعن ذلک. ای وای
بدان شخصی که به دوستی این چنین دوستی مستظہر باشد و در ایام و اماندگی
پناه جوید و از او طمع مروت دارد.^۱

سلطان هاشم توفر مجاملات و صداقت آقا رستم را ذخایر اوقات
شداید ساخت و به اعتماد ملاطفت حکام مازندران و آمد شد ایلچیان و ارسال
تحف و هدایا که لازمه جهانداری و از قواعد معاملات و عالم داریست و
در اوقات سلطنت و خوش وقتی ملاحظه کرده بود و نمی‌دانست که دوستی
این چنین شخص را هنگام آزمایش اعتباری نیست، متوجه مازندران شد و
از مفهوم «لامَحَتْهُ مَعَ مِرْأَةٍ» و از معنی «دَعَوَى الْأَخَاءَ كَثِيرَةً بِلِفَي الشَّادِيدِ
تُعْرَفُ الْإِخْوَانُ» ذاہل. چه دوست حقیقی کسی است که چون به فراست و
کیاست بر مکنون ضمایر اولیا و دوستان و درون دلهای ایشان واقف شود و
اثر ملال دریابد، در انجاح مطالب، پیش از اظهار طلب حاجت، غایت
جهد مبنول دارد و در مسرت و حزن مساهمت نماید.

چون سلطان هاشم عالم بدین حکمت نبود، متوجه مازندران شد و
در راه، [به] اهالی رستمدار دوچار شده، چنگ عظیمی کردند و دوشه نفری
از سلطان هاشم به قتل آمدند. سلطان هاشم از آنجا نزد آقا رستم که رسید
آقا رستم خود را به حمام در کشید و بعد از مدتی به فراغت بیرون آمد و

۱— ظاهرآ داشته باشد صحیح است.

بی الفتاوی که نه حد او و نه آداب مردمی بود، به نسبت سلطان هاشم به ظهور رسانید.
 آنچه عقل و کیاست و اصالت و مردمی اقتضا کند اینست که اگر
 دشمنی حريم حرمت دشمنی را مأمنی سازد، صورتی که مقتضی وفا و مررت
 باشد به کار دارد و مکر و خیانت در آن حال استعمال نکند تا حسن عهد و
 نیکوئی اخلاق و اصالت رای برهمه ظاهر گردد و مذمت و ملالت به دشمن
 مخصوص شود.

آقا رستم در حین ملاقات سلطان هاشم افتتاح کلام به مخاطبه کرد. بیت:
 خطابی سراسر عتاب و ستیز

چو تیغی به الماس کین کرده تیز
 که تو آن شخص نیستی که من از قزل آفاج به کشتی نشسته به مازندران
 می‌رفتم در دریا مزاحم من می‌شدی؟!

سلطان هاشم که عرايس مطالب و مقاصد خود را به کسوت مکاره و
 شداید جلوه کرده دید، غم و غصه که از انهزام یافته بود، این کلمات ناپسندیده
 اضافه علت شد. سلطان هاشم در جواب رستم عذری گفت که من مأمور امر
 حضرت میرزا علی بودم. آن مانعیت نه از من بود. بالضروره آقا رستم
 علوفه‌ای و مسکنی تعیین کرد.

چون تیغ تدبیر اعلای سلطانی تاج‌الاسلامی از گشاد دولت بر نشانه
 ظفر آمده بود و اسباب جهانداری و وفور کامرانی متصل شده و انسواع
 فتوحات روی نموده. رکاب عالی در ظلال فیروزی به صوب گرجیان روان
 گشت، و رقم قدر که پیرامون ضمایر و خواطر مخاذیل گرجیان گشته بود،
 اشارت عالی از مقام انتقام ایشان شرف صدور یافت و به قتل آن طایفه
 امر عالی شد. چند روزی به ضبط و نسق گرجیان مشغول گشت و مجاري
 امور و احوال بروفق امانی و آمال ارزلال دوستکامی مالامال گردانید و متوجه

رانکوه گشت و مرکز رایات سلطنت، آن مقام را ساخت.

و همچنانکه در فضول گذشته یاد کرده شد که شیخ نجم ایلچی را که جهت مصالحه بیه پس و بیه پیش نزد امیره حسام الدین فرستاده بود، ایلچیان را مقید گردانید و ملتفت سخنان شیخ نجم نگشت. شیخ نجم قصه طغیان امیره حسام الدین و جسارت او را کتابت فرموده به مسامع جلال شاهی رسانیده بود.

قهر شدید الانقام شاهی به تخریب الکای امیره جلوه نمود و از کردستان سرادق جلال، به طارم شرف نزول یافت.

چون خبر بشارت نزول رکاب همایون به نواب عالی سلطان حسن رسید، فرستادن بیلاکات لازم شمرد و هر گونه تحف از جانوران شکاری و متع گیلانی به اسم پیشکشی فرستاد.

فصل [ششم]

در قصه درجه شهادت یافتن سلطان حسن در دست میرزا علی و شهادت میرزا علی در دست بوسعید میر و کاچجار و به اردیه شاهی رفتن حضرت اعلای خانی به تاریخ سنّت احادی عشر و تسعماهیه

چون مهندس عقل از مساحت کارخانه تقدیرات الهی عاجز و دیده فهم از ادراک کنه طول و عرض اقالیم صنایع و بدایع قدرت حضرت ایزدی و اسرار مرموzات حکمت سبحانی عاجز و فاصل و دست تدبیر از مشیت و تقدیر احد قدیر قصیر، هر آینه در امری که اراده الله بدان جاری شده باشد، به هیچ وجہی تغییر پذیر نگردد و خیر و شر و حیات و ممات به صورت تدایر اشخاص و انواع مدافعت و مراجعت میسر نگردد و مؤذای «یَقْعُلَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ» هر چه اراده اوست متغیر و متبدل نشود و مصدق

﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَآذِنْهَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ صفات کامله اوست. بيت:

در علم صنایعش همه خلق زبون

کس را نرسد که این چرا و آن چون

اگرچه حضرت اعلای سلطانی تاج الاسلامی را از نیکو خدمتی کیا هند ملعون انواع التفات و رعایت ثبت صفحه ضمیر بود و به مناظم احوال او خاطر اشرف متوجه، اما کالجار که در سایه آفتاب خسروی، از حد فرمان بری به منزلت فرمان دهی، رسیده و سدیدشی در میان کارها در آمده «عَادِيَ آثَنِينَ اذْهَمَا فِي الشَّارِ» او شده، در جمیع امور با کالجار مساعدت و موافقت می نمود و کالجار را سوء مزاجی با کیا هند پیدا گشته. چون کالجار از خاک برداشته حضرت اعلای تاج المغارقی بود، رعایت خاطر او لازم می دید و اگر زنگی اهانت کالجار و سدید را با کسی در دل می بود، در اثبات مدعماً متفق اللفظ شده، حادوث صورت جزویه را بر نهضت کلی به نظر کیمیا اثر اعلای سلطانی می نمودند و نقود مشوش مسوه خود را به بازار صیرفى خرد اعلای سلطانی، مخلوط به مسکوک خالص رواج می دادند. خبطی که کالجار به کیا هند حمل کرده، یکی این بود که اسب و استر بسیار در وقت فتح تکابن از نهب و غارت در تحت تصرف کیا هند در آمده، حصه ای که جهت دیوان به در کردن دستور بود، کیا هند تقصیر و امساك جایز شمرده است. دیگر آنکه از مررات پوشخانه تصرفی داشته است.

دیگر احتمالات کاذبه را ضم کرده کیا هند را از منصب په سalarی معزول ساختند.

کیا هند مردود از صورت عزل خود متغیر که با وجود فتح تکابن و

خدمات پستدیده و سر و جان طفیل ساختن ، جای عنایت و مزید رعایت او بود . بنای عزل را که از قانون عدل خارج دید ، از حضرت سلطان حسن مأیوس گشت و دل بکلی از سمت اخلاص بگردانید.

منصب سپه سالاری شکور را به برادرزاده کیا هند - کیا حسن - تفویض فرمودند و سپه سالاری دیلمان اضافه رتبه کالجار گردانیدند.

میرزا علی که احوال خود را بغایت پریشان می دید و اگرچه حضرت سلطان حسن در وظایف رعایت و حمایت تقسیر نمی کرد ، اما اعتماد به کرم آن حضرت نداشت و استیلا و تسلط کالجار و سدید را در امور تحقیق کرده بود و می دانست که ایشان مفتون و محیل اند و خوف عظیمی از ایشان داشت از این جهت متوهمن بود و هر لحظه خبر حبس و قید به مسامع شریفه می رسید و کوکب شادمانی که از اوج عنایت سلطانی طالع بود ، رو به حضیض نهاده و چشمی زندگانی تاریک و چهره امانی سیاه دریافت . خواتیم شعبان که موسم رحمت و موعد مغفرت است ، میرزا علی غرور سلطنت در دماغ گرفت و کلاه سروری و سر کشی بر سر نهاد و قتل فریدون که دائما ملحوظ نظر بود ، مادة انتقام آن غلبه کرد . بیت :

بی یاد روزگار تو گر یک نفس زنم

تعطیل عمر دام و تضییع روزگار

عنان ضبط و تصرف از سر کشی نفس و غرور شرور از دست داد و قوت صبر رو به تراجیح آورد و قوای کریمه نفسانی ، آلوده طبیعت غضبانی گشت و ایام مؤانست و عهد موافصلت حضرت سلطانی [را] در طی نسیان آورد وزنگ تیرگی و غبار تغییر به آینه دوستی و احیوت راه داد و مکرمت و ملاحظت آن حضرت را چون سایه ابر ناپایدار و لمعان برق بی قرار ملاحظه فرمود .

»بیت«

دل من برق و ناله من رعد

چشم من ابر و اشک من مطر است

شعار خود گردانید. غافل از این که افعال او در زمانه مجبور نشانه تیر ملامت و غرامت او خواهد بود و شکایتی که در مذهب عقل محذور و از انصاف اهل دین و دولت و طریق اخوت دور، از او یادگار خواهد ماند و ذاهل از این معنی که هر که در غرقاب دنیا و غوغای سراب نمای این سرا دل نهد و بدرو اعتماد کند، همچنان باشد که برباد تکیه کند و در آتش تیز، آب حیات جوید و از بی کاری آب به هاون کوبد.

میرزا علی به دیسه خیال جمال سلطنت [را] در آینه مطالعه معاینه تصور نمود و براعواد ایام گذشته، مواد انس پیوسته دید و به قصد سلطان حسن عزم جزم کرد و حصول این مراد ناصواب و ارتکاب قصد این کبیره کثیرة العقاب، در دست شکسته و ریسمان رای گسته کیا هند مردود متهمی دانست. مقدمه سلسله با او راست گردانید. و جمعی از مخاذیل کستامیران سمامی لعنهم الله^۱ مثل فرزندان میر گیو - علاء الدین و حمزه وجلال و حسین - و کره بوسعید رانکوئی که همه خدمتکاران میرزا علی بودند و از صغیر سن به انواع التفات محسود اقران گشته بودند و سرحلقة مفسدان و سرففتر مفتنان و سرطويله اهل شر و عناد و پیوسته تیر خدر در کمان سرکشی نهاده و سرسنان خون ریز برای سمتیز تیز کرده و مردم سپاهی دلاور بسوند و در زمان حکومت کار گیا میر احمد معروف به خبرچی گری [بودند] در این قصد شریک ساخت و بنیان عهد و میثاق به مواعید اشفاق با ایشان مستحکم گردانید و کره - بوسعید این مشورت را با برادر خود - جانیاز - و خواهر زاده او - فرزند

۱ - دنبال «لعنهم الله» کلمه «علیهم» نیز آمده است.

سهراب - تاج الدین رستم نام - در میان نهاد . قضا را میان کره بوسعید و رستم مذکور نزاع ملکی شد . رستم صدا بلند کرد و افشاری اسرار آغاز نهاد نقض میثاق و افشاری سر که کره بوسعید از رستم دریافت، آتش در جان او مشتعل شد و از سهو خود هشیار گشت و با خود در جنگ شد و به مضمون این ایات مترنم آمد . بیت :

دوست شمر آنکه بود پرده دار

پرده درند این همه چون روزگار

چون دل تو بند ندارد بدان

قتل چه خواهی ز دل دیگران

تحقیق می دانست که اگر اثر این دود فتنه آشکار شود، خاک همه بر باد فنا خواهد رفت . رستم که تند متوجه خدمت سلطان حسن گشت ، بر فحوای «وَمَن يُضْلِلَ اللَّهُ قَلْنَنْ قَجَدْلَه سَبَبِلَا» راه ضلالت را طریق هدایت شورد و به رستم تاخت آورد و به ضرب خنجر مقتول گردانید و از این خون ناحق دانست که حر کت قبیحه او اگر بداطلاع نواب سلطانی پیوندد، قتل و قید او مهیا خواهد بود و سواس شیطانی فهم و عقل او را محجوب ساخت و مضمون «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» شامل حال گشت و در خاطر کره بوسعید متختیل شد که اگر به بیان زنا با حرم خود رستم را متهم سازم و قتل رستم را وسیله گردانم و حرم بی گناه را بدین جرم هم به قتل آرم ، باعث نجات از عذاب دنیوی او خواهد بود . بدنیتی و بداعتقادی و بدبهختی که در حق سلطان حسن در دل گرفته بود بسر مؤ dai «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَفْسَرُهُم» بدی بدی عاید گشت و حرم بی گناه خود را هم به قتل آورد و پناه آستانه رفیعه حضرت اعلای خانی را گردانید و معنی «لَئِنْ اذْجَبْتَنَا مِنْ هَذِهِ لِنَكُوْنَنَّ مِنْ آلَّشَاكِرِينَ» برزبان راند .

حضرت اعلای خانی از مافی الصدور و تحرمز او چون واقف نبود و طریق عرف بدین جاری شده که زانی و زانیه را اگر شوهر به قتل آرد بازخواست و مؤاخذة دیوانیه در میان نباشد ، التماس جرایم کره بوسعید از حضرت سلطانی نمود . در محل قبول افتاد و راه نجات پر کره بوسعید گشاده گشت و از زمرة «*فَلَمَّا أَدْجَيْهِمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ دِيْغَيْرُ الْحَقِّ*» شد .

کستامیران ملعون مردود که قصد حضرت سلطان حسن را کار کلی و فتنه ای عظیم می دانستند و بی اعوان متمشی نمی دیدند ، اسوار محمدک که پروردۀ شفقت و مرحمت حضرت سلطان سعید بود و همسایه نزدیک آن جمع مخاذیل ، با او سلسلۀ عهد و بیعت مسو کد گردانیدن لازم می شمردند ، او را نیز هم عهد ساختند و مقرر گردانیدند که نزد سلطان عباس برو و از معتمدان یکی را پیش ما بیار . حکمت بالغه ربانی که همواره مقتضی وجود حق و زهوق باطل و مستلزم صلاح و صواب و ترفیه احوال انانم و بر می خادعت و حیل اهل ایام راهنمای تمام ، اسوار محمدک را وسیله اظهار افکار ناصواب کستامیران مردود ازل وابد گردانید . اسوار محمدک نسبت بحال نزد کالجار [و] محمد جلال معروف رفت و از حقیقت حال آگاهی داد .

چون دیده عمیان عامه از مشاهده مرمورات و تنبیهات الهی اعمی واز غایت ضلالت ، عقول ایشان در تباہی ، کالجار گرفتار ظلمت افکار ناقصه و خیالات باطله و تدبیر ناصواب نا موجه خود شده ، مصلحت بدان دید که میر احمدک که سرا رستر همشیره سلطان عباس که وقتی در حبالة امیر – اسحق بود ، طلبیده اولاً عهد فرماید که اشاعت این سر نکند و نزد کستامیران ملعون مردود بپرود که از نزد سلطان عباس آمدہ ام و با آنها در سازد و حقیقت افکار ناصواب کستامیران معلوم کرده ، به خدمت سلطان مشروحأ عرضه

دارد. بر موجب مذکور سلوک نمودند و اسوار محمدکر اهر امیر احمدک مذکور ساختند. میر احمدک دولت خواهی میرزا علی را راجح بر عهد مجدد که کالجار با او در میان نهاده بود، دانست و به قصد هشیار گردانیدن کستامیران از خواب غفلت قدم به جاده انقیاد نهاد و نزد ایشان رفت و قصه افشاء اسرار ایشان، اسوار محمدک جهت کالجار کسردن، به تمام و کمال شرح داد. کستامیران میر احمدک را از خانه پدر کردند و اسوار محمدک را مضبوط گردانیدند و روز دیگر نزد حضرت سلطان حسن آوردند که اسوار محمدک این چنین بهتانی اختراع کرده است و استبعاد تمام و انکار ملا کلام از این حکایت و درد دلی از این شکایت به ظهور رسانیدند و توقع رخصت قتل اسوار - محمدک نمودند که این نه سخنی است که مجال تحمل باشد و حوصله بر تابد و مکافات چنین مردم بجز قتل سیاستی دیگر امری محقر است.

چون بروقوع قضا و قدر دست تدبیر قاصر است، از فاسدات تدبیر که در طی مجازی تقدیر سمت و قوع یافت، قبول سخنان نا معقول و کذب صریح کستامیران بود که اسوار محمدک را به قول آن ملاعین مقید ساختند. بوسیله میر کالجار، از نواب اعلای سلطانی استدعای صحبت خلوت نمودند. بعد از حصول این مقصود عرضه داشتند که تمام اکابر و اصغر قلمرو، از جام مالامال عنایات میرزا علی شربتهای مراد چشیده‌اند و منتهز اندک فرجه و فرصتند که ادای حقوق نعم و وظایف کرم او کنند. این چنین معزول نشسته و صدای موحشی متخلی به صفات غدر و مکر از افواه خاص و عوام بلند گشته. این چنین حکایت را سهل نتوان گرفت و این چنین شخص را آزاد نتوان داشت و از کشاکش جار اجدهای او این نتوان نشست و در طریق جهانداری رحم و شفقت بدین نوع مردم خارج امور مملکت داری و آئین اهل رای و رویت است. با وجود استماع این حکایات که از خواطر

سربرزده، محل مدارا و مواسا و ملاحظه صلة رحم نیست. حبس میرزا علی اولی می‌نماید. بیت:

گفتن ز من از تو کار بستن

غافل نتوان چنین نشستن

چون هنگام فرونشستن چراغ دولت بود و انوار مصباح این نصایح به خلوت دل و صوامعه سامعه، محل اضاءت نیافت. حضرت اعلای سلطانی از صفاتی اعتقاد و ضیاء اخلاص که با میرزا علی داشت الحان این موقعت نافع که ثمرات آن از نتایج نهال اخلاص و خدمتگاری بود، به گوش دل نشینید و از استماع آن آیات، اکراه به ظهور رسانید.

سخنهای شریف که به عبارات لطیف اعلای سلطانی در جواب مؤبدی گشت این بود که هر گز سد مؤاخات ما که حصار عمارت مودت و حامی ثغور موالات میرزا علی است، از نقب زنان و هم و خیال به تیشه احتمال رخنه پذیر نخواهد شد و در مذهب اخلاص و اعتقاد ما رخصت فتوی اصحاب اسماع کاذبه و شما نیست که به وسیله ترتیب مقدمات و همیه، از صراط مستقیم اخلاص صمیم برگرد و بر منشور اخوت و طغرای مودت رقم بی‌رحمی و بی‌شفقی به حال میرزا علی کشیده شود و عهدنامه دوستی «کطی السجل لكتب» گردانیده آید و از دایره وفا قدم به صحرای جنا نهاده شود. تا باشم در وظایف احترام میرزا علی سرمهی تقصیر نخواهم کرد. خلق کریم حضرت سلطانی خوچنان گرفته وعادت چنان نموده بود که به هر هفتة دونوبت به دیدن میرزا علی می‌رفت و نخل هر گونه آرزوی اورا به برمقصود می‌رسانید و دست هوس اورا به خان نوال مطلق می‌گردانیده و در ظلمت مشکلات استضاعت از پرتو خورشید رای او می‌نمود تا یکدل و یک رو به حق پیوندند و از تفکر غیر معرض باشد.

بیت

چون تفرقه دل است حاصل ز همه

دل را به یکی سپار و بگسل ز همه

اما با وجود مصاحبان ناجنس شیطان صفت، مثل فرزند مهدی محمد
حجام و فرزند شیخ احمد حجام که دلزنده اورا به انواع خیالات بی سرانجام
مبلا و مرده و به صورت قید و حبس و همناک می گردانیدند، و حضرت
میرزا علی نیز مقید سجن سخنان ایشان گشته، غم و غصه به حاطر راه می داد
[و] از پریشانی حضوری نداشت.

و همچنانچه مذکور گشت رکاب همایون شاه اسماعیل از کردستان
به عزم تسخیر بیه پس ، به طارم نزول جلال می داشت . شیخ کبیر اردوبیلی
که به اوصاف کمال و جمال و محمد خصال آراسته بود ، به طلب حضرت
اعلای خانی فرستاد که غرض کلی نواب اعلای پادشاهی شاهی در اشاعت
قانون عزایم پادشاهانه منحصر است که تصمیم جهاد بر اهل بلاد بیه پس ظاهر
گردد و از غلبه قهر وانتقام پادشاهانه اهل بلاد هشیار گردند و اتباع واشیاع در
جمیع خواطر سرایت کند و خواص توجه خاطر اقدس همایون که همواره
قرین قضا و قدر و همنشین ظفر است ، بر عالمیان واضح شود.

چون شیخ کبیر برونق فرمان قضا جریان شرط رسالت به جای آورد
و در ادای سخن فی صفة الرسول تمهید مقالات مرجعه نمود و به بدایع الفاظ
ولطایف معانی استطلاع اعلای خانی و سلطان عباس ، مجلس سلطانی را
بیماراست و عنایت نامه شاهی که کافل احوال و شامل مآل حضرت خداوندی
است ، در سلک عبارت مرغوب انتظام داد ، اعلی حضرت سلطان حسن فوحات
اشارات بشارت آیات را مقوی قلوب و مرتب دماغدانست و دست دریانوال
به ارسال تحف برگشاد و اختیار خزانه نقود دل به نواب خانی داد.

و ظاهراً در آن اوقات کسی که به کیاست و فرات و دراست آراسته باشد، سدید بود، به ملازمت و خدمت اعلای خانی مقرر گردانید و لمسر و طالخان که مخصوص اوامر و نواهی اعلای خانی بود، اعیان لمسر مثل کیا رضی کیا که مرد شجاع و به خصال پسندیده، متخلی، خبر دادند که با مردم منتخب معین به پا کده مراقبت نمایند، تا از آنجا به رکاب همایون ملحق گردند.

به ساعت سعید رکاب دولت اعلای خانی عزیمت اردونمود و حضرت سلطانی وظایف مشایعت مرعی داشت و وداع فرمود. حضرت خانی جهانبانی همان شب به ملاط سایه سعادت انداخت و کالجار با تمام ملازمان حضرت سلطانی تا لاهجان وظایف ملازمت به جای آورد. قضا را طریق صواب از نظر بصیرت بوسعید میر پوشیده، خیال محال ضبط حدود در سر گرفته، با تمام جنود به لاهجان تشریف می داشت.

چون نگاشته «جفَّ الْقَلْمَنْ دِيمَا هُوَ كَادِنْ» چنان بود که بقای دولت ابد پیوند به شعبه ارجمند این دودمان سیادت باشد و مضمون آیه کریمه «وَ مُبَشِّرًا بِرَسْوَلٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ أَسْمَهُ أَحَمَّهُ» خبر از سلطنت نواب اعلای خانی می داد، حکمت ایزدی مقتضی آن شد که شداید مشقت اسفار و تفرج اقطار اراضی و عجایب ادوار حال و ماضی را دریابد و حلاؤت اوطن و تلخی حرمان احبه و خلان را بداند و مضمون محرر «الصَّنْدَلُ الْرَّطِبُ فِي أَوْطَافِهِ حَطَبٌ وَ الْمَرْءُ لِيْسَ بِسَالِحٍ فِي أَرْضِهِ كَالصَّقْرِ لِيْسَ بِصَابِدٍ فِي وَكَرِهٖ» ثبت صفحه خاطر انور باشد. بیت:

مردم به شهر خویش نیابد کمال وجاه

گوهر به کان خویش ندارد بسی بها
تا بعد از ارتکاب مشقات و زحمات، قدر نعمت حکومت وسلطنت

را بشناسد و فرصت جمعیت اولیای حضرت را دریابد، بیت :

به رنج اندرست ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابسرده رنج

خدمات عالی برنهج مقرر راه سفر پیش گرفت و از لاهیجان منزل به منز
به مقام پاکده رایات سعادات منصوب ساخت و سلطان عباس به استکوبن
اقامت نمود و روز دیگر رضی کیا و اعیان لمسر به پای بویی حضرت اعلای
خانی مستعد گشتند و صلاح در آن دانستند که شیخ کبیر پیش باشد. همچنان
شیخ کبیر را پیشتر روانه گردانیدند.

میرزا علی که بوسید میر و کالجار را با جنود به لاهیجان دریافت و
میدان فرصت را فسیح دید، قوت عقل در فضای عالم شناخت حق، فتور
یافت و آب رونق اخوت و طراوت محبت از روی صلاح برسد و به خاک و
خاشاک بیگانگی صفاتی چشممه بیگانگی تیره گذاشت و به تهییج گرد نبرد و
فتنه و فساد هیجا ابتهاج نمود و به وهم کاذب، سراب آب نمای غرور، به
غربال پیمود و تنی چند از ملاحدة کستامیران که اسمی نامبارک ایشان در صدر
این فصل سمت تحریر یافته و متنه فرصت بودند تا مگر عرصه درگاه
سلطانی از بندگان خالی یابند و کام خود جویند، طلب کرد و کیا هند مردود
را هم معد گردانید و در شب پنجه شنبه چهارم رمضان سنۀ عشر و تسعماهه که
حضرت سلطان حسن به حمام رفته، به خانه کیا هند که محل و مسکن سلطانی
بود مراجعت فرمود. زبان مبارک بهورد تحمید و تمجید و ذکر تقدیس و تنزیه
حضرت احادیث برگشاد و جبهه مهر سیما از سرتواضع برخاک نهاد و سرشک
نداشت و انسابت «کتواَقْرَ الدِّرْ مِن السَّرْعَ» روان کرد و از سجاده راز و نیاز
به درگاه بی نیاز فارغ شد و در میدان خلوت گوی و حسدت راند. در چنین
وقتی ناپاکان مذکورین علیهم اللعابین گردانگرد خانه را فرو گرفتند و کیا هند

با جماعت خود در دروازه ایستاد و میرزا علی با ملازمان و غلامان خود به آن طرف رودخانه منتظر بود.

کستامیران از سگ کمتر یک نوبت دست به کارد و شمشیر برداشت و سوی خوابگاه شاه پاک اعتقاد، چون ابر و باد دوان گشتند. از آواز فریاد و فغان، حضرت سلطان حسن بیدار شد تا سخن گفتن، بدرون خوابگاه شناقتند.

حضرت سلطان حسن استفسار فرمود که شماچه کسانید؟ ملاعین جواب دادند که ما فلان و فلانیم که دشمن توئیم و به جهت قتل تو میرزا علی ما را فرستاده است.

کجی محمد بی اسلحه بدیشان حمله آورد. فی الحال شهید گردانیدند. بعد از آن ملاعین نمک بحرام خون خوار مکار، سی و دو زخم گران بر شهریار جهان روان کردند و مرغ روح آن خداوند از شوق جنت پر بمالزنان به بالای قصر هشت بهشت و کنگره نه آسمان پرواز کنان سوی ارواح عشره مبشره «فی مقعدِ صدقِ عندیلیکِ مقتدر» شتابان رفت. بیت:

کو خسروی که بود جهانی به جان او

پیوسته بود جان جهانی به جان او^۱

ای مرغ فوحه گرسو و ای ابرخون گری

بر قامت چو نارون نارون او

حضرت سراجاً قاسماً للامارة والجلالة که صفات کامله [اش] از شرح مستغنی است و بر اندازه قامت استعداد و تفرس انواع قابلیات سزاوار، نسایج کسوت تربیت و عنایات خسرو گردون غلام، فریدون کسری احتشام گشته رتبه اعلی و درجه قصوای امارت یافته است و هنگام خلافت و سلطنت حضرت

۱- این بیت قافیه ندارد.

سعید شهید ، منزلت شربتجی گری داشت و در شب قتل مخلوط و ممزوج با خدام ، در ورطه تلف و معرض هلاک می گشت ، و به عنون عنایت صانع بی بدل ، از خلل و زلزل مصون و محفوظ از آن معز که بیرون آمده بود ، رسانید که به دیده یقین دیده و به نظر تحقیق دانسته ام که قاتلان حضرت شهید مبرور مغفور و ضاربان سعید سرحلقه و مقدم ملاعین شمر صفت ، میر حمزه و بعد کره بوسعید و در عقب لیلح امیره و برادر کره بوسعید و برادر انگیو - حمزه حسین و علاء الدین و جلال - بودند .

از ملازمان حضرت شهید مرحوم که در آن شب به قتل آمده بودند ، کچی محمد بود ، دو سه نفر دیگر زخمدار بیرون رفته بودند . دیگر خدام به سلامت بودند .

آن روز چنان سیاه و تاریک به شب رسید که روز [را] از شب تفرقه ای نبود . بیت :

هوا از قمر دریسا تیره تر شد

فلک چون قمر دریا پر گهر شد

میرزا علی از بی قراری به مسکن خود قرار گرفت و زمام نفس خود به دست غصب داده و عنان خرد در کنه عجلت و غفلت نهاده دریافت سپاه پشیمانی بر او تاختن آورد و با نفس خود در کارزار شد . بیت :

میرم از درد و ندارم کس که دارد ماتمی

ای اجل بگذار تاگریم به حال خود دمی

از ناکامی نقاره شاد کامی فرو کو فتند و در تلبیس خطأ تدبیر عنا به جا می آورد و به استفسار بلیغ تحقیق منزل حضرت اعلای خانی در پاکده فرمود .

و کاتبی که حاضر بود ، کتابتی به اسم میرحسین اسوار دیلمانی که از

سپهسالاری لمسر معزول و کیا جلال الدین - فرزند کیا رکابزن دیلمانی کشیج^۱ - که به خاناده و رستمی دیلمان منصوب بود، استمالت نامه‌ای مشحون به حرکات خارجه ظلم و عدوان و کفر و طغیان و خلاصه مضمونش ناطق به ضبط و قید خصما و اعدای دولت حضرت اعلای خانی و سدید جانی و محفوظ گردانیدن ایشان . و نامه‌ای دیگر به اسم سلطان هاشم که به مازندران اقامات داشت قلمی فرمود. ماحصلش آنکه چنین صورتی به ظهور رسیده و سلطنت دارالمرز نامزد استحقاق آن حضرت شده است. بی‌مکث و در تگ متوجه گردد که حضور شریف مطلوب و مقصود است.

چشم بینش و راه دانش میرزا علی از مضمون شریف «یوْمَ قَجِيدَةٍ
شفس مَا عَمِلْتَ مِنْ سُوءٍ قَوَدْ لَوَانَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهَا أَمْدَأْ بَعِيْدَا» فرو بسته و
بصر بصیرت رای و رویت از مفهوم این بیت:
گر بد کند کسی ، تو مپندا رکان بدی

گردون فروگزارد و دوران رها کند

قرضی است فعلهای تو در پیش روزگار

در هر کدام دور که خواهی^۲ ادا کند

پرده حجاب گرفته چه استعداد رتبه سلطنت و حکومت محض موهبت الهی و بهمکر و خدعت بدان رتبه عالی نتوان رسید و با قضا پنجه در نتوان فکند و بی‌رضای حق به دست غدر و احتیال ، آرزوی خویش نتوان یافت. چون از تقدیر الهی در آن وقت کالجار و بوسعید میر باعلاء الدین تولم حسام الدین رانکویی که خلابر و رستر رانکوه و علی حسام الدین چپکویند خلابر و رستر لشتشاه و لشکری جهت حفظ حدود، جمعیت نموده بودند ، و امیره انوز فرزند کارگیا احمد بن کارگیا یحیی به رانکوه بود. میرزا علی

۱ - شکل دیگری از «کوشیج» است ۲ - ظاهرآ : خواهد.

امیره انوز را در همان شب نزد خود آورد و عهد داد و دل او را به انواع رعایت مطمئن گردانید و مکتوباً و ملفوظاً نزد بوسعید میراستمالت فرستاد که سپه سالاری لاهجان که موروث شماست به‌ابد متصل باد، مستظره به عنایت کامله بوده، کالجار را مضبوط گردانیده، به هرچه زودتر متوجه رانکوه گردد که هرچه مدعی و مطلوب است، بی‌واسطه به حصول مقرون خواهد شد.

امیره انوز را در ساعت به تبلیغ این رسالت به لاهجان فرستاد. در این اثنا از ملازمان حضرت شهید سعید شیروی خرارودی کشح که خادم خاص و پاس انفاس و اشارت و خدمات بود، سربرهنه از مقام قتل فرار جسته، علی‌الصباح به لاهجان به کالجار رسید و احوال رسانید. حضار مجلس حمل بجنون و مجون کردند و طبیبان شروع به علاج نمودند. در این گفت و گو، نو کران کالجار خبر تحقیق این واقعه آوردند و امیره انوز هم رسید و تبلیغ رسالت و کتابت کرد. از این حرکات و حکایات بوسعید میر متفکر و متحریر گشت و با کالجار هم‌جلیس شده، خاک بر سر ریختند و سینه سوزان و جامه دران گشتند و اشک ندامت و حسرت از مر سهو و غفلت و سستی تدبیر و کسالت و تقصیر، از دیده اندوه روان کردند و بر نقسان فکر و خساست جوهر تعقل و رکاکت طبع خود اطلاع یافتد که بدین رتبه اخص انواع اند. طریق ازالت این جهل مهلك و حل این مسئله مشکل، پیش گرفتند و به استقصای بليغ و احتیاط رفیع قصد استنباط ادلۀ قصاص به استعمال تدابیر مسائل صحیحه نمودند و به تدارک موضع خطأ و تلاقی منشأ غلط شروع کردند و به عرض انتقام و وجوب قتل و انصرام میرزا علی کمر جد و جهد برخاصره جان بستند و به تعديل و تمزیج اقوال مختلفه و تکافی آرای متضاده اکابر و اصغر قواعد تحلیف واجب شمردند و استحکام این اساس لازم‌دانستند در محاورات و مجاملات اخلاق کوشیدند. خیال باطل و فکر غلطی که در افتتاح خوض و

ابتدای شروع بوسعید میر به لشتنشاه رفته، استحکام آن ولايت نمودن و کالجار به رکاب همایون بهاردو سرافراز شدن متخلیل گشته بود. رای صواب نمای نو کر بیرام بیک - میر محمد معانی - ناسخ افکار ناصواب ایشان شد^۱ و به صراط مستقیم خون خواهی حضرت سلطان شهید دلیل وهادی گشت. و فرزند فقیه فاضل، فقیه حسین مقاضی لاهجان - قاضی محمد - که مرد زیرک و درانجام مهام بغايت رشید و دلیر و مبارز بسود، بوسعید میر نزدیک خود خواند و مصحف مجید حاضر گردانید و اول خود دست به زیارت کلام ملک علام دراز کرد و به وظایف خدمتگاری و لوازم طاعت داری حضرت اعلای خانی مضمون «حلیفت جانله و ملاکتیه کتبیه و رسیله» بر زبان راند و قسم یاد کرد.

بعد از این کالجار ارکان این قواعد به جای آورد و علی حسام الدین با صد و پنجاه نفر لشتنشاهی بدین نیت متفق شد و علاء الدین تو لم حسام الدین که خلابر و رستر رانکوه بود، با تمام خلابران برنهج مسطور قسم یاد کردند و کارگیا جلال الدین فرزند کارگیا محمد که در وظایف آداب مذکوره اهمالی کرده بود، بوسعید میر مقرر گردانید که اگر کارگیا جلال الدین در موافقت این امر تصریف ورزد همانجا به قتل آرند.

و در روز پنجشنبه پنجم رمضان، علی حسام الدین را با مردم لشتنشاه منقل ساختند، و قراول سوره جان محمد و خواجه محمد غلام و ایاز غلام و مخصوصی چند را گردانیدند.

میرزا علی که منتظر قدم بوسعید میر بود و در اخلاص او گاهی شکی به خاطر می گذرانید جهت احتیاط و تیقظ بر اهیم کیا^۲ را به محافظت بنه بر ملاط

۱- شاید؛ میر محمد ناسخ معانی افکار ناصواب ایشان شد.

۲- در اصل؛ بر هیم کیا.

مراقب ساخت . قراولان مقرر به بنه بر ملاط که رسیدند ، براهم کیا^۱ بازگشته ایشان زد که شما چه کسید ؟ گفتند «کالجار را جهت میرزا علی می آریم و مشتلق می طلبیم .» براهم کیا ایشان را راه داد . چون دو سه نفر سوار درون بنه بر در آمدند ، براهم کیا ممانعت نمود . فی الحال براهم کیا را همینجا به قتل آوردند . قراولان میرزا علی را اولاً خبر بردنده که کالجار را مضبوط می آرند و در عقب قاصد دیگر خبر برده که پره نشین ملاط را به قتل آورده اند . حضرت میرزا علی به کیا هند اشارت کرد که تا منزل گوراب چهارده رفته ، منتظر باش تا بینم که از قضا چه می آید . اتفاقاً ملک اشرف که حاکم رستمدار و ملک الملوك بود ، با برادر خود ملک سلطان بوسعید که به خدمت شهید سعید آمده بودند ، در این هنگام به همراهی میرزا علی حضور شریف داشتند . خبر جسارت بوسعید میر که حضرت میرزا علی تحقیق کرد ، تدبیری به خاطر میرزا علی خطور کرد که محاface سلطان شهید را که روانه ملاط گردانیده شده است ، در راه چون کالجار و بوسعید میر بینند ، دست به خاطر نهاده ، قطع ماده جنگ و خصومت خواهند کرد . محاface را که نزدیک شکیت بردنده ، کالجار و بوسعید میر با لشکر رسیدند ، چشم که به محاface شهید سعید افتاد ، از اسب فرو آمده ، سر محاface را گشودند و پای مبارک او را به سرو چشم نهادند و جزع و فزع از حد نهایت گذرانیدند . و محاface را روانه ملاط ساختند و گوش سپاه را به صیت سلطنت و حکومت اعلای سلطانی پر ساختند . و صدای این ندا بر زبانها جاری گشت و نشاط جنگ و انتقام از خاطرها سر بر زد و محاface روان شد و سپاه بر نسق مقرر متوجه قصد میرزا علی شدند . چون لشکری میرزا علی اندک و بی یرق بود و لشکری بوسعید میر منتخب

و بسیار و با یرق به کیاهنده نزدیک شدند ، بنیاد محاربه نهادند . به اندک زمان شکست به کیاهنده واقع گشت و کیاهنده هزینمت نمود . کستامیران هم با کیاهنده در هزینمت اتفاق نمودند و پروای میرزا علی هم نکرده ، به یک طرف به در رفتند . کیاهنده با آن قدر لشکر که داشت ، خود را به میرزا علی به لب کچا که جو رسانید و دلالت فرار کرد و الحاج تمام نمود .

چون مواکب کواکب دولت و کوکبه خورشید سلطنت میرزا علی به افق غربی عمر خرامید و جمال جهان افروز روز حیات در نقاب تیرگی متواری شده و پیری وضعیفی و واماندگی دستگیر او گشته بود ، اسپ سعادت به مهمیز بخت تند نگشت و عنان دولت سست شد ولشکر فتابدو تاخت آورد و قلم قضا رقم عزل بر منشور حکومت کشید و نفس او به ریاضت سواری مداومت نیافته ، خود را از معركه نتوانست بیرون بردن .

کیاهنده بالضروره به کنار کچا که جو با خصوم ، جزوی وقت محاربه نمود . چون قوت مقاومت نداشت ، پشت کرد . جلال الدین مگسی رودباری ، به گوراب رانکوه شمشیر به کیاهنده رسانید . اما کارگر نیامد . کیاهنده اسپ را تند کرد و از میرزا علی در گذشت ، میرزا علی در این محل به برنجار فرخزاد رسید . علی حسام الدین که خلابر و رستر لشتنشاه و از نیبره چپکوبند بود ، پرده حیا و حجاب از رخ شجاعت برداشت و بانگ به میرزا علی زد و به خطاب آیه کریمه «وَ عَلَى جُرُو مِيمْ قِصَاصٌ» مخاطب گردانید و به نوک سنان قصد جان شریف میرزا علی کرد و از اسپ انداخت و تن آن پارسا به شمشیری که در کمر میرزا علی بود پاره کرد و از اوج عظمت به خاک خواری نشست . بیت :

آن سایه آفتاد قدرش

چون سایه نهاد روی بر خاک

و از ابر خنجر و برق تیغ آن شجاع، زمین پرخون و هوا لعل گسون

شد. بیت :

بخونم نیزه را چون نیزه خور سرخ و تابان کن

پس آنگه نام او شمع سر خاک شهیدان کسن

و عقاب اجل در فضای معرکه پرواز نهاد و کوکب رفت ازاوج جلالت
برگشت و شاخ حیات از دوحة ممالک بربریده شد و هوا از غبار این

هیجا و غصه آن روز شب آسا، بهرنگ غراب جامه سیاه کرد. ایيات:

چو از راه دانش بپیچید سر

نه سر ماند با او نه تاج و کمر

چنین است آئین گردان سپهر

بهیک دست کین و به یک دست مهر

که برکس نماند سرای سپنج

نه کام دل و پادشاهی و گنج

بخور هرچه داری فزوئی بد

تسو رنجیده‌ای بهر دشمن منه

نیم جانی که در غرقاب بحر بلا دست و پائی می‌زد، به ساحل فنا

رسید و جسد مبارک حضرت میرزا علی شهید مغفور پایمال هرکس و ناکس

شد. فحوای «فَاعْتَبِرُوا إِنَّا أَوْلَى الْأَبْصَارِ» برعقول کامله که در شب یلسداي

حوادث و بیدای روز نواب، دلیل نیک رای و رفیق رهنما است، روشن

و مبرهن باد که آنچه نوکرزاده‌های کافر نعمت بی‌دین بی‌ملت، به مکر و

حیلت با دو پادشاه ولی نعمت و دوگوهر صدف سلطنت و خلافت دریک

شبانه روز ماه مبارک رمضان به ظهور رسانیده‌اند، مگر یزید و معاویه با

امیر المؤمنین حسن و حسین علیهم السلام من رب‌العلی، در دشت کربلا کرده

باشند. تقریر آتش این نامرادی و صفت نایرۀ این نا ملایمی که در صمیم فواد ملتهد است شرح پذیر نیست. بیت :

قلم نی است و دل آتشکده زبان قلم

چگونه شرح دهد در زبانه آتش نی

سپاه نصرت پناه که دل قوی بهفتح شدند، قوت شوکت و مادۀ شجاعت
تضاعف یافت و همه چون تیر از حرص کارزار به مسارت و جلاعت پر
برآوردن و برمثال سرو در چمن اطاعت و فرمان برداری به قدم اخلاص
ایستادند و در پی خبر یچیان سرعت زیاده گردانیدند. ایاز غلام چور به کیا هند
نژدیک شد کیا هند دستار و پرتال پیش اند اخته، ایشان رامشغول به کسیب ساخت
و خود را به جنگل رسانید. چون تشابک اشجار به حد کمال بود، مانع فرار
سوار و آن بد کردار شد. ملعون خجل اسب را گذاشت، پای بر هنجه راحت
خس و خار را راحت جان خود دانست و به بدرقه گراز، نشیب و فراز زیر
قدوم می آورد.

بعضی سپاه که در پی کستامیران مردود رفتند، بسو سعید میر و کالمجارت
به گوراب رانکوه قرار گرفتند و بر مصداق «فَاتَّظِرُوا إِنَّمَا مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ»
چشم به راه داشتند و خنجر انتقام به کینه و ستیز مشرکان تیز می کردند. مردان
کار که در پی کستامیران مدبر فراز رفته بودند، میر علاء الدین را همانجا
به قتل آوردن و دیگر برادران و لیلچ امیره را مضبوط ساختند و فرزند کیا هند
- کیا تاج الدین - را پیله میر طالش به سلاسل و اغلال آورد. گیو حمزه را
بر فحوای «أَوْلَئِكَ مَأْوَاهُ النَّارِيْدِمَا كَافُوا يَكْسِبُونَ» بدنفط و بوریا سوزانیدن
فرمود و باقی را بر مؤدای «وَالَّذِيْنَ كَفَرُوا أَلَّهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ
بِمَا كَافُوا إِنَّهُمْ فَرُونَ» به سزا و بجزا رسانیدند.

روز دیگر کیا هند مخدول را جمعی که همراه پاشاتوران شاه در عقب

رفته بودند، گرفته به زجر و ملامت و دیگر کهنه در گردن، نزد بوسعید میر آوردن. بر مقتضای «فَإِنَّ الظَّالِمِينَ بِمَا لَوْا فَيُعَذَّبُونَ اللَّهُ أَكْفَرُ أَوْ أَحْلَلُوا قَوْمًا مِّنْهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلُو فَهَا وَبَئْسَ الْقَرَارُ» به بوریا و نفط احراق فرمودندوفغان و اصوات حمیر صفت او را استماع بفرمودند و از زمرة «الله ذرالي الدين بدلوا اذعنه الله كفرا وأحلوا قوامهم دار آلبوار جهنم يصلو فهها وبئس القرار» شد و باقی غلامان و مطرودان و مردودان را به صرصر قهر استیصال و آتش غضب و درد انتقام «وَقَاتَلُوا إِلَيْهِنْ كَيْنَ كَافِهٌ كَمَا يَقْاتِلُونَكُمْ كَافِهٌ» دمار از دودمان برآوردن و به سرعت مضى ونفذ، برخیجر قضا و قدر سبقت نمودند و از سیاست ملکانه، جهان از این نواب خالی شد و دامن زمان از ارتیاب حوادث خالی ماند و مصدوقه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَلَقُ الْمُسْمَوَاتِ وَالْأَرْضُ بِأَنْهُ حَقٌّ إِنْ يَشَاءُ يَذْهِبُكُمْ وَيَأْتِيَنَّكُمْ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِغَيْرِ ذِيْنِ» شایع و ظاهر گشت . بوسعید میر و کالجار تمام اعیان و ارکان رانکوه را جهت حضرت اعلای خدایگانی خانی عهد دادند و منشی افلاک منشور ملک دنیا به اسم حضرت اعلای خانی بر حریر فلك تحریر کرد و خطیب منبر قضاخطبه ممالک دارالمرز به القاب فر و بهای همایون بیاراست.

چون قانون و ضبط مملکت بروفق مرام مهیا گشت، فتح نامه ای به کتاب کامیاب اعلائی قلمی فرمودند و به دست پیک سرعت روانه طالغان، سراپرده عظمت و جلالت ساختند. بوسعید میر و کالجار ، بعد از انجام و اتمام مهام صلاح اندیشیدند که چون حالیا کسی که قیم امور ملک و دین باشد ، حاضر نیست ، فرزندان سلطان حمزه یکی را به گرجیان فرستادن و دو برادر دیگر راهم همراه کالجار به رانکوه داشتن واجب دانستند، تا نوکرزاده ها تمام مکدر نشوند و از سمت اخلاص بر نگردن بروفق صلاح عمل نمودند. از این نسق که فراغت حاصل کردن، بوسعید میر متوجه ضبط و قانون

لاهجان شد و کالجار به رانکوه اقامت نمود و همچنانچه مذکور گشت که میرزا علی به‌اسم سلطان عباس و میرحسین اسوار و کیا جلال‌الدین خاناده و رستر کتابتی بنابر ارجاع نواب همایون نوشه بودند دیدند که امر غالب است و میرحسین و کیا جلال‌الدین بجز اطاعت در این امر تدبیری ندانستند. چه احاطت عقول از تعقل علم غیب قاصر است «فَعُنْ ذَجَّهُمْ بِيَالِّثَّاهِرِ» از مقررات شمرده، بعضی سپاهیان گرد آورده، به مقام ویه و ناوه فرستاد و کتابتی از خود نزد سدید نوشتند که حضرت سلطان حسن به‌جهت بعضی مهم کالجار را به دیلمان فرستاده و مشورت کلی در میان است. می‌باید که در آمدن مسارت نمایند تا از آردو، به اتفاق به‌دیلمان برویم.

از وصول این کتابت، سدید تهاتک پیدا کرد و سراسیمگی آغاز نهاد که از این حکایت بوی حیله به‌مشام می‌رسد و از تقریر و تحریرش رقم‌غدر متخيل می‌شود. از مضمون این کتابت که حضرت اعلای پادشاهی مطلع گشت به سدید اشارت اطاعت شد، بالضروره سدید سوار شد و توجه به آردو کرد.

کتابت میرزا علی که به‌سلطان عباس رسید، گوئیا غدری سلطان عباس را به‌خاطر خطور کرده بوده است. همان‌کاغذ را به دست سلطان بوسعید فرزند میرحسین بازی کیا — که خواهرزاده سلطان عباس بود، داد و به خدمت اعلای خانی فرستاد.

سلطان بوسعید که دولت مقاربیت یافت، و به صحبت خلوت مستسعد گشت، کتابت مذکور به مطالعه نواب کامیاب که زینت پیدا کرد، چون مضمون قتل حضرت شهید سعید و قید اعداء دولت بود، حضرت اعلای خانی در جواب فرمود که آنچه میرزا علی صلاح دیده، از خطای مصون است. شما تشریف فرمائید که من اینست که سوار می‌شوم.

حضرت اعلای از غایت تمکن و وقار، تزلزل و تهاتک پیرامون خاطر انور نگردانید و کتمان این سربر خود واجب شمرد و ساعتی اندیشه کرد که چون تیرواقعه دلدوز جگرسوز حضرت سلطان شهید که غما فزا و غصه‌زا است از کمان تقدیر بر نشانه راست افتاده و در این وقت، مشکل این واقعه به هیچ تدبیر تدارک‌پذیر نیست، رعایت مصالح حال و فکر مآل خود از واجبات است. از گشاد شست زمانه که پیوسته در کمین است، تحرز و اجتناب واجب دید و از مکر و خدیعت اهل دنیا احتیاط لازم دانست و داعیه‌گشت و شکار را شهرت داد و بی‌یرق بر اسپ ماه سیر هلال نعل خورشیدوار که بر سیز خنگ فلک سوار شود، رکوب اختیار کرد و بر فرس تمکن مهمیز کین زد و متوجه سیکه رود^۱ گشت و دیگر ملازمان و اعیان لمسر، در عقب به سیکه رود، به رکاب همایون ملحق شدند و خدام و مقربان مطلع احوال نبودند و کیفیت آن معلوم نداشتند.

حضرت اعلای پادشاهی به سیکه رود ساعتی بواسطه نرسیدن رکاب و توحیچی توقف فرمود و به سعد الدین لمسری اشارت عالی شرف تخصیص یافت که در پی رکاب برود و به سرعت رکاب و رکابنده را بیارد.

سعد الدین قبول خدمت کرد و متوجه شد و به اسنکوبن، به رکاب و رکابدار رسید. چون خبر قتل حضرت شهید شایع شده [بود] رکابدار را دشنام داد و رکاب و رکابنده را نزد سلطان عباس برد.

سلطان عباس جهت ضبط جهات اعلای خانی به پا کده آمد و در ضبط اسباب وجهات شروع نمود و میرحسین اسوار و کیاجلال الدین هم به پا کده آمدند.

حضرت اعلای خانی به سیکه رود اقامت نکرد و بی‌اسباب و بی‌یرق

۱- امروز «سیکارود» گویند.

با وجود زمستان و سرما متوجه کرماساک^۱ شد و هنوز هیچکس از ملازمان ،
مطلع احوال نیستند که قصه به چه منوال است ، به کرماك نزول فرمودند و
کیا رضی کیا محمدجان و کیاهند و کیا شهراب و چند نفر سوار لمسر را
نzd خود خواند و اظهار درجه شهادت سلطان سعید کرد و زبان حال در آن
مجال از حادت حزن و ملال فحوای این ایات نوحه گری ساخت . ایات :
بنگر گردش این چرخ جفا آئین را

که چه سان زیروزبر کرد من غمگین را
سیم در خاک شود سوده ندانم ز چه رو

ساخت در خاک نهان آن بدن سیمین را
مايه شادیم آن بود ندانم به چه چیز

شاد سازم دگر این خاطر اندھگین را
حرقت فرقت او می زند از دیده علم

دم بدم می کشم آهی طلب تسکین را
بی رخش دیدن عالم چون خواهد دل من

بستم از خون جگر دیده عالم بین را
بعد از فراغ این مقال و قیل و قال به لسان مبارک به عبارت در بار
فرمود که با وجود این حال عزم اردو که تصمیم خاطر بود ، اهم مهام شده .
اگر شما را داعیه همراهی ما باشد ، خوب والا هر یک به وطن خود رجوع
نمائید .

کیا رضی کیا که مرد عاقل و سليم و به احوال عوایق خبیر و علیم و
هنگام آزمایش و صعوبت صبور و حلیم بود ، با جماعت لمسریان قدم ارادت
پیش نهاد و درر اخلاص از صدف سینه بیرون آورد و بدین معانی نثار قدوم

۱ - به کسر کاف.

مبارک همایون گردانید که ما را سر و مال و اهل و عیال، طفیل ملازمان است: مدة العمر را صرف ملازمت می کنیم و رو گردان نیستیم.

صفای اخلاص و اعتقاد و صدق نیت ایشان که به ملازمان حضرت اعلای پادشاهی سمت وضوح یافت، اعتماد واثق تر شد و به توفر التفات استعمالت یافتند و ایادی مکارم خسروانه بر صحایف آمال شرف ظهور یافت و جهت استحکام قواعد اخلاص و صدق عبودیت عالی جناب کیارضی کیا، زبان به کلمه اخلاص برگشود و به زیارت کلام حمید برآسود و دیگر اعیان لمسر همعهد شدند.

حضرت اعلای خانی که همه تن دل بود و صفات عقل در همه حال به حد کمال و رای صائب در تدبیر مدینه و منزل آیتی منزل، صلاح بر محافظت قلعه لمسر که باب کلی و حصن حصین بود دانست و اشارت علیه شرف نفاذ یافت که کیا رضی کیا مذکور و کیا هند سهراب که از اصیل دیالمه و مردم شجاع و فیروز جنگ بودند، به لمسر بروند واژ زبان اعلای خانی امرجهان- مطاع به نفاذ رسانند که کوتول مستعمال به عنایت کامله بوده، حقوق تربیت و رعایت و عنایت پیش نظر آرد و در محافظت قلعه تاده روز از واجبات شناسد و به میرزا علی نسپارد. رجا به کرم عبیم الهی واثق است که مهام بر وفق مرام سرانجام یابد.

بر موجب اشارت کیا رضی کیا و کیا هند و کیا محمد جان روانه لمسر گشتد و اطاعت را فوز به سعادت دارین دانستند و نواب عالی از کرماک نهضت اختیار کرد و یك پاس از شب گذشته به لوشان رسید و شیخ کبیر که همین جا تشریف داشت، از حرکت و آواز قدوم مراکب رواکب بیدارشد و سراسیمه از خانه بدرآمد که احوال چیست. تحقیق فرمود که رکاب دولت تشریف ارزانی فرموده است و صدای موحش سلطان شهید که استماع کرد، انگشت

حضرت در دندان تأسف گرفت و به خاطر جوئی نواب عالی خانی و وظایف خدمتگاری شرایط آداب به جای آورد و شرف این خدمت و فرصت این ملازمت را از فیض فیاض سعادت دانست.

خدمام علیه به همین خانه شیخ کبیر نزول جلال اختیار فرمود و ارکان دولت زمانی آسایش یافتند. شیخ کبیر خوردنی حاضر گردانید. نواب عالی افطار نمودند و از غصه ایام و دغدغه صوم و صیام فی الجمله مطمئن گشتند. شیخ کبیر بواسطه قربیت ولایت رحمت آباد و حافظان حدود که متعلقات امیره حسام الدین بود، احتیاط و تیقظ واجب شمرد و ملازم خود را به خبر گیری اطراف فرستاد و بعد از ساعتی صلاح بر نقل و تحويل دانست. از آن مقام سوار شد و وقت طلوع آفتاب، از پای قلعه طارم مسمی به «شمیران» گذشت و به نزدیک حدود زلد نزول اختیار کرد و خدام رفیع الشأن شیخ کبیر را به ملازمت لله بیک فرستاد و احوال مفصلان پیغام داد. شیخ کبیر را بواسطه گشت و شکار نواب اعلای پادشاهی ملائک انتباھی شاهی تهاونی دست داد.

خدمام اعلای خانی بواسیله مصاہرت لله بیک، چون به نزدیک حرم خانه لله بیک رسیدند، دوست آقا - حرم لله بیک - شرف قدم نواب خانی را هدیه ای از هدايا و عطیه ای از عطايا الهی دانست و تعظیم فوق مایتصوره الاوهام به تقدیم رسانید و به همان خانه که لله بیک و حرم محترمہ معظمه صالحه آسایش می یافتند، با همان یرق جامه خواب و تمام اسباب فرو آورده و فر حضورش را مایه سرور شمرد.

آمدیم به قصه سدید و میرحسین اسوار و کیا جلال الدین - فرزند کیا رکابزن دیلمانی - و سدید را از خدمت اعلای خانی طلبیده، به آردو^۱ بردن و

۱- منظور «آردو سامان» است که قصر تابستانی و شکارگاه میرزا علی بوده است.

حبس و قید او.

چون سدید مرد زیرک و صاحب فراست و بسیار دان و از حیل اهل روزگار آگاه و از طلبیدن میرحسین اسوار به آردو واز کاغذ بلباس التباسی به مکرایشان پیدا شد و تفرقه و ترددی از این حیثیت داشت. عنان نرم نرم کرده به اختیاط متوجه آردو بود. چون نزدیک آردو رسید، ساعتی توقف لازم شمرد، تا از نسیم اخبار نزول میرحسین به آردو چه چیز به مشام شعور و وقوف می‌رسد تا از عدم تيقظ به پشمایانی و ندامت نینجامد و صرفه ذکا از دست نرود و از آثار و علامات، استدلال جوید و شروع به بصیرت باشد.

میرحسین اسوار که در آردو بود، توقف و تأمل سدید را دریافت و به سرعت فهم وحدت ادراک و تندی حسن سدید مطلع بود، به تصور وحشت و فوت فرصت صلاح در آن دانست که با چند نفری که آماده می‌داشت، برسر سدید برود. سدید استشمام احوال که نمود، توقف محال دانست و برقصه فرار نواب همایون از پاکدیه و به سلامت متوجه اردوی شاهی بودن هم به قرینه و تفحص معلوم کرد و راه قزوین پیش گرفت و به راه بی راه بدرفت. قریب غروب آفتاب به یک دیهی از ولایات رودبار رسید. از مردم آن دیه استفسار کرد که راه گم کرده‌ام و صد شاهی به شما می‌دهم راه به ما بنمایید. مردم آن دیه گفتند که ماه رمضان است و هنگام افطار، ساعتی نزول فرموده، حاضری خوردن مصلحت تمام است، تا بعد از افطار بسفرقه همراه گردانیده راه قزوین بنماییم.

سدید با کمال فطانت خوش آمد رودباریان را به سمع رضا اصغا نمود و بدان مقام نزول کرد. مردم رودبار فرار و اضطرار سدید را جهت، معلوم کردند و به رسم جهاد، جهات براو بستند و او را مضبوط و محفوظ گردانیدند.

سلطان عباس و میرحسین اسوار و کیاجلال الدین که به پاکدیه جهت ضبط اعادی دولت و وجهات اعلای خانی رفته و فرصت قید آن خصوم سعادت خبر، از دست داده، نهبا و غارت که دست داده بود، به ضبط خزانی و اسباب کوشیده، از پاکدیه چون به آرد و رسیدند، خبر ضبط سدید آوردند. از این، خوش وقت گشتند. مصراع: اگر گل برفت گلستان باقی است.^۱ قید اعادی حضرت اگر ازما فوت شده باشد، سدید جهت میرزا علی تحفه‌ای نفیس است.

ساعتی که سلطان عباس با مذکورین به آردو مکث نمودند، سدید را به یک استری سوار گردانیده، به یک توی آپرہن آوردند. همچنانچه مذکور گشت که بوسعید میر و کالجار بعد از قتل میرزا علی شهید مرحوم، فتح نامه‌ای به دست فیج داده، روانه خدمت اعلای خانی گردانیده بودند.

اتفاقاً پیک مذکور در این محل رسید و فتح نامه به دست سدید داد. از فتح آن نامه نسیم راحت به مشام جان سدید رسید و فرج بعد از شدت شامل حال سدید گشت. بیت:

نامه سربسته آوردی که گرچون نافه اش

سرشکافی بر مشام جان زند بوی وفا

بعد از فراغ مطالعه نامه فرح فزا رو به اصحاب قطاع الطريق و متعینان مضيق مضائقات جاده کل فریق که منتظر ان قید و مخصوصان منجنیق حیل و کمند مکر و حبس بودند کرد و فرمود که: بیت:

للهم الحمد که هر نقش که خاطرمی خواست

آخر آمد ز پس پرده تقدیر پسید

۱- این مصراع بی وزن است ۲- شکل دیگری از «تا» است.

خار هر کید که بسخواه به راه تو نهاد

خنجری گشت که جز بر جگر^۱ او نخلید

بر مطالع ان دفتر تحقیق واضح باد که دولت شعاعی است از فیوضات

ربانی شارق بر ذوات کامله سلاطین. [بیت:]

سلطنت خیمه ایست بس موزون

کش بود راستی و عدل ستون

واز مبدأ فیاض، این صفات تامه بر ذات شریف و عنصر لطیف اعلای
خداؤندی خانی تکمیل یافته. عون ربانی در حر است و نگهبانی و تأیید آسمانی
کافل آمال و امانی خدام رفیعه گشته است، خون بناحق که میرزا علی کرده بود
زمانه روز امید اورا به شام مقصود فرسانیده، گرفتار اعمال خود گشت و دردست
بوسعید میر و کالجار درجه شهادت یافت. هر آینه طایر دولتی که از آشیان
عنایت ازلی پرواز گیرد، به مکر و حیله دام بد فرستان بندنگردد و به هرنازه‌های
که حادث شود، امید از رحمت حق منقطع نتوان کرد.

میرحسین و کیاجلال الدین از استماع این اخبار متحریر گشتند و دود
ندامت به سر آمد و آتش خوف و هراس در خرم من تمکن افتاد. چاره آن
دیدند که راه عجز و انکسار پیش گیرند. فی الحال از اسپ فرو آمده، سراسیمه
شدند و تذلل بسیار و تشفیع بی شمار نمودند که ما را بی اختیار این چنین
صورتی دست داده و کرم کامل آن حضرت را شفیع جرایم خود ساخته ایم
«بیت»:

جائی که برق عصیان برآدم صفری زد

ما را چگونه زیبد دعوی بی گناهی

چون از این بشارت، سدید بشاشت تمام و فرح مala کلام داشت، مادة

۱— در اصل: جگری با اشباع کسره اضافه.

کدورت از خاطر محو گشته و استیلای قوت غضبی ناپدید شده، در زبان قلم بجز نیکوئی و احسان محترمنی گشت. به دلدهی ایشان مشغول شد که من از شما آزادی دارم. زیرا که چنان فرصتی که شما را حاصل بود، توانائی قتل و انواع تعذیب دسترس شما بود. با وجود عزت داشت و مررت شما از این صورت بد نبردهام.

باز کیا جلال الدین و میرحسین دامن سدید را گرفته، استدعا والتماس
عفو چراهم کردند. بیت:

مکن عتاب از این بیش و رحم بردل من

کنی هر آنچه توانی که جای آن داری
چون ایشان قدم در دایره ندم نهاده، از تبهکاری خویش پشیمان
شدند، مرقوم رقم اغماض گشتند. بیت:

عذر به آن را که خطائی رسید کآدم از آن عذر بهجائی رسید
سدید از قصورات در گذشت و عفو شامل حال ایشان ساخت و فرمود
که جهت خدام علیه رفیعه، به تأکید عهد قبول تحلیف باید کرد. ایشان
التماس نمودند که اگر از قصورات ما گذشته باشی، به زیارت کلام مجید
التفات باید نمود. امنیت ایشان را رقم اسعاف کشید و رعایت خاطر نمود و
وظایف تحلیف از جانبین به ثبوت پیوست. بعداز تطهیر اخلاص، سدید به
ایشان گفت که اکنون شما را به دیلمان باید رفت. میرحسین و کیا جلال الدین
تشفع بسیار نمودند که ما را به دیلمان کاری نیست و همراه بهاردوی می آئیم.
سخن ایشان به اجابت پیوست و همراه سدید متوجه اردو و ملازمت اعلای
خانی شدند و سلطان عباس که خبر شهادت حضرت میرزا علی سعید استماع
نمود، روی درهم کشید و متوجه الموت شد.

باب سیم

[فصل اول]

درا بتدای سلطنت اعلای شهرباری خانی و خبرقتل میرزا علی جهت
نواب خدایگانی به اردوی شاهی [بردن] و انصاف رکاب
همایون از اردو و قتل بوسعید میر و کالجارو جلوس
به تخت رانکوه به تاریخ سنه احدی عشر و تسعماهیه

عنایت الهی چون رقم اختصاص بر صفحه احوال برگزیده ای کشد،
حکمت بالغه چنان اقتضا کند که عرایس مطالب و مقاصد به کسوت مکاره و
شداید جلوه دهد و لطایف نعمت و عطاها را در مائده عنایش آورد تا هنگام
آزمایش و اوقات مخوفه مستوثق به عنایت حق شود و بیواسطه فضل حق
دریابد و غیری را در مساعدت و مساهمت دخلی ندهد و در استحصال منایا،
دل خود را به فیض حضرت احادیث پیوند دو بعداز حصول مقاصد و مرام،
مقادیر دولت و مراتب سعادت خود را بشناسد و در انجاح آمال هر بی پرو
بال و شکسته دل کثیر الملال، آئین رحم و شفقت و عدل و مروت مرعی
دارد و ایتام گذشته یاد آرد و عنایتی که از جانب حق یافته، پیش نظر آورده، تا
محبوب دلها و از برگزیدگان درگاه کبریا باشد.
پیکر اختر بی نور سعادت حضرت اعلای خانی که از حوادث روزگار

و درجه شهادت اب رحمت شعار در بیت‌الاحزان غربت مانده و آینه جمال حال در حريم عنایت شاهی پادشاهی منتظر انوار حسن مرحمت و رافت بود و در بیدای دهشت گوش به بشارت «ولاقیاً سوامِنْ روحُ الله» داشت و نظر به قدوم آیندگان جاده سلامت می‌گماشت تامگراز آستان غیب‌لطیفه‌ای که موجب بهبودی باشد، روی نماید و صبح نجاح و فیروزی از مشرق اقبال طلوع کند. بیت :

روز و شب ز آرزوی این مقصود
چشم و گوش بسوسی راه و دراست

إِذَا طَّلَّتِ الْأَذْنَانِ قَدْلَتْ ذَكَرْقَنِي

إِذَا أَخْتَلَجَتْ عَيْنَى رَجَوْتْ أَنْتَلَقِي

در این هنگام که ناکامی به مرتبه کمال و سن مبارک حضرت اعلای خانی به حد اعتدال رسید و از ریاض حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانداری چون نکhet ریاحین از نسبیم بهاری می‌دمید و از مجاری کردار گفتارش نور سروری و کامگاری می‌درخشید و آینه خرد و کیاستش، از صغر سن به صیقل تیجر بهای گوناگون جلا یافته و از ارحام بنات مصطفوی و اصلاح امهات و اظهار آباء مرتضوی نتیجه‌ای بدین کمال در حیز ظهور نرسیده و سالها در بستان سعادت نهالی بدین سرسبزی و بهجهت واستعدادی بدین قابلیت پیدا نشده بود، ذات همایون اعلای خانی که مستعد قبول سلطنت و مستحق افاضت نشأة حکومت از مبدأ فیاض شد، کرامت عون آلهی و میامن شعاع قدسی بربشره همایون ساطع گشت و فر ایزدی ظهیر شهریار شد و سلطنت

و مهتری از معدات غیبی یافت. بیت :

گرچه از پشت پدر با افسر و تاج آمدی

افسر از بازوی خودداری نه از پشت پدر

گر نگشته گوهر ذات شریفه واسطه

می گستست ایام عقد سلک را از بوالبشر

حضرت اعلای خانی در این اندیشه‌ها بود که ناگاه فیح مبارک قدم
مسیح دم رسید و به شمامه نامه فتح رقم، مشام آمال نواب عالی بی همال را
معطر گردانید و دیده امید از مشاهده جمال مقصود منور گشت و چشم سعادت
به سرمه کام روشنائی یافت و تباشير صبح بهجهت از افق مراد پیدا آمد و از
ورود و حصول این امنیت نواب خانی و ظایف شکر شکور به تقدیم رسانید.
بر عالمیان ظاهر شد که کاخ رفتگی که بر افراد ختنه لطف آله‌ی باشد، به منجنیق
مکرو احتیال اهل ضلال اختلال نیابد. بیت:

بزرگ کرده او را فلک نییند خرد

عزیر کرده او را جهان ندارد خوار

آفتاب سلطنت از کسوف ملال انجلایافت و چمن ملک را
به میامن رشحات سحاب ایزدی طراوت زیادت گشت و طبقات اکابر و
اصاغر و اعیان و امادج درگاه شاهی، زبان بهجهت واستیشار به تهنیت فتوحات
برگشادند و از فر حضور مبارکش قوتی تازه وارداتی بی اندازه ایشان
را به نسبت خدام رفیعه حاصل شد و عاطفت بی انتهای شاهی حضرت اعلای
خانی به مزید تربیت و نوازش و تهنیت سلطنت و حکومت دارالمرز
اختصاص بخشید و طبل بشارت فرو کوفتند و مجلس شادکامی آرایش
دادند و حضرت اعلای خانی به حصول غایبات امانی و آمال واثق و مستظر
گشت.

بر رای عالی که مقارن مشیت الهی است، چون امارات فتح و نصرت
و استحکام قواعد سلطنت واضح شد بیش از این بهاردوی همایون اقامت

مصلحت وقت ندانست، امرای شاهی به طمع کلی تقبیلی حریص شدند و پیش-کشی طلبیدند خدام عالی یک هزار تومان به رسم پیش کشی متقبل گشتند و رخصت انصراف ملازمت، حاصل کردند و قامت مبارکش به تشریفات لایقه و کمرشمیر طلا و تاج مر صمع زینت یافت و از اردوی شاهی، رکاب عالی متوجه ممالک محروسه گیلان شد. و در حین توجه، حضرت الله یک، یک قطار استر با جهات و رخوت و جامه خواب اضافه مکرات و بدرقه کاروان مروات و هدايا و عطاها ساخت.

مناسیب سلطنت و خلافت اعلای خانی که به توقيع رفیع «کنتم خیر آمتهٔ اخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» مسجل گشت و امور ملک و ملت مستند به ذات کامل شد و بر اهل بصائر ظاهر گشت که سنت قادر حکیم تقدست اسماؤه بسیان جمله جاری شده که «وَلَنْ قَيْدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبَدِّيَانَ»، اعلای خانی جاده سلامت پیش گرفت و پایی عزیمت به رکاب استعجال در آورد و عنان سعادت و اقبال به صوب دارالمرز معطوف فرمود.

چون شقاوت و شیعلمیت و بد بختی و اخلاقی ذمیمه سدید را جبلی بود و چنانچه در فصول گذشته شرح ذمائم و ایقاظ فتنه‌های او مبسوط گشته است که سدید در نوبت دوم که حضرت اعلای خانی خاقانی متوجه اردوی شاهی بود، از ابتدای نهضت از لاهیجان تا هنگام اقامت به اردوی پادشاه زمان، درازمان حرکات و رکضات کلمات سدید با نواب عالی خانی نقص اطوار و مذمت اخلاق و ابطال افکار و نقی استحقاق حکومت و جهانداری حضرت شهید سعید بود و در صدد آن شد که فيما بین اب و ابن مؤبدی به خلاف وجدال و فساد و خشونت گرداند و اگر چنانا که قصه شهادت حضرت سلطان سعید به ظهور نمی‌رسید، شامت اقوال سدید در ماده خلاف احتمال را دخلی می‌داد که چون غول بیابان دائداً کار اوراه زنی بود و خدام علیه را از جاده سلامت

منحرف می‌ساخت و به راه ظلمت و طریق عقوبیت دلالت می‌نمود . اما اشعة خورشید رای و عقل اعلای خانی در همه حال خصوصاً در آن ماده‌ماهی ظلمت غمام آرای فاسدۀ خسروان شعار سدید می‌شد .

چون سدید غبار این فکر بی‌عاقبت و آتش فتنه که در میان افسروخته می‌گردانید ، به زلال دولت و میاه سعادت اعلای خسانی اطفاء یافته دید ، بوسعید میر و کالجار را فتح کرده و شرط خداوند دوستی به جای آورده ، دریافت . به نظر یقین می‌دید که مهمات دارالمرز به کف اختیار و ایادی اقتدار ایشان منوط و متمشی خواهد بود و تابعیت اولازم خواهد آمد . اگرچه ظاهرآ اخلاص خود را در آینه موافقت ایشان می‌نمود ، اما باطنآ مخالفت و مخداعت مکنوز ضمیر[ش] بود و مدعائی که هر گزپیرامون ضمیر بوسعید میر و کالجار نمی‌گشت ، به سبب قتل میرزا علی و تربیت فرزندان سلطان حمزه ، خاطر نشان حضرت اعلای خانی می‌کرد و شب و روز به اغوا و اقساد مواظب و مثابر بود و استحقار ایشان به نخوت و استکبار می‌نمود . همزاتی که سدیدرا به قتل ایشان بود متجاوزالبيان است . اصحاب و اصناب به ذمائم ایشان از حد و نهایت می‌گذرانید و استزادت و استراحت خود ، در هدم بنیان ایشان می‌دانست و به عبارت سلح و تقریر سمح استیصال و استهلاک بوسعید میر و کالجار به برآهین یقینیه ثابت می‌کرد و این صورت العمل^۱ و سربند دائماً مذکور مجلس همایون می‌شد که اگر در ابتدای طلوع کوکب سلطنت و ظهور اشعة آفتاب سعادت علاج خطط دماغ و رفع ظلمت خیال باطل استیلا و طفیان ایشان نشود ، منجر به میاسطات و ابرامات ایشان خواهد گشت . و چون اختیار الملك و مطلق العنوان شوند ، ترهیب و تهدید فایده نخواهد داشت و بعد از استدامت و استقامت بطر ایشان ، مصدق («إِنَّ الْفَصُونَ إِذَا قَوَّيْتَهَا أَلْخَبَّ» قطع مادة فضولی ایشان

۱— ظاهرآ : صورت العمل .

محال خواهد بود. یست :

دما غ فاسد حاسد به حال صحت کلی

نیاید تا نیاید بر سرش تیغ مبارک دم
 سدید در محل انصراف رکاب همایون از اردو، به استعمال مکروحیله،
 به وسیله ایفاء تقبلی، حسن علی نام را با صد سوار همراه آورد و با امرای شاهی
 بدین نوع ساخت که اگر سپاه گیلان به قتل بوسعید میر و کالجار اهمال و اغفال
 نمایند، غازیان بلا توقف ایشان را به قتل آرند. با وجود آنکه عنایت شاهی کافل
 امانی و آمال بوسعید میر و کالجار شده، به جلدی فتح، خلعت عنایت فرموده و
 به کتابت مخصوص اتفاقات گردانیده بودند، سدید چون مصر به قتل ایشان بود،
 جهت حصول مدعای استحکام تدبیر خود حکم شاهی حاصل کرد. ماصدتش
 آنکه^۱ هر که مخالف دولت قاهره و مطیع امر نباشد برموجب اشارت به قتل
 آرند، نتیجه وقصد و نیت این نوع حکم حاصل کردن آن بود که بعد از قتل
 بوسعید میر و کالجار اگر نواب اعلای شاهی اعتراضی فرماید، حکم قاطعه
 همایون دافع اعتراض باشد. مقاومت سدید نه بدان مرتبه استیلا داشت که
 در معرض تعریف درآید و در مهمی و امری که سدید بدان راغب بود، منتظر
 رحضت و رضای خدام اعلای خانی باشد. رشتۀ طغیان او زیاده از حد طولی
 داشت و قصد و عزم و رغبت نواب عالی خانی را به مدعای دلخواه سدید
 مانعیتی نبود. و در آن وقت کسی که مشارالیه و معتمدعلیه و قیم دولت باشد،
 در خدمت و ملازمت اعلای خانی نبود که دفع عزایم نافرجام او کند.
 علی ای حال، سدید از حضرت عالی استشمام رخصت قصد بوسعید
 میر و کالجار نمود و به مجرد استشمام، مدعای خود به حصول مقرون گشته
 دید و طوارق حدثان را خلی در بنیان رفیع الارکان خود تصور نکرد.

۱- در اصل، آنکه.

رایات جلالت آیات چون به پا کدیه که ملک موروث است منصوب گشت، سدید که بی منت و معونت غیری حضرت اعلی را به متکای خلافت و سلطنت ثابت و راسخ و ممتاز عان ملک رامقهور و مقتول دریافت، خصه حرکت خارج فرزند میر شاه علی خالق بردى نام بخاطر آورد و صدد انتقام او گشت. فرزند میر شاه علی را مقید ساخت وجهات اورا ضبط فرمود و اسباب را تالان کرد و شهباز بلند پرواز عزایم خسرو انه جناح همت برگشود و اراضی دیلمان را سایه فرع اعطفت گستر انید و تمام اهالی آن ولایات مراسم استقبال و لوازم تکریم و اجلال به تقدیم رسانیدند وزبان بهجهت واستبشار به تهنیت شرف قدوم و فتوحات برگشادند و جهانیان از بشارت مراجعت به خیر، در عین کمال و کامرانی نهال آمال و امانی به ازهار و اثمار بهجهت و شادکامی تازه و بارور گردانیدند و کافه خلق در مهاد امن و امان، مرفه و شادمان و برخوردار شدند و این بیت :

به قومی که نیکی پسند خدای

دهد خسروی عادلی نیک رای

شعار خود می گردانیدند.

آنچه سدید در دل گرفته بود در باب قتل کالجار به ظهور آورد و در وقت نزول به دیلمان ، از مقام انتقام دو مثال متحتم الامتثال به اسم بوسعید میر و کالجار شرف صدور یافت. مضمون یکی آنکه خدام عالی از دیلمان متوجه لا هیجان است. کالجار از رانکوه جهت وظایف استقبال و تعظیم، نزد بوسعید میر به لا هیجان آمد. روز دیگر خدام اعلی در وقت سوار شدن کتابتی به اسم کالجار قلمی فرمود. مضمون آنکه عزیمت لا هیجان منفسخ گشته، رکاب همایون به مستقر سریر سلطنت رانکوه متوجه است. تا بوسعید میر در غلط افتاد و از اجتماع ضدین ابطال مدعای سدید نشود .

کالجار که به اتفاق بوسعید میر داعیه رکاب بوسی به لا هیجان داشت،

وقت شام که تو قیع رفیع به کالجار تخصیص یافت، از لاهجان روانه رانکوه گشت. وقت صبح کالجار به کوستان رسید و به اتفاق فرزندان سلطان حمزه و میرحسین کارگیابازی کیا و دیگر اکابر و اشراف در دیمه بن متوجه خالک بوسی سنب مراکب همایون شد و بوسعیدمیر به خیال ضبط حدود به لاهجان اقامت می‌داشت سدید درباب قتل کالجار با مخصوصان مواضعه بدان قرار داده که چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستسعد گردد و عزیمت سوار شدن کند او را به قتل آرند.

مخصوصان بر موجب مقررهای گشتهند. چون کالجار به قاضی کلایه به پای بوسی مستسعد گشت، سوار نشده گرفتار نیزه و شمشیر بود. همانجا به قتل آوردن. میرحسین بازی کیا متحریر بود و از غایت حیرت و سراسیمگی راه به مأمنی نتوانست بردن. رو به طرف غازیان که در رکاب همایون بودند آورد. غازیان به تصور آنکه مخالف دولت همایون است که رو به ایشان کرده است، یکبار به میرحسین اسوار حمله آوردن و او را نیز شهید گردانیدند. غالباً حضرت حق در قتل او مصلحتی دیده باشد.

فرزندان سلطان حمزه که همراه کالجار آمده بودند فرار جستند. سپاه خانی در پی ایشان رفت، مضبوط آوردن. در همین منزل علاء الدین تو لم حسام الدین که خلا برو رستر رانکوه بود، جهت حبس و قید برادر کالجار - حسام الدین - که فرزند سلطان حمزه را همراه داشت فرستادند و سیف الدین طالقانی همراه سپهبدار خرگام که ناصر کیای پشی^۱ بود، با چهل سوار منتخب جهت حبس و قید بوسعید میر روانه لاهجان گردانیدند.

چون حضرت اعلای خانی نسق این مهام از سراحتمام به تقدیم رسانید، عنان سعادت از قاضی کلایه به تختگاه رانکوه معطوف فرمود و به مقرب سلطنت

۱ - شاید: پشهای که امروز من اغیان بدغیر خود گویند.

و مکان حکومت نزول کرد.

طبقات اکابر و اصغر مملکت که در غیاب تفرقه و ظلمات هموم سرگشته بودند، درایام ظهور دولت سلطنت اعلای خانی، به مزایای عنایات مخصوص التفات شدند و به میامن ترشیح عواطف و مراحم پادشاهانه نضارتی بی اندازه براغصان احوال هریک ظاهر شد، بیت:

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت

وی دولت تو این من از صدمت تباہی

بر اهرمن نتابد اسوار اسم اعظم

ملک آن نست و خاتم فرمای هرچه خواهی

در همان روز غازیان که به لاهجان وقت قریب غروب آفتاب رسیدند، بی توقف رو به خانه بوسعید میر نهادند. بوسعید میر فهمید که غازیان قصد او دارند، فرار اختیار کرد و به خانه همسایه‌ها پناه جست. غازیان همانجا پی برده [اورا] مضبوط گردانیدند و به رانکوه به خدمت اعلای خانی آوردند.

سدید اکتفا به استشمام رخصت اول کرده محل را نازک و فرجه را مضيق دید و فرصت حیله که قبل از وقوع حبس بوسعید میر کرده بود، از مختنمات دانست و بی رخصت مجدد از نواب عالی همایون، جlad را فرستاد و به حوالی تخت رانکوه، بوسعید میر را به قتل آورد.

هنگام قتل، بوسعید میر این قدر بربازی آورد و توقع نمود که طمع به لطف شامل پادشاهی این است که نام خبریجی گری براو اطلاق نکنند که در اقوام ایشان خبریجی گری نبوده و عشاپر منزه از این صفت بوده‌اند.

سدید به قتل بوسعید میر سرعت واستعجال بواسطه آن نمود که هنگام محاورات و حکایات با نواب عالی توفیر التفات خاطر در باطن و ظاهر به نسبت بوسعید میر فهمیده و در اهمال و امهال قتل بوسعید، مظنه خلاص و عفو

حضرت اعلایی متخلیل گشته، به استعجال قتل بوسعید میر مقصود خود حاصل کرد تا بنای تدابیر او مستحکم واز حیل ممتنع^۱ باشد.

حقیقت حال آنکه هرچند بوسعید میر و کالجار شرط خداوندوستی به جای آورده بودند، اما به قتل آوردن چنین پادشاهان ولی نعمت نه حد نو کرزاده‌ها است که به صرافت خود یکی را به قتل آرند و یکی را منصوب سازند.

حکمت باهره الهی چون مقتضی عدل بود، مکروهیتی که نوکرزاده‌ها به قتل دو پادشاه عالی‌شان در یک شب‌انروز ماه مبارک به ظهور رسانیده بودند، هفته‌ای نگذشت که تیغ قضا به‌رسم قصاص به فرق ایشان آمد و فرق میان حق و باطل کرد تا بر ابرار و اقامه رموز و اسرار حکمت کامله ایزدی‌ظاهر و هویدا و ثبت صفحات اوراق دفاتر تو ایخ شود.

علاءالدین حسام الدین تولم را که به جهت حبس و قید حسام الدین- برادر کالجار- که فرزند سلطان حمزه را همراه داشت فرستاده بودند، حسام الدین را با فرزند سلطان حمزه مضبوط آورد. چون از سلطان حمزه چهار فرزند از ذکور در وجود آمده بود، سه نفر از کنیزک و یکی از زن فرزند امیره سیاوش که سلطان حمزه به تبریز در حال خود در آورده بود که هر چهار حالت و هذه به قلعه مبارک(؟) لمس محفوظ کردند.

حضرت اعلایی خانی را که ارث^۲ و کسباً حکومت ممالک میسر و مسلم گشت و نسباً و حسباً سلطنت ولایات متخلص شد و این سعادات حاصل گشت و مراتب کمال گرفت و چهره بی‌رنگ ارباب امانی به نیل مقصود و یافت مطلوب مورد گشت و دیده تاریک اصحاب آمال که به ورود آیه کریمه «وَأَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحَرْنِ» به جمال یوسف مراد روشی دید، عزایم خسروانه

متوجه قانون و نسق ممالک محروسه شد و به تعیین منصوبات مساند امارات پنج الکه که معطل نهاده، بی‌سامان بود، شروع پیوست.

چون نسل اکابر و اشراف سدید به طمع بزرگی خود به مخداعی که دانست و شعبدای که توانست مستأصل گردانیده و غرض کلی و مقصد اصلی او منحصر با اختیار الملکی بود و سوداهای خام از این معامله در سرداشت، چه اگر تمیز فضیلت امارت و استحقاق این مرتبت برای عالی پوشیدگی نداشت، اما انجام مقاصد سدید به دلایل چند که شرح آن طولی دارد، به ملازمان عالی سمت وجوب گرفته بود. از آن جهت سالاری سپاه لاهجهان و اختیار الملکی به سدید رجوع فرمودند و عقد امور کلی و جزوی در قبضه اختیار اونهاد و چون ملاعلی جان در اختیال و قتال و جدال با سدید شریک و مزاج العله بود، علی جان را به سپه سالاری خلیط ساخت و سپه سالاری دیلمان برای او از نواب همایون استدعا نمود و سپه سالاری دیلمان به علی جان رجوع نمود و سپه سالاری رانکوه به علاء الدین تولم حسام الدین محول ساخت و علی حسام الدین را به سپه سالاری لشتنشاه و براهمیم کیای حاجی محمد شکوری را به سپهداری گرجیان نصب کردند و سپه سالاران دیگر ولایات را به حال خود گذاشته، تغییر و تبدیل ندادند و طبقات ملازمان حضرت سعید شهید را علی مراتب اقتدارهم به عنایت و مرحمت ملتافت گشت.

و چنانچه قبل از این ذکر رفت که سلطان عباس به موافقت خدام عالی متوجه اردی شاهی بود و از قصه قتل میرزا علی از پاکدیه به الموت مراجعت نموده، در وقت انصراف همایون از اردی شاهی، باز شیخ کبیر را نواب شاهی به طلب سلطان عباس فرستاد و علی ای حال سلطان عباس به شرف بساط بوسی نواب شاهی مستسعد گشت. ضعف ماسکه سلطان عباس به مجالس شرب فوق الحد بود و طبیعت او متحمل شرب مدام نبود و مشرب او مخالف مشارب و از

شرب خمردایم الخمار و در اوقات خمار میل طبیعت به کنج خمول و آسایش در آن مقام می‌یافتد و در ایام حکومت الموت به ارتکاب مهمات کسالت تمام داشت و خامل الذکر بود واژ بی‌رشدی، قوت‌الیوم بهم نمی‌رسید.
 چون‌دیده بصیرت اهل ملک دار الامان لاهجان خفتَ عنْ طَوَّرِ الْجِدْشَانِ
 از آیات حسن و جمال جهانداری و رعیت پروری حضرت اعلای خانی روشنی نیافته و صورت عدل و دادگستری و آئین نصفت و رعیت پروری در آینه ضمایر اعیان ملک مرئی نگشته، داعیه مسرت عید فطر به تخت لاهجان تصمیم خاطر اشرف اعلی شد و به فرخنده‌تر ساعتی و خوبتر طالعی، رکاب همایون توجه فرمود.

چون کواكب مواکب سلطنت به‌افق حدود لاهجان طلوع نمودند،
 صغار و کبار ممالک محروسه با نثار به استقبال استعجال کردند و به تعظیم و تکریم تمام به شهر در آوردند و نواب همایون به مراد دل به بارگاه رفیعه‌شرف نزول فرمودند و کارگیا جلال الدین - فرزند کارگیا محمد - و فرزندش کارگیا علاء الدین و امیره انوز - فرزند کارگیا احمد - که به استقبال رکاب همایون آمده بودند، سدید که خود را قاتل بوسعید میر می‌دانست و ایشان از قبایل او بودند، دفع ایشان را واجب شمرد و درین نزول رکاب همایون، کارگیا جلال الدین و فرزند او علاء الدین و امیره انوز را مقید گردانید و بهجهت اداء تقبل^۱ شاهی محصل بگماشت. اگر چه [حضرت] اعلای خانی این حرکت را خارج مصلحت می‌دید و اصلاً رخصت نمی‌داد، اما از حیله سدید و شببات شعبدة او تدبیری نداشت و آتش این غصه را به‌آب حلم تسکین می‌داد و شب و روز در فکر تدبیر دفع سدید که فرجه‌ای پیدا کند و مقصود به چنگ‌آرد، آنچه در ضمیر بود، چون در آن

۱- در اصل: تقبلی.

وقت محرومی نداشت دفع الوقت لازم می شمرد. بیت :

محرومی چون نیست پیدا آنچه دارم در ضمیر

جز دوات آسا دهان بستن نمی بینم دوا
مستظره به قوت دولت خود بود و اطوار سدید را بر مثال حباب که
خانه به بالای آب دارد، نایابدار می دانست.

سدید بعد از چند روز مقید داشتن کارگیا جلال الدین و امیره انزو زو
فرزند کارگیا جلال الدین - کارگیا علاء الدین - را بیش از این مصلحت
نداشت، به قتل ایشان اشارت به تفاذ پیوست. همچنان ایشان را به قتل آوردند
و دل سدید که از غصه حیات ایشان مشوش بود، فارغ گشت.

فصل [۵۵]

در ذکر کیفیت توجه رکاب قدرشاهی پادشاهی به قصد تسخیر
مالک بیه پس و نواب عالی خانی با سپاه خلفر پناه به مقام
خورمهلات شرف صحبت ملازمان اعلای شهر یاری شاهی
دریافت و شرح آن به تاریخ احدی عشر و تسعماه

چون سعادت سلطنت و دولت حکومت نصیب خسرو عادل شده
بود و نخل هرگونه آرزوی اب و عم بزرگوار علیهمما المغفرة من رب
الغفار خصوصاً در باب توجه رکاب همایون شاهی به قصد تسخیر بیه پس به بر
مراد به حد کمال نرسیده و دست به خوان نعمت این نوال نبرده بسر مصادق
«وَاتَّلَهُ جُوْيِنْدِيْنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ» معدات غیبی کافل آمال و امانی حضرت اعلای
خانی گشته، فحوای «يَسْتَبَشِّرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ» شیخ کبیر اردویلی
که از برگزیدگان درگاه شاهی بود، از اردوی همایون شرف خدمت خداوندی
خانی را به لاهجان دریافت و آنچه از تلقین ملهم دولت پادشاهی شاهی بسر

صحیفهٔ خاطر انورش در باب عزیمت تسخیریه پس و خدام عالی خانی با مجاهدان سپاه در اظهار شعار طاعت داری بلا تهاون و تقصیر، به خورمه لات شرف سرور و نشاط و حضور طالغان آستان آسمان آسای شاهی را دریافت نقش بسته بود. به حسن تقریر، بشارات اشارات به نفاذ رسانید.

حضرت اعلای خانی جهانبانی را که قبل از ورود این اشارات قصهٔ توجه رکاب شاهی ملهم دولت بود و به همه الکه نسیم عنبر اشارت به جمع آوردن لشکر منتشر فرمود و به جهت خرج لشکر دیده امید منتظر اشارت این خدمت می‌داشت، از وصول امر مجدد، دست عقل کامل را که نقش بند کارخانه ممالک عالم است، به تصویر و تحریر قدغن جمعیت لشکر کار فرمودن لازم داشت. سرداران، سپاه که جمع آوردند. نواب همایون خانی سپاه را قلب سلیم گشت و به قصد دریافت خدمت حضرت شهریاری شاهی، کمر توفیق در میان بست و به مساعدت سعادت روان شد و به مقام روی بنه^۱ که جوار سر پل سفید رود است، اعلام دولت منصوب ساختند.

بعد از نزول سپاه و قراریت ملازمان بارگاه چون نصفی از جعد زلف شب گشوده گشت، حضرت اعلائی با صدسوار منتخب و سرداران شجاعت حسب از لب سفید رود متوجه اردوانی شاهی شدند. چون بهموضع کیسم از مهر آب سفید رود عبور افتاد، نواب کامیاب شاهی خبردار گشت و حضرات امرای عالیات مثل شیخ نجم رشتی که امیر الامر بود با محمد بیک استجالو^۲ و دیگر امرای حضرت به استقبال اعلای خانی تعظیم و تکریم فرموده و به خورمه لات که مخیم جلال شاهی بود فرو آوردند و به شرف مجالست و دریافت صحبت همایون شاهی محظوظ گردانیدند.

۱- شکل دیگری از «رودبنه» است.
۲- شکل دیگری از «استجالو» است.

چون بساط مجلس از نشاط نور محاورات و مشاورات مصالح امور صفا وضیا یافت، مواضعه بدان قرار گرفت که شیخ کبیر در خدمت اعلای خانی کشور گیر با لشکر کبیر از راه پاشجا و حسن کیادیه و سیاه سطل بویه متوجه تسخیر رشت گردند. و در آن وقت امیره حسام الدین به امید فتحی که در زمان سلطنت میرزا علی مرحوم از مردم بیه پس دیده بود، باز در دافجا بهموضع گیشه دمرده محسکر نمود و آن مقام را به حصن حصین استحکام داد و آقا میربهادر که سالارسپاه کوچصفهان بود، در میان ولایت کوچصفهان، مقام پل هندوان^۱ را استحکام داده، نشست.

بر موجب مقرر نواب عالی خانی از خورمه لات به مرکب مرادسوار گشت و باز به سرپل سفید رود بر سر سپاه سایه همایون انداخت و با تمام جنود به پاشجا نزول جلال فرمودند.

چون پرتو نور خورشید روز بر بشرۀ قیر گون شب ظاهر گشت، رکاب جلالت خانی به کامرانی متوجه تولاوة رود بنه شد و به فرخنده تر طالعی به تولاوه رود بنه رایات عظمت آیات منصوب گردانیدند و موکب همایون بدان مقام قرار گرفتند.

و سدید با لشکر منتخب و سرداران صاحب نسب شجاعت حسب به ایمل کنده^۲ تاخت برد و نهب و غارت و احراق بیوتات که دست داد تقصیر نکرد و به ملازمت و خدمت همایون به تولاوه رود [بنه] مراجعت نمود. در این اثنا بعضی قلوچیان و اختاجیان شاهی که به حدود کوچصفهان جهت علو فه رفته بودند، با آقا میربهادر دوچار گشته، جنگ در پیوستند و آقا میربهادر را از مقام استحکام بر کنندند و دو سه جا از اسپ فرو آوردند،

۱- امروز هندوانه پرده سر گویند.

۲- امروز ایمل کنده گویند و با عین نویسنده.

فریب دستگیر بازسوار شد و به ضرب حرب به مقامی که امیره حسام الدین را حیز استحکام بود رسانیدند.

رأی ممالک آرای شاهی خورشیدوار، ضوء توجه به کوچسنهان انداخت و آن ولایت را به فر قدم موکب همایون روشنی داد و خدام عالی از تو لاوہ روی بنه متوجه سیاه سلطان بويه که ولایت امیره حسام الدین است، گشت و نزول اختیار فرمود و از آنجا مقام شیرایه را مکان قرار ساخت. قضا را باران عظیمی در آن مکان به حیز ظهور رسید و یک هفته استمرار یافت و به مرتبه ای مستولی شد که از فرط امطار همه بوم و مرز آن دیار کا لیخار گشت. چون حضرت اعلای خانی از آن منزل تشریف رکاب به کوچسنهان ارزانی فرمود و شرف صحبت اعلای سلطانی شاهی دریافت، در هر باب مطارحه مقالات سمت صدور یافت و بعداز انصراف صحبت و خدمت رکاب دولت باز به شرایی^۱ معاودت نمود و بر نهنج قرار منظر توجه امرای شاهی به فومن بود که از این طرف هم سپاه ظفر پناه متوجه رشت گردد. در مدت یک هفته از تواتر باران، گل ولای به مرتبه ای رسید که حور کت

جز تشابک مرا کب میسر نبود.

چون نسق قضا مرادف قدر ملاحق عالم مطبع شاهی به تسخیر ممالک یه پس بدان قرار یافت که میرزا محمد آستانائی با بلوك خود و بیرام یک و چلپا یک با لشکر گران از افق گسکر در آیندو کران تا کران ممالک بیه پس را احاطه نماینده، خاطر اشرف اعلای شاهی منتظر که تیر این تدبیر از گشاد دولت بر نشانه ظفر آید. در حصول این مقصود استاد قضا که نقش بند این کارخانه است، بر لوح آینه خاطر انور اعلای شاهی صورت تعویق بنمود حال آنکه امرای عالی مقدار، از راه دریا بار به حدود گسکر آمده، تمام گسکر را فتح

۱- چند سطر بالاتر شیرایه آمده است.

نموده، بهولایت فومن سپاه ستاره کنترت تاخت کرده، غذا او امس پای سر-افرازی بر تارک کشور فومن و فسح تخت رشت می داشتند. خواست حق که در سلامتی اهل بیه پس بود، این صورت بر مرآت خواطر همایون شاهی جلوه نکرد و دیده ضمیر از مشاهده این هیأت، خواب آلودگشت و آن صورت پوشیده ماند.

در این اثنا امیر حسام الدین که هجوم لشکر شاهی و فتح گسکر در دست ایشان دریافت، بالضرور عزمزاده خود-فرزند امیره بوسعید را به استغاثه روانه تلشیم سده رفیعه شاهی ساخت و استدعای عفو جرایم خود نمود.

مراحم خسروانه مسئول و ملتمنس حضرت امیره را مبدول داشت و غیم جرائم امیره را به فیض شموس عفو محو فرمود و خط امان بر صحیفة خطای ایشان کشید و از آن رو که شیخ نجم را بر السنّة متداوله آن فرقه و اصطلاح متعارفه آن زمره شعور و شروع بیشتر از دیگر امرای عظام بود، نواب عالی شاهی عنان اختیار مصالحه به دست طبیعت شیخ داد و شیخ التزام معاهده جانبین و مصالحه طرفین بیه پس و بیه پیش نمود و همراه ایلچی امیره متوجه خدمت حضرت امیره حسام الدین گشت و قدم در شارع مصالحه نهاد. چون تالی امواج بخار حزن باران و تهاون امرا و تقصیر سرداران بر مزاج اقدس استیلا یافت، لشکر هوا و هوس را از تسخیر بیه پس منصرف گردانیدند و بر عرصه دل و صحن سرای ضمیر عالی شاهی ندمای خوش الحان حواس و دستیاران دایره خیال مجلس خاص، به مقام روح افزای عراق، به نعمات ملایم مذاق مترنم شدند و دماغ صحبتیان قوای حافظه از صدای این ندا ترتیب یافت و نقش صوت العمل عراق از مهر سامعه بر صحیحه حافظه منتقل شد و طبیعت مبارک اعلای پادشاهی، فریته حیل این خیال شدو آنچه باطنأ به خاطر اشرف خطور کرده، از قوه به فعل آورد و لله بیک را که

اختیارالملک بود، با تمام جند به کوچسپهان بگذاشت و بی ملاحظه صلاح و هموهی اهل سلاح، بامحدودی چند شب گیر کرد و از کوچسپهان شهباز عزیمت جناح برگشود و به طرف طارم و سلطانیه طیران فرمود. چنانچه از سرعت حرکت نواب شاهی لشکری خبر نیافتند و علت سرعت حرکت را ندانستند. قضا را در آن روز صبح رای عالی خانی عقب گیری شب فرار کرد و پیک سرعت ذهن، سدید را مستخبر احوال صادره آن حال شاهی گردانید. سدید که به اردو رسید، در بدلو حال حرکات و رکضات رکاب همایون شاهی را دریافت که متوجه سلطانیه و طارم شده [و] لله بیک را با سپاه به کوچسپهان گذاشته است، تهتك عارضی بر تهتك ذاتی سدید غالب آمد و سراسیمه به خدمت اعلای خانی شتافت.

شرح ضعفرای و سستی ماسکه سدید، درازتر از طول امل هوستاکان و کشیده تر از عرض عرصه مرورت پیشگان است. بی آنکه سرداران را از این قصه خبر دهد، فی الحال حضرت اعلائی را سوار گردانید و خود سوار شد و صدا بلند کرد که نواب اعلای پادشاهی لشکر گذاشته، متوجه سلطانیه شده است.

بیت :

چو بد دل بود پیشوای سپاه	شود کار لشکر سراسر تباہ
سپهدار بد زهره هرگز مباد	که ناموس لشکر رود زویه باد
سرداران و سپاه سراسیمگی سدید را دیدند و متوجه و متفرق گشتند.	
همه را تصور این که لشکر بیه پس مگر غالب آمده باشد که سدید به حرکت شتاب می نماید و جنود، هر یک موافق مزاج خود راهی پیش گرفتند و به طرفی بهدر رفتند.	

ملازمان عالی با لشکر بر اکنده مخلوط، روی توجه به لاهجان آورد و

مصلحت در آن دید که به کشل توقف فرماید، تا لشکری از فرار قراری گیرند.
رکاب سعادت به کشل اقامت فرمود. از این حرکت خارج صواب وصلاح که نواب عالی از سدید دریافت، رای صواب نمای اعلای خانی بدان قرار گرفت که سدید نزد الله بیک برود و اندیشهٔ صلح وصفای بیه پس و بیه پیش از رأی رزین حضرت الله بیک استفاضه نماید.

بر موجب مقرر سدید را روانه خدمت الله بیک ساخت و خود به عمر دراز دو ساعت که از شب گذشت، بر باد پای مراد سوار شد و رایات سعادت از کشل نهضت نمود و وقت نقارهٔ صبح به پا شجانزوں جلال فرمود.

چون صبح سعادت از مشرق امید طلوع کرد، از پاشجا کو کب سلطنت طالع گشت و در سرپل سفید رود مقام لاکومه سر^۱، به سورچتر سعادت روشنی گرفت و منتظر وصول احوال و مراقب قدم سدید بد فعال و کیفیت مقال لله بیک شدند.

بعداز زمانی پیکی رسید و از جانب سدید و الله بیک پیغامی آورد که الله بیک مصلحت در آن دیده که رکاب خانی متوجه بازدشت گردد، تا از آنجا بهاردوی اعلای شاهی متصل گشته، هواشارتی که از نواب شاهی به نفاذ رسد، اطاعت رود.

نواب خانی این کلمات را خارج صلاح عقل و منحرف از طریق خرد دید که با وجود پراکندگی لشکر و مشتمل نهادن امور و تزلزل الکه و بی برقی، در این حال چرا کسی تابع آراء ناقصه شود؟ صلاح کلی در آن دانستند که رکاب جلالت وحشمت متوجه لا هجان گردد. بر موجب صلاح، خورشید سلطنت به برج سعادت لا هجان تحويل کرد و از درجات شرف محظوظ شدند. بعد از فیض نزول، خبر رسید که سدید به اتفاق شیخ کبیر متوجه

۱- امروز «لاکمه سر» گویند.

[در] یافت دولت ملازمت‌اند و فکر باطل ایشان این است که در شرف خدمت اعلای خانی متوجه اردو شوند.

شیخ کبیر و سیدید به شرف آستان بوسی مستسجد گشتند و بر نهج مذکور تمهید مقالات نمودند. همان شب شیخ کبیر را نگاه داشته، مراسم ضیافت به تقدیم رسانیدند و به طارحه صلاح امور مشغول گشتند. از نتیجه نتایج اشکال، صلاح این صورت بر آئینه عقل کامل اعلای خانی منتقش و مرتسم شد که با وجود تشریف رکاب شاهی به تسخیر بیه پس، چه فایده امور ملکیه مترتب شده است که بعد از ارتحال رکاب همایون شاهی شود.

علی الصباح به المفات انعامات، حوصلة امید شیخ کبیر را چنان مسلو گردانیدند که جای مبالغه نبود. عذری چند به جهت خرابی الکه پیغام کرده، شیخ کبیر را مستهمال و پر حال روانه ساختند.

نواب عالی شاهی که تدقیق مصالحه و معاہده بیه پس و بیه پیش به خطوط افکار صائبه شیخ نجم رجوع فرموده بودند، حضرت شیخ چون صحبت نواب امیره حسام الدین را دریافت، بواسطه آنکه رشتی بود، عنان اختیار به دست طبیعت امیره داد و در فیاضی آراء حضرت امیره سرگردان گشت و از جان خود هراسان شد و هر مدعای که در ضمیر امیره بود، با شیخ انجام می‌داد. حتی قصه لشنشاه والکه‌هایی که ملک قدیم نواب اعلای خانی بود، شیخ نجم مقبول گشت که حکم همایون شاهی بدین معانی حاصل کند. هر آئینه شخصی که طمع از جان خود منقطع کرده باشد، جهت استخلاص، هر ناصوایی که روی نماید مرتكب شود. امیره بهر نوعی که بود با شیخ به شرایط حصول مدعای خود عهد بست و چون به مجلس همایون شاهی با شیخ نجم قصه مصالحه طرفین [بیه پس] و بیه پیش در میان بود، شیخ در این باب با امیره گفت و گونسود و مصالحه بدین نوع قرار داد که مدامی که نواب شاهی با

حضرت اعلای خانی به عنایت باشد، عقود عهد مستحکم بود و گاهی که نظر عاطفت شاهی شامل حال نباشد، بنیان عهد خلل پذیر و اساس میثاق تبدیل و تغییر گردد. بدین نسق امیره ایلچی‌ای از جانب خود همراه شیخ گردانید و روانه ملازمت اعلای خدایگانی ساخت.

خدمات عالی به وظایف استقبال حضرت شیخ شرایط تعظیم فوق مایتصوره الاوهام مرعی فرمودند و به خانه سدید فرو آوردند. روز دیگر شیخ با ایلچی مذکور به مجلس همایون حاضر شدند و شرایط عهد، مذکور مجلس گشت. اگرچه تمیز این نوع مصالحه برای عالی پوشیدگی نداشت و صورت امثال این عهدها چون سایه ابر نایاب دار و چون شعله برق بی قرار می‌دانست، اما با وجود آنکه در آن اوان، قدم سعی نواب عالی شاهی رنجه این مهم بود و در امری که صلاح آن پیرامون خاطر انور گشته باشد بیرون بسودن، از حصافت نبود و بواسطه آنکه زورق بقای بزه و مسکین^۱ چند وقتی از تلاطم امواج حواتی به ساحل فنا نرسد، وقوع این نوع مصالحه و معاهده رامحال نشمرد و اندیشه صواب مقارن قبول مصالحه شد و به شرایط معهود، آداب عهد به تقدیم پیوست و از جانب خدام علیه، ملا حسام الدین قصاب و از جانب شیخ عالی بیک، محمد علی که لمسی اصل بود، همراه ایلچی بیه پس به ملازمت حضرت امیره فرستادند و بر نهنج مسطور فیما بین امیره و خدام علیه قصه عهد به ثبوت پیوست.

سدید شقی که به ملکات شرارت و سعایت و خود مشناسی و غرور مستظههر و حشم مکروحیل را قلب و سرخیل بود، حرام نمکی شمار روزگار خود گردانید و با شیخ در ساخت و به خلوت خاص اظهار راز کرد و نقود ناسرة مموهه به نظر شیخ آورد و موضعه بدان قرار داد که اگر چنانا که در آینه

۱- معنی عبارت روشن نشد.

اخلاص اعلای خانی غبار کدورت به نسبت سدید پلید مرئی گردد و در امور از جاده صلاح و صواب او بیرون شود، سدید متحمل و کالت نواب عالی شاهی باشد و متقبل ضبط ممالک و اموال گیلانات بود و کفالت مهام اهل بلاد بر ذات همت او مقرر که محصولات به خزانه عامره شاهی واصل گرداند و سدید از جمله مطیعان دولت سرای شیخ نجم باشد.

نجم که اخلاص امیره را به نسبت خدام علیه دانسته بود که تا چه غایت است، حکایت اضفاف و احلام صفت سدید مقبول طبع و موافق مزاج شیخ نجم افتاد و از معتقدان سدید پلید گشت و به قواعد شرایطی که سدید نهاده بود، با سدید آداب عهد مؤکد گردانید و خدام علیه از حقیقت این احوال خالی-الذهن بود و با سدید اخلاص نه در آن مرتبه می‌داشت که امثال این خیال محال پیرامون ضمیر منیر گردد.

سدید ملعون ناپاک با خدام علیه پاک اعتقاد، اوقات به حیل می‌گذرانید و «يَقُولُونَ جَائِسْتَهِمْ مَا لَيْسَ فِي قَلْوَبِهِمْ» شعار خود گردانیده، از مضمون «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَكْتُمُونَ»^۱ غافل بود که عاقبت خرمن هستی کافر نعمتان به باد طغیان ایشان خواهد خراب شد و بی‌زاد و بی‌توشه خواهند ماند.

سدید چون سلسله عهد و میثاق با شیخ نجم درست ساخته بود، در استر ضباء خاطر او می‌کوشید. با خدام علیه گفت و شنید کسرد و شیخ را از منهل عذب عطا و مورد سخای خانی سیراب و برخوردار ساخت و روانه اردوی همایون شاهی گردانید.

۱- اصل آیه؛ واللہ اعلم بما کانوا يکتمون.

فصل [سوم]

در بیان کیفیت فتح قلعه پلنگ در دست تدبیر و خطوات رای منیر حضرت اعلای خانی و تعیین کوتواں و ضبط و نسق [آن] درسنۀ اثنی عشر و تسعماهه

خدام عالی خانی که هنگام برد و سرما و ایام برف و شتا، اوقات مبارکات به نشاط گشت و شکار فضاهای لاهیجان گذرانیدند و تخت و افسر به ذات مبارک زیب وزینت گرفت و به یمن قدوم همایون وجوه آن خatte از حسن عاطفت و جمال مرحمت، به چندین وجه آرایش یافت و اخبار عدل وداد و تألف و تراالف اضداد و اطاعت و انتقاد پیر کهن و جوان نوزاد، از سر اخلاص و اعتقاد در عرصه عالم شایع و مستفیض گشت، موسم بهار که باغ ویستان از انوار ربیعی جمال گرفت و طفل رضیع نبات از پستان ابر مطیع به ترشیح لبان عاطفت تربیت یافت، طیور رأی جهان آرا بر حور کت قرار گرفت و طبیعت مبارک مایل آب و هوای رانکوه گشت و از لاهیجان نهضت فرموده و به رانکوه نشیمن جلال نمود و به فراغت چند روزی اوقات گذشت.

چون مدتی بود که قلعه پلنگ تنکابن در مضيق محاصره سپاه عالی خانی مانده و مجاهدان سپاه، خصوصاً درویش محمد که از طایفة چلیندان تنکابن بود و کمر جد بر خاصره جهبدسته در تضییق اهل قلعه و مقابله و محاربه سعی جمیل و جدیزیل می نمود و از کفووند به مجاهدة محاریه سبقت گرفته و از راه مقابله با اهل قلعه زخم تیر داشت و مقیمان قلعه از استحکام محاصره بجز سپردن قلعه چاره ای نداشتند. و در اوقات سلطنت حضرت سلطان حسن سعید شهید، قبل از تسخیر تنکابن در ابتدای مخالفت سلطان هاشم، حضرت سلطان شهید سید شریف رودسری - که قاضی طایفة امامیه بود، با کریم الدین دیلمانی، به رسم رسالت نزد حکام مازندران فرستاده،

در وقت مراجعت ایشان از مازندران، چون به حدود تنکابن رسیدند، سلطان هاشم، سید شریف و کریم الدین را به قلعه پلنگ محفوظ گردانیده بود و قبل از محاصره قلعه، ملک بیستون - فرزند ملک جهانگیر - که حاکم سور رستمدار بود و رابطه دوستی و سابقه محبت با سلطان هاشم داشت، دوازده نفر خود را به جهت محافظت قلعه پلنگ به کجکه فرستاده و بعداز تسخیر تنکابن در دست گماشتگان نواب عالی همچنانچه مذکور گشت، سلطان هاشم حسین الفرار، برادر و فرزند وعیال کیا محمد کیارا به قلعه فرستاده و مواضعه حفظ قلعه، با مقیمان و معتمدان به یک سال قرار داده . ملک بیستون که از بد عهدی حکام مازندران با سلطان هاشم و بیرونی او اطلاع یافت، ریسمان کمند طیع را به حیله مدد سلطان هاشم و دارائی قلعه دراز و استوار ساخت و در دست چند نفر معتمد داد و بر کنگره عقل مقیمان قلعه بر گماشت تا به بیانه دوستی و مدد کاری، قلعه را در تحت تصرف در آرد .

چون به قوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر اعلای خانی ، مقیمان قلعه را اعتماد زیاده گشت و نیز احوال سلطان هاشم را بغايت ضعیف و پراکنده دریافت و وعده ای که با سلطان هاشم در محافظت قلعه بود، وعده هم گذشته و قوت مقاویت با محاصران قلعه، از حیز اقتدار بیرون دیده و ذخیره به آخر رسیده، بیضه خیال محال که در آشیان دما غمک بیستون جاگردیده بود، باطل دانسته به شمشیر جواب، قطع کمند آرزوی او کردند و دست در دامن اعتذار آویختند و سید شریف را که مقید بود خلاص داده، وسیله شفاعت ساختند و روانه درگاه حضرت اعلای خانی گردانیدند که به هر معتمدی که اشارت قبض قلعه شود، تسليم نموده آید.

سید شریف که صورت احوال به مسامع جلال رسانید، قلم عفو و خسر وانه بر ارقام هسفوات ایشان کشیده گشت و دست از انتقام مقیمان قلعه

بازداشت و چند نفری از مخلصان ملازمان را به قلعه فرستاد و قلعه رادر تحت تصرف نواب کامیاب در آوردند و ضبط جهات کردند و درویش محمد چلیندان تنکابنی را که صفات جلادت و شجاعت او مذکور گشت، به کوتالی منصوب ساختند و قواعد انصباط را مستند به عقل و رای او گردانیدند. و اهالی قلعه مثل برادر کیا محمد کیای شکوری و فرزند و عیال او و سیداحمد تنکابنی و ملا عبدالله تیمجانی و آن جماعت را کوچانیده، به رانکوه آوردند و عیال ویک فرزند کیا محمد کیا را به جانبی سپردند و برادر کیا محمد کیارادر دست اعیان تنکابن به سیاست سنگسار، به قتل آوردند.

سلطان هاشم که روزگار خود را پریشان دریافت واز امداد حکام مازندران مایوس شد و به استشمام نسیم محبت ملک بیستون راحتی ملاحظه کرد و اعتماد به یک جهتی و محبت سابق او نمود، از مازندران متوجه صحبت ملک بیستون گشت و محمد کیا را به مازندران بگذاشت.

فصل [چهارم]

در شرح کافر نعمتی سدید به موافقت علی جان دیکنی و اخوان و اقوام ایشان و حبس سلطان عباس و قتل بعضی ملازمان در تاریخ سنه اثنی عشر و تسعماهه چون سدید پلید مظہر آثار افعال قبیحه و اعمال سیئه و کافر نعمتی بود و این مرتبه را راجح به مراتب فضیلت خود می دانست واز قصور ماسکه، تغیر و تبدیل و تهتك و تزلزل در ذات او رسوخ یافته و به مجرد صدور فعلی وحدوث حدثی، با احباء و اصدقاق از جاده موافقت انحراف می نمود و طریق مخالفت پیش می گرفت و به صنعت تلبیس که از استاد ابلیس فراگرفته، آرزوی خود تمام می کرد. بیست:

ناکنی یک آرزوی خود تمام

در تو صد ابلیس زاید والسلام

و تحصیل این شقاوت، شعار و دثار روزگار او بود و ملاحظهٔ نهایت کار عاقبت آمال نمی‌کرد و موازنۀ نفع و ضرر آال نمی‌نمود و کمال حذف منحصر بدین اعمال می‌دانست.

همچنانچه مسابق مذکور گشت که فيما بین سدید و علی‌جان طریق وصلت در میان آمده و در مقدمهٔ مخالفت میان سلاطین و سادات در بسط ابواب فتنه و فساد و مخداع و عناد و نمامی من المبدأ إلى المعاد، ایشان شریک و خلیط و ائمۀ و رفیق یکدیگر و در شعبدہ متفق‌اللفظ متعدد معنی بودند.

اتفاقاً روزی به مجلس عالی همایون خانی جهانبانی ولی‌النعمی، در اثناء حکایات و محاورات، از رهگذر سخنی و تقریب حکایتی، میان هردو کذوب کافر نعمت، مکابره‌ای به ظهور رسید و به مخالفت انجامید و سدید که خبیث بالطبع بود و خبائث او غالب بر شیطنت علی‌جان، بواسطه حدوث مکابرت، از سمت اخلاص برگردید و به مضمون «فِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ فَزَادَهُمْ اللهُ مَرْضًا» روز بروز [مادة] مرض کدورت، مستحبیل به ماده عداوت مزمنه شدیده می‌گشت و سدید در صدد قصد و دفع علی‌جان شد و به مکر و حیله هرچند سرآ[وجهارآ] پای قصد رفع اخلاص اعلای خانی می‌گشت که به آلت حیل رخنه‌ای به قید و عزل علی‌جان پیدا کند، نتوانست، حصار حسین و حصن متین عنایت و خلوص عقیدت اعلای خانی را که محکم دید و دانست که الماس تدبیر او کارگر نیست، این باب را مسدود یافت و سد عهد شیخ نجم استوار دانست و همواره مستظره‌ی بدان بود و اعتماد تمام داشت.

ملحّاص‌الدین ابن خواجه احمد قصاب را که رفیق به تحقیق خود می‌دانست، با او این راز در میان نهاد و صورت مخالفت علی‌جان و ناسازگاری و صاحب تجمل بودن و تحمل حرکات خارجه اونداشت، مطارحت فرمود که اگر زانکه

حکم جهان مطاع شاهی، بوسیله سعی حضرت شیخ درب اباب قتل علی جان شرف نفاذ یابد، از مال وجهات او که حکم خزانه پادشاهان دارد، حضرت شیخ تمتع کلی خواهند دید و به خزانه عامرة شاهی پادشاهی هم به قدر اموال وصول خواهد یافت و بر مصداق و إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمْنَوْا قَاتَلُوا آمْسَأْ وَإِذَا خَلَلُوا إِلَيْ شَيَاطِينِهِمْ قَاتَلُوا إِنَّمَا يَعْمَلُونَ مُسْتَهْزِئُونَ سدید در خلوت با ملا حسام الدین مواضعه افکار ناصواب می کرد و در انجمان به خدمت حضرت اعلای خانی عرضه می داشت که به تقدیم شیخ نجم تصصیری و تعویقی افتاده و حضرت شیخ اخلاص مخلصان و امجد دولت خواهان خدایگانی است. متصل تقدیم نمودن واجب است. به هر کیفیتی که دانست خدام علیه را بر آن داشت که تحفه‌ای و تبرکی جهت شیخ بفرستد. همچنان تحفه‌های لایقه پسندیده نسق کرد و همراه ملا حسام الدین روانه اردوی همایون شاهی گردانید.

ملا حسام الدین که به اردوی شاهی به خدمت شیخ رسید و مقالات تمهید نمود، شیخ قفل گنج خانه علی جان را به کلید دولت خود گشوده دانست و دری از خزانه نعدت باز کرده یافت و در بادی الرای حکم همایون شاهی به قتل علی جان حاصل کرد.

چون مواضعه سدید با ملا حسام الدین چنان بود که هرگاه حکم شاهی در باب قتل علی جان حاصل شود، بعداز ده روز حضرت شیخ حکم به دست ایلچی داده، روانه خدمت اعلای خانی گرداند تا صورت مشاورت از شوائب ظنون مصون ماند.

بر موجبی که سدید مقرر فرموده بود، شیخ سلوک کرده، مولانا حسام الدین را روانه بساط بوسی نواب اعلایی گردانید و مولوی مشار الیه به شرف ملازمت سرافراز شد و بعد از ده روز بر مؤذای «قدچاء کم رسل»

مِنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِاِلْتَدَى قُلْتُمْ» رسید و حکم جهان مطاع در باب قتل علی جان به اسم سامی نواب عالی خانی آورد. مضمون آنکه چون وسیله فتنه و فساد و قتل و عناد خداوندان و ولی الانعام علی جان بود، اورا به قتل آورده، مال وجهات به خزانه عامر رسانیدن لازم دانند.

اشعه رای اعلای خانی در مسکن جوهر عقل تافت و عرض فکر بدیهه الفساد سدید را کتموج الپیتا علی ضوء الشمس مانع و ماحی وجود خارجی گشت و به دلیل واضح ابطال این مدعای سدید کسرد که از شمشیر قهر نواب شاهی هراسان باید بود.

گاهی که امرای حضرت فهمیدند که بواسیله قتل علی جان مال وجهات در حیطه ضبط دیوانیان اعلای پادشاهی شاهی توان آورد، مضمون شریف پروفسیم میلیهم رأی العین در آینه عقل معاینه می نماید که تیجه مقدمات این قیاس به توهم سراست کند، بر فحوای «وَأَنْ تَصِيرُوا وَقَتَّافُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأَمْوَارِ» عمل باید نمود که فساد بسیار از وقوع صورت قتل علی جان ناشی خواهد گشت و سر رشته صواب از دست عقل صلاح اندیش نباید داد.

سدید از فراید لالی این نصیحت تمتع یافت و مطمئن شد و به میامن نصیحت اعلای خانی، علی جان از گرداب بلا رستگاری یافت و دیو فتنه سدید به آلات شیشه حکمت عقل و افسون خرد حضرت اعلای خانی جهانبانی مسخر گشت. بر موجب صلاح دید نواب عالی ایلچی شاهی را به انعامات متسلی و مستعمال گردانیده، روانه ساختند.

علی جان از فتنه انگیزی سدید آگاهی یافت و متنبه گشت و بر نهنج ازمنه ماضیه در انگیز فتنه، با سدید موافقت نمودن و اجب شمردو گردن به اطاعت و انقیاد سدید نرم کرد و به آنگ زیل و بم، سدید را فرو گرفت که اگر به اخلفار

مخالفت چهرة مخالصت خراشیده آمده، اما قباحت آن صورت که در مرآت عقل مشاهده رفت، از آن صورت ناپسندیده که باعث بدان وسوسة شیطان جهله بود، پسیمانی دست داد.

سدید بدین کلمات فریفته شد و این سخن مقبول افتاد و با همدیگر تجدید عهد کردند. این بیت مناسب این سیاق آمده :

دل ما بردى و رفتى نه چنین می بايست

نیک رفتی قدری بهتر از این می بايست

بهر سوز دل احباب بسجز داغ فراق

بود حاصل همه اسباب همین می بايست

سدید فرمود که حقا که دل من از وقوع این قصه پرغصه بود. اما بهمداد الله که کدورت به صفا مبدل شد و مخالفت به موافقت انجامید.

علی جان از استماع سخنان عنویت آمیز خشنودگشت و بعد از چند روز صحبت، خلوت اختیار کردند و شرار آتش فتنه افروختن آغاز نهادند که ساحت آستانه علیه همایون را از خاروخاشاک وجود بعضی ملازمان که مانع راه سلامت و حاجب بساط خدمت حضرت اعلائی خانی اند به مغول تدبیر و خنجر انقام پاک باید ساخت که اگر ملازمت بعضی ملازمان استدامت یابد، تقرب زیاده خواهد شد و چون در مزاج مبارک اعلائی خانی تصرف نمایند، بعد از استقلال، هدم بنیان ایشان میسر نخواهد بود و مزاحم اختیار الملکی خواهند شد و نواب عالی اگر تقویت نماید، قصه مشکل خواهد آمد. بدین امنیت عهد را درست گردانیدند و منتظر فرصت شدند. بعد از کفاف انگیز این فتنه و انجام اختراع حرکت بدعت، چون شغل و عمل سدید دائمًا فتنه بود، متوجه ایفاظ فتنه‌ای دیگر شد و دست خیال به دامن احتیال محکم کرد و به اتفاق علی جان، بوسیله قصد سلطان هاشم متصدی

افتان و افساد شدند. شرح ذمایم خصال و عزایم بسی مآل ایشان بیش از آن است که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد اما شمه‌ای و نمونه‌ای از حرکات خارجه در معرض تحریر در آمده و می‌آید تا طالعان مطالعه این تاریخ برحقیقت جسارت و بد فعلی ایشان و دوستی منافقان غادر اطلاع یابند. چون سدید و علی‌جان خیروجی کافر نعمت از قصه‌آمدن سلطان هاشم نزد ملک بیستون و قوف و شعور داشتند و دائماً به مطارحه فتنه مجدد و ساعی بودند، به خدمت خدام رفیعه خانی خلوت مشورت کردند و سخنی به رنگ حیل و حکایتی آلوده غش و غل و کلماتی ملوث به انواع عمل به صیر فی نظر تمام عیار خدام رفیعه در آوردند که چون عقدۀ اشکال هر سؤال به رأی مشکل‌گشای نواب اعلای خانی انحلال می‌یابد، در صورت تدبیر قصد سلطان هاشم، عزیمت بدان مصمم است که معتمدی از جانب علی‌جان و مخلصی از جانب سدید نزد سلطان هاشم بروزد و شکوه‌ای و گله‌ای از ملازمان عالی به ظهور رسانند و عرض اخلاص نمایند. یقین که از ظهور شرف قابلیت خدمت، قبول خدمات، لازم خواهد بود. بعداز اعتماد، فرصت جسته، سلطان هاشم را به قتل آرند.

علی‌جان کافر نعمت، از راه زرق و شعبدۀ ظاهر خود را به خلاف باطن، در صورت صدق به نواب اعلای خانی می‌نمود و در خفیه با سلطان هاشم درگفت و گوی عهد و میثاق بود که گیلان از حکام خالی است و کسی در میان نیست.

هر دو قاصد بدین اندیشه محال متوجه خدمت سلطان هاشم شدند. چون خدام علیه عالیه معتقد به هوای بیلاق بودند و هوای گیلان گرم گشته، رکاب فلک قدر متوجه بیلاق شد و یک شب به سر لیل منزل فرمودند و روز دیگر به دشت کیتم و روز دیگر از کیتم رکاب سعادت نهضت فرمود و

به طالع میمون و ساعت مسعود به برج خلافت دیلمان تحويل کردند. بعداز دریافت نشاط هوای دیلسان، نوکر لله بیک بجهت تحصیل تقبی آمد و اشتداد فوق الحد می نمود و به هر حال در استرضاء خاطر او کوشیدند ، از کثرت هجوم خیالات فتنه سدید و بروق تیغ غدر او که هر دم جلوه می نمود و جز به مکر وحیل قراری نداشت . در این اثنا قصه سلطان عباس و از اردی شاهی مراجعت به الموت نمودن فرایاد خاطر عاطر اعلای خانی آورد و خدام علیه را بر حبس و قید او داشت که تنبیه غفلت و نتیجه رحم و شفقت سلطان سعید به نسبت میرزا علی شهید، پندنامه حکام و سلاطین همه عالم است. به ادلله صحیحه صریحه، طلبیدن سلطان عباس و قید او برنسواب عالی لازم گردانید. بالضوره خدام اعلای خانی معتمدی را با کتابت به طلب سلطان عباس فرستاده سلطان عباس چون به شرف طلب اختصاص یافت ، اطاعت لازم دانست و فرزند میرحسین بازی کیا - سلطان بوسعید - را جهت تمهید بعضی مقال روانه ملازمت گردانید.

سلطان بوسعید که شرف خدمت و سعادت ملازمت باریابان آستان سدره مثال دریافت، سدید ابواب مخداع و فضول شعبده که مهیا و مرتب و از برداشت، براو خواند و چشم و زبان او را به افسون حکمت بند کرد و مطیع گردانید و متسلی باز به طلب سلطان عباس فرستاد.

سلطان بوسعید به دولت پشت گرم، به خدمت سلطان عباس رفت و فضولی که از سدید به سمع قبول تلقی کرده بود و حفظ آن نموده، بسر او عرض کرد و افسون سدید به سلطان عباس هم سرایت کرد و اطاعت امر جهان مطیع به دریافت سعادت ملازمت واجب شمرد و متوجه خدمت گشت. چون به جوار کریاس جلالت اساس قرین شد، به التفات استقبال نواب عالی مستسعد گشت، مهمانداران فرو آورده، مراسم ضیافت مرعی داشتند. چون

غرض [از] طلبیدن عباس قید و حبس بود، روز دیگر مضبوط ساخته، به قلعه لمسر مقید گردایدند و جهات را به دستوری که سلطان عباس به پا کده، جهات اعلای خانی، در حین قتل سلطان سعید به حیطة تصرف در آورده بود، در سلک ضبط قلم دیوانیان اعلای خانی درآمد.

چون قصد سدید از عزل سلطان عباس دور گردانیدن محرمان خاص اعلای خانی از ملازمت بود، تا چون بساط آستانه رفیعه از محرمان محلصلن خالی گردد، در اختیار الملکی کسی راه زن او نباشد، سیف الدین شکوری که به طالغان متوطن بود و مردی رسیده و کار کرده و نیک و بد داشته، از ملازمت دور کرد و به سپهسالاری الموت منصوب گردانید.

در این اثنا معتمد علی جان که مدت سه ماه نزد سلطان هاشم اقامت داشت رسید و عهدنامه‌ای به‌امم علی جان آورد و در خفیه به‌او داد. مضمون آنکه اخلاص شما معلوم شده و دلالت به‌گیلان آمدن و بساط از حکام خالی بودن مفهوم گشته. چون به‌گیلان بیائیم اختیار کلی به‌دامن آن عالی جناب یعنی علی جان خواهد بود. یک‌دو روزی که علی جان این احوال پنهان داشت، دید که از افواه عوام و خواص سر برزده و این راز آشکار و شایع شده است، عهدنامه را به‌مطالعه نواب اعلای خانی رسانیدن لازم دید. بعداز مطالعه، خدام علیه را به‌مکر وحیل و ناراستی ایشان اطلاع کلی حاصل شد و به‌یقین متواصل گشت.

سدید لعین که مرد زیرک و انتقال ذهن او را نهایت نبود، به‌مجلس خلوت با علی جان بد‌بخت در گفت و گو در آمد که صدای موحشی چنین بلند گشته و گرد این تشویر به‌آستین خدمت و ملاطفت، از دامن اقبال اعلای خانه، نتوان افشارند و زنگ این خجلت به‌صیقل ملازمت و ملایمت از آینه ضمیر نواب متعالی نتوان زدود. با وجود آنکه بدر عقل و فراست اعلای

خانی به حد کمال و نورافزا است و در جمعیت ملازمان و تربیت بندگان رتبه عالی دارد و روز بروز سمت مزیت می‌یابد و از نقطه اوچ این مرتبه، حضیض احوال ما متبار به ذهن می‌گردد، صلاح در هدم بنیان ملازمان و مقربان و برداشتگان می‌نماید. این مهم را فرض العین دانسته، تقصیر جایز نماید شمرد. تا بعد از قتل مردم این طبقات، جبس ملازمان رفیعه به سهولت میسر شود. بدین معانی سدید و علی جان متفق‌گشتند و عقد این عهد بگردن خود بستند.

علی جان نزد قبایل خود که هم‌جوار هم‌جی چند بودند فرستاد که با برق بیانند. چون آمدند، علی جان افسانه‌آلوده حیل انشاء کرد و به مسامع جلال جهت دفع مظنت رسانید که قبایل را ملتمساتی چند هست. بدین سبب شرف بساط بوسی حاصل کرده‌اند. سدید که جمعیت خنازیر را دید، شuf تمام به اتمام مکرو شعبد و مواضعه عربده پیدا کرد. با وجود آنکه دائمآ خوابگاه او قصر رفیع جلالت پادشاهی بود، آن روز از ملازمان [آستان] رفیعه رخصت طلبید که مدتی است که از صحبت عیال و احوال، ایشان محروم و حصول این مدعای مقصود تمام. بر موجب رخصت آن شب به خانه خود مکث نمود و در آن شب علی جان و عشاير علی جان را جمع آورد و شوق کلی به مشاورت شرور پیدا کردند و حریص به محاورات کینه‌گزاری شدند.

از قران دو بداخلتر بدگوهر و دو بد منظر قبیح پیکر، نتیجه مشاورت و مکالمت، جز شرار特 و حرب وقتل و جرأت و جسارت چیزی دیگر نبود و آب دولت از جام نحوست نصیب ایشان بود.

به نیت قتل بعضی از خواص ملازمان حضرت اعلائی مثل محمد علی لمسری و دیاج شکوری و میرحسن خالدار قزوینی و بهادر حمزه گیلانی که بنای اخلاص ایشان مستحکم و قاعدة و داد و طاعت داری و خدمتگاری

از خدمات ریام صون بود، عزیمت قتل جزم کردند و با غ عهد را به میاه این
امنیت تازه ساختند. با وجود عهدی که به هر هفته تازه می کردند، نفاق درجه
اعلی داشت. شعر:

فَلَمْ أَرَ وَدَهُمْ إِلَّا حِدَاعًا
وَلَمْ أَرَ دِينَهُمْ إِلَّا كُفَّاقًا

شعار روزگار ایشان بود و با همدیگر صحبت به نفاق داشتند.

بیت:

صحبت نیکان ز جهان دور شد

خان عسل خانه زنبور شد

با وجود آنکه روی زمانه از اظفار افکار نایدار ایشان خراشیده
و عمارت امارت و جلالت ایشان از چوبهای ناتراشیده و کسوت سالاری
سپاه بر قد نامبار کشان کوتاه، اما عنایت کامله حضرت اعلای خانی، ماحی
عیوب و ساتر خطیثات و هفوایت و زلات ایشان بود و قدر این سعادت
جلیل القدر نمی دانستند و از غایت غرور، راه صواب و دولت این باب،
از دیده بصیرت هردو بد کردار، مردود درگاه کردگار پوشیده، سودای
محال و اندیشه باطل استقلال به مقعر دماغ ایشان جا کرده، هر چند خرد
ایشان به هزار زبان فحوای این بیت:

مکن آنکه هر گز نکرددست کس

بدین رهمنون تو دیوست و بس
به ایشان می نمود، فایده نکرد. سدید با وجود دانش بغایت گسسته
مهار و علی جان حیوانی بود بی تعلیم بی افسار و بسیست جهل موسوم و
از چشممه حیات علم محروم. آن شب او قات به سرور قتل ملازمان مذکورین
گذرانیدند.

چون نیلوفر روز از سطح بحیره شب نیلگون غم انداز سر بر کرد

و چهره نورانی به پرتو مهر بگشود و دیده زر اندواد از صنایع سبحانی به عالمیان بنمود. بیت:

چه نقشه‌است که در صبح و شام می‌بندد

اطیفه کرم نقش بند لیل و نهار

اگر کشد قلم نقش بند از این نقشی

سری زند قلم نقش بند بر دیوار

سدید متوجه خدمت اعلای خانی گشت و خاتم مهر شعبده در انگشت عربده می‌گردانید و به حیال شب غفلت، مکارانه و کوتاه نظرانه، برجمال جهان آرای خسروی نگران شد و بفن حیل این مصراع خواند: صبحی مبارک است نظر برجمال شاه . و مقدمات مکر بدین و تیره ادا نمود که واقعاً امروز روزی است مخصوص گشت و شکار و ساعاتی چند اوقات به نشاط سواری گذرانیدن مصلحت تمام . تیرگی ضمیر سدید به این مرتبه و غبار اخلاص و اعتقاد علی جان به این طبقه مطلقاً به صفاتی آینه دل مبارک اعلای خانی مرئی نمی‌گشت و این صورت متصور و متخیل نمی‌شد «فحن ذهن بالظاهر» [مصراع]: علم غیبی را نمی‌داند بجز پروردگار .

حضرت اعلای خانی خوش آمد سدید را قبول کرد و به خنگ ماه سیر هلال نعل سوار شد و متوجه شکار طالشه کول دیلمان گشت و ملازمان به ملازمت کمر خدمت بستند و در رکاب همایون به رسم معهود به طالشه کول، جهت شکار، جرگه بستند و شرایط صید به جای آوردند.

بعداز فراغ شکار، سدید و علی جان بیدکردار، سواران خود راجمع آورده، در عقب اعلای خانی جهانی داشتند و سدید به خدمت اعلائی عرضه داشت که هنگام گشت گذشته، محل مراجعت و بازگشت است.

خدمام علیه قول فساد آئین اورا مصلحت تصویر کرده ، عنان دولت

به راه دیلمان معطوف فرمود. چون به مقام چشا رسیدند، حضرت اعلای خانی از حرکات و سکنات خارجه خیر جیان، امارات حیل تفرس نمود، چنانچه علامات انتقام برخواص و عوام نیز روشن می‌نرسود، اما تحقیقاً مطلع این نوع حدث نبودند.

از چشاکه رکاب سعادت بهاروشکی سایر گشت، آن دو بد بخت افعی- شکل جراد هیأت که سدید و علی جان اند، جوشن کبر در بر و مفتر غدر بر سر نهادند و از خدام علیه جدا شدند و در کسوت اراقم، سربدر کردند و شمشیر کشیده رو به ملازمان که اسمایشان مذکور گشت نهادند.

خدمام عالی خانی غافل و خالی الذهن از مدعای آن دو بد بخت، حمله سوران را که ناگاه دید با شمشیر کشیده جلوگردانیدن لازم شمرد. ملاعین بدروز بی سعادت محمد علی و بهادر حمزه و میرحسن خالدار و دجاج جاکول را به قتل آوردن. دجاج دیگر قتل ملازمان را که دید، دست به فتراك همایون استوار کرد. سوران شمشیر کشیده، رو به خدام علیه کردند و دجاج را دشنام دادند. دجاج دست به فتراك همایون کرده، فریاد برآورد که پادشاه عالم مگذار که ایشان بی گناه مرا به قتل آرنند. سدید و علی جان خیر جی شمشیر کشیده، در دست با سوران گردانگرد خدام رفیعه محیط شدند و سوران را هی می کردند که بلا محابابا دجاج را به قتل آرنند. هیچ شرم آوری از ولی نعمت و خداوندگار خود نکردند و دجاج را به سر جلو حضرت اعلای خانی به قتل آوردن، چندین سورا و پیاده که به رسم خدمت و ملازمت در رکاب همایون بودند و می دیدند که خدام رفیعه در دست مخاذیل کافر- صفت گرفتار است، هیچ کدام موافقت و مراجعت به جای نیاوردن و یک چوب تیر به ایشان نیند اختند. حضرت اعلای خانی را گذاشته، هر یک به طرفی فرار اختیار کردند. بیت :

مروت نباشد بدی با کسی
کز او دیده باشی مروت بسی
مکن تا توانی دل خلق ریش
وگر می کنی می کنی بیخ خویش
بسی بسر نباید که بنیاد خود
بنند انکه بنهاد بنیاد بد
سدید شقی با علی جان خیرجی، نواب اعلای خانی را از آن منزل
بازگردانیده، به باع اروشکی فرو آورده و در میان خاص و عام زبان
به لاف و گزاف به مضمون این اشعار دراز کرد :

هزار سال بباید که تا به باع هنر
ز شاخ دانش چون من گلی به بار آید
به هر قران و به هر دور مثل من نبود
بدروزگار چو من کس به روزگار آید

بعد از تمهید این مقدمه، مصحف حاضر گردانیدند که نواب کامیاب
جهت ایشان قسم یاد کنده قصد ایشان نکند والا محل تحمل نخواهد بود.
اشارت «عَظِّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالْتَّغَافِلِ» در نظر عقل کامل اعلای خانی قبول
افتاد و ذعن «وَإِذَا حَاطَبَهُمْ الْجَاهِلُونَ قَاتَلُوا سَلَامًا» به سمع رضا شنید و
با آن بد بختان، مدارا مصلحت دانست. بیت:

مدارا خرد را بسرا در بود
خرد بسر سر دانش افسر بود
ستون خرد برد باری بود
چو تیزی کنی تن به خواری^۱ بود

۱— در اصل : بخاری.

مضمون «**مَعَارِضَةُ الْفَاسِدِ بِالْفَاسِدِ وَ دَفْعُ الشَّرِّ بِمُثْلِهِ**» در ضمیر گذرانید و دفع الوقت مصلحت داشت.

سدید و علی جان با مردم خود گردآگر در رکاب عالی استاده، عنان عطف به مستقر جلال شرف ارزانی یافت و سدید با غلامان و بیست سی نفر خود، قصر رفیع را منزل سکون گردانیدند و علی جان با قبایل وعشایر، شبی تخت جلالت، در محاذات جام خانه خیمه زده، مراقبت و محافظت می نمود.

روز دیگر سدید، بی رخصت، خدام علیه را به الموت فرستاد وسیف۔ الدین را که سپه سalar الموت بود، مضبوط به قلعه لمسر فرستاد و حبس فرمود.

چون سدید و علی جان به این حرکتی که کرد، خود را مستعد عقوبات و مستحق قید و قتل دیدند، خوف عظیم بدیشان مستولی گشت. صلاح در آن دانستند که مانع ملازمان قدیم که در ملازمت و خدمت حضرت سلطان سعید شهید اخلاص ایشان به وضوح رسیده، گردند و خدام جدید که اهل مناصب باشند، معزول سازند و مناصب آنها را به اخوان و خلان و مخلصان خود رجوع نمایند، تا ملک حسن امارت از عین الکمال مصون ماند.

بر موجب مواضعت، سدید از معتمدان خود علی جان دعوی دار لاهجانی را به قورچی باشئی و فلک الدین تکامی که خدمت ملانعمت کرده و مدتی هم در خدمت سدید بود، به مهتری خدام منصوب ساختند و ملازمان صغار را سدید برابر خدام رفیعه جهت خود عهد می فرمود. به نوعی ضبط کرد که مجال حکایت غیری به مجلس سامی عالی نبود.

حضرت اعلای خانی را به رای مبین مبرهن شده بود که سوء انتظام و فساد مخالفت ایشان مستتبع آفات نامتناهی است. بیت:

ای در آئینه دلت پیدا
که چه زنگ است چهره فردا
اما در آن حین از مخالفت و ممازجت ایشان تدبیری نداشت، چون
نzd عقلاً مقرر است که تاتبیر انسانی با تقدير آسمانی مساعدت نکند، کارها
بروفق مراد تمثیل نیابد و قطع ادب اسید و علی جان که درمشیت بود،
خدمام رفیعه علیه بجز صبر چاره‌ای نداشت.

چون اهل بلاد، شجه آتش فتنه و شید و کید و شیطنت سدید را بلند
دریافتند و در آن اوان زلال تدبیر اعلای خانی را به انطفاء شرار آتش سدید
غیر مؤثر و ضعیف دیدند، از دود سودای مهلك سدید، دامن احتراز دور
داشتن مصلحت تمام دانستند «تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون» اما به دیده
یقین مضیمون «وَبِأَطْلَلْ مَا كَادُوا يَعْمَلُون» می‌دانستند و تحقیق می‌دانستند که
شنقار همت اعلای خانی که در آشیان قاف عقل نشیمن دارد، بال جلال
برگشوده، در وادی طلب به مخلب آرزو صید مقصود خواهد کرد. هر کسی را
که درون دل از جوهر اخلاص پر بود، غرض حرکات سدید را در نظر
نمی‌آوردند و به صفاتی نظر منظر این فرصت و چشم داشت این امنیت بودند.

بیت

آن را که پای بود نداد این طلب ز دست

و آن کس که چشمداشت در این ره به پانزه
عالیم عبرت را روشن بود که عاقبت غدر و جزای کفران نعمت عذاب
الیم خواهد بود، سخن اکابر است که کسی که در راه مروت عارفة عطای خود
به موضع حق نرساند و جایزه سخابه اهل استحقاق ندهد از آن عطا یا حظی و نصیبی
نیابد نواب عالی خدایگانی که اختیار ممالک به دست رای و تدبیر ناقص دو
مخذول دهد و مطلق العنان گردداند که حقیقت احوال ایشان به نسبت ولی نعمتان
شهیدین سعیدین مغفورین معلوم فرموده باشد. هر آینه نتیجه‌ای جز غصه و

غم چیزی نخواهد دید.

از حرکات سدید و علی جان و قتل و کوشش^۱ ایشان، هراس در مردم ظاهر گشت و همه متحیر و سراسیم شدند. از آن مقوله مردم، فرزندان کارگیا امیر کیای گوکی - میر حسن و کارگیا ناصر کیا - بودند که از ملاحظه این اطوار به ساکنان آستان جلال عرضه داشت نمودند که بعضی حصه از کیاش به ایشان تعلق گرفته و محصولات نامضبوط است. داعیه احتیاط و ضبط آن شده، اگر رخصت باشد آنجا رفته از آن حصه با نصیب شویم.

چون ما فی الصمیر ایشان برای عالی منکشف نبود، بر مصدقاق «الْغَيْبُ إِلَّا أَللّٰهُ» رقم رضا بر صفحه آمال ایشان کشید و رخصت کرامت فرمود.

ایشان هردو تن به کیاش رفتند و از راه رحمت آباد به بیه پس التجا بردنند. کارگیا امیر کیا که مطلع فرار ایشان نبود، علی الصباح که فرار فرزندان تحقیق کرد، بلا توقف آستانه رفیعه را ملیجاً و ملاذ خود ساخت و استعفای خطایای ناکرده خود نمود خدام علیه که از کمال رحم^۲ و شفقت غور رسی فرمودند، دانستند که کارگیا امیر کیا را در این ماده گناهی نیست. او را به التفات کامله مطمئن و به عسو اطف شامله متسلی ساخته، روانه شلنده رود گردانیدند.

عقلاب ابواب تدبیر را به اقسامی چند منحصر فرموده اند و سیاست را جزوی از اقسام تدبیر شمرده؛ تاحکام روزگار و خواقین کامگسار و مدبران کامل به اختیار، در موقعیت و موقع خود به کار دارند، نه آنکه در همه ابواب با خلق خدا و اهل ملک به مجرد صدور صغیره ای، حکام، تدبیر سیاست به کار دارند و بیت العمل خود سازند و بدین وسیله در حفظ تدبیر مفاخرت نمایند.

۱- ظاهرآ مقصود مؤلف، کشن به معنی کشتن است.

۲- در اصل، کمال

چون از سدید خونهای تا حق و فتنه‌های ناصواب به ظهور رسیده سراسیمه بود و ازاو حرکات ناموجه سر بر می‌زد و به نوایب نکبات و شداید بلیات مبتلا بود و از حقیقت حال خود خبر نداشت و سوداهای خام می‌پخت.

از حرکات خارجه یکی این بسود که شب و روز در صدد^۱ تعذیت و تهدید فرزندان کاؤس سلاطینشائی بود. فرزند بزرگ‌تر شاه سوار— خلا بر و رست راه هجان— و ازاو خردتر^۲ شاه کاؤس— محتسب لاهجان— و فرخزاد عمومی ایشان— خاناده و رست راه هجان— بود، ایشان چون آثار و علامات غدر سدید را فهمیدند، فرار نموده، از راه کوچسفهان با عیال متوجه بیهق پس شدند. راه داران که احوال معلوم کردند، در بی رفته شاه کاؤس را به دست آوردند و برادر بزرگ و فرخزاد به بیهق پس رفتند.

سدید که فرصت حبس و قید ایشان از دست رفته دید، مقصود خود به ترتیب خویشان^۳ حاصل آمده یافت، فرزند کارگیا علاء الدین بن کارگیا یحیی شاه قباد نام— که همشیره سدید در حاله داشت و همشیره اورانیز برسیل تبادل، سدید در عقد زوجیت در آورده بود، به خلا بر و رست راه هجان منصب ساخت و خانان دیهی و رست راه هجان به کیاحمزه کیارستم شکوری که همشیره^۴ سدید در حاله او بود، رجوع کرد.

وقبل از وقوع قتل ملازمان در دیلمان، نواب شاهی پادشاهی، بواسطه محبوس گردانیدن ملک بیستون، ایلچی شاهی را حکم جهان مطاع به اسلام اعلای خانی و حضرت امیره حسام الدین شرف نفاد یافته بود و خدام رفیعه بر اهیم کیای حاجی محمد شکوری را که سپهسالار کرجیان بود، با سپاه کرجیان تعیین فرمودند و حضرت امیره نیز سپاه رحمت آباد را مقرر ساخته روانه گردانیدند. ایشان از اسپیچین به کلاره دشت تاخت بر دند و باز به اسپیچین آمده

۱— در اصل: صدید.

۲— در اصل: خوردن.

۳— در اصل: خیشان.

اقامت نمودند.

چون حدیقه سلطنت و گلستان سعادت اعلای خانی ازشدت تموز فتن سدید به غایت رسید و از بی آبی و بی اعتدالی نهال آمال به مرائب ذبول انجامید و تحمل این مؤونت از حیز اقتدار اعلای خانی بیرون شد و بر مقتضای «إِذَا تَجَاءَرَ شَيْءٌ عَلَى حَدَّهُ إِذْعَسْ ضِدَهُ» چون نزد عقلای حکما از مقررات است که باران فیض حق جلت عظمته در مظاهر قابل و مواد معتمده فایض می گردد و متعطشان بواحد طلب و لب تشنهگان فیاضی صبر و ادب را بر فحوای بشارت مؤدای «وَبَشَّرَ آلَّمَؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» بهمنهال مراد می رساند . ذات حق که بر استحقاق سلطنت اعلای خانی و تجاس رسید برصداق کلام معجز نظام «إِنْ قُبْدُوا شَيْئاً أَوْ قُخْفُوهُ فَيَأْنَ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» عالم و خبیر و بوسیله وسائل دفع ضرسدید در مشیت حق بسود و خدام علیه خانی سابقه خدمات و محرومیت عالی جناب سراجاً قاسمًا لا قسم المخصايل و تفرس انواع قابلیات ازا او نموده و اعتماد تمام به حفظ اسرار او داشت و به نظر رعایت و عنایت ملتفت احوال بود و میل خاطر اشرف به مزید مرتبت وارتقاء منزلت و رفعت درجه ایشان معطوف که به مسند قرب سرافراز و ممتاز گرداند. بدین امنیت رضای حق موافقت نمود و در اینشاء این عزیمت، سبزه امید اعلای خانی به مزرع آمال دمیدن آغاز کرد و غنچه اقبال شکفتان گرفت و مهرو محبت حضرت سراجاً که خدمتکار و صاحب فراست و کیاست و به خدمات شایسته مستحق انواع عنایت حضرت سلطان سعید شهید گشته و به مخصوصاً حمیده و آداب پسندیده مقبول طباع و مستحسن اسماع شده بیت:

نه تلخ رانده بر لب شیرین او مزاج

نه چین فگنده بر خم ابروی او عتاب

و در طریق امتحاج و اختلاط ثابت قدم، حضرت عزت در دل سدید

انداخت و حضرت سراجاً لمجلس الامارة برموجب امر متحتم الامتنال اعلای خانی به نوعی در مزاج سدید تصرف کرد که هیچ مکروهی از او پیرامون ضمیر او نمی گشت.

این قابلیت که سدید ازاو فهمید و میل خاطر شریف اعلای پادشاهی به نوازشش دریافت، اختیار جامه خانه همایون به قبضه اقتدار و اختیار او نهادو مسند قبیحچی به حضرت ایشان تفویض فرمود.

عالی جانب سراجا که خود را پسندیده دانست، فرجهای در طریق خدمتگاری و فرصتی به وظایف سخنپردازی، به ملازمان اعلای خانی یافت و آنچه از حضرت عزت شب و روز مستدعی بود، به حصول مقرون دید و از آثار و علامات اجابت دعا استدلال نمود که حضرت عزت را نظری از روی عنایت، شامل حال اعلای خانی است و از مشاهده این پرتو عنایت به رعایت حزم و ادب مشغول می گشت و حضرت اعلای خانی که فرصت خلوت با عالی جانب سراجا حاصل کرد، حکایات شکایات سدید با اورمیان نهاد و [از] غم و غصه سدید پلید که در دل مبارک محبوس بود، خلاصی یافت و به تدابیر صائبه و افکار ثاقبه سراجیه مطمئن گشت.

سدید که مقصود خود به عزل و نصب و قتل و حرب حاصل دید، غلیان ماده غرور بر او دست یافت و پای تجاسر از اندازه گلایم حد خود دراز کرد و به صرافت خود در ضبط و قانون ممالک شروع نمود.

فکر ناصواب ملعونین این بود که به نوعی نسق نمایند که امرونهی بلاد و عزل و نصب عباد تمام به ایادی ایشان منوط و مربوط باشد و کسی دیگر را اختیار نماند. بر طبق خاطر سدید، سپهسالاری سمام به برادر خود - ملام محمد - و سپهسالاری کرجیان به برادر کوچکین - ابونصر - داد و نعمت نام که خویش^۱

علی جان بود به سالاری سپاه الموت منصوب گردانید و میر مسعود فرزند درویش محمد رانکوئی - را که خواهر سدید را در عقد ازدواج داشت، به کوتولی قلعه لمسر و کیا حسین جمال الدین لمسری را به سپاه سالاری لمسر نصب کردند و کوتولی قلعه الموت به عموم پسر سدید^۱ - ملانظام الدین نام - و ساقی گری به برادر سدید - ملاعایی - رجوع کردند و کیا حسن همچنانکه مسند سپاه سالاری شکور داشت، به او ارزانی دانستند و دختر او را جهت برادر سدید نامزد کردند تا سلسله منعقد باشد و یک همشیره سدید را در عقد نکاح علی حسام الدین لشنتشائی در آوردند. یک خواهر دیگر سدید خود در جباله زوجیت علی - جان بود.

خدمات اعلای خانی صدای سلسله واستعلا و استیلا و اندیشه‌های ناصواب باطل، ایشان که استماع فرمود، بغایت متغیر و متغیر شد و چند روزی که اوقات همایون به دیلمان گذرانیدند، عزیمت کسب هوای سمام تصمیم خاطر انور اعلای همایون شد و چتر سعادت به سمام سایه گستر گشت.

سدید که بر ظهور آثار قباحت خود علم حاصل کرد و آینه خاطر مبارک اعلای خانی را مکدر یافت و تحقیق کرد که روز بروز اثر تیرگی در تزايد خواهد بود، تغلب و تسلط زیاده ساخت و سدید و علی جان با همدیگر مخالطت به درجه اعلی رسانیدند. بیت:

شد خم گرفته پشت بزرگی به شکل جیم

شد سر بر هنره شین شریعت بسان سین
وبه اندیشه احیاء مراسم ملجمیت، در فکر قصد خاندان ولی نعمت گشت
و سه چهار نفری را طلبیده، بدین معنی عهد داد، از میان ایشان یکی احوال قصد
و نیت سدید به والده اش رسانید. والده، سدید را طلبید و عتاب و مؤاخذه به

۱ - یعنی پسر عمومی سدید.

حرکات خارجه کرد و اسم عقوقیت بدو اطلاق نمود.
این حکایات که به مسامع جلال رسید، این مضمون به خاطر جلوه کرد.

بیت

ای که از تاراج او نه دل نه دینم مانده بود

این زمانم نقد جاذمی خواهد اینم مانده بود
واز غایت تمکن و وقار، هر چند مbasطات سدید را ملحوظ نظر عفو و
اغراض می کرد، نورهادیت در درون تاریک آن گمراه نمی تافت و راه به مامن
نجات نمی برد.

خدمات علیه غیر از هدم بنیان سدید تدبیری نداشت، به قدم صدق در صدد
قطع عقبات صفات و ذات فو احش سمات او شد و حضرت سراجاً و هاجرا را
که پیشرو قافلهٔ خیال و پرده‌دار حرم سرای وصال و ملازم خاص و محروم راز
بود و همواره مترصد احوال اضداد بدستگال و نقیب زن خانه اسرار آن بدفعا
واز نفیر و ناله سکان کوی دولت فراغتی داشت و خود را دائم الاوقات ملحوظ
نظر و در مقابل بصر حضرت اعلای خانی می داشت، پیش خود خواند و اظهار
نمک بحرامی هردو مردود کرد. بیت:

زود بگیرد نمک دیده آن کس که او

نان و نمک خورد و رفت خوان و نمکدان شکست

و قصه راز به قصد قتل سدید آغاز کرد و در این صورت با او هم راز
گشت.

حضرت سراجاً که بدین التفات مفتخر و مبهتی شد، یمن اقبال تدبیر
ایشان، مکروحیل جاییان عاصی را دریافت و اضاعت بر قافکار صائبه منع
ترشح ظلمت غمام فتنه و فساد ملاعین کرد و دامن مبارک اعلای خانی را از لوث
کندورت مخاذیل مصون و محروس می داشت و غنچه‌های گلبن این امنیت به

نسایم عنایات الهی شکفته می‌گردانید و خاطر اشرف را به واردات فتوحات سرمدی والطاف قدسی مستوثق می‌ساخت.

چون این فرصت را به مساعدت توفیق از مبدأ فیاض حاصل کرد، از غایت دانستگی ظاهر خود را به زینت محبت و صداقت سدید و علی جان مزین می‌داشت و در مقام خدمت و مراعات خاطر ایشان بود. بیت:

تاکسی هی نبرد گو بدشیم هم نفس است

روز در رهگذرش بینم و پرسم چه کس است

تاتوهی نکنند و شب و روز منتهز فرصت قتل سدید بود تا خارشقاوت دو بد کردار از اراضی دلها بر کند. به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه را جایز نشمرد و در احضار انوار افکار صائب، مصالح قصد سدید را معدو آماده می‌ساخت و این فرصت به سمام میسر نگشت.

فصل [پنجم]

در آمدن سلطان هاشم از رستمدار به جانب گیلان و قتل او در تاریخ سنّه اثنه عشر و تسعماهه

سلطان هاشم که تمام امنیت خود را در حصول لشکر منحصر گردانیده، نزد ملک بیستون مدّتی اقامت دست داده بود و ملک مذکور سودائی مزاج و دودسودای او به آتش شجاعت منحرق و از زمرة نابتات و طبقات حدتش از نشأه بی خودی او بی نهایت، وتلوّن مزاج به حد کمال و حدث ازاو بی غایت وقد مردم بزرگ و اصیل و حرمت آدمیان بی بدلیل را نمی‌دانست و مجھول— صفت و بی حقیقت بود و از آن حیثیت که متحضن به کهوف و مغارات گشته، قطاع الطریقی و نهباوغارت و خون به ناحق را که داخل ابواب جبان است، از اقسام شجاعت گرفته بود و به نسبت سلطان هاشم هر لحظه اهانتی به ظهور می‌رسانید. حتی یک نوبت از سلطان هاشم خنجر طلا طلبید که تو مستحق این

نیستی، نوبت دیگر فرستاد که اطاقه جیقه‌اقار لازمه سپاهیان و نشانه مبارزان است و این صفت در تو موجود نیست.

سلطان هاشم چون از خاندان مصطفی و مرتضی بود، در استر ضای خاطر او کوشیدن لازم شمرد و مقاصد اورا به انجام مقرن می‌گردانید. بعد از ارتکاب مصائب رت بدین آلام احوال خود را که بغايت پريشان و نهال اميد را خلافاً بالاثمر و جداً بلا اثر در يافت و پادشاه و سلاطين زاده و ناز پرورد، در اين محل از آمری به مأموری رسیده، بيش از اين متتحمل سرزنش و سخريه ملک بيستون نبود، و احوال گيلان، راه زنان طبیعت دارالمرز، مشمر به او رسانیده و بواسطه تنفر طبیعی که اكابر واعيان گيلان را از رهگذر حرکات سدید و خفت عقل او شده بود با او سخن در ميان داشتند.

سلطان هاشم بدین تصور محال معدات خروج و حکومت را مهيا و مرتب دانست و از ملک رخصت حاصل کرد و از آن حیثیت که طالغان قرب جوار رستمدار و از مقام جلوس حضرت اعلای خانی دور و بر آینه خیال مرسم گشته که اهل طالغان چون وارث ملک را بیینند، حقوق عنایات موروث را نصب العین ساخته، اطاعت لازم خواهند دانست. بدین نیت متوجه طالغان گشت به جوستان که رسید، مردم جوستان اورا ندیدند. سلطان هاشم مقدمه را که ممنوع دید، بغايت مأيوس شد و روی بازگشتن نداشت که تاب سرزنش ملک بيستون نمی‌آورد. اما به اميد اعيان گيلان که با او سخن در ميان داشتند، وثوق حاصل بود. از جسوستان به راه شIRO دوهزار به شهرستان^۱ تنکابن فرو آمد.

ميرحسين طالغاني که سالار سپاه طالغان بود، كتابتی به ملازمان آستان رفیعه رفع نمود. مضمون آنکه سلطان هاشم را مردم طالغان ندیده، از جوستان

۱— شکل دیگری از شهرستان و شارستان است.

بدر کرده‌اند. این کتابت به مقام سمام، وقت عصریه به مطالعهٔ نواب کامیاب مفتوح گشت. سلطان هاشم از شرستان ایلغار بر خود واجب گردانید و خود را به شیرودسر رسانید.

براهیم کیای حاجی محمد که به اسپچین بر حسب اشارت جهت مدد دده بیک و خرابی الکهٔ ملک بیستون نشسته بود، چون از آمدن سلطان هاشم خبر یافت، از آنجا به اتفاق کاکو دارای امیره، با لشکری در پی سلطان هاشم دوانید.

سلطان هاشم بلا توقف، از شیرود، محل صبح خود را به پاسگاه شیوه زان رسانید و به‌اندیشه این که مردم مطلع احوال نشده، وقت شام سوارشود و به رانکوه برود، توقف مصلحت دید.

از این احوال که سرحد نشین پاسگاه میر که، فرزند شیرملک سلا ر میر محمود نام بود واقف شد و احوال به علاءالدین^۱ تولم حسام الدین که در آن وقت شیه سالار رانکوه بود، رسانید و خود به رو دسر رفت و پره نشین رو دسر را خبر کرد که اینست که سلطان هاشم رسیده و از پل خواهد گذشت. تخته‌های پل بر چیدن مصلحت است. پره نشین رو دسر تخته‌های پل را بر چید. سلطان هاشم بر موجبی که با خود مقرر کرده بود، وقت شام از شیوه زان متوجه رانکوه گشت و سرحد نشین - میر کلیل بر، به‌پای خود خبر رسیدن سلطان هاشم به علاءالدین^۲ سپه سالار رانکوه رسانید.

علاءالدین، جو مادر بهادر - خلابرورستر - را خبردار گردانید و تمام خلابران را خبر کرده، معد شدند.

در این اثنا بر اهیم کیا و کاکو دارای امیره، به سر پلورود به سلطان هاشم رسیدند. چون شب بود، آواز بلند کردند و دعای دوام دولت اعلای خانی

برزبان راندند و جنگ در پیوستند و دو سه نفری از جانب سلطان هاشم به قتل آوردنند. همچنان در عقب سلطان جنگ کنان می‌آمدند. سلطان هاشم که به رودسر رسید، پل را بروجیده دید. از راه سنگه ویر^۱ رودسر، از آب گذشت و به راه دره سر، مرکب را جلو داد و عزیمت بیهق نمود.

کاکودارای امیره، در آن محل که دوپاسی از شب گذشته بود، به علاءالدین رسید و از فرار سلطان هاشم آگاهی داد. علاءالدین و کیا بهادر- خلا برورست- با خلا بران به سرعت تمام عقب گیری سلطان هاشم کردند و به دره سرخود را به سلطان هاشم رسانیده، بنیاد محاربه نهادند و مردانگی نمودند، مردم سلطان هاشم اسپ علاءالدین را به زخم تیر در زیر ران کشتند و به کیا بهادر سه چهار تیر هم رسید و یک نفر رکابدار علاءالدین را همانجا به قتل آورند.

چون جنگ عظیم شده بود، علاءالدین و کیا بهادر، ساعتی توقف نمودند که سپاه تمام برایشان ملحق گردد، مصلحت، دانستند. در این اثنا سلطان هاشم در پیش افتاد و از پل لنگرود گذشت و تخته- های پل را بروجیدن فرمود.

سپهسالار علاءالدین در عقب چون به لنگرود رسید، بواسطه خرابی پل گذشتن میسر نبود. از مردم تفحص طریق فرار سلطان هاشم کرد. گفتند که اینست که سلطان هاشم می‌رود. یک نفر بیاده - دیوعلی - که در جلو علاءالدین بود، او را طلبید که پیش گیری کرده، تخته‌های پل سفیدرود را بر می‌چینم تا سلطان هاشم نتواند بدر رفتن.

علااءالدین، دیوعلی را به عنایت و اشفاع کامله اعلای خانی مستظر

۱- بالای نام «سنگه ویر» با خط دیز تر «دریاوه سر» نوشته شده که همان دریا سر امروزی است.

گردانیده روانه ساخت. دولت پادشاهی خانی رفیق طریق او شد و به رچه زودتر خود را به سر پل رسانید و تخته های پل را بر چید.

صبح صادق که سلطان هاشم به سر پل رسید پل را که خراب دید از دویند و دویند ته جب کرد و به رأی رزین و فکر دور بین دانست که در گرداب فنا درافتاده است و موج بلا متراکم شده است و از کوشش و تقصیر، صورت تمدیر تغییر نمی یابد. با بخت در بحث و با روزگار در چنگ و از نام و ننگ به تنگ شد و بر مر کب بخت هر لحظه از سستی هی می زد و از سرعت قضا هر دم شکوه می کرد که مگر محاسبان کارخانه تمدیر حساب دفتر رزق تمام کرده و قسمت رزق او را دیوانیان ازل قلم کشیده اند و یا کو کب عمر به درجه قاطعه رسیده. از این شکایت به نوحه گری در آمد. بیت:

بخت بد رنگ من امروز گم است	یارب این رنگ سیا از چه خم است؟
با من امروز فلك را ز جفا	راستی نیست همه اشتم است
چه سلطان هاشم از روزن ضمیر به آینه یقین دیده که گردش فلك او را	
از ملک ملک به منجنيق همت عالي خان بن خان بهدار الامان گيلان، به مژده	
دادن «الملك للك» انداخته و انديشه شکایت قضا غلط و تصور لنگی مر کب	
بخت باطل است. چه پای مر کب سعادت اورا کمند دولت اعلاي خاني بسته	
و دست مطایای اميد او را تبر ناوك انداز دولت خدا گانی شکسته است.	
حیف که پیک قضا زود به اورسید و حکم «إِذَا جَاءَ أَجَلَهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً	
و لَا يَسْتَقْدِمُونَ» آورد و نامه مزين به خطاب «وَ مَا قَدِيرُ فَخْسٌ مَا ذَاقَ كِسبٌ غَدَا	
و مَا قَدِيرُ فَخْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ قَمَوتُ» به او رسانید. بیت:	
هر که آمد دوسه روزی به مراد دل خود	

بدویس و بدوانید و بیفتاد و بمرد

ساعتی مستغرق بحر معنی «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ» گشت و سر

از جیب دریای تفکر این معنی بیرون آورد. بیت:
مگر که مادر دهرم شکسته بسود انگشت

که از مراد تهی باد دست فرزندم
و زبان حال ولسان مقال بهادای این معنی گوهر بارگردانید. بیت:
گردش چرخ کهن را سر و بن پیدانیست

تکیه بر جنبش او کار دل دانا نیست
چون دید که سواره از پل گذشتن میسر نیست، پیاده از پل گذشت و
اسپ را آن طرف پل بگذاشت. غنیم را رسیده دید، همانجا پناهی بود پنهان
گشت. علاءالدین به سر پل رسید و به مکان نزول سلطان هاشم پی برد و به
سلطان هاشم سلام داد و به حکم قضا متسلی گردانید و از آنجا سواره مضبوط
به لاهجان آورد و بی مکث به رانکوه برد و آنجا محفوظ ساخت.

خبر اول توجه سلطان هاشم که سپهسالار طالغان به نواب عالی به سمام
رسانید، محل عصریه بود. چون مفتاح ابواب عنایت الهی درید قضا قدرت
اعلای خانی مقدر بود، در آن ساعت عزم گشت تصمیم خاطر انور گشت. در
این اثنا خبر رسید که سلطان هاشم به گیلان آمده است. جمعیت خسروانه
بر طبیعت مبارک استیلا یافت و بلا توقف با ملازمان محدود متوجه رانکو شد.
از منزل کران سرا که طایر حرکت، تیز بال و سریع روگشت، خبر قید سلطان
هاشم رسید. شرارت آتش سدید مشتعل شد و حرکت تهیک زیاده آمد و یک
نفر شاعر استرابادی - پای شتر نام - که مصاحب سدید بود، شمشیر قاطعی به
دست او داد و به جهت قتل سلطان هاشم فرستاد و رکاب همایون به کلستان^۱
توقف فرموده، مراقبت می نمود. پای شتر به سلطان هاشم رسید و از امر قتل

۱ - همان دهکده است که در صفحات قبل کولستان آمده بود و ظاهرا کوهستان امروزی است که بضم کاف یکی از درختان جنگلی است.

او را آگاهی داد. سلطان هاشم به مضمون این شعر متوجه گشت. بیت:
پادشاهها این چنین بی رحم و سنگین دل مباش
دردمندان توایم از حال ما غافل مباش

یک دو روزی بر در شاهم اقامت آرزوست

ای اجل سرعت مکن وی عمر مستعجل مباش
چون اجل رسیده بود، این حکایت و شکایت در نگرفت. کلمه تو حید
بر زبان راند و تسلیم شد. پای شتر، سلطان هاشم را به درجه شهادت رسانید.
خدمات عالی خانی جهانبانی از این قصه خبر یافت و اشک حسرت از دیده روان
گردانید و از کلستان، رکاب جلال و عظمت متوجه رانکوه گشت و به طالع
مسعود نزول اجلال و حلول اقبال فرمود و مضجع سلطان هاشم مشهد منور
ملاطر اساختند.

فصل [ششم]

در ظهور شیطنت وسفیهی وخشونت سدید و دست تطاول از حد بیرون گردن
وقتل او در تاریخ سنه اثنی عشر و تسعماهه

چند وقتی که خدام اعلای خانی اوقات سعادت آیات به کامرانی و
نشاط گشت و شکار را نکو گذرانیدند و اختلالی را که در مبانی اوضاع
ملکت و ضبط امور دین و دولت شده بود، به لطایف آفتاب رای منیر نظامی
دادند، از آن حیثیت که فسحت میدان قوت ما سکه سدید را وسعت آن نبود
که ضبط شرارت نفس خود کند، همواره صرف فکر در افعال ذمیمه منحصر
می داشت و ذات او بهار تکاب فواحش مستمر و از التزام قواعد ملایمت،
طبعش متنفر و به اکتساب فضیلت این مراتب چشم ترقی باز و گوش هوش
فراز و به معانی حسن خلق همت عالی مفقود و علامت پستی افعال او مشهود
ومدارا لحانش در حدت و ثقل دایره حیل و دوایر از مانش مقامات شید و ابعاد

مجنبه نغماتش متنافر کید و بقیه حرکاتش محض قید و شدود رای او آهناک حزن و ملال و ساز فکر او مطرا به او تار خیال، اصولش کج و فروعش معوج و نه بر نمط قاعده و نهج و طبع لشیمش از احداث اصوات ملایمه قاصر و دست تصرف از محسان ضروب کریمه فاتر، لجاجت به حرکت در آمد و خیال محال جهانداری و ناسازگاری با ملازمان عالی در دماغش جا کرد و به اقدام خطیثات رقم اختلاط و ارتباط به نسبت امیره حسام الدین نقش صفحه خاطر گردانید و تجدید عمارت قلعه دزدین که از اختراع و احداث معمار طبع لشیم بود [کرد] و در ضمن قلعه مکار انواع مکاید ذخیره فکر واژ وضعش صنوف مکاره برذکر بوسیله تفرج قلعه، دال بر حرکت رکاب همایون شد. و خسرو مشتری رای به اعتماد دلالت خیر، درضمانت اقبال و ظل مددود جلال، از رانکوه به عزم ملاحظه قلعه نهضت فرمود و صحن سرای قلعه از پرتو خورشید رکاب عالی خلد برین شد.

چون مجموع الکه و تمامی قلعه در دست ضبط قبایل و عشاير سدید قرار گرفته بود و باعث بودن سدید بر تحریک حرکت رکاب همایون نه تفرج قلعه بلکه نصب غلام خود به کوتالی بود، همچنان کوتالی قلعه دزدین را سدید به غلام خود - یونس - رجوع فرمود واز اضطرابی که به سرعت مضا و قضا، مدعای مطلوب داشت و شب و روز در صدد اتمام آن بود، به افسون دلالت احتمالات، راهزن طبیعت خدام عالی خانی شد و بی شعور اهل ملک، از نهضت رکاب همایون و توجه به جانب لاهجان به مکر و خدیعت بدרכه گشت و اعلام سلطنت به تخت لاهجان منصوب گردانید. و از آن جهت که خلق قبیح سدید عادم ادب بود و تضییع نعم و کفر ان احسان و انکار حقوق ولی النعم و رئیس مرؤوس و پادشاه مملوک گردانیدن که کفر عبارت از این است سنت سیئة او، مقدمه عهد بالامیره نهاد و بوسیله ای ازو سایل، ملاح حسام الدین

خواجه احمد قصاب لاهجی را به خدمت امیره حسام الدین فرستادن مقرر ساخت و پیغام داد که آن طرف سفیدرود در سلک الکه بیه پس منتظم باشد. مشروط بر آنکه خدام علیه خانی را چون بر طرف کرده شود، ضبط بیه پیش در دست رای و تدبیر ناصواب او قرار گیرد. بدین نیت اسپهای خوب جهت امیره و صراحی طلا جهت آقامیر بهادر، به رسم پیش کش همراه ملا حسام الدین فرستاد.

در این گفت و گو و تردد ایلچی و استحکام عهد، خبر شیخ نجم به طارم آمدن رسید و به اعتماد عهود سابقه شیخ که قبل از این مذکور گشت، اعتنا به حصول مقصود زیاده گردانید و ملا حسام الدین را که عقد عهد شیخ به وسیله آمد شد او متنسق نظام بود، همراه برادر خود - شیخ صفی - با تحفه نزد حضرت شیخ روان گردانید و مطارحه اساس اختصاص با امیره معروض داشت.

غورو و گمراهی سدید و علی جان به مرتبه ای رسید که سر از آستان عبودیت می تاقنند و علم نگون بر انبساط ساحت حکومت می افرادند و قدم خلاف بر قواعد سلطنت حکام اسلام و اخلاق می نهادند. چنانچه به ممالک محروسه غیر از شکور و کرجیان، سالاری سپاه منحصر به قبایل و عشایر خود ساخته بودند.

سدید در صدد آن شد که سپه سالاری کرجیان را نیز به برادر خود - ابو نصر - رجوع کند. مصلاحت در آن دید که میرحسین کار گیا بیحیی کیا. حاکم تنکابن - را مقید گردانند و به سپهبداری تنکابن، بر اهیم کیا حاجی محمد شکوری را که سپهبدار کرجیان بود، نصب فرماید. بدین امنیت کیا بر اهیم - کیا را طلبید و سالاری سپاه تنکابن نامزد او گردانید و مواضعه بدان مقرر ساخت که بر اهیم کیا به تنکابن برود و نزد میرحسین اقامت نماید و مراقبت به

جای آرد که بعد از حبس میرحسین، سالاری جنود تکابن حق او باشد و مسند امارت معطل و موقوف نماند و صورت مجرد تبدیل، ملحوظ نظر عوام و خواص گردد.

بر موجت مواضعه، براهیم کیا متوجه تکابن گشت و از زمرة مراقبان و منتظر ان شد و علاءالدین تولم جلال الدین حسام الدین را که سالار جنود رانکوه بود، معین ساختند تا به تکابن رفته، میرحسین را مقید به رانکوه بیارد. علاءالدین امر عالی را اذعان کرد و بالشکری یک شب ایلغار به تکابن برد و میرحسین که در خواب غفلت بود، به روشنی صبح ظفر لشکر بیدار گشت و در دست سپاه گرفتار آمد و بر نمط مقرر مقید به رانکوه آوردند و براهیم- کیا بر موجب مواضعه به سپه سالاری منصوب شد و سپه سالاری کرجیان به ابونصر رجوع نمود.

چون سدید امارات رشد معلوم کرد و رای خود را صائب یافت، در فکر قبول منصب سالاری سپاه شکور شد و به قصد کیا حسن - سپه سالار شکور - میان بست و با علی جان دیکنی مشورت بدان فرارداد که جهت دفع مظننه و قطع هول و هراس عوام الناس، به شمشیر فکر قتل او خارج مصلحت است. بهداروی مهلك قصد او قرار گرفت. کیا حسن را به مجلس شراب طلبیدند و به شراب مدام الحاج نمودند و در قدح دوستکامی، داروی دشمن کامی ریختند و به ناکامی بدو دادند و کام خود حاصل کردند. مصراع : از پای در افتادم و از سرخبری نیست. کیا حسن تاب تجرع نداشت، به خانه رفت و آن شب تا سحر غریق عطش و قلق و اضطراب شد. سدید چون شب اجل به روز نومیدی او به سر آمده دید، رسم عیادت به جای آورد و فهمید که اثر دارو دفعی نبود. داروی مهلك سریع الاثر دیگر را شربت شفا نام نهاد و در کشیدن فرمود و اضافه علت مرض موت گردانید و هر چند آب سردی

می طلبید که امکان اصلاح مزاج داشت، از او دریغ فرمود و چندان مراقبت به جای آورد که کار کیا حسن به آخر رسید. بعد از دفن، سالاری سپاه شکور هم خود قبول کرد.

در این اثنا حضرت شیخ نجم، میرزا احمد دیلمی قزوینی را با تحف وهدایا همراه ملاحسام الدین و شیخ صفی نزد سدید باز فرستاد و به وعده های عنایات حوصله آرزوی اورا پر کرد و در استرضاء خاطرا و کوشید و به حصول مقاصد و اغراض مستتمال ساخت.

سدید که بین فتنه و حیل خود را به اختداع مستحکم دید، جرأت و جسارت از حد گذرانید و به اتفاق علی جان به مرتبه ای رسانیدند که در صلاح هر امری از امور که اشعة گوهر رای عالی خانی بدان می تافت، آن دو بد گوهر به عقدۀ رأی بی نورتیره می گردانیدند و به رأی ناصواب انجام می دادند. بر مسؤولی «بِآَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا قُدْخَلُوا بِيُؤْتَمِّرَاتِ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَلَا مُسْتَأْفِسِينَ لَحَدِيثٍ» چنان نسق کردند که هیچ فردی بی رخصت ایشان با خدام علیه خانی مجلس صحبت ندارد و بی حضور ایشان سخن نکند. به طریق تقلب و تسلط سلوک بنیاد نهادند و ملاحسام الدین را به بیه پس فرستادند. چون صحبت امیره دریافت و مقالات تمهد نمود، امیره نیز ایلچی را با اسب و خلعت همراه ملاحسام الدین نزد سدید فرستاد و قامت آرزوی اورا به خلعت فاخر مطرا ساخت. از ملاحظه این حالات طغیان سدید درجه علی گرفت و به مرتبه ای رسید که سیر و سلوک مسافران بر و بحر ضمیر که جواسیس عالم صغیر و کبیراند، از تصور صفات رذیله و احساس حیل و سرعت انتقال ذهن به اختداع و اختراع و ناشناسی و ناسپاسی او عاجز می آمدند و در هیچ امری اقتدا به اشارت و اوامر عالیه نمی کرد و از اتباع تحرز و اجتناب و استبعاد می نمود. و در ضوء عقل پاک و بدر فهم در اک اعلای خانی، اگرچه ظلمت

خیالات فاتر و حرکات باطله ایشان هویدا و ظاهر و از صفاتی جام جهان نمای ضمیر منیر حقیقت، اشکال مهرهای فنون سدید و علی جان معاینت می گشت، اما چهره مقصود در دفع سدید هنوز در تدقیق تعویق متواری بود و دولت خانی به معنی «آل‌مور مَرْهُوفَةً بِأَوْقَاتِهَا» چشم انتظار داشت.

سدید هر روز ماده فتنه را زیاده می کرد و به مرتبه ای استیلا یافت که موازی شصت هفتاد نفر از غلامان و مخصوصاً صنان خود [را] به بالای قصر رفیع همایون جا داده، محافظت می فرمود و خود با یک نفر به خوابگاه اعلی به سر می کرد و بواسطه حرمت رمضان، فکر ناصواب به قصد وغدر نواب کامیاب در تعویق افتاد، ورنه هیچ تقصیری در حصول مدعای نبود.

قضا را در یک شب ماه رمضان به مجلس صحبت، از رهگذر سخنی و تقریب حکایتی در اثناء محاورات خدام عالی به القاء احادیث محدث اشارات و کنایات شد. سدید که بر تجوید کلام و تهذیب نطق تعلیم نیافته، رای خود را برای عالی رجحان داد و مرتبه لطف ادا از حد و مرتبه خود تجاوز نمود و آداب ادب مفقود گردانید و مکابره به نهایت رسانید و از اندازه گذرانید و از بی خردی، جهت خدام اعلای خانی خنجر کشید. آینه هوا از غبار فتنه و فساد شرارت آن بد کردار تیره گشت و دایره حرکات و سکناش خارج مرکز عالم و صلاح وصواب بنی آدم شد و فضای روزگار از غبار شامت او ظلمت گرفت و روی اهل دل از بدعت افکار او فکار و هوای آن دیوار غم افزا و غصه زا آمد. بیت.

هر صبر و تحمل که دل سوخته را بود

اندر شکن سلسله خشم به خمش رفت

حضرت اعلای خانی عزم بی تحملی آغاز می فرمود، اما چون محاسن افعال سرباب فضایل سیر و مکارم اخلاق سردفتر لطایف شیم و عادات بود،

صبر پیش گرفت و از نسگ این حرکت و شرم آن جرأت، از جبهه ماه سیمای مبارک، همایون گلاب آسا خوی حرقت و عرق تشویر چکید و به مضمون این ابیات خاطر شریف تسکین می یافتد:

بدنام کنی ز همرهان داشت	هر ناموری که او جهان داشت
او خسته خار بولهب بود	احمد که سرامد عرب بود
تا خرمن گل کنی در آغوش	می باش چو خار حربه بردوش
عاقل فاضل که استحضار کلیات مسائل افعال ذمیمه سدیدیه کند، از	
قياس مقدمات قول مؤلف استنباط حرکات قبیحه جزئیه که نامحصور است،	
میجال اشتباه نداند. دود ظلمت آن شب از آتش شیطنت سدید گذشت. چون	
صبح دولت اعلای خانی از افق سعادت دمید، خدام عالی به ضمیر الهام پذیر	
خصایل حمیده و شمایل پستدیده و خداوند دوستی و نمک بحلالی حضرت	
سراجاً قاسماً لاقسام الخصایل را چون صبح صادق دانسته و تحقیق فرموده	
که مقتضای طبیعت ایشان خیر و صلاح و در تکمیل خلق و تنظیم امور معاش	
سبب راحت و وسیله سعادت اهل زمان است و غبار شک و زنگ ریب از	
چهره ضمیر و آینه خاطرش سترده، نص صریح «وَشَّاَوْرُهُمْ فِي الْأَعْسِرِ» را کار	
پست و بعد از یافت فرصت و فرجه، حکایت سوز شکایت با ایشان در میان نهاد	
و حمیت انتقام بر طبیعت مبارک غالب آمد و حسد آن جرأت برطنیت پاک دست	
یافت و اقبال رای و تدبیر عالم آرای به خلوت خاطر منیر به معنی این بیت:	
که در میانه خارا کنی به نسگ رها	شکسته دلت از آن حقه بلورینم
جلوه نمود و ضمیر منیرش مفسر آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ	
وَجَدْتُمُوهُمْ» شدو به مضمون «إِنَّمَا تُمْغِيْرُ أَهْلَنَّوْا وَقُتْلُوْا قَتْلَيْلًا» اشارت عالی	
شرف نفاذ یافت که قصر همت سدید به عین رذیلت و نقصان است و علاج رادر	
مرض مزمن و علت متمکن او جز هدم بنیان تأثیری صورت نمی بندد و ناسازگاری	

و فتنه‌انگیزی به حد کمال و ماهیت او مستلزم شر عظیم است و دفعش از لوازم امور.

حضرت سراجا که هنگام قتل ملازمان در دیلمان به رخصت قتل سدید ممتاز گشته و تا آن غایت فرصت نیافته، مجدداً که مخصوصاً التفات این اشارت گشت والماس خدنگ قهر شدید بر سینه دوختن سدید تیز یافت، حلقه چاکری و فرمانبری در گوش جان کرد و بر تجدید مراسم انقیاد ولو ازم طاعات همت مقصور گردانید و در اشتهر آثار نیکو خدمتی و انتشار صیت بندگی و نیکنامی و نمک بحلالی کوشید و ذکر صالح و ثنای فائیح بر رخسار روزگار گذاشتن لازم شمرد. و چون کسوت طهارت این دودمان سیادت که از هار شجره رسالت و ولایت اندبه طراز «لِيَدُهُبَّعَنْتُمْ أَلْرَحْسُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرُكُمْ قَطْهِيرًا» مطرّرا بود، وجوب این خدمت را حق اليقین دانست و سیل استحالت و فنای سدید پیش گرفت و این مهم را شعار روزگار خود ساخت و جمعی از ملازمان صادق و مخلصان دل با زبان موافق که قاعدة بندگی ایشان رسوخ یافته و به سوابق حقوق نعم آباء بزرگوار اختصاص گرفته، از اشارت قتل سدید، درجه التفات یافتد. اما با وجود ضبط سدید قدم در دایره مبارزت این امر نهادن حد خود ندانستند و مرتكب اسلحه امنیت نشدند.

حضرت سراجا که از حظ این مشاورت مأیوس گشت، مستغرق بحر فکر شد. از هاتف غیبی ندای «لاصواب مع ترک آل مشوره» به گوش رسید و از بحرغم خلاصی یافت و مضمون شریف «لَنْ يَهْلِكَ أَمْرٌ بِعِدْ مَشْوَرَةٍ» را وسیله حصول مراد ساخت و حکمت عملی به کار در آورد و صورت صداقت مستعمله بهرنگ «قدْ شَغَفَهَا حُبًّا» مناسب حال. به عقوب غلام بنمود و سلسله حقوق سوابق محبت به خاطر آورد.

چون دولت ابدی اعلای خانی در همه باب با تقدیر ازلی موافقت

می نمود، در آن وقت سدید نیز غلام خود یعقوب را بهناواجgeb بغایت آزرده بود حضرت سراجا این حدث را مغتنم شمرد و به معنی این بیت متولسل گشت:

مرهم کجدم زده کشته^۱ کجدم بود می زده را هم بهمی دارو و مرهم بود
 میامن رای منیر حضرت سراجی عقده گشای مشکل گشت و این مشورت [را] با غلام یعقوب در میان نهادن صواب شمرد. چون این مشورت با او مطارحه کرد. آتشی دید افروخته و بدان خرمن حیات سدید سوخته. صبح صادق دولت سرمدی از حل مشکل این مسئله صریحتر از روز که به حضرت سراجی روشن شد و فکر صواب انجام مطابق رقم تقدیر یافت. در ساعت به استحکام [بنای] اخلاص یعقوب غلام اشتغال نمود و به قواعد عهد استوار گردانید.
 یعقوب که رتبه قورچی باشی سدید داشت و محمد سوره چان و موالی لشنتشائی و سفندیار تنکابنی که قورچی سدید بودند و در حجره ائم و جلیس یکدیگر بر مصدق آیه کریمه «فَلَمَّا آتَنَا أَهْنَ عَيْسَى مِنْهُمْ أَلْكُفَّارَ قَالَ مَنْ آتَصَارَ إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ فَحِنْ أَذْصَارَ اللَّهَ» مذکورین را بدین معنی صلایی زدند. ایشان چون نوکرزاده اعلای خانی بودند و ملازمت عارضی سدید را داخل خدمتگاری اعلای می شمردند و این خدمت از خدا می خواستند، اطاعت نمودند و بنیان این مهم را به قواعد تحلیف درست گردانیدند. حضرت سراجا که این مهم کلی را بهایادی خود متمشی دید، دمی برآورد و آرامی گرفت و با ایشان مواضعه بدان قرار داد که چون نوبت پاس بهشما بر سد می باید که به خنجر کین مهیای قصد سدید باشد.

یعقوب را چون اساس وداد بامولا نا یحیی کشلی که در آن وقت ملازم شیخ صفی بود سمت استحکام داشت، با این راز هم راز گردانید و در حفظ

۱ - در اصل: کشتن.

سر همعهد شدند.

چون قوتها به اتفاق، امثال قوت ممیزه نمودند، حضرت سراجا به مضمون این بیت:

با تو کسی که یك سر مو آورد خلاف

مو برتن از نهیب توجون اجدها شود

صورت احوال به عرض نواب متعال رسانید. از صحت تدبیر، خفغان وااضطراب و فلق و ارعب که اعلای خانی از غصه سدید داشت، بهداروی عنبر رای رزین و مفرح تدبیر حضرت سراجا تسکین یافت.

اتفاقاً درست قصد سدید، تا وقت نقاره سحر با برادران در صحبت وداع و فراق «هَذَا فِرَّاقْ جَيْنِي وَبِيْنِكَ» بود. وقت نقاره به خلوت خاصه همایون آمده، به خواب رفت. بیت:

خصم بالین سلامت را کجا بیند به خواب

زانکه آن سرکش زیادت می کشد پا از گلیم

حضرت سراجا چون بخت خود در بیداری و شب زنده داری بود، تحقیق خواب سدید که نمود، نرم فرم و آهسته در گشود. یاران کار را که مهیای آن کار دید، یعقوب غلام را بیرون در به پاس داشت و به معنی این ایات به ذکر مزید دولت اعلای خانی مترنم شد. بیت:

شب به پاس توهندوئی است سیاه بسته برگرد خود جلاجل ماه

خاتم نصرت الهی را ختم بر تست پادشاهی را

لعل با تیغ تو خزف رنگی کوه با حلم تو سبک سنگی

فتح بر فرق و پای تو زده فرق فتنه در آب تیغ تو شده غرق

رونقی کز تو دیده دولت و دین باع نادیده ز ابر فرور دین

وسوره چان محمد و موالی و سفندیار را بدرون خلوت همایون آورد

و اشارت «هَدَمْوا بُنِيَّاتِهِمْ بِالْسَّيْفِ» کرد و ایشان با تیر و شمشیر و تبر^۱ به سدید حمله آوردن و در ساعت کارش آخر کردند. بیت:

آن کار که ایام همی خواست برآمد

آن وعده که تقدير همی داد وفا شد
تبعه شر و فساد و شومی بغی و عناد سدید بدرو بازگشت و چون حباب و
شرار زودمیر و اندک بقا شد و سد شرك، رخته عظیم و ثلمه قوی یافت.

بیت :

سدی شکسته گشت که تا دور روزگار

درگوش طاس چرخ بماند از آن طین
مساعی جميلة حضرت سراجا و هاجا در بساط مجلس دولت قاهره به
موقع لطیف و محل شریف قبول پیوست و آثار فرزانگی او بر چهره روزگار
تخلید پذیرفت و عنوان نامه پادشاهی و صدر تاریخ جهانداری به ذکر جمیلش
بهجهت وبها یافت و این سعادت را شرف اسلاف و سرمایه فخر اولاد و اخلاق
خود ساخت و بر اندازه اقدام سعی، سزاوار عواطف و اکرام و فراغور
مااثر و انعام پادشاهانه به رفع تر درجتی و شریف تر منزلتی رسید. و در آن
وقت به منصب مهتری خدام زیر و بالا و درون و بیرون، شرف اختصاص
التفات یافت. بیت:

به رنج اندر است ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرده رنج
و مشارع و مناهل اعلای خانی از شوائب خادغان اعدا مصون ماند و
از تجلی نور عدل و تباشير صبح انصاف، دور فتنه انطاها پذیرفت و ظلمت
عدوان از عرصه ممالک منتفی گشت.

بعد از فراغ قتل سدید، به قید برادران سدید شروع نمود. بیت:

۱— بعد از تپر کلمه «تیر» دوباره تکرار شده است.

که هرچه در حق این خاندان عزت کرد

جزاش بر زن و فرزند و خانمان گیسرد
و بههم بلند اعلای خانی، در ضبط ممالک و رعیت پروری، منطقه جد
وجهد بر میان جان بست و چهره امید کافه خلق را از خلق کریم اعلای خانی
بسان گل، احمر گردانید. با وجود توافقی که میان علی جان دیکنی و سدید بود،
درسزا و جزای او خدام عالی مهلت مصلحت دید و علی جان را به عنایت کامله
مستمال ساخت و منصب امیر الامرائی سدید [را] به علی جان تفویض فرمود
و منصب سپهسالاری سپاه دیلمان همچنان به او مسلم داشت. دو منصب در گهه
سالاری که در دست مخلصان سدید بود، به محمد سورچان و موالي رجوع
نمودند و قامت احوال ایشان را به خلعتهای لایقه طراوت دادند و مرسوم و
مواجب به قدر کفاف عطیه فرمودند و برادران سدید از اهل مناصب وغیر
مناصب را مقید گردانیدند و [در] عوض، ملازمان مخلص خیر منهم را نایاب مناب
ساختند. و علاء الدین تولم جلال الدین رانکوئی را به سپه سالاری لاهجان
نصب کردند و علی حسام الدین که سالار سپاه لشتنشاه بود، سپه سالاری رانکوه
بدو تفویض نمودند و بعد از ضبط و نسق و قانون ممالک، کتابتی بنابر تذکرۀ
قتل سدید به ملازمان حضرت امیره حسام الدین رفع فرمودند و در عقب، ایلچی
جهت تشریح غرور و شقاوت سدید و عرض اخلاص واستمداد هم نزد امیره
فرستادند و استدعا ارجاع و اعاده اولاد کار گیا یحیی مرحوم - کار گیا علی - و
امیره رستم و فرزندان کار گیا امیر کیا گو کی - میر حسن - و کار گیا ناصر کیا
نمودند.

حضرت امیره باز فرستادن اولاد کار گیا یحیی مصلحت ندید. حال آنکه
نzd امیره پیغام داده بودند که سپه سالاری دو الکه موقف تشریف فرزندان
کار گیا یحیی است. فرزند صغیر کار گیا امیر کیا - کار گیا ناصر کیا - را حضرت

امیره حایدگر دانید و به اتفاقات عواطف پادشاهانه سرافراز و به فرمصادرت عز امتیاز یافت در جتی عظیم و سعادتی جلیل حاصل کرد و تا انقراض زمان رتبه عاطفت بر اولاد و اعقاب سمت از دیاد و رقم تابیه و تخلیه خواهد یافت انشاء الله.

فصل [هفتم]

در تمہید مقدمات تشریف آوردن ملک اشرف اعتمد ملوک رستمدار به آستانه
اعلای خانی کامتارجهت استمداد جند و عسکر و شرح قتل ملک بیستون
حاکم نور در دست حرم در تاریخ سن^ن ثالث عشر و تسعماهی

چون اقبال دولت روز افزون، استقبال آمال امام ایام می کرد و کوکب
سعادت مشحون سلطنت، در موافقت مقیم وبخت ابد مقرون مساعد حکومت
هفت اقلیم و روزگار صورت حسن خلق در آینه عدل و احسان به اصناف خلق
می نمود و صیقل عنایتش زنگ کدورت از مرآت خواطر می زدود، ملک اشرف
حاکم رستمدار که حقوق یک جهتی و متابعت و موافقت و دوستی قدیم با
خاندان کریم سلطنت نصب العین ضمیر آفتاب تأثیر گشته بود، به جهت دفع
تعذی و تسلط ملک بیستون و قطع محاصره قلعه کجو که مدته در ضيق ضبط
مباز زان ملک بیستون محصور مانده بود و ملک کاووس - فرزند ملک اشرف -
در آن قلعه متھضن، دولت ملازمت و سعادت خدمت دریافت و به رسم خدمت
گلهای نیاز و نوباهای اخلاص، تحفه مجلس سامی آورد و به لشکر و عسکر
مستمد و به عنایت کامله مستند گشت و صورت اهانت حد نبوده ملک بیستون
به نسبت سلطان هاشم، حکاک خرد بر نگین حافظه اعلای خانی نقش کنده و
اشکال آن ثبت دفتر ضمیر شده و از عدوان ملک بیستون با ملوک طوایف
رستمدار که انجام مهام کلیه و جزویه ایشان بر ذمت همت و عهده رای صواب
نمای نواب حضرت اعلای مقرر و در ایادی طالغان خدمت متمشی بود و
ملک مذکور تنگ بغضی به مرکب تعذی تنگ کشیده، در همه حال چهره آمال

به صورت تفوق به آینه تسلط به ایشان می نمود. چون خطایا و قضایا جمع آمد و به کرامت اطلاع همایون پیوست و ماده کلورت از دیاد یافت و اضافه علت وجود انتقام ملک بیستون گشت. و اوقات مبارکات مستخرق استینف ابوباب انجام مهام و اسعاف مقاصد و مردم ملوک خصوصاً ملک اشرف شد و به احیاء آثار کریمه، مساعی جمیله واجب دانستند و موازی شش هزار مرد از بلوکات سپاه ممالک محروسه به سرداری کیا براهیم کیای حاجی محمد شکوری و شجاعت و شهامت او رجوع گشت که جهت دفع ورفع فتنه و ظلم و تعدی ملک بیستون بروند و در آن مجال دونفر ایلچی ملک بیستون که شرف ملازمت در یافته بودند، هردو را مضبوط به ملک اشرف سپرده، روانه مسکر رستمدادار گردانیدند.

هوای گیلان که رو به گرمی آورد، مراج مبارک همایون را میل دریافت مذاق نشاط ییلاق دیلمان شد. عنان جهان گشای از رانکوه برسمت لاهجان انعطاف یافت و یک شب تخت لاهجان به عز قドوم زینت گرفت و از آنجا کوکب حشم ونجوم خدم در قدم فلك جلالت رکاب همایون از راه شیمه رود در مسایرت روان شدند و به طالع سعد به منزل مراد دیلمان رسیدند و آنچه به دریافت هوی^۱ و هوس بود یافتد.

و همچنان که مذکور گشت که انتقام حرکات علی جان دیکنی به مراقبت سدید خیرجی، ثبت دفتر ضمیر اعلای خانی بود و با وجود مسرت قتل سدید، در آن حال ارتکاب شغل حبس و کینه گزاری علی جان خالی از حزن و ملالی نبود، از آن جهت دفع الوقتی واجب شمرده بودند. آنچه در باب انتقام و حبس علی جان ضبط ضابطه و حفظ حافظه اعلای خانی بود، مجدد حضرت سراج الانام وسیله استخراج ارقام جداول زیج ضمیر شد و به اصطلاح رأی

رزین، ارتفاع شموس مقاصد گرفت و بهافق مشرق حاجات طالع مطلوب و مرام جست و به کمند تدبیر علی جان و ملا علی دیکنی و هدایت لمسری که در ایفاژ فته شریک یکدیگر بودند، به حیطه قید آورد و قبایل علی جان که منصب سالاری سپاه و کوتولی قلاع داشتند، همبند و شریک قید ایشان ساخت.

و بر موجبی که قصه روانه ساختن سپاه همراه ملک اشرف، جهت دفع ملک بیستون ایراد رفت. چون ملک بالشکر، الکه کلاره دشت را قدمگاه و محل نزول سپاه گردانیدند، با مقیمان قلعه هرسی جنگ در پیوستند و محاربه بنیاد نهادند. و از مردم قلعه هر که ماتحت قلعه به مقابله در آمدند، جنود نصرت شعار به ضرب شمشیر و تیر بعضی را به بالا و بعضی را به زیر زیرو زیر کردند و به مقام معهود چون عزم معاودت نمودند، سردار سپاه محافظت عقب لشکر واجب شمرد و بعضی جنود را در پی داشت که اگر اهل قلعه خدعتی به کار دارند، سواران عقب تیقظ نگاه داشته، آگاهی دهنده. گویسا زن پسر میرحسین طالغان در عقب می آمده است، اهل قلعه شکاری از جرگه جدا مانده یافتند. بر او تاخت آورده، به قتل آورده. میرحسین که از خبر قتل آگاهی یافت، سراسیمه بی لشکر به یک استرسواره در پی رفت. اورا نیز که اهالی قلعه تنها یافتند، فرصت غنیمت شمرده، به قتل آورده و تالشکر از این صورت خبر یافتن، اهل قلعه متخصص گشته بودند و شب هنگام محل بازگشتن لشکر نبود. در آن حوالی صحرائی بود، فرود آمدن مصلحت دانستند.

چون حیف و تأسف قتل سپه سالار طالغان در دل سرداران جا کرده و جز به تلافی و تدارک آن قراری نداشتند، علی الصباح جنگ را آماده گشته، با قابل تره و چپر با اهل قلعه جنگ در پیوستند و آثار مردانگی و جلالت به ایشان نمودند. اهل قلعه که آهنگ حرب سپاه را به مقام بلند در یافتند، فروتنی و کوتاه دستی شعار ساختند و زبان زینهار به امان برگشودند و سه روز مهلت طلبیدند.

در این اثنا ملکزاده محضنه که شوهر و کسان او را ملک بیستون به ناواجع به تیغ سیاست استیصال کرده بود و ملکه را در حباله درآورده و از این جهت شقاوت ملک در دل عورت جاگرفته، منتهز فرصت بود و فرجه انتقام می‌جست.

شمشیر دولت اعلای خانی که در قضا و مضاء، بر مفارق اعدا ید بیضا داشت و در دست نامحرمی کارگر نبود، قضا به حصول این مدعای موافقت کرد و امضای آن در دست حرم ملک بیستون مقدر گردانید و ملکه محضنه در محل خواب به جامه خواب فرست یافت و به شمشیر غدر دغدغه ملک و ملک آخر کرد و عورت مستمند صیت مکرمت وندای این حرکت به آواز بلند به گوش اهل قلعه رسانید.

چون اعقاب و اولاد ملک در قلعه نور که مقام قبل اوست بودند، بالضروره اهل قلعه به خون خواهی مشغول شدند و حرم ملک را به قصاص رسانیدند و فرزند ملک بیستون - ملک بهمن - را به سلطنت قائم مقام گردانیدند. از ذمائم خصال و قبائح افعال و اعمال ملک بیستون اولاً آنکه آنچه به شرع و عقل محذور بود، اجتناب نمی‌نسود و بر نص صریح «حرمت علیکم آمهاتُکُمْ و بِنَاقُّکُمْ» مخالفت می‌کرد و کنیز کی که در حاله پدر او - ملک جهانگیر - بود، بروجه زنا و مصادفه بهزنسی استماع می‌یافت واز او دوفرزند در وجود آمد و شرارت خلقی او به مرتبه ای استیلا گرفته که سی چهل ملک و ملکزاده، از سرجهل به ناواجع به درجه شهادت رسانیده و با خدام و عبید و قریب و بعيد ناساز گاری و بد معاشی به اخس رتبه شعار [خود] گردانیده که همه از او متنفر و متوجه بودند و صفات ذمیمه فعل و قبیحه خصال به نوشتن راست نمی‌آید.

چون مقیمان قلعه هرسی قتل ملک بیستون را تحقیق کردند و دولت

اعلای خانی خالب وقوی و حر کت کو کب او ج سعادت را سریع دریافتند، بلندی قلعه هستی را پست گردانیدند و بجز قلعه سپردن چاره ای نداشتند. به حضیض مرتبه، قلعه را به نواب اعلای خانی تسلیم نمودند. و اهل قلعه برار هم تبع خطوات طاعت داری مقیمان قلعه هرسی [را] واجب شمردند و قلعه برار را هم به معتمدان اعلای جهانی سپردند.

خدمام عالیه را که عنایت و محبت با عموم برایا خصوصاً با حضرت ملک اشرف و برادرش - ملک سلطان بوسعید - بی نهایت بود، دست طمع از قلعه باز داشت و در استرضای خاطر ایشان همت عالی [را] معطوف فرمود. قلعه برار را به ملک اشرف و قلعه هرسی را به ملک سلطان بوسعید که به شرف مصاهرت عز اختصاص یافته بود، رجوع فرمود و لشکر از رستمدار عاید و راجع گشت.

فصل [هشتم]

در فرستادن ایلچی به رسم پیش کشی و اخلاص به اردوه همایون شاهی و تشریف آوردن ملک کاووس به خدمت اعلای پادشاهی
خانی در تاریخ سنّة [ثلث عشر] و تسع ماہ

چون بر رای آفتاب اشراق اعلای خانی جهانی صورت اتحاد و معاهده شیخ نجم با سدید سمت وضوح داشت و نواب همایون شاهی پادشاهی خلیفة اللهی اختیار کلی و عنان مهمات جزوی ولایات دارالمرز [را] به کف اقتدار اوداده و از قتل سدید و قید علی جان با وجود رسوخ بثیان عهد ایشان با شیخ، امکان فتنه و مظنه حدثی از جانب شیخ متصور بود، از این جهت خدام اعلای خانی جهت رفع محظوظ و دفع مکروه و استشمام نسیم خیال شیخ، ایلچی فرستادن، واجب دانستند. و جناب قاضی محمد را که متخلی به صفات ذکاء بود و صورت رشد او بر آئینه خاطر مجلای اعلائی جلوه یافته،

با علی بیک محمد علی لمسری الاصل مع پیش کشی، روانه اردوی شاهی گردانیدند.

قاضی محمد که سعادت آستان بوسی نواب شاهی را حاصل کرد و خبر قتل سدید که به گوش حضرت شیخ رسانید، در مقام اعتراض درآمد و بی-التفاتی را به ظهور رسانید و در انجام مهام و حصول مرام مساعدت و مراقت ننمود و قاضی محمد را مأیوس عاید گردانید.

در این هنگام نواب اعلای خانی به سمام نزول جلال داشتند. چند روزی که تخت سمام از بخت همایون چون ازهار بهار و خنده نهار شکوه گرفت، از سرحد خبر تشریف شریف ملک ملوک عظام، ملک کاووس بن ملک اشرف، به دریافت سعادت ملاقات و ملازمت رسید. حضرت اعلای خانی مخصوصاً متعین را به‌رسم استقبال و تعظیم تعیین فرمود و به‌لمسر فرستاد.

خسرو ملک سیرت فلک رفت عالی همت والی سملکت، اختر برج سلطنت و حکومت ملک کاووس که به‌لمسر رسید، معتمدان حضرت اعلای وظایف خدمت به‌جای آوردند. روز دیگر حضرت ممالک دستگاه، از لمسر به مرکب سرعت سوار گشته به‌ملازمت شتافت و از دریافت آثار و اطوار تعظیم و تکریم و المفات استقبال نواب عالی خانی حصول مقاصد دریافت. چون طلوع رایات عالیه به‌محاذات بصر ملک رسید، چشم دولت را روشنائی افزود و صبح مراد، از مطلع امید تبسم آغاز نهاد و از شرف کرامت معافقت و مقارنت درجه عز و بختیاری و شرف رتبه جهانداری و سرفرازی حاصل کرد. بعد از حظ نتایج استقبال و شرف نزول، از اختراع ضیافت و لذت چاشنی بلند‌اطعمه گوناگون هیجان جاذبه‌مندان و غلیان ماده‌اشتیاق به‌نهایات عنایات از منهج تصور زیاده‌آمد، حضرت ملک عالی مقدار، ملک اشرف از کمال دانستگی به‌هنمنوی سعادت خواجه میر حسن کارد گررا که از خاصان و محرمان و معتمدان بود،

همراه ملک کاوس فرستاد. و به ملازمان همایون عرضه داشت که همچنانچه آباء بزرگوار و عم غفران شعار حلقه بنده نوازی و مخلص پروری در گوش اهل این خاندان کردند، توقع است که حضرت ملک کاوس را از زمرة سرحد نشینان و فرمان بران و مطیعان شمرند و تاج افتخار التفات عنایات بر فرق او نهند و از مخلصان حقیقی صمیمی فرق نکنند و سلطنت و حکومت رستمدار که در تحت تصرف و فرمان من است، نامزد استعداد و استحقاق او گردانند که درخت بردار عمر به برگ ریز خزان رسیده است. بیت:

پیر دوموئی که شب و روز تست	روز جوانی ادب آموز تست
شاهد باخ است درخت جوان	پیر شود بر کندش باغبان
امیدواری از فیض عمیم چنان است که حدیقه این مقصود را به پیوند	
عنایت معمور سازند تا از نخل آرزو بر مطلوب [و] نتیجه برخورداری	
حاصل گردد.	

خواجه میر حسن که تمهید مقالات نمود، عرضه داشت مقبول افتاد و این مقدمات معقول نمود و در چمن سلطنت سروجلالت و نهال قد سعادت ملک کاوس را خدام اعلای خانی به ترشیح میاه الطاف رجوع مسند حکومت تازه ساخت و از شجر آمال انوار و از هار نجح مراد روی نمود و بروجنات ملک و ملت نور بهجهت ظاهر شد و روزگار به تمنع دولت روز افزون همایون و مزید عنایات گوناگون نوید داد و ملک کاوس به شرف معاهده و تأکید تحلیف مستسعد و مستبشر گشت و قامت سعادتش به خلعت فانخر و عنایات متکاثر و کمر. شمشیر طلای پادشاهانه زیب و زینت یافت و اسپ مراد در زیر ران رام آمد و مقریان و ملازمان علی مراتب در جاتهم ارمغان یافتند و حضرت ملک کاوس را مقضی المرام روانه گردانیدند.

چون آوازه شهریت لاهجان به گوش ملک رسیده، جهت احتظاظ تفرق

آن میلان خاطر به حر کت در آمد. خدام عالی معتمدان و مخلصان را به جهت رعایت ضیافت همراه ساختند و به لاهیجان فرستادند. بعد از حظ وافر از آنجا متوجه رستم‌دار شدند.

[فصل نهم]

شرح وقوع واقعات وسوانح حالات در ۱۴۰۰ خلافت اعلای سلطانی خلیفة الرحمانی در تاریخ سنه ۱۰۰۰ و تعمیمه

مقدمه و قایع به اظهار عداوت شیخ نجم که اعدا عدو خاندان سلطنت بود، ایراد آمد. فوجی از نجوم سپاه و گروهی از جنود ظفریناه نواب حضرت اعلای شاهی، فلك بارگاهی، به سرداری حسین بیک لله که جهت دفع یاجوچ فقط ذوالقدر مقرر بود و از تمادی مقابله و محاربه اتفاقاً اضاعت پرق محاربه ذوالقدر مانع رشحات سحاب فتح جنود همایون شاهی شده. عساکر منصوره از رزم متقاعد گشته، چشم زخمی بر وجه رجا رسیده بود و از این تقصیر سوم قهر پادشاهی از مهб انتقام وزید و بر لباس فاخر رتبه عالی امارت لله بیک دمیده، جامه این سعادت از قامت بخت او مخترق^۱ و منخرق گشته، جناح همای التفات، سایه گستر دولت شیخ نجم شده، قامت سعادتش به کسوت لطیف امیر الامرائی و صاحب اختیاری زینت یافت.

شیخ که قصر منصب خود را به حصن حصین عنایات عالیه مرتفع دریافت، از بین بخی و عناد نواب عالی خانی که در ساحت ضمیر او را سخ و راسی بود، نهال عداوت سر برزد و غصون آن بلند و قوی گشت و به ثمر تلخ، مقدمه بردادن کرد بر مصداق «وَيُقْلِلُ اللَّهُ أَلَّا لِلَّهِ الظَّالِمِينَ» از غایت عناد چنان گمراه شده بود که در آینه انصاف حسن صورت طالع مبارک و هیأت اعتلای کوکب سعادت اعلای خانی را مشاهده نمی کرد و نتیجه مکرو خدیعت

۱- جای مراتب احاد و عشرات درمن سفید است. ۲- در اصل؛ مختارق.

سدید و درساختن با همدیگر بر فحوای بشارت مؤدای «أَنَّمَا ذَرَ إِلَيْكُمْ دِينُكُمْ وَإِنَّمَا ذَرَ إِلَيْكُمْ دِينَ أَهْلَكُمْ كُفَّارٍ وَأَحْلَوْا قَوْمًا مُسْهِمًا دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ وَيَصْلُوذُهَا وَيَئْشِنَ آلَقَارَ» در نمی یافت و با وجود عهد و میثاقی که با سدید داشت بر مصاداق «وَمَا آتَنَا جِمْعَرْخَتَهُمْ وَمَا آتَنَاهُمْ جِمْعَرْخَي» درساختن ویک جهتی او برای سدید فایده ندادن و موافقت او فریادرس نبودن را هم در نمی یافت و در آینه خیال

صورت معنی این بیت:

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد

عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

هم مرتسم نبود و سیل تقليد، غشاوہ بصر بصیرت او شده، شب و روز در صدد آن شده که ابواب راحت به ملازمان عالیات مسلط گرداند و به احداث صورتی که موجب تواتر تفرقه، و توالی حرکات رسیل و رسایل و قلت سکنات و اتلاف مال و قطع اقبال اولیای حضرت باشد، به ظهور رساند، تابه استعمال این صفات به تحاشی و تنافر و به جنایتی فاحش و کنایتی زشت که ابقاء آن مذموم و انتفاء آن متعدّر و قابل اصلاح نباشد منجر گردد. ولطف و مواسا که از شیمه کریمه پادشاهی شاهی به نسبت اعلای خانی مرتبه عالی داشت، به حضیض مرتبه رسک و بدین وسیله نواب عالی را از سعادت مطاع مطلقی و مقنای نوعی محروم و به صورت جرائم موسوم گرداند، تا سلسۀ عهد با امیره استحکام یابد و در نور معنی «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» ظلمت قصور متصور نگردد. بیت :

حریف مجلس مانعو همیشه دل می برد

علی الخصوص که پیرایه‌ای بدلو بستند

در حینی که نجم صاحب اختیار نبود، در اظهار عناد تقصیری نداشت خصوصاً در این او ان که مستند صاحب اختیاری یافت، مقدمه عمارت امارت

به بنای عداوت نواب عالی سلطانی نهاده، فرزند بوبکر طهرانی- خلیفه شاه محمود را جهت طلب مال به ملازمت نواب متعال فرستاد و ایشان دولت فرصت صحبت و فرجه تبلیغ رسالت به مقام سمام دریافتند.

چون لطافت طبیعت هوای ییلاق از مزاج اعتدال فصلی مرتفع شده بود و روبه کثافت آورده، نشاط هوای قشلاق گیلان از خاطر اشرف سر بر زد و کواكب مواكب دولت روزافزون، به منطقه ظهور سعادت در مسایر سریع شد و به برج سلطنت مقیم گشت.

در این اثنا جمعی سفهای مخدذیل، از کم رائی و گمراهی، پی روی شیطان طبیعت و مکر و حیلت یک نفر درویش کرده، به مجرد مشابهت و مشاکلت سلطان حمزه، از راه فریبندگی به مقام مریدان، با مرتدان چند بنیاد بیعت کرده بودند. پرتو خبر این جسارت که بر ساحت ضمیر حضرت اعلای گردون سریر افتاد، بنابر انتشار صیت سیاست و رفع شرارت سفها، عزائم پادشاهانه بر مجازات و مكافات آن جمع گمراه مقصور گشت. و ساعیان وظایف خدمت و جاهدان مزید دولت کمر جد و جهد به دستگیر [ی] آن جماعت بستند. و از یمن نشو و نمای سعادت ابد پیوند اعلای کامگاری، سه چهار نفر بد اختر از فرق خلابران که متابعت درویش بی طریق کرده بودند، دستگیر شدند. زبان شمشیر قهر به فیصل قضه خلابران گمراه گماشته، کار آخر کردند و به سزا رسانیدند.

قرین نزول رکاب همایون به رانکوه، طبیعت علی حسام الدین که حیثیت علو مرتبه و سمو منصب او محرر شده است، به بیماری صعب اسهال منقضی گشت و بعد از پانزده روز رشتۀ عمر در دست اجل منفصل و منقضی شد و به شربت ممات علاج پذیر آمد.

خدمات عالی خانی منصب سپه سالاری رانکوه رجوع به امیر هساسان- فرزند

کارگیا احمد ابن کارگیا یحیی - فرمود و منصب امارت و صاحب اختیاری قلمرو معموره، نامزد استحقاق کیا براهیم کیا حاجی محمد شکوری گردانید.

بعد از کفاف مهام رانکوه، رایات عدالت آیات برسمت لاهجان منصوب گشت.

همچنانکه ذکر رفت چون وضع بیوت امارت شیخ نجم به طبقات خدیعت و خصوصیت اعلائی محاکم بود، از ثور اسلام نسیم خبر تازه‌ای رسید که بر مؤذای «الْفِتْنَةُ كَادَمَةٌ لَعَنَ اللَّهِ عَلَىٰ مَنْ آيَقْظَهَا» شیخ نجم محرك ایقاظ فتنه و باعث اشتعال آتش شرارت گشته، شیخ‌کبیر را به طلب اعلائی خانی فرستاده است که رکاب فلک قدر متوجه اردوی شاهی گردد.

چون این خبر به صحت مقرون شد، شیخ‌کبیر دولت ملازمان عالی دریافت مثال متحتم الامتثال شاهی که متضمن معنی طلب بود، به مطالعه نواب خانی جهانبانی منفتح گردانید. از معراج سلم سطور و منطق زبان‌گویای هندوان الفاظ و حروف، توقيع رفع این معنی مستفاد بود که منصب امارت و اختیار- الملکی به شیخ رجوع رفته باید که فی کل ابواب مهمات به ید اختیار و کف اقتدار ایشان متمشی دانند و رأی او را شایسته کف و منع و امر ونهی شناسند و در جمیع امور اصلاح و صواب او بیرون نشوند.

در این محل امیره حسام الدین به پشت گرمی مخالفت و معاہدت شیخ نجم، هوای مخالفت را به آتش نبرد گرم گردانید، داونرد دولت نجم را که به ششدر آمد محاکم بود، مختتم می‌دانست و مدعای لشتنشاه که در ضمن ضمیر امیره بود، متضمن استخراج آن گشت و بدین مهم ایلچی را نزد شیخ فرستاد و بهجهت حکم لشتنشاه مبلغی تقبل کرد.

و در آن وقت آقا رستم حاکم مازندران و ملوک رستمدار غیر از ملک

کاؤس که مخلص حقیقی اعلای سلطانی بود، دیگر ملوک همعهد نبودند و منتظر فرجهای که مخالفت به ظهور رسانند.

از تفرس علامات و امارات و ایقاظ فتن شیخ، حضرت اعلیٰ متفسر شدند. چون سهام افهام را متفاوت می‌دانستند، مصلحت به مشورت قرار گرفت. باصحاب خلوت، گرمی مشورت در گرفت و صلاح امور در پیوست بواسطه تباین و تیحالفی که در طباع مستودع است، هریک به رائی راهی پیش گرفتند. شهباز رای اعلای خانی که محدد جهات و مفتاح ابواب مشکلات بود، در صحرای طبیعت فلک وسعت و فضای خاطر جنات نزهت طیران کرد و بر شجر طوبی نطق نشیمن نمود و طوطی شکرستان مقال را به منقار گرفت و این مضیمون را که ضابطه اظفار رویت بود به مخلب بیان ریابنده دلها و به جناح عیان گشاينده عقده‌های مجلسیان خلوت مشورت شد و به ادله عقلیه و نقلیه خباثت باطن شیخ نجم روشن ساخت که چون اصل در طهارت طینت و صفاتی جوهر فطری است و عداوت و محبت جبلی و با کثافت ذاتی و خساست اصلی سعی در تکمیل، از آن قبیل است که کسی به تجلیه زجاجه را به درجه لعل و یاقوت رساند یا به تصفیل آهن را به مرتبه فضه و ذهب آورد. این خیال محال است که با وجود توافق ویک جهتی و وثوق عهد و دوستی نجم بالامیره، به وسیله خدمتی یا به سبب تحفه و رسالتی خبث عقیدت نجم را پاک توانیم ساخت. بیت :

جوهر جام جم از طینت کانی دگر است

تو توقع ز گل کوزه گران می‌داری
حالیاً صلاح در آن است که پیش کشی لایق مرتب ساخته، رسم‌اً
للمعذره، در دست مخلص خاصی، همراه ایلچیان شاهی بهاردو فرستیم که
مذلت از شاهان کشیدن بهتر از آن است که کسی بردر دونان گردن کج و سخن

ضایع و خود را بی مقدار کند. ایات:

دهان را به خاک ره انباشت
بسه از گفتن و پس طمع داشتن
متاع سخن گوهر بی بهاست
چو پیش خسانش بری کهر باست
که قیمت کند گوهری را خسی
من امید بخشش ندارم به کس
اما بنابر صلاح دولت، دهن نجم به لقمه دوختن بهتر است. شاید
که در این مابین، حضرت عزت شیخ را از نشأه بی خودی آگاهی دهد و سبیی
که باعث ازاله مکروه و رفع این محذور باشد مهیا گرداشد.
چون درر عبارت اعلای سلطانی خانی، ادای معنی تمام مقصود و
زیور و زینت عروس همه مطلوب بسود، اصحاب مشورت اتباع لازم
شمردند و صدف دهان را از گوهر ثنا پر کردند و به الماس معنی این بیت:
چراغ رای تو ارپیش برد اسکندر صد آفتاب زدی سر ز مطلع ظلمات
سفند و نثار بساط صحبت گردانیدند و اطاعت امر جهان مطاع به
مهیا ساختن نقد و جنس اردو واجب دانستند و بواسطه قلت خزینه که جمع
مال به سبب ملاحظه وبال که دأب سلاطین ذی اقبال حمیده خصال سابقه
نیود، دست دین دراز و کیسه قرض فراخ گردانیدند و به حسن خلق از خاق
آنچه ممکن بسود، بی توهمن اکراهی و مظنه اجباری قرض کردن فرض
شمردند و ادای آنرا از نقد ممرات به احسن وجوه بر ذمت همت واجب
گردانیدند، چنانچه تجار متسای بودند. اما حوصله امنیت به تدارک مصالح
اردوئیه بدین قدر پر نبود.

چون ادوار فلکی و اوضاع طباع عنصری، در همه حال پیرو اقبال
دولت سرمدی اعلای خانی جهانبانی بود و پرتو نیر ارادت که از روزن
رضاء و رحمت به ساحت حال حضرت فلك اقتداری سراجی تافته بود.

حضرت سراجاً قاسمًا للامارة مکارم و التفاتات خسروانه را سفینه نجات خود شناخت و در بحر طاعت داری و نهر خدمتگاری جاری ساخت و از آن حیثیت که مؤدی به اختراع سره زر و آزردگی و ضرر غریب و اهل شهر می‌گشت و با وجود خرابی الکه و دست انداز مکرر، صلاح دولت قاهره در طرح نو نبودی امر آمری و بی باعثی بر ادرار خدمتی قدم صدق در شارع بندگی و نیکو خدمتی نهاد و معنی «الْعَبْدُ وَمَا يَمْلِكُهُ كَانَ لِمَوْلَاهُ» پیش نظر آورده و مبلغ چهل هزار تنگه را نقد و جنس و مواشی تحفه مجلس عالی ساخت. گفته‌اند که اصدقائی که برمی‌حک امتحان به عیار و ثوق باز آیند متعدّر و قلیل باشند و اگر اتفاق افتاد دنیا و مافیها در جنب مخلص معتمدی که در مهمات مساعدت کنند یا در اتمام سعادت عاجل معاونت دهد، وقوعی ندارد.

به‌خاطر خطیر حضرت اعلای خانی حسن این خدمت بغايت پسندیده افتاد و در مواد عنایت و اخلاص و از دیاد مرتبه اختصاص بمراتب افروزد. در این هنگام حضرت افادت پناه، افاضت دستگاه قاضی عبدالله فرزند حضرت ارشاد پناه، مهبط انوار الله قاضی یحیی تیمجانی که نفس نفیسش قیمت از گوهر دانش آورده و شخص شریف‌ش فضیلت از علم و عرفان گرفته پایه قدرش منزل «لِي مَعَ اللَّهِ» و مرتبه سیرش مقام «لَيْسَ فِي جَبَّةِ سَوَى اللَّهِ» بود از شیر از فراغت از تحصیل کمالات ظاهر و باطن یافته، معنی «أَذْأَعْبُدُ اللَّهَ مُخْلِصِين» شعار خود ساخته، شرف ملازمت دریافت بود و سابقه باشیخ نجم رشی داشت، خدام علیه مواد قابلیات واستعدادات که در قاضی عبدالله جمع دید، ایشانرا به اردو فرستادن مصلحت تمام دانست، بر موجب صلاح همراه ایلچیان ساخت و عذر تقصیر دریافت خدمت پیغام داد. قاضی عبدالله که شرف بساط بوسی نواب شاهی و صحبت شیخ را دریافت و تمہید اعتذار تقصیر سعادت ملازمت اعلای سلطانی نمود، شیخ بهانه‌ای که ساعث عدم

اطاعت و قدح امور نواب عالی، خلائق ملاذی باشد، از خدا می‌خواست. سر رشته تمهید عذر تقصیر خدمت را «*كَفَيْكُمَانِ فَسَاجِ الْمُنْتَجْبُونِ عَلَىٰ مَا يَهْوَاهُ*» به تارو پود افکار باطله ترتیب داد و حریر نسیخ عبارت مختصر عه به نظر کامل اعلای شاهی آورد که با وجود عدم اطاعت نواب خانی تدبیر در آن است که الکه لشتنشاه به امیره رجوع فرمایند و الکههای پشت کوه را نامزد غازیان کنند تا خدام علیه عالیه رقبه رقیت در ربهه انتیاد در آرد، و گرنه مقدمه عذری که نواب خانی سلطانی نهاده است، مصدر افعال واقوال حکام و صحاح اصطلاح تمام سلاطین دارالمرز خواهد بود و همه تبع خطوات افکار ایشان خواهند نمود و در امور سلطنت فتور و قصور تمام ملحوظ خواهد گشت. بدین تلبیس جهت امیره حکم لشتنشاه حاصل کرد و پشت کوه را نامزد غازیان ساخت.

با وجود افتان شیخ، اصول ضمیر منیر حضرت پادشاهی شاهی که به اساس عنایت شامله حضرت علیه مستحبکم بود و به فروعات مکر و تزویر شیخ خلل پذیر نمی‌شد و مواد بی عنایتی پیرامون خاطر اشرف نمی‌گشت و بعد از اطلاع به حقیقت احوال در استرضای خاطر انور خدام علیه می‌کوشید و در تطییب خلوت دل و حصول مراد و کشف مشکل تهاونی نمی‌فرمود، اخبار تلبیس مفهوم نجمیه که به مسامع جلال خانی رسید کتابتی به حضرت قاضی عبدالله انشاء فرمود که خبر موحشی چنین رسیده چون در کلیات امور مشکوّه ضمیر و مصباح تدبیر منور حصول امانی است، به هیچ حال تقاعد از انتقال طبیعت خاصه نفرموده، در احضار انوار افکار صائبه، مصالح امور را زینتی دهنده و بهر نوعی که باشد حکمی به نقیض حکم امیره درباب لشتنشاه حاصل فرمایند که شیخ نجم با امیره حسام الدین درباب لشتنشاه مزاج العله شده است و لشتنشاه الکه قدیم ماست و چهره اخلاص

به نسبت نواب همایون پادشاهی شاهی در هیچ باب به اظفار خلاف اطاعت
خراشیده نشده که موجب بی عنایتی طالعان درگاه شاهی باشد.

این کتابت به دست پیک سرعت داد و روانه اردو ساخت چون نوروز
سلطانی نزدیک بود، به هوای رانکوه خاطر همایون مایل گشت و به مراد دل
منوجه صوب رانکوه شد.

در این اثنا ایلچی امیره با حکم لشتنشاه شرف ملازمت دریافت و
پیغام گزارد که بر موجب حکم شاهی الکه لشتنشاه را بما رجوع باید کردنا
قواعد محبت و صداقت فیما بین استحکام پذیرد و به ثبوت پیوندد.

در همین حال دو سه نفر ایلچی از جانب امرای شاهی رسید که الکه های
پشت کوه به ایشان رجوع شده است. از این جهت آتش غضب اعلای خانی
زبانه کشید، اما چشم خرد آتش حدت را به زلال صبر و آلات اعتدال حکمت
حلم تسکین داد و حشر سپاه مکر و مراء و حیل شیخ نجم را صفت غازیان
تدبیر احاطه نمودن، مصلحت تمام دانست.

به هر حال با ایلچیان امرای شاهی گفت و شنید کرده، در باب استحصال
حکم پشت کوه، به ابطال حکم ایشان یک ماه مهلت طلبیده، ایلچیان را
روانه ساخت و در جواب امیره پیغام فرستاد که بیت :

از برت شب زنده داری من امروزینه نیست

در وفای تو مرا دیرینه حق خدمت است

مخالفت میان شیعه و سنی قدیمی است و مبنای این مخالفت فیما بین
جد ما و معاویه هم بسوده است. لشتنشاه ملک قدیم ماست و غیری را متملک
شدن، امر محال خواهد بود و تعصّب از دین بودن مسئله ای است مشهور.
بدین حکایت ایلچی امیره را هم روانه ساختند.

بعد از چند روز حضرت قاضی هم از اردو معاودت نمود و حکم لشتنشاه

به نقیض حکم امیره آورد. سواد حکم را که به مطالعه امیره رسانیدند، در معرض قبول نیافتاد و به استظهار عهد شیخ، در صدد قائم‌گردانیدن فتنه و محاربه شد و بنیاد مخالفت نهاد.

خدمام اعلای خانی احوال رعایا و رعیت و لشکری را بغايت بي يرق و ضعيف دريافته بود و طغيان رودخانه سفیدرود هم به اعلى مراتب رسيده، به آن طرف پل بنده بر كردن مصلحت ديدند، تا اگر بيه پسيان به لشتنشاه در آيند و استقامت نمایند، لشکری شبخون برده، مزاحمت و ممانعت ورزند و به مخالفان، قرار و آسایش حرام گردانند. بر موجب مقرر بنه برساختند و آن مقام را استحکام دادند.

امیره که مطلع این احوال شد، از لشکرکشی متقدعاً گشت. خدام عليه که امیره را از آن عزم متقدعاً دریافت، لشکر را از بنده بر بیرون آورد. چون وقت بیلاق رسیده بود، رکاب همایون از راهشیمه رود متوجه دیلسان شد و اعلام سلطنت به دیلمان افراشتند.

[فصل دهم]

در شرح ظهور عداوت امیره حسام الدین و محاربه و مقابله در زوکوه را به تاریخ سنه اربع عشر و تسعماه

امیره حسام الدین که حکم لشتنشاه را به درجه امتناع دریافت، ماهیت خلاف در طبیعت او راسخ شد و در تجدید نظام عادات عناد و ملکات نا - محمود و خصوصات و بغی ساعی گشت و از استاد طبیعت به استفادت سعایت و تحصیل خدیعت مشغول و مشعوف شد و به ترتیب بعضی مقدمات شغل جنگ و جدل با حضرت خان احمد پیش گرفت و بر عادت معهود متمسک به اذیال عهد و میثاق شیخ نجم شد و مضمونی انشاء کرد که نواب خان احمد حکم شاهی

را در باب لشتنشاه قبول ندارند و اطاعت امر نمی‌نمایند و بی‌رخصت همایون شاهی تأدب ایشان خالی از سوء ادبی نیست، و به جلیسی و خلیطی و ملاطفت و ملایمت، ضبط مردم بیه پیش به امر ونهی و اطاعت و عدم اطاعت امری است محال و به مجرد اندک مجمع و محضر و توجه یک معز که لشکر، تسخیر لاهجان به سهو اوت میسر است و با وجود عجز و قصور مردم بیه پیش، به تطویل نمی‌انجامد و به صعوبت احتیاج نمی‌افتد. و تخت لاهجان، داروغه نشان^۱ شیخ شدن در عهده من است. مشروط بر آنکه بعد از فتح لاهجان، حکومت اشتنشاه بی اکراه نامزد من یعنی امیره سازند. چه مادامی که حکام بیه پیش به ندادامت مفرط و حسرات مهلك که مستدعی قطع امانی باشد، گرفتار نشوند و خائب و خاسر نگردند اطاعت نخواهند نمود. بدین نیات و این کلمات ایلچی نزد شیخ نجم فرستاد.

چون به مو اطلب و ظیفه عهد امیره و ثوق تمام داشت، متقبل و متعهد رخصت لشکر کشی امیره گشت و بروفق مدعی، از نواب عالی شاهی پادشاهی رخصت لشکر کشی و حکم لشتنشاه حاصل کرد و دواعی نفس او را بر طبق ارادت در وجود آورد. چشم امید امیره که به کحل این رخصت روشنی یافت، به جمعیت لشکر و حصانت جند و عسکر استظهار افزود و ترک تاز طغیان و اندیشه رجحان، بر صحنه ضمیر تاخت آورد و ماده غرور جباری، در دماغ او جا گرفت و مراکب تدبیر و رواکب رای در فضای ضمیر به تسخیر دیلمان که پای تخت و محل مقیمان در گاه جلال خان احمد بود، جولان داد و گوی این مران باختن، داعیه تمام شد. تیر تدبیر نواب خان احمد که پیوسته در خانه کمان اختیار و احتیاط مرتب بود، تا به موقع و محل به مصرف سرخیل اهل جدل خرج کند، از امل خدام امیره که اطلاع یافت، در حفظ ثبور احتیاط

۱— منظور: داروغه نشین است.

دست اجتهاد در نطاق اختیار استوار ساخت و به قصد آنکه رخسار امید مخالفان تیره و چشم املشان خیره گرداند، به جمع آوردن لشکر پشت کوه، شهسوار عقل را به تیز تک سعی، سریع رو و مرغ اهتمام را بدین هوا تیز- پر گردانید و ناوک رای که نشانه راست روان است، از ترکش فهم دوربین بدرآورد و به اشارت جمع آوردن سپاه در دست پیک فرمان داد و به سوی سپهداران ممالک روان ساخت.

سرداران سپاه را که قاعدة بندگی و فرمان بری چون اساس دولت قاهره سلاطین رسوخ یافته و طاق اخلاص و رواق اعتقاد به بنیان طاعت داری اختصاص گرفته و عمارت انقیاد بسان قصر رفیع سلطنت مرتفع و بلند بود، بمجرد ایساو اشارت، سر بر آستان طاعت آوردن و به اتفاق جنود به دیلمان معسکر نمودند.

جو اسیس امیره حسام الدین که قواعد استحکام اساس سپاه پشت کوه و آمادگی عسکر پرشکوه را دریافتند و به گوش امیره رسانیدند، خیال بلند امیره به عزیمت محاربه اهل جبال میل ننمود و اوچ خیال نبرد به حضیض مرتبه ممالک روه پیش گیلان مبدل گشت و پیش برد ظفر، طریق نبرد با اهل گیلان بیه پیش شناخت و این راه پیش گرفت و تمام لشکری را به کوچ سفهان و رشت معد ساخت.

چون صورت این خیال بر مرآت خواطر خان احمد معاینه گشت، از دیلمان عزیمت کوچ به صوب صواب انجام را نکوه تصمیم پذیرفت و رکاب جلال از پشتاراه به رانکوه شرف نزول یافت و فی الفور به جمع امرا و سرداران صاحب لوا و ترتیب سپاه، سعی جزیل و اجب شمرد و نزد علاء الدین تولم جلال الدین حسام الدین که در آن حین سپه سالار لاهیجان بود و نزد کارگیا امیر کیای گو که و سپه سالار لشتنشاه فرستاد و به اشارت جمع-

آوردن لشکر سر اقتدار ایشان را به فلک دوار افراحت که همه معد بوده، منتظر باشند که شرار تهور و آتش تفکر سپاه ظفر دستگاه بیه پس از جهات معینه به کدام جهت زبانه خواهد کشید تا به زلال تدبیر شعله آتش ایشان را دفع نمایند.

در این اثنا مستخبران که به تحقیق، داعیه جنگ و جدل رسانیدند، حضرت خان احمد به معنی «وَحَصَّلَ مَافِي الصُّدُورِ» متمسک شد و به جهت تيقن عزیمت امیره، به صلح و جنگ و استماع صدای اصول و آهنگ و حرکات و سکنات و صریح و کنایات، مولانا نصرالله - فرزند مولانا علی نصرالله رانکوئی - را به خدمت امیره رفتن مقرر فرمود و از درج در، در معنی در سلک لآلی الفاظ و عبارت لطیف درج فرمود واز کان یاقوت گهر - های شب افروز مستخلص و مستخرج گردانیده نامه نوشت که از لشکر کشی حضرت امیره تعجب دست داده و حل این مسأله مشکل و کشف این معما مغضض، به نور نطق مبین است . توقع آنکه از ذوق معانی شریفه استفاده و استفاده حاصل آید، چه گاهی به شکر خنده التفات ، ملایمت در وظایف مودت و محبت و لطایف مواثیق عهد و مکرمت، فرح فرای دلهای مخلسان اند و گاهی بیواسطه ای و حدوث حدثی به صرصر قهقهه ، زلال روان بر کاروان روان می بندند .

در این اوقات که حضرت خالق مخلوقات از دریای جود و نهر موهبات ، حکومت ممالک بیه پیش بدین جانب عطیت فرموده است، به غدر و مکر و به لطف و قهر صورتی صادر وسانح نگشته و هفوتوی به ظهور نرسیده و هرگز به هیچ بیش و کمی شکایتی به کسی نبرده و به هیچ باب از رهگذر مودت و محبت تقصیری نرفته و در هیچ امری به وظایف متابعت و موافقت تأخیری جایز نشمرده که از رهگذر تقصیرات باعث بر تحریک فتن و ایقاظ

محن باشد. ایات:

هر گز دلم به درد تو از کس دوا نخواست
کام توجست و حاجت خود را روا نخواست

مشتاق تو به هیچ لقائی نظر نکرد
بیمار تو ز هیچ طبیی دوا نخواست
دل راغم تو سوخت ندانم که بر چه سوخت

ما را دلت نخواست ندانم چرا نخواست

هر چند در انتقال ذهن وقاد و ایراد شباهات و تشکیکات خاطر نقاد
نواب امیره شکی و شباهی نیست که بهتر تیپ مقدمات غیر واقعه تقصیری
ندارند، اما اگر در اثر این تقریر خالی ملاحظه فرمایند و یا خلافی احساس
کنند که مبطل ادای کلام بوده ، اعلام فرمایند.

رشته این درهای سفته در گوش مولانا نصرالله کرد و نزد امیره فرستاد
چون بهرشت خدمت امیره دریافت و تمهد کلام ملا کلام نسود ، امیره اورا
همراه به کوچصفهان آورد و نزد خان احمد به عبارت اسحیج پیغام باز فرستاد
که وقوع مصالحه بر وجه حسن اگر مقصود و مطلوب باشد ، لشتنشاه را به
من رجوع باید نمود و الا صورت مصالحه در آینه خیال مرتسم شدن محال
داند .

مولانا نصرالله چون ملازمت حضرت خان بدرانکوه دریافت و ادای
مقالات مرجوعه نمود ، علایمات نفاق امیره که برای عالی روشن شد ، بی
لعل و عسى با لشکری که جمیع شده بود ، متوجه لادیجان شد و به زیارت
مقابر ملاط و خیرات و صدقات مشغول گردید و بهرأی رزین استقبال تدابیر
امور واجب دید و از کسانی که تفرس قابلیت ، به شجاعت و کاردانی کرده
بود ، مثل کیا براهیم کیای حاجی محمد شکوری و علاءالدین تولم حسام-

الدین را مقرر گردانیدند که به باوسودان استیحکام کرده، جنگ را مجباً باشند و خود از زیارت نهضت فرمود و لاهیجان را مکان ساخت.

عصریه خبری رسید که بعضی مردم صاحب وقوف مثل شاه سوار فرزند کاووس سلار لشتنشاهی، از طایفه اژدها اویند و فرخزاد خویش^۱ شاهسوار، امیره حسام الدین را دلیل و هادی گشته، منع راه باوسودان کرده اند که به آن راه لشکر بردن خارج مصلحت است.

امیره سخن ایشان را موجه دانسته، از آن راه عنان بازگردانیده، به ویرخولشاه، از آب سفید رود گذشت، به تو که رسیده اند. از وصول این خبر صلاح بر جمع آوردن لشکر به لاهیجان قرار گرفت. سپه سلار لشتنشاه حاجی اسوار برادر عالی حسام الدین چپک - را با لشکر به لاهیجان آوردند و فرمودند که به کنار رودخانه سیمه رود بنه بر سازند و بعضی از سرداران منتخب مثل حضرت ورسترقاسم با طایفه خدام و حاجی اسوار با جنود لشتنشاه و جناب کیا رضی کیا سپه سلار با سپاه لمسر و کیا هند سپهبدار طالغان با عساکر طالغان و میر حسین درگه سلار با پیاده های شکور و رضی کیا درگه سلار با پیاده های سمام، به نوکورا و ظایف عسکر [ی] به جای آرند و به خالقان دستبرد نمایند و اگر فرصت مقاومت از دست رود، مقر حرب بنه بر را سازند.

حسب الاشاره، سرداران فاختهوار، گردن به طوق عبودیت و طاعت بیار استند و به کنار سیمه رود بنه بر ساختند. کیا براهمیم کیا سپهبد بالشکری و علاء الدین سپهبد با سپاه لاهیجان و امیره ساسان با جنود رانکوه و سوره- چان محمد با طایفه خود و سپه سلار سمام و گرجیان و تنکابن، از مسجد پهلوان تا گمج کنان، بدشت بنه بر اقامت نموده، جنگ را مهیا گشتند.

در این مابین خبر رسید که امیره از گو که به کوله رودبار آمده، متوجه لاهجان است. خان احمد فرمود که بیست سی نفر قورچی در سلک خدمتگاران به در هشت پرمرتب باشند و باقی ملازمان، در ازالت شرور مخالفان کمر انقیاد بندند و باسپاه ظفر پناه موافقت نمایند و شجاعت و مردانگی به جای آرند. سحاب آسا لشکری فراهم آمدند. بیت :

پیاده چسو دیوار بر پای پیش سواران در آمد شد از جای خویش
گروهی به کوشش میان بسته تنگ گروهی در آسایش از بهر جنگ
به نشاط هر چه تمامتر و رغبت هر چه صادقتر، در نو کورا جنگ را
ساخته و آماده گشتند .

امیره حسام الدین چون بالشکر به مقام ماره بیجار رسید، در ظن سپاه شجاعت دستگاه بیه پسی این بود که لشکر لاهجان بمجرد آواز تنکیس آتش حرب باز- دارند و پای از مقام کارزار باز پس نهند. حال آنکه سپاه خان احمد چشم انتظار به راه حرب و کارزار گشاده و عزم جزم کرده بودند. افواج سپاه بیه پس و بیه پیش؛ بسان امواج دریا بایکدیگر می چوشیدند و زبان شمشیر و سر خنجر می بوسیدند، بیت :

به جای دل به شکم اندرون همه پیکان

به جای موی بر اندامها همه سوفار
پیاده های بیه پس که در مقابله به جنگ، چنگ در دامن فتح می زدند
اند کی زخمدار شدند. در این حال حضرت امیره قشون سواران منتخب را
عقب گیری فرمود. فی الحال پای ثبات لشکر بیه پیش از جاده نبرد منحرف
و متفرق شد و از ضرب زد و گیر و گرفت و دار، چنان مخلوط و ممزوج
گشتند که فرجه حفظ بنه بر نبود و بدان حصن حصین متحصّن شدن را فرصت
از دست سرداران حضرت خان رفته بود.

حاجی اسوار سپهسالار و میرحسین در گه سلاط شکوری و رضی کیای در گه سلاط لاهجی، شجاعت و مردانگی را ناموس دارین و سعادت کوئین دانسته، پای ثبات در دامن کوه و قار مردی زده، به محاربه کوشش بلیغ نموده، شمشیر را از خون مخالفان آبدار می‌گردانیدند. بعد از شرط شجاعت به قتل رسیدند و سرداران که به پشت بنه بر مقیم بودند، از ملاحظه احوال، هراس بدیشان مستولی شد و سواد خط نومیدی بر عارض روز مقصود دمید و مرغ صفت پای بست دام اضطراب گشتند و خطرات اخطار بر وجنت روی و هم و چهره ضمایر ایشان ظاهر شد و فرار شعار ساختند و هزینمت تمام یافته جمعیت به رانکوه قرار دادند...^۱ داده بود که لشکر بیهقی به طرف دست چپ به نخجیر کلایه و دست راست به کوهستانکی، در زد و گیر بودند و هنوز نواب خان احمد، به در هشت پر مقیم بود، چنانچه پیله فقیه و چندین ملازمان که در خدمت اشتغال داشتند، دستگیر گشتند. اما بعون الله تعالیٰ، دامن دولت خان از آسیب تند باد و قایع و گرد حوادث محفوظ ماند و به سلامت بیرون رفتند و به رانکوه ساعتی توقف فرمودند. بیت:

یکی را که دیلی تو در جنگ پشت
بکش گر عدو در مصافش نکشت
چو بد دل بود پیشوای سپاه
شود کار لشکر سراسر تباہ
سپهدار بد زهره هرگز میاد
که ناموس لشکر رود زو به باد
سپاه امیره آن روز تا پای قلعه دزدین در بی عساکر آمدند. و باز به لاهجان معاودت نمودند. از تقصیر سرداران و تعلل جنگ آزمایان گرد کدورت، پیرامون ضمیر حضرت خان احمد گشت و بواسطه عدم اطلاع احوال سرداران، ساعتی در منزل تفکر و مضيق تحریر ماندند. این ایات

۱- مطالعی در حادیه سمت راست صفحه است که روی آن کاغذ چسبانیده اند و خوانده نمی شود.

مناسب این سیاق آمد:

این کهنه باع که گل پهلوی خار است در او
نیست یک دل که نهzan خار فگار است در او
برگ راحت مطلب میوه مقصود میجوی
برگ بی برگی و میوه همه خار است در او
چون جهان در خم چوگان قضاگوی صفت
بی قرار است چه امکان قرار است در او
حضرت و رستر قاسم که چون آب به طلب مرکز دوان و چون آتش
سوزان در میان دود غم و خون والم بود، نور توفیق رفیق و بدرقه راه طلب
او شد و شرف ملازمت خان به رانکوه حاصل کرد و نائزه آتش فراق به
شربت زلال پای بوسی تسکین یافت و از شکستگی به دلدهی مشغول گشت.
دیگر سرداران یک یک شرف خدمت حاصل کردند.
چون توجه امیره باعزیمت رانکوه گرم بود، نواب خانی لشکری را
که پراکنده دید، متوجه سیجران شدن واجب شمرد و سرداران و درگاه-
سلاران را به زر کاءلات جمعیت نمودن، در آینه خرد مرئی گشت و نقد این
تدبیر بر محلک ضمیر، تمام عیار نمود.
بر موجب صلاح بعضی لشکری به زر کاءلات جمعیت کردند. چون
برای خان واضح بود که امیره سوانح حالات به عرض نواب شاهی خواهد
رسانید، معتمد مخلص را با تحفه روانه اردوی همایون که به بغداد نزول
داشت، گردانیدند تا امیره شرح احوال در صورت تلخون و صنعت صباحت
نتواند رسانید.

امیره نیز در لاهیجان، چند سرتیبین کرد و همراه ایلچی روانه اردوی
شاهی ساخت و از لاهیجان به رانکوه آمد. بواسطه آنکه از هم رجنگ این

نوبت لشکری بسیار زخمی گشته و فوت شده بود و نیز اطلاع یافته که اکثر سرداران و سپاه جنگ نکرده به سلامت‌اند، به خلاف نوبتها دیگر که تا پلورود تاخت کرده بودند، این‌بار از رودخانه^۱ کویا رود تجاوز ننموده، بعد از سه روز از رانکوه متوجه لاهجان گشت. امرای خان احمد فکر دستبرد و عقب‌گیری کردند که شاید تلافی و تدارک مافات نمایند و آبی به روی کار آرند. سوره چان محمد با پیاده‌های دسته خود و چومادر بهادر با طایفه خود و ملاجان درگه سلا ریلمانی با پیاده‌ها به عقب‌گیری کمر جد و جهد بستند.

لشکر امیره که از رودخانه شلمان گذشت و به خوشتم رسید، پی بردنده که حریفان را داعیه چیست. بعضی سپاهیان منتخب را کمین فرمودند. محمد سوره چان^۲ غافل از اینکه قضا بدقبض جان او کمین کرده است، بلامحابا در عقب ایشان می‌آمد. سپاه امیره حسام الدین از دو طرف بر او حمله آوردند. محمد سوره چان و چومادر بهادر چون بی اختیار درافتاده بودند، جز هزایمت چاره‌ای ندانستند. مخالفان به او رسیده، روز اقبال را به شام زوال رسانیدند و سرمهحمد سوره چان را از تن جدا گردانیدند و ملاجان درگه سلا رهم شریک علت او شد و هردو مقتول شدند و چومادر بهادر به سلامت بدر رفت.

چون حضرت خان احمد توجه امیره به لاهجان تحقیق فرمود، از سیجران رایات خود را به رانکوه منصوب گردانید.

امیره یک شب به لاهجان مکث فرمود و داعیه بدان مصروف می‌داشت که مردم لشتشاه را کوچمال بهرشت ببرد. از آنجا که کمال خداوند دوستی و نیک بحلالی مردم لشتشاه بود، از این انگیز که آگاهی یافتند، خرد^۳ و

۱— در اصل: محمد سوره چان محمد.
۲— در اصل: خورد.

بزرگ از راه دریا بار با کوچ و عیال از سفید رود گذشته، به رودسر رفتند.
 حضرت امیره حسام الدین با فتح و فیروزی به کوچسپهان رفت
 و سه هزار مرد به کوچسپهان نگاهداشت و خود به رشت اقامات نمود.
 رحم و شفقتی که نواب سلطانی را به نسبت مردم لشتنشاه، خصوصاً
 در باب خویش^۱ و تبار حاجی اسوار مرحوم مکنوز ضمیر بود، نتایج آثار
 کریمه آن بر صفحات روزگار ظاهر خواهد شد. منصب سپهسالاری لشتنشاه
 را نواب همایون به ساسان بن محمد ساسان که مرد اصیل [بود] و حیثیت
 جلادت و بطالت [او] برضمایر علیه علویه وضوح تمام داشت، رجوع
 فرموده، ضبط بلده مبارکه لشتنشاه باید اختیار او منوط گردانید و قامت
 بخت او را به سعادت کرامت خلعت پادشاهانه زیب و زینت بخشید و روانه
 لشتنشاه ساخت و جهت تمام مرد و زن لشتنشاه مأكل و مساکن تعیین فرمود
 و ظل همای عنایت بر عموم برایا گسترده گردانید و امیدواران آفتاب جود
 و کرم و تشنگان باران افضال و نعم از عواید و فواید بخشش و بخشایش،
 در سایه ابر بتر و احسان پرورش یافتدند و غبار حزن و ملال از صفحات
 خواطر به حسن اشقاق زدوده گشت و از نور عنایات دیده های امیدواران
 روشنی یافت.

[فصل یازدهم]

[در] کیفیت رجوع حکومت الموت به کارگیا هادی کیا و حالاتی
 چند که در آن او انسمت و قوع یافته بود و به تاریخ سنه [اربع عشر و]
 تسعماهیه

از جمله خلی که در قواعد رأی و تدبیر معتمدان دولت و مقربان سلطنت

حضرت میرزا علی مغفور مبرور ، سمت و قوع یافته ، قصه عزل کارگیا^۱هادی کیای الموتی بود که آباء ایشان رتبه حکومت و درجه اختیار مملکت‌الموت از یمن عاطفت و فیض مرحوم حضرت جد بزرگوار مغفرت شعار کارگیا ناصر کیا تغمده‌الله بفرانه یافته‌اند و حضرت اب مخدوم شهید سعید مرحوم با وجود ضيق مجال در زمان سلطنت و اقبال احياء سنن آباء کرام را از فرایض دانسته ، پرتوالتفات در رجوع حکومت پاشجا به احوال کارگیا هادی کیا انداخته تا در مضيق حزن عزل ، افسرده نگردد و گردکلدورت و نومیدی و زنگ ملال از چهره آمال او برخیزد .

حضرت اعلای خانی که از هاتف غیبی و محramان خلوت سرای لاریبی صدای «إذْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» به گوش صدق شنید ، رای مبارک را پیر طریق و عقل کامل را مرشد بتحقیق دانست و به نوک الماس فکر درهای شاهوار مکرمات که مخزون خیال وسیع المجال بود سفت و درسته صلاح و صواب امور ممالک انتظام داد و به تبع خطوات اقدام سلاطین و خواقین ایام سابقه و ماضیه زینت جهانداری و آئین مملکت آرائی گردانید و ابواب احسان بر روی آمال سالکان مناهج عبودیت و طوایف مخصوصان بریت گشاده ساخت و مقدمه رسوم حسنی به نظرت نهال بخت کارگیا هادی کیانهاد و از آن حیثیت که ایشان کوه پرورد و تاب آب و هوای گیلان نداشتند و اولاد صغار و کبار همه زرد وضعیف و بیمار و علیل شده ، از دریافت خستگی مزاج و بستگی بخت ایشان ، لطف عیمیم و سحاب کریم اعلای خانی مزرع رجاء ایشان را دریافت و هبوب آمال که از حمای هوای نامساعدی

۱— در اصل: کارگیکیا.

روزگار آرزومند غم احسان بود ، سبزه امید دمید و بستان سعادت مخضتر
گردید و نهال قامتش به خلعت از هار حکومت الموت زینت یافت . [مصراع]
چون پیو شید به بالاش نه کم بود و نه بیش . و نخل آرزوی او را به بر مراد
رسانیده ؛ روانه الموت گردانید .

از وقوع اطوار پستنیده و وصول حق به مستحقان حرمان کشیده
ملک و ملت را به متکای سلطنت و رحم و شفقت اعلای سلطانی استظهار و
هم دین و دولت را به دوران خلافت و عدالت ، افتخار افزود و سبب نظم
امور و حصول مقاصد جمهور گشت و ذرات عقول در هوای خورشید احسان
به جلوه در آمدند و سوßen آسا زبان عبید و آزاد به دعوی بندگیش رطب اللسان
گشتند .

چون از کارگیا^۱ امیر کیای گو کی اولاد ذکور دو نفر مانده بود .
بزرگتر کارگیا میرحسن و کوچکتر کارگیا ناصر کیا . میرحسن به سبب
انقلابات در آن محل به بیه پس اقامت داشت و کارگیا ناصر کیا در خدمت
پدر بود و نواب سلطانی را صلبی و رحمی اخوات حسنہ محسنه منحصراً
به ثلاثة اشخاص بودند . بواسطه دثور قرابت و خویشی^۲ کارگیا امیر کیا
نواب اعلای خانی به تجدید مودت و تأکید وصلت بنیان مخالفت را رسوخ
دادن واجب دانستند و اول و اقدم همشیره را نامزد کارگیا ناصر کیا گردانید
و ایشان از فر مصادرت نجیب و حبیب واعز و امجد و اکبر اولاد کارگیا
امیر کیا گشتند و انوار مکارم و احسان خسروانه تا انقراض زمان بر صحائف
احوال ایشان متواتر و متواتری خواهد ماند .

و در آن اوقات خواجه زین العابدین جهت تحصیل بقیه تقبلی اردوئیه
به خدمت اعلای پادشاهی تشریف داشت ، و با وجود تهی بودن خزینه نواب

۱— در اصل، کاریکیا . ۲— در اصل، خیشی .

عالی، دست عطا گشاده ساخت و عنان هم به کف کریم داد و هر قدر کارد طلا
که زینت ملازمان خاص و اساس ایستادگان کسریاں جلال بود در وجه
ادای تقبیلی صرف فرمود . و خواجه زین العابدین را نیز روانه گردانیدند.
چون از وقوع حوادث روزگار و فتنه و فساد بیه پسیان بد کردار
امور ملک و ملت و رعایا و رعیت از نسبت و نظام درافتاده و از دستور
و قانون دور افتاده ، نفس نفیس و شخص شریف حضرت اعلائی که مشابه
نفوس فلکی و رای منیرش مشکوکه عقول ملکی و خلق کریمیش مهدل النهار
عدالت و طبع لطیفیش منطقه شرف سعدیان سعادت بود و از حسن خلق و
اقتضای طبیعت ، نخل همت به نحل شمار ملاحظت و نحلت از هار مکرمت
دائماً پر بار و به یک قرار و نهال صداقت را در همه وقت شکوفه محبت
شعار و بر کرامت دثار و با وجود ناسازی بیه پسیان و ناموافقی مخالفان ،
ساز دوستی و قانون یک جهتی طرفین را به نعمات ملایمه وداد و اتحاد و
قوام مراجعت و نظام موافقت مرتب گردانیدن بر ذمت همت واجب نمود تا
صدای آوای ولا وصیت وزون یک جهتی بالاریا ، مقبول آذان و اسماع
گردد ، و مترصدان مقامات وداد و اخلاص را بدین بشارات گوش هوش پر
شود و کدورت حزن و ملال و ظلمت تفرقه و خیال از صفحات خواطر دور
گردد و بهتر فیه احوال خلق انجامد و صرصر مخالفت به نسیم موافقت مبدل
شود .

خورشید رای عالی از افق ضمیر منیر بدهین معانی طموع کرد و مولانا
سپاوه سیامی [را] که از اقوام کستامیران و جهان دیده و عالم گردیده و اهل
فضل بود ، به اتفاق فریدون بهادر تو لا که خدمتگار قدیم و درجادة اخلاص
مستقیم و از راست روان صادق و دل با زبان مطابق داشت ، به دریافت
خدمت امیره مقرر فرمودند و مقالات و حکایات بدین نمط از ذهن وقاد

محترع شد که چون در این ولا از عالم پدر فرزندی انوار اخلاص از بطنان اعتقاد در مواد مودت و اتحاد لامع گشته و این معانی مهیج و ظایف یکجهتی و دوستی و رفع کسدورت عداوت و دفع آتش پرستی کبر و کینه بود، از این جهت آینه جلا یافته اخلاص را منظور نظر گردانیدن لازم شمرد تابه سعادت و سلامت از چهره ضمیر مبارک زنگ مغایرت دور کرده، به جمال موافقت نظر فرمایند تا صورت بهی معاینه گردد، چه بس دعند را که تاغایت، گوهر تاج مخالفت و سرمایه افتخار مباینت دانسته اند، به بازار کاسد روزگار چه بهاو بهی یافته اند. محقق است که هر گز حکومت بیه پیش، حکام بیه پس را میسر نشده و بعون الله تعالی مدامی که اثری از این خاندان خلافت باقی باشد، تخیل و تصور بر اهل روزگار محال، و بالعکس با وجود تحقیق این ماهیت، از مورد تعاندو تقابل چه فایده ای مترتب گردد که کسی مرتکب زحمات بلا فایده شود. چون طلب مجھول مطلق را امری محال می دانست، متمسک به عروء محبت سابقه شده توقع که مجدداً اساس دوستی را به قواعد عهد قدیم و روابط میثاق مستقیم استحکام دهنده و پدرانه راه عاطفت در نظر آرنده که فيما یستقبل الزمان در وظایف خدمت و موافقت تقصیری نخواهد رفت و بعون الله تعالی دست ائتلاف بهم داده شود که در جمیع ابواب صورت خلاف از جانبین محسوس نشود.

در این معانی، ترسیع نگین حافظة ملاسپاوه فرمود تا تحفة مجلس امیره سازد چون ایشان شرف صحبت امیره در یافتند و مقالات معقوله موجه به حسن تقریر ادا نمودند، امیره در جواب سخنی که صلاح پذیر و صواب انجام باشد، ظاهر نگردانید و ایشان را عاید ساخت و با وجود اختلاف اقوال حضرت خلیفة الله ایز کمال علم و حلم، باز در هیچ باب با امیره به زیان نمی داد.

بعد از فراغ گفت و شنید بیه پسیه ، نشاط گشت و شکار گرجیان و تنکابن ، از خاطر عاطر سر برزد که از زمان شهادت سلطان هاشم تا این زمان ، دولت زمین آن ولايت از نور نعل بدر و هلال آسای تومن همایون روشی نیافته بود . بدین عزم لوای نصرت به تنکابن مرفوع و منصوب گردانیدند و اختر سعد فلک کامگاری به برج سلطنت تابنده شد.

رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که خلل و فساد و ظلم و عناد که به امور اهل ملک راه یافته باشد ، تدارک و تلافی نماید و مهماتی که پوشیده باشد ، استطلاع واجب دارد و فراخور اندازه هر یک لطف کرامت و حسن رعایت لازم شمرد و در رسوم ولايت داری عادت کریمه را دستور و مقتدی سازد . بدین نیت چند وقتی اوقات و ساعات به تنکابن گذرانیدند.

چون امنیت زیارت هنبر که کیا ابوالحسین علیه السلام تصمیم خاطر انور بود ، احرام آن حریم بست و شرف سرور زیارت مرقد مطهره دریافت و نهاد بنیاد رسوم بدعت زنه زر که اهل اسلام را اجحاف تمام و ظلم صریح جمله انام بود ، از بنیاد برانداخت و بكلی مندرس ساخت و به لعنت نامه مؤکد گردانید و انواع خیرات و صدقات بدان بقعة مبارکه واجب شمرد و ثمره عدل که معمار عالم و ناظم احوال بني آدم است ، به دور و نزدیک و قریب و بعيد آن دیار اسلام رسانید و اخبار مأثر مأثور و مفاسخ مشهور به اقصی جهان و مسامع جهانیان رسید . [شعر] :

بهر بلاد علامات عدل تو پیدا بهر دیار مقامات رفق تو مشهور
 مُجِدٌ بِهِ بَعْدَ إِخْلَارَ أَسِ رُسُوْمِهَا وَقَامَ بِهِ بَعْدَ اذْتِكَاسِ نُواَءِهَا
 نواب اعلای خانی که از نور مرقد منور بهجهت یافت ، عنان صواب به صوب تخت تنکابن تافت و بدان موضع لطیف نزول جلال ارزانی یافت ،
 چون الکای تنکابن قرب جوار مازندران بود و فیما بین حکام مازندران و

خدمات علیه عهد مجدد و مواثیق مؤکد به ثبوت نرسیده ، صفاتی ذهن مستقیم پادشاهی نور صلاح و صواب به ایلچی روانه صوب مازندران گردانیدن دریافت و سید شریف رودسری را تعیین فرمود و بعضی سخنان مصالح - شعار نزد آقا رستم پیغام داد .

چون خاطر خطیر از ترتیب مهامات و نظم امور و لایات تکابن و گرجیان فارغ آمد و احوال ممالک به صلاح مقرن و آمال و امانی به نجاح موصول گشت ، روی رایت خورشید پیکر به ولایات لاهیجان آورد و اهل مملکت را از شرف قدم مواكب همایون حضور و سرور زیاده گشت .

[فصل دوازدهم]

تمهید مقدمات آمدن سید شریف از مازندران و فرستادن ملک بهمن فرزند ملک بیستون ایلچی خود را همراه سید مذکور جهت انتظام عهد و میثاق واستدعای قلعه هرسی و رجوع قلعه به ملک بهمن و شرح آن به تاریخ سن [خمس عشر] و تسعماه

چند وقتی که نواب اعلای خانی اوقات مبارکات به نشاط و شادکامی به لاهیجان گردانیدند ، سید شریف که از تکابن نزد آقا - رستم رفته بود ، بعد از تمهید مقالات مرجعه به سبب عنادی که در دل آقا رستم راسخ بود ، جوابی که از موضوع مقصود مستبعد و از صلاح و صواب دور باشد گفت ، سید را عاید و راجع ساخت . سید که از مازندران به نائل رسید ، اتفاقاً ملک بهمن نیز همینجا تشریف داشته است . حضور شریف سید شریف را هدیه بی بدل دانسته ، تعظیم و تکریم فوق تصور به جای آورد و با او صحبت خلوت کرد و صورت اخلاص و اطوار اختصاص به نسبت ملازمان عالی ظاهر گردانید و در اعتذار حرکات و سکنات بی اختیار و افعال نامحمد ناپایدار پدر خود ملک بیستون لطف ادا و اعتذار

لایعد ولا بحصی مرعی داشت و متمسک به معنی «ولاقزیر و از ره و وزر آخربی» گشت و از ناتل به اتفاق سید به قلعه نور رفت و والده عاقله محسنة ملک بهمن هم صحبت سید را دریافت و درهای مدح و ثنای اعلای سلاطین، یکجا نثار کرد و به حضور ملک بهمن راه عجز و انکسار پیش گرفت و تحفه نیاز پیش آورد و مائده جان بر روی خواند عقیده، پیش کش ما حضر گردانید و در نظر آورد و صورت طاعت داری و فرمان برداری نواب عالی خانی در آینه اخلاص به سید شریف بنمود و ذات شریف حضرت سلطانی را به محمد صفات بستود و به استغفاء هفوایت و استغاثه عنایات زبان بگشود و از پرتو نور دولت و خورشید سپهر سلطنت، کرامت فیض عمیم توقع نمود که ملک بهمن را نواب عالی، از زمرة سرحد نشینان و برداشتگان خود شمارد و در همه حال عنایت و مرحومت کم نکند که بهر نوع خدمات و اشارات که از آستانه رفیعه به نفاذ رسد، در اطاعت و انقياد، سرموئی تخلف جایز نشمرده، به مواظیبت فرمان برداری تصویری متصور نخواهد بود. و قلعه هرسی که ملک قدیم ملک بهمن است، مسئول آنکه به ملک بهمن شفقت فرمایند و بدین معنی حلقة بندگی درگوش کنند و ملک را عبید ملکی خود دانند که طوق طاعت تا دامن قیامت برگردن جان باشد. بدین معانی ایلچی خود را همراه سید شریف ساخت و به اتفاق متوجه آستان بوسی شدند و سعادت خدمت، به لاهجان دریافتند.

چون اسرار چرخ و انجم بر لوح ضمیر اعلای [خانی] منکشف بود و وظایف موالات و مروات از چشمۀ خاطر انور خورشید خواص زاینده.
بیت :

کمال مهر و مروت به وصف راست نیاید

نگویم آینه گسوید چنانکه هست حکایت

علو مرتبه همت و سمو درجه عزیمت اعلای خانی که همواره مقتضی
صدور عنایات طوایف امم است ، به نسبت ملک بهمن عالی تر از آن بود که
قصیرات سابقه در نظر عالی درآید و ارقام اخلاص به مقتدرة ارتفاع محبت
و یکجهتی ملکی بلندتر از آن بنمود که مهندسان روزگار بر صفحات
اصطرباب رقم تحقیق کردند . نواب همایون از صفات خاطر ، ایلچی
حضرت ملک را به صحبت دیده ، به التفات استماع مقالات ، سر بلند ساخت
و به حصول مآرب مستظره گردانید و روانه گردانید که هر گاه ایلچی مجددی
از نزد ملکی مآبی باید ، هر چه مدعای مقصود باشد ، بر مقتضای خاطر
سلوک کرده شود .

در آن اوان بواسطه کدورت هوای قشلاق ، خاطر اشرف مایل
هوای بیلاق گشت و رکاب فلک قدر متوجه دیلمان شد . بعد از چند
روز از رستمدار خبر رسید که ملک عظیم الشأن - ملک کاووس - و
ملک اشرف با همدیگر زندگانی به عناد و خلاف مسی کنند و حال آنکه
ملک اشرف از عالم اختیار راه عطوفت و رحم و شفقت پدرانه پیش
نظر آورده و از عالم انصاف احسان به نسبت فرزند واجب شمرده و
به موجب صلاح و رخصت مقیمان درگاه ، حکومت ممالک رستمدار را
به حضرت ملک کاووس رجوع نموده بود . بیت :

از راه حق شناسی دل از همه بزیریده

هستی ز سر نهاده بیچارگی خریده

تا کو کب فلک سلطنت و کامگاری به برج سعادت ملک کاووس طالع
و تابنده گردد و گوهر صدف عنایات نامتناهی ابوت بر تاج افتخار بنوت

درخشنده شود و سایه عاطفت و مهر و خشنودی^۱ بر قامت بخشش گستردہ گردد و مرحمت پدرانه بر عالمیان شایع و مستفیض آید . گفته اند که گوهر دل پدر به تاج بختیاری فرزند بسته و فرزند چشم بهمال و ملک پدر درسته اگر پدر بی مال و بسیار سال بود، به مرگ پدر راضی و از سرجهل با پدر به عالم بی نیازی و سرفرازی و مسامی که از پدر تمتعی نبیند محبت او اکتساب نکند و تعظیم و احباب نشمرد .

اما از آن حیثیت که پدر، فرزند را مثالی از ذات خود به ذات او نقل کرده می داند و هر خیر و سعادت که جهت فرزند خواهد، فی الحقیقہ از آن خود می داند و هیچ کس را بهتر از خود نخواهد الا فرزند را، از شامت بدان و نمامان، میان ملک کاوس و ملک اشرف به خشونت انجامید و اعتقاد ملک اشرف به مضمون میمون «واعلموا إذماً أموالكم وآولادكم فِتْنَة» زیاده شد و آتش عناد زبانه کشید و ملک اشرف به مرتبه ای رسانید که به حبس و قید مؤبدی گشت . ملک کاوس ایلچی به ملازمت اعلای جهانی فرستاد و پیغام داد که هر چند ترک ادب بود، بواسطه حدوث صورتی چند، اگر ملک اشرف را مضبوط نمی گردانیدم^۲، به فساد کلی می انجامید .

در این اثنا ایلچی ملک بهمن با پیش کشی لایق جهت عهد و میثاق و التماس قلعه هرسی شرف ملازمت دریافت . چون از نافعه عاطفت اعلای سلطانی، نکهت عبیر یکجهتی و عنایات به مشام خلق می رسید و بزمگاه خلق چون دستگاه مشاک فسروشی مطیب بود، و مفرح مکرمت و ملاطفت مقوی دلها و روح راحت به جانها می رسانید، زنگ تیرگی از آینه اخلاص زدوده، در استرضای خاطر ملک بهمن کوشید و حاجات و آمال او را رقم اسعاف کشید و شرایط عهد و میثاق به جای آورد و قلعه هرسی را به ملک

۱— در اصل: خوشنودی . ۲— اصل: نمی گردانیم .

بهمن تقویض فرمود و معتمدی همراه ایلچی ملکی مابی گردانیده، نزد حضرت ملک کاوس فرستاد تا همعهدگشته، وظایف یک جهتی مرعی دارد. ایلچیان خدمت ملک کاوس دریافتند و وظایف عهد مرعی داشتند و از آنجا صحبت ملک بهمن دریافتند و ملک را نیز به جهت همایون عهد دادند.

در این اثنا حرم کیا محمد کیا که به گیلان اقامت داشت، از آن حیثیت که سعادت راهنمون و کوکب دولت به نقطه اوج مقرون بود، راه انکسار پیش گرفت و زبان به استغفاء جرایم برگشود که کیامحمد کیا از کمینه غلامان خاندان خلافت است و مدتی است که جامه غربت دربر دارد. توقع از شمول فیوضات خسروانه آنکه او را از این کسوت بیرون آرند و در سلک بندگان و غلامان منتظم سازند و به التفات استمالت نامه‌ای سرافراز گردانند و به اشراق شامله بنوازنند.

در آن وقت کیا محمد کیا نیز کتابتی بنابر استدعا والتماس عفو خطایا به حضرت معتمدالدوله السلطانیه مشیرالحضرۃ الخاقانیه سراجاً قاسمی للاماره فرستاده، ایشان نیز وسیله التماس عفو جرایم گشتند و نشان همایون مبنی بر استمالت به اسم کیا محمد کیا حاصل کرد و نزد کیا محمد کیا به مازندران فرستاد. کیا محمد کیا را از یمن التفات استظهار افزود و رفق آقا رستم به نسبت کیا محمد کیا هم زیاده گشت و مخلص معتمدی جهت التماس و استدعا محو نقوش خطایسا همراه کیا محمد کیا گردانید و بدین مهم کمر جد بست و روانه ملازمت اعلای جهانی ساخت، چون دولت بساط بوسی میسر شد، کیا محمد کیا رومال عجز و مسکنت در گردن کرد و چشم امید عفو به جمال مرحمت جهان آرای خدایگانی باز کرد.

نواب عالی را که در لطف و کرم بر جمیع ام خصوصاً بر ارباب ندم

باز و دریچه شفقت و مرحومت چون رحمت الهی وسیع و گشاده بود، التماس و استدعای آقا رستم مقبول افتاد و قلم عفو گرد جرایم او کشید و کیا محمد کیا را مستغرق بحر عنایات گردانید و هر قدر املاک و اراضی که در تحت تصرف نواب بود، به کیا محمد کیا شفقت فرمود و ایلچی آقا رستم را خلعت و جایزه داد و روانه ساخت.

[فصل سیزدهم]

شرح آمدن خلیفه سیدعلی ایلچی امیره با بکاول شاهی و حکم لشتنشاه و مخالفت امیره حسام الدین و بنای بنده بر به دزده بن وروانه گردانیدن کارگیا امیرکیا گوکی به اردوبی شاهی به تاریخ سنّه خمس عشر و تسعماه

ایلچی اعلای سلطانی که از سیجران متوجه بغداد گشته بود باز آمد و رسانید که امیره ایلچی نزد شیخ نجم فرستاد و به تجدید، حکم لشتنشاه حاصل کرد و بدین مهم بکاول همراه آورده است. در همین وقت از گوکه موافق قول ایلچی خبر رسید که ایلچی امیره با حکم لشتنشاه و بکاول شاه پادشاه، از سفیدرود گذشته متوجه دیلمان است.

چون ایلچیان رسیدند نواب عالی ایشان را طلبید و به صحبت دید و حکمی که آورده بودند، مطالعه فرمود و مزاج مبارک از این صورت متغیر شد و به تنی مؤدی گشت و رو به ایلچی امیره کرد و فرمود که لشتنشاه ملک قدیم من است اگر صد پروانه امیره جهت لشتنشاه بیاورد من به نقض آن، حکم می آرم. بکاول از استماع این کلام صحت انجام، اظهار درشتی کرد و گرمی نمود، اما به پیش اشعة آفتاب پرتاب سلطنت تابی نداشت و به جائی نرسید به هر نوعی که بود بکاول را روانه گردانیدند و ایلچی امیره [را] مجاپ راجع ساختند. چون تموج حوادث تمام فرو نهشسته و دریای دولت روز افزون تمام

قرار نگرفته بود و دم از شحنة فلک صدای تجربه و ندای آداب ادب می‌رسید ، بعد از گفت و شنید و روانه گردانیدن ابلچیان ، علی ییک محمد علی لمسری الاصل ، از اردو رسید و فرمان سلیمان زمان رسانید که اشارت همایون شاهی ، به تشریف حضور اعلای خانی شرف صدور یافته است و قدغن در این باب لازم دانسته و حال آنکه دیگر سودائی امیره از خام طمعی در جوش و لشکری به عزم لشتنشاه در خروش و به افروختن نایره جنگ و پیکار منفی سعی در کاربود . و با وجود ملاحظه این اطوار حضرت خانی را عزیمت اردو تعذری تمام داشت و امری بود خارج صلاح و صواب . جهت اعتذار تعریق ملازمت و تقسیر دریافت شرف خدمت نواب عالی شاهی ، مرکب تدبیر در ساحت ضمیر به جولان درآمد و از حیثیت صلاحیت و تفرس قابلیت و انواع استحقاق کارگیا امیر کیا گوکی به جهت تمهد اعتذار دریافت ملازمت و تأخیر توجه به جانب آفتاب مشرق سلطنت و عرض احوال و خروج اعدای حضرت ، مصلحت بدین قرار گرفت که به حصول این امنیت کارگیا امیر کیا روانه اردوی شاهی گردد .

چون این عزم جزم گشت کارگیا امیر کیا را طلبیدند و با او صحبت مشورت اختیار فرمودند و صفاتی چینی اخلاص و نقوش صلاح امور که در صحن ضمیر بود ، بدلو بنمود و شربتی از جام محبت بدلو پیمود .

کارگیا امیر کیا که پرداخت اعتقاد به کمال جلا و خلوت یکجهتی به زینت ولا دریافت ، پرتو نور صحبت و نشاط خلوت و لذت شربت در او اثر تمام کرد و به وظایف اطاعت قیام نمود . بعد از قبول طاعت داری ، مولانا سید امیر که وصف جمیل او گذشته ، به همراهی کارگیا امیر کیا مقرر فرمود و تحف لایقه تهیه نموده ، ایشان را روانه اردوی شاهی ساخت .

چند روزی که بگذشت از سرحد خبر رسید که امیره سرعربده دارد

و سده عداوت باطن او به تأول غصه و کره غم مبدل و مستحیل گشته، به جلد او سرایت کرده است. و اشتداد و ضربان مقدمه نهاده و مفتّح او جز نوک نشر بلا و ناونک ستم و خنجر الماس تدبیر نیست.

حضرت اعلای خانی از وصول این خبر، شمشیر رای به مصلق تدبیر جلا داد و در مقابل فکر ناصواب مخالفان به قطع مهمام و جمعیت لشکر و ازدحام به امرا و حکام بنمود و ایلچی سرعت نزد ملک کاووس و ملک بهمن به طلب کجکه روان کرد و کیا محمد کیا و علاءالدین که سپه سالار لاهجان بود، بهجهت کله بست در پای قلعه دزدبن فرستاد و کارگیا هادی کیای الموتی و کیارضی کیا - سپه سالار لمسر - را آورد و ایشان را از راه شیمه رود روانه لاهجان ساخت و سپه سالار طالغان را به سرحد مقرر گردانید تا محافظت نماید و رکاب جلالت و عظمت، از راه لیل متوجه رانکوه شد. چون نزول اجلال به رانکوه یافت و سپاه تنکابن و گرجیان با سپهداران و جنود لشتنشاه و الموت و لمسر و تمام ولایت جمعیت نمودند، اشارت عالیه شرف نفاذ یافت که به پشت بنه بر معسکر نمایند. مجموع اطاعت به جای آوردند. در این اثنا خبر تشریف آوردن ملک کاووس بالشکر [و] به سرحد رسیدن آوردند متینان مقرب را بهجهت خیافت و تعظیم واحترام تعیین فرمودند. در این اندیشه بودند که مستخبر انرسانیدند که قبل از استحکام بنه بر، امیره را داعیه بود که خود بالشکر به مقابله در آید. چون خبر جمعیت لشکر به پشت بنه بر بدوسید از آن عزیمت متفاوض شد و پنج شش هزار مرد به لشتنشاه و پاشجا فرستاد که اگر زانکه لشکر که به بنه بر اقامت دارند، از بنه بر بدر آیند، جنگ در پیوند تا زحمتی که به بنه بر کشیده اند، ضایع و بی مقدار شود و اگر از بنه بر بیرون نیایند، سوخت و تالان لشتنشاه و پاشجا به سهولت کرده، لشکر عاید گردد. بر موجب مقرر امیره لشکر به پاشجا فرستاد و پاشجا را خراب کرد

و از آنجا به لشتنشاه رفت و خرابیها نمود و به کوچسپهان معاودت کردند. در همین محل متینان که جهت استقبال ملک کاووس رفته بودند، در خدمت و ملازمت ملک همراه تاپلورود آمدند، خدام علیه به مرکب مراد سوار شد و شب بهدره سر نزول جلال ارزانی فرمود.

روز دیگر ملک کاووس تشریف آورد و وظایف معاونت و ملاطفت به تقدیم پیوست و احترام مالاکلام سمت تأکید یافت. مصلحت بدان قرار گرفت که حضرت ملکی، فلان قدری، به کوشال ایشه که نزدیک بنه بر بود، تشریف فرماید تا مخالف و موافق از وفور یکجهتی و کمال موافقت و دوستی اطلاع یابند و سعی نجیح و حرکت ارادی ایشان منتشر و به محل احمد پیوندد.

بر موجب مواضعه، حضرت ملکی خصال را همراه معتمدی به راه پشته روانه ساخت و خود به مراد دل به رانکوه معاودت به خیر فرمود. خبر مراجعت لشکر مخالفان که به مسامع جلال رسید، لشکر بس پشت بنه بر ایستادن عبت دانستند. رای مصالح نما بر نقل لشکر از بنه بر صواب شمرد و لشکری را از بنه بر تحویل فرمود و علاء الدین را که سپاه لاهجان را سالار بود با پانصد پیاده به لاهجان جهت محافظت سرحد و احتیاط نگاه داشتند و ملک کاووس را به رانکوه طلبید و به انواع تعظیم اختصاص بخشید و چند روزی نواب همایون با هم دیگر اوقات به نشاط صحبت و خوشدلی گذرانیدند و به کرامت اسپ و خلعت و کمر شمشیر طلاقامت دولتش را آراسته، وظایف مشایعت به جای آورده، روانه گردانید.

ین اقبال حضرت اعلای خانی که در همه حال استقبال آمال می کرد و معدات غیبی کافل حصول امنی می شد، کار گیا امیر کیا گوکی که بر موجب اشارت علیه احرام طوف آستان قبله مثال شاهی بسته، در استحصال

مرا م، سرعت داشت، چون به میانه رسید، از فوت و موت شیخ نجم استدلال علو مرتبه دولت و سمو درجه سلطنت اعلای خانی نمود و مقدمه فتوحات ابواب امانی، ورود این خبر را دانست و در ساعت احوال فوت نجم که مخصوص حصول مقاصد و مرا م بود، کتابت کرده به مطالعه نواب همایون فرستاد.

چون کار گیا امیر کیا سعادت آستان بوسی شاهی پادشاهی دریافت، نواب شاهی در آن حین منصب امارت نجم متوفی را به یار احمد نام اصفهانی که عزیز الوجود و ارباب خرد و بزرگ و اصیل و در فنون کاردانی آیتی بود، رجوع فرمود و به نجم ثانی لقب بخشید. از آن حیثیت که نجم اول اطوار اخلاص و اطاعت اعلای خانی را به صورت نسأپسند انعدام طاعت داری و زهوق فرمان بری، به آینه خاطر مصفای نواب شاهی نموده بود، تمهید معذرت کار گیا امیر کیا، در باب تقصیر توجه اعلای خانی به اردوی شاهی، ملایم طبع و موافق مزاج نیفتاد.

کار گیا امیر کیا که از حضرت شیخ نجم ثانی تفسی خصایل حمیده و آداب پسندیده نمود و فتوحات ریاحین خاطر و ورد بساتین ارادت باطن و ظاهر به وداد و دوستی و هواخواهی اعلای سلطانی سلیمان ثانی استشمام فرمود، از هوا اخلاص و نسیم اختصاص رایحه تسهیل انجام مهام به مشام رسید و به استظهار دولت خانی عنان مهم سازی نرم کرده، گلگون تقریر را در میدان مجلس نجم ثانی جلوه داد و در باب توقف رکاب همایون تانوروز سلطانی به دریافت ملازمت شاهی و نشان مجدد لشتنشا به تقیض حکم امیره و ترک لشکر کشی به چوگان طلب گوی این مقصود رسید و عنان مراجعت از اردو به شرف عتبه بوسی انعطاف فرمود و به رانکوه، دولت ملازمت و سعادت صحبت حاصل کرد و آداب طاعت داری و لوازم فرمان برداری ادا

نمود و صورت مبالغه نواب شاهی در باب توجه اعلای خانی ، به اردو عرضه داشت که با وجود مبالغه نواب شاهی دولت ملازمان عالی متضمن فرمان برداری و بردباری است و صلاح ملک و ملت و سلامتی رعایا و رعیت در ضمن آن مندرج خواهد بود ، بهمیچ حال فسخ این عزیمت جایز نشمرند و فرصت این خدمت از دست ندهند و بر موجب قرار بعد از نوروز سلطانی ، توجه به جانب اردو لازم شناسند که بدرقه سعادت رفیق این طریق خواهد بود .

[فصل چهاردهم]

[در] بیان گیفیت رفتن امیره ساسان به جهت مصالحه نزد امیره حسام الدین و شرح آن به تاریخ سنه [خمس عشر] و تسعماهه

چون مهندس دولت اعلای خاقانی ، از صحیفه خصال حمیده ، انشاء محبت و صداقت می خواند و دانشور اقبالش در مرآت الصفای اخلاصش نقوش دوستی و ولا می دید و هر دم به شکر تغیر ، حلوات خوش دلی به مذاق خواطر اهل روزگار می رسانید و بازار غم و بساط فکرت را در هم می شکست و سحاب عدل ریاض خرمی و نهال عیش و شاد کامی را تازگی می داد و حداد خرد به مصلقل مؤانت و مصاحب زنگ و حشت و مخالفت از روی آینه دل می زدود و سیرت خیر در نفس شریف ممکن و صورت مغایرت از صفحه ضمیر مرتفع و با وجود احساس مخالفت امیره حسام - الدین ذات شریف از مواد عناد متأذی و در فضای خاطر اشرف دائم انباعث مودت و موافقت و انسیت مقابل و محاذی و سبی که وسیله ترفیه احوال ملک و ملت و تیسیر معیشت اهل دین و دولت باشد مقصد تمام می دانست و از آن حیثیت که اقطاع احسان را مستجلب ملالت و شکایت می دید ، نفس زکیه علیه که معتاد به احسان بود و همم عالیه را بر تألف و تمزیج جانبین

بیه پس و بیه پیش مصروف داشتن، نزد حق و خلق مستحسن و مرغوب دانسته، عالی جناب امیره ساسان - سپهسالار رانکوه - را که حیثیت بزرگی و اصالت او گذشته است و آباء کرام و اعمام عظام ایشان همیشه وسیله اصلاح ذات البین بوده اند، مقرر فرمود که شرف خدمت امیره دریابد و بنیان دوستی و یکجهتی را به اساس عهد مستحکم سازد و رفع مواد کدورت و حک حروف معاند از دفتر پریشانی نماید و مجلد بیاض اخلاص را به اقلام راستی، ارقام محبت تازه ثبت سازد. چنانچه بر سواد خوانان روزگار حرفی از سطور کتاب اخلاص ناخوانده و معنی اشعار از سفینه اعتقاد پوشیده نماند و وظایف ابوت و قاعده بنوت تا دامن زمان می خلد ماند و از تشکیک مشکک، صفاتی چهره عهد منزه گردد و در مقدمات عهد و پیمان مجال تخلف احدی از مدلول آن مجال شمرده آید. بدین معانی امیره ساسان را با تحف و تبرک روانه خدمت امیره حسام الدین گردانید.

امیره ساسان چون فرصت و مجال مجالست و مکالمت دریافت، مفهوم کلام «صلاح الانام هدی للمنتقين» را به تقریر نرم و شیرین به خدمت امیره معروض داشت. بر مصدقاق «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تَنذِرْهُمْ لَيَوْمٌ مِّنْوَنَ» مقالات را وقعي ننهاد. بیت :

گفت بامن هر چه می گوئی خلاف آن کنم

گر همی خواهی محبت زین سخن خاموش شو

امیره ساسان را مدت چهل روز نگاه داشت و بعد از این روانه ساخت چون شرف ملازمت اعلای جهان بانی خانی حاصل کرد، نواب سلطانی عدم التیام مودت طرفین را به آیات و بینات و دلایل و شواهد عقلیه ترتیب کرد که عزیزان بیه پس از غایت طغیان و استغنا مختار و گسته مهار واز دریافت اطوار فاپسند مخالفان بد کردار، بنابر صلاح انام روزگار بردباری این جانب

را ملاحظه کرده ، گرفته عنانی را شعار گردانیده اند و چشم فکر ایشان از ادراک صورت فروتنی بی نور است که غرض و فایده ای غیر از این که آتش فتن را به زلال حلم تسکین دهد تا اهل اسلام روزگار به فراغت گذرانند چیزی دیگر نیست و گرنه بیت :

کان که از گوهر خود هست به تمکین و وقار

گوهر خود نکند هرزه به هرجای ثار

آری گفته اند که اشتراك و انعقاد محبت فیما بین، کسی [را] میسر است که در آن ماده محتاج و معاون یکدیگر باشند . اگر احدی منتظر اخذ و دیگری مجد و مصر قبض باشد ، غیر از اختلاف و ملاحت صورت نبند . مثال نائی و مستمتع است که سبب محبت و طاعت نائی با مستمتع جر نفع است و صحبت مستمتع با نائی به سبب جذب لذت . اگر اختلاف دواعی باشد ، صحبت میسر نگردد و نظام اختلاط ملحوظ نشود . [مصراع]: فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است . بیت :

بر رخ او ز سر او پیداست که دلش پر ز حقد و کینه ماست

امیره صورت مخالفت را به صفحه خیال نقش بسته و در صفاتی بیاض نیت ما ارقام مودت و محبت محرر است ، ورود این معانی که از موضوع یکجهتی و مودت است مستبعد شوق کلام بهادای معنی مسئله الفت کشیده گفته اند که الفت آن است که آراء طایفه و عقاید ایشان در معاونت یکدیگر ، متألف و متفق باشد والا الفت میسر نگردد و نزد اهل حکمت مقرر و محقق است که اگر کسی متحلی به اصناف کمالات باشد تا ازاو ترقب نفعی با ترهب ضری نباشد ، عقل اقدام به مدح او را واجب نداند و چون از این دو یکی باشد ، از برای جلب نفع یادفع ضر تقرب به ذکر جمیل [را] مستحسن بل واجب شمرد . بیت :

هر کس از بهر ارتفاع تورا
 می‌ستاید به گونه گونه جدا
 الامان الامان مشو غره
 می‌نیزد به دسته‌ای تره
 هیچکس را تو استوار مدار
 کار خود کن کسی به بار مدار
 امیره در این محل هر چند مصر به شرات است، اما عاقبت بهندامت
 «لادوآء لة» گرفتار گردد. شعر:
 لایغرس الشر غارس ابداً إلأاجتبى منْ غصونه ذهماً

[فصل پانزدهم]

در توضیح عزیمت توجه رکاب همایون اعلائی خانی
 بهاردوی شاهی نوبت چهارم در تاریخ سنتاست عشر و تسعماهه

چون تحصیل فضایل و کمالات علوم، تدابیر ملکه شریفه نفس قدسیه
 و ذهن زکیه علیه خانی بسود و در کشف مشکلات و مکاشفات صوریه و
 معنویه سوانح حالات، طبیعت مبارکه مستعد ازلی و در اکتساب این
 تحصیل به معدات غیری محتاج نبود، در آن حین که امیره ساسان را از
 رانکوه روانه بیه پس می‌گردانیدند، با وجود مواضعه که با نواب شاهی در
 نهضت و رکضت رکاب همایون بعد از نوروز سلطانی، به دریافت شرف
 ملازمت شاهی و انتشار صیت فرمان بری و طاعت داری، رقم تأکید یافته
 بود و دامن دولت از لوث کذب و خلف قول و نقض عهد که علامات نفاق
 است، منزه و بری، بدین امنیت فکر صواب انجامش که مطابق رقم تقدیر
 است، موافق قول صادق گردانیدن را لازم شمرد و بدین نیت رکاب فلك
 قدر اعلائی متوجه لاهجان گشت. و در آن وقت نیز که امیره ساسان از
 بیه پس معاودت نمود، قریب نوروز سلطانی بود و ایلچی همایون شاهی
 هم به طلب اعلائی خانی رسیده و بعد از ده روز عالی جناب خواجه زین-
 العابدین که منصب وزارت بعضی ولایات داشت، هم به تأکید طلب از

جانب نواب شاهی آمد و به اشارت گماشتن گان در گاہ شاهی، ایلچی اول را روانه ساخت و خود معد و ممد مراقبت و ملازمت سلطانی شد تا در رکاب عالی متوجه اردو گردد . و از آن حیثیت که از تقهی و احتراز، فایده انقطاع طلب مترتب نمی شد و از مصباح نفس مطهر شاهیه ، صور انسوار عطوفات و مرحمات پدرانه به مشکوکه تمثیل محسوس و مرسی می گشت ، بر مصداق «ولا گنْفُضوا آيْمَاكُمْ بعْدَ قُوْكِيدَهَا» عزیمت توجه اردو تصمیم خاطر انور گشت و منجمان ماهر که مستحضر ادله سعد و نحس کواكب بودند ، در ماه صفر اختیار ساعت خجسته آیت کردند و به اصرار لاب فتح و فیروزی ، طالع زمان حرکت را اختیار کردند و ساعت را رقم سعادت گردانیدند و حقوق خدمات تامه مخلدة حضرتی عم واب شهیدین مغفورین که به نسبت نواب شاه کامیاب نصب العيون کافه انانم و روشنی باصره خواص و عوام بود ، فرایاد خاطر مقدس مطهر آوردن ، به خاطر اشرف اعلی خطور کرد و وسیله تمهید این مقدمات خواجه زین العابدین شد که تحریر آآ به ملازمان عالی شاهی رساند و منشیان بلاوغت دثار به قلم براعت و فصاحت ، مضامین شریفه انشاء کردند و تیزتك تقریر ، از صحرای ضمیر به قلم تحریر ، بیرون جهانیدند و خواجه زین العابدین به کمند تحریر در آورد و به خانه بیاض مضبوط ساخت و عنان مراد در دست قاصدی داد و روانه در گاه عالم پناه ساخت و حضرت قاضی عبدالله را که به فنون کمالات متبحر بود ، جهت دریافت مدعای اطلاع مافی الضمیر و اکتساب حالات اردوئیه مقرر فرمودند ، تا در توجه سرعت واجب شمرده ، به ذهن مستقیم و نور ضمیر ، غرض و فایده و مبنای تأکید طلب اعلای پادشاهی ، نواب عالی را معلوم کرده ، خود را به لمسه به ملازمت برساند تا شروع توجه به جانب اردو به بصیرت بود و به صحت توجه اطمینان حاصل آمد .

حضرت قاضی از سر اخلاص مرتكب این خدمت شد و رقم بندگی بر صفحهٔ جان کشید و متوجه اردوگشت .

اهل ملک گیلانات را از عزیمت توجه رکاب همایون به اردو ، خیل خوف و هراس برضایر استیلا یافت و سپاه رب و فزع ، در دل آن فوج جمع آمد و متحیر و پریشان روزگار گشتند که آیا از خاندان طیبین و طاهرین سادات و سلاطین دارالامان گیلان چه هفتی به درگاه حضرت عزت شده که همه به گرفتاری عقوبات زمانی محو و متلاشی گشته‌اند و اختیاری از برج سعادت و گوهی از درج سیادت و دری از دریای طهارت و بدرا از فلك ولایت و رسالت و نهال تازه بری که در باع سلطنت و عدالت پروردده است و سایه بر سر سکان ربع مسکون انداخته و همای عاطفت جناح مرحمت بر مفارق اهل ملک گسترده ، هنوز لذت آسودگی به خلق نچشانیده ، از منشا و مولد و مسکن طیران می‌نماید .

احوال ممالک از این حالت پریشان و خراب و رعایا و رعیت ، در غایت اضطراب . و در آن محل از نواب عالی خانی هم ولدی در وجود نیامده که عوام و خواص بدان متسلی گردند .

حضرت اعلائی به نور ولایت و کیاست احوال خلق را که چنین دریافت ، صورتی که دل بستگی و وابستگی را شاید به ظهور رسانیدن لازم دانست و از آن حیثیت که عمارت عالیه سلاطین ماضیه از قدوم نما مبارک بیه پسیان ویران و منهدم گشته بود و از مسکن و مکانی ناگزیر ، معمار طبع لطیف که مهندسان طبایع و استادان قوای نباتی از صنعت اختراع وضع و طرح ، سر در نقاب عجز می‌نهادند ، به بنای عمارت مبارک لاهجان شروع پیوست و طرح آن را به کلک بصارت بر لوح مهارت کشید و اختیار شناسان رخشندۀ رأی ، در اختیار وقت ، دقایق تيقظ مرعی داشتند و به بدیع تر

وضعی بنا نهادند و قاعدة آن چون اساس دولت رسوخ پذیرفت و اتمام آن در عهده اهتمام علاء الدین که سپهسالار لاهجان بود و دیگر امرا فرمود و رکاب همایون جهت ضبط رانکوه متوجه گشت و عمارت مبار که که قصر قیصر در جنب آن دم از قصور می زد ، در مدت دو سال سمت استكمال یافت و از کمال صنعت رشک نگار خانه چین آمد . ایات :

هر طاق از رواق تو چرخ زمین ثبات

هر خشت از اساس تو جام جهان نما

در ساحت تو مروحه جنبان بود شمال

در مجلس تو مجمره گردان بود صبا

دارالسلام را به وجود تو افتخار

ذات العمامد را به وجود تو التجا

بر گوشه های کنگره ات پاسبان به شب

صد بار بیش بر سرکیوان نهاده با

در زیر طاق صفات ارکان دولتند

همچون ستون ستاده به یک پای دائم

خسروشید ذره وار اگر یافتنی مجال

خود را به روزن تو در افکند از هوا

بسادا همه مبارک و اقبال و شادیت

پیوسته خواجه تاش غلامان ایسن سرا

گردون به لا جورد ابد هر کتابه اش

تحریر کرده دام لک العز و البقا

نواب عالی همایون به رانکوه نسق هربلوک و طریق سلوک به کار کنان

و سرداران رانکوه و تکابن و گرجیان تهییم و تعلیم فرمود تا قدم از دایره فرمان بیرون ننهند و در امور متیقظ باشند و جهت تشمیم رایحه اخلاقن حکام و سلطین مازندران، جناب مولانا یحیی چولابی را که ارقام فضل و قابلیت او ثبت صفحات خواطر اهل ایام بود فرستاد و با ایشان در باب توجه رکاب فلک قدر به اردوی شاهی مشورت درمیان نهاد. آفارستم که نقوش کینه دیرینه او رقم دوام و ثبوت داشت و در عدم اطاعت نواب شاهی تمام حکام را شریک گرفتن مدعماً و مقصود بود، قصه توجه رکاب سعادت قرین به اردو مطلقاً رخصت نداد.

اما حضرت میر عبدالکریم که چهره عقیده اش به نور محبت جبلی و صداقت اصلی خاندان سلطنت علیه متجلی و ضمنن ضمیرش از کدورت ریا متخلى بود، اصلاً وقطعاً تأخیر و تسویف جایز نشمرد و مزید عز و بختیاری و سلطنت و کامگاری در توجه رکاب جلالت به اردوی شاهی دانست. بعد از اطلاع ضمایر اولیاً و اعدای دولت، اعلام سلطنت به تخت لاهیجان منصب گشت و خورشید سعادت بدآن مقام پرتو انداخت.

در این اثنا از جانب شاهی ایلچی دیگر هم به تأکید طلب از اردو رسید، نواب همایون خانی سپه سالار لشتشاه را طلبید و سفارش آن حدود بهوی نمود و کارگیا امیر کیای گوکی را هم به لاهیجان آورد و صلاح و فساد گو که بدو منوط فرمود که در سوانح حالات برنهیجی که صلاح دولت قاهره در آن باشد، به مراجعت و موافقت امرای نامدار عالی مقدار سرانجام دهند و از مکر و خدیعت اهل ضلال واقف و آگاه باشند و به تدبیر صواب و صلاح دفع افساد و مواد اکراه نمایند.

چون نواب عالی از نسق و نظام مهام گیلان فراغت بافت، لمعه انوار رای عالی مهیج نقل و حرکت گشت و لوای نصرت به منکب توفیق

متوجه دیلمان شد و آن بقیه مبارکه از سایه پروبال سیمیرغ چترزینت یافت و بواسطه صلاح بریت(?)، چندروزی به دیلمان مکث نمودن جلوه نمای خاطر اشرف شد و به احضار کارکنان و سرحد نشینان و خانادیه و رستران اشارت علیه به تفاذ پیوست . بمجرد اینما همه جمع آمدند . زبانگویا به سفارش ملک و ملل و حفظ قوانین دین و دول ناطق گشت که نطاقد جد جزیل وسعي نجیح و جهد جمیل در میان جان بندند و رقم ترک بر اقدام تکاسل و تغافل کشند و دقیقه‌ای از امسور مسلمین فرونگذارند و در عهده دانند ، تا به بازخواست بلیغ مؤاخذ نگردند و از قید بلا و شبکه عنا رستگاری یابند . و جهت بدرقه رکاب جلالت و آداب ملازمت و طریق خدمت ، کیا رضی کیای سپه سالار دیلمان [را] تعیین فرمودند و از راه آردی سامان متوجه لسپو گشتند .

چون شرف نزول به لسپو ارزانی یافت ، تمام اعیان و اکابر و اصاغر شکور ، دولت آستان بوسی حاصل کردند و از انواع نوازش و عنایات پادشاهانه سر بر فلک سودند و در باب نسق و نظام امور ، چون سخن در پیوست که از الکه‌هائی که در تحت تصرف نواب عالی خانی است ، به استحکام شکور الکه‌ای نیست و حیف است که جائی چنین ، از قلعه‌ای که حصانت و پناهی را شاید خالی باشد . مردم کهن سال زبان دعای دولت گشادند که در پشت لیوما ، محل محکمی است که ساقاً هم قلعه بود و دزماشین نام داشت اگر مجدداً به عمارت قلعه اشارت شود ، امید که چون بنای دولت استوار و پایدار گردد .

این اندیشه مقبول طبع همایون افتاد ، به یرق مایحتاج قلعه اشارت عليه شرف صدور یافت .

بعد از بسط مهام شکور ، عنان سعادت از راه یسوج به صوب لمسر

منعطف گشت. شب که به یوح، بدر سلطنت نور سعادت داد و از کرامت ایزدی چون صبح دولت روی بشود، پای طلب به رکاب مراد آورد و به فرس ماه سیر سوار شد و به افق جبال لمسر که خورشید آساطلیه افروزگشت و جهانیان از آن شاد و خرم شدند، از شام تفرقه و تردد توجه حضرت قاضی عبدالله بهاردو و تأخیر معاودت که خاطر اشرف مکدر بود، در آن وقت روشنی یلد بیضای صبح سعی و نسیم سرعت اقدام جهد نجیح قاضی مشارالیه بر مصداق «وَمَنْ أُوفِيَ بِيمَاعَاهَدَ عَلَيْهِ فَسَنُؤْقِيَهُ أَجْرًا عَظِيمًا» در مقام فرمان بری ظاهر گشت وصفای روز طرب از معاودت به خیر حضرت قاضی عبدالله پدید آمد و از فوحات نافه عنایت و مرحمت نواب شاهی رایحهٔ خیر و خوبی به مشام اعلای خانی رسانید و خلعتی خاصهٔ اخلاص شاهی لایق اندازهٔ قد عقیده بلند روز افزون همایون آورد و قامت سرو سعادت از غموم دی تفرقه آزادی یافت و برمثال روزگار ربیع، بهار خلعت فرج و شادکامی پوشید و برمثال شکوفه، تاج مرصع کرامت به فرق مراد نهاد و جهت اطمینان خاطر انور اعلای خانی [بیت] :

اقبال نامه‌ای به سعادت سرشته‌ای

از شاه حیدری صفت خلق و خو حسن
از جیب مراد بدر آورد. حاصل مضمون نامه آنکه از دیوان فضل،
نصرت شامل، نصیب خسرو کامل شده، هر که راغنجه دل از غم در درهم بود
به نسیم این خبر شکفته گشت و صدف گوش از گوهر این مژده پرشد.
نواب عالی بعد از استغاثه این بهجهت، به اتفاق حضرت قاضی عدیم-
الثانی، عمان المعانی، فتح در پیش و نصرت در عقب، با جنود مقاصد در
یمین و یسار، لوای کامرانی به لمسر ارزانی فرمود و مشعل سلطنت شب
سعادت تا روز به دولت سرای لمسر مبارک افروخته شد.

مسیح صباح چسون نفس مشک آسا بگشود ، رای مهر ضیا به قانون ممالک ، ابواب قواعد مسالک را که کوتواں طبقه هفتم گردون ، از ادرائی آن عاجز بود ، مفتوح فرمود و کوتواں قلعه لمسرا به اختصاص التفات احتیاط قدر و منزلتش افروز و از نتیجه نیکو خدمتی و اطوار طاعت داری صورت مزید درجات قدر وعلو مرتبه بدو بنمود واز لمسر به مراد دل سوار دولت شد و سراپرده شب استراحت به دریاواک کشیدند و اطناب خیام بدان مقام استوار گردانیدند . فانوس مراد که تا سحر قیام روشن باد افروخته ساختند و مجلس شب عشرت به نشاط گذشت .

در آن اوان از نزد ملک کاووس - حاکم رستمداد - کتابتی رسید که پدر او ملک اشرف فرار اختیار کرده ، نزد آقا رستم به استطلاع لشکر رفته است و داعیه تسخیر لاره جان دارد . از مضمون این کتابت اگرچه طلب کچکه مفهوم می شد ، اما با وجود توجه رکاب همایون بهاردو ، عذر صریح بود ، کچکه دادن میسر نشده تا مراجعت به خیر اعلای خانی ، ملک اشرف تسخیر لاره جان کرده متملک شده بود .

نواب همایون از دریاواک بهراه میزوج عنان عزیمت به قزوین معطوف فرمود . چون شمامه خبر توجه رکاب عالی به مسام شعور و وقوف سکنه قزوین رسید ، طبقات دردم قزوین از اهل شهر و رستاییق ، سادات و رشانیق ارباب علم و تحقیق ، به آواز صفیر و صدای نفیر به استقبال استعجال واجب شمردند و غبار مواكب همایون را کحل الجواهر عيون اعیان ساختند و به تعظیم و تکریم هرچه تمامتر و احترام هرچه کاملتر به شهر درآوردند و قریب شهر دردوازده مقام گاوهارا قربان کردند و چندان نثار پایمال اعوان و انصار نمودند که دیده سپهر خیره می گشت .

چون فرزند شاه محمود جان صفائ اخلاص آباء و اجداد و حقوق

خصوصیت و نتیجه مودت و محبت با خاندان سلطنت و خلافت دانسته و دریافته بود، استدعا والتماس نزول رکاب میمون به مقام ایشان وسیله حصول مرام نمود و مبالغه مالا کلام را باعث صدق کلام و موجب خیر و خوبی عاقبت و انجام خود دانست که به مرور ایام حسن این خدمت مخلص و پایدار خواهد ماند.

نواب اعلای سلطانی بواسطه محبت قدیم، این مسئول و ملتمس را به نجاح مقرون ساخت.

فرزند شاه محمود جان واقعاً آنچه شرط خدمت و آداب مروت بود، تفضیر نکرد و سه چهار جا قمیشه و امتعه پانداز و نقودا خلاص از سرنیاز نثار قدمون نواب دوست نواز عدو پرداز کرد. و داروغه قزوین از سر صدق و یقین آن شب تا روز میین، جبین خدمت بر زمین عبودیت نهاد و به دریافت ملازمت، حواس را پاس انفاس اشارات و خدمات می داشت و مساعی اقدام خدمتگاری در همه مهام بر نهج نظامدر مقام محمود افتاد.

از منزل مسعود محمود، نواب عالی، حضرت شرف الدین قاضی- عبدالله را جهت اعلام توجه اعلام عالیه و اخبار حرکت رکاب متعالیه و صلاح امور و کیفیت سیر و سلوک، روانه اردوی شاهی گردانیدند.

و از بلده قزوین نیت حرکت رکاب سعادت به پایه سریر پادشاهی شاهی بلند گشت. و به موضع یزده رود مقام نزول اختیار شد. فراشان چاپک دست خیام احتشام بدان منزل مرام نصب کردند. نواب همایون شب بدانجا برآسودند.

روز دیگر موضع صایین قلعه را سایه گستر لوای سلطنت ساختند و آن موضع مخیم جلال گشت. روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو نور بر اهل نشین خطه خاک انداخت، موکب همایون چون کوکب مسعود میمون

در طی منازل بودند که به حد قران شمس رستند از آن منزل بعد کوچ کرده، به چشمِه حبیب سلطانیه که آب خوش گوارش روح را راحت می‌افزاید، نزول جلال اختیار کردند. چون آسیاب مدور فلک تدویر کرد، عیبر بردامن پیرهن مشکین حریر کره اثیر افشاورد و مجمر زمین از بخور آن پرسید. فوحت راحت به مشام خلافت شهریاری سلطانی رسید و وجود شریف به مکان استراحت قرار گرفت.

و چون سلطان فلک به نور تدبیر شمع ضمیر بیفروخت و در اخراج ظلمت جهانگیر شبگیر کرد، سپاه سیاه شب را که تاب تیغ سیاست شحنة روز نبود، هزیمت اختیار کرد. صبح سعادت که روی بنمود، سلطان سریر سلطنت و خلافت اعنی اعلای خانی از منکای آسایش بیداری یافت. میلان خاطر انور به حرکت سریع شد و گلگون مراد در زیر ران آورد و متوجه مدار قبله حاجات گشت.

در آن حرکت شمس الدین محمد که اختیار تمام شیخ نجم ثانی بود رسید و لباس خاصه از خلمت خانه خلدبرین آسای شاهی که هدیه منزل و عطیه بی‌بدل است آورد و به وظایف تهییة‌القدوم تحفه منزل مراد ساخت و در رعنایات شاهی نشار کرد و در رکاب فرقه‌سای همایون برآسوده، به حکایات مرحامت و عطوفات شاهی طریق ملایمت و منادمت مرعی داشت و از زمزم کعبه مرام، طعم زلال مقصود چشانید و تا دمر لقیا شرایط ملازمت و خدمت به تقدیم رسانید.

در آن افق از نجم مسعود نور خبر متضمن معنی «وَجَعَلْنَا هُمْ أَذَمَّةً يَهْدِنَّ بِإِيمَنَا وَأَوْحِيَنَا إِلَيْهِمْ فِيْعَلَ الْخَيْرَاتِ» به مراقبت و محافظت ساعت سعید رسید که قمر سلطنت و عدالت مقیم دولت باشد، تاچون دور قمری از اجرام منحوسه سالم گردد، به سعادت مقارنت خورشید سپهر شاهی شرف

استفاضه حاصل آید.

دو روزی که نواب عالی را بنابر رعایت ساعت وصلاح دولت قاهره بدان حدود دمر لقیا توقف فرمود، عالی جناب ملک محمود جان قزوینی، وزیر و قاضی شمس الدین، صدر پادشاه گردون سریر، به همین منزل وظایف ملازمت بجای آورد و پیش کشی گذراندند و از رهگذر خدمت و فیض ملازمت حظی کامل یافتند.

در این اثنا از جانب فلك جنابی نجم ثانی مبشر صادق که سعادت قدومش به کرامت «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَفَنِيرًا» شاهد تمام بود، رسید و به اشارت کلام صادق المضمون وقتلیقیهم الملايیکه هدایو مکتمل الذئ کنتم تو عیدون بشارت آورد و به نوبت «وَاقْرَبَ الْوَعْدَ» مشرف و مبتهج ساخت که در این زمان به انتقال مکان مصلحت تمام است.

حضرت سراجاً و هاجا که وظایف خدمتگاری و لوازم بندگی ایشان به مکان احمد پیوسته و آثار طاعت داری و اخلاص بر صفحات صفائ خواطر «کحدیقة تجری من تحتها الانهار» روشن و چون روح در ابدان زاکیه روان است، از شمامه راحت فزای مروات و مکرات حضرت نجم فلك دوم، امارت و عظمت که لحظه فلحظه از میجر اخلاص نکهنه تازه به مشام نواب همایون می رسید، معرفی آغاز کرد که آثار مردمی ایشان جز به گوهر اصلی و جره ر جبلی حمل نتوان کرد. اما بیت.

این همه خاصیت عدل است و داد

وین همه فرزند نو از عدل زاد
محقق است که مظاهر و مآثر افعال خیر و اعمال بر حضرت شیخ از آثار دولت روز افزون همایون مترتب شده و توفیق منعم بیچون در همه حال رفیق و رهنمون است. چه بعضی او قات که تسییر اختر برج سلطنت به حد

قرآن نجم بداحتر رسیده بود ، آن نابکار دائماً به افروختن آتش پیکار ،
آب از روی کار می برد و از بادپیمائی ، آب هوا و هوس به غربال می پیمود
و چشم بی بینش او از ظلمت بخت بد ، چنان خواب آلود روز غفلت بود که
از روشنی صبح افق اعلای خانی آگهی نداشت . ناگاه لطیفه ای از پرده
غیب روی بنمود و شهب صفت شهاب نحوست تاب اشعة خورشید سعادت
نیاورده محترق گشت و چون نیازک محو و متلاشی گشت . بیت .

ستاره را همه بر سمت طاعت تو مسیر

سپهر را همه بر قطب دولت تو مدار

زکبر دشمن آتش نهاد او می خواست

که زود میر شود زود میر شد چر شرار

اکنون که جرم نیر سعادت در مسایریت به محاذات قطب نجم سعد

دوم فلك رسیده ، جنود فتح و نصرت به استقبال همایون دواسبه استعجال

می نماید . بیت :

خواهی که چو گل از دمت آسوده شود خلق

چون غنچه بر آن باش که گردی همه تن دل

بعد از تمهید مقالات لسوای سلطنت به منکب سعادت مرفوع گشت

و سیمرغ چتر بال و پر برگشاد و بحرکت سریع شد .

از ملاحظه تعظیم امرای جلالت اساس شاهی و وظایف استقبال

مقربان پادشاهی مثل محمد بیک و لله بیک و محمود بیک و زینل بیک و

خوش اندام بیک که سرآمد امرا و سرهنگان بسارگاه بودند ، زبان استعجباب

خاص و عام به ادائی معنی کمال تعظیم ، گوهر بارگشت و ذات مقدس انگشت .

نمای انام ایام آمد و بی مکث و درنگ نواب عالی خانی به شرف مقارت

بساط خیام شاهی سریع رو شدند و در وقت دریافت وصول نور کعبه مرام

ندای «وَأَدْخِلْنَا هُدًى رَحْمَةً مِنْ الصَّالِحِينَ» به گوش مراقبان الهامات رسید و چون پرتو نور سرور چهره مبارک شاهی مرئی گشت، به خطاب «فَالْخَلْقُ ذَعْلِيَّكَ يَامُوسِي» بشارت اشارت رسید و از ورود این سعادت نواب خانی سجدۀ شکر واجب شمردند و بر مصدق آیه کریمه «وَيَدْعُونَنَارَ غَبَّاً وَرَهَبَاً وَكَادُوا إِلَيْنَا خَاصِيَّعِينَ» دعا و ثنا لازم دانستند و به اجابت دعا از مقربان ظل الله، به منطق «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَذَجَّنَا هُنَّ أَهْلَهُ عِنْ أَكْرَبِ الْعَظِيمِ» شرف اختصاص حاصل شد و در منازل و مراتب قربی و استهله از خلعت خانه «فَتَانَ قَابَ قَوْسِيَّنِ آوَّدَنِي» تشریف کرامت یافتند.

بعد از حظ کمال التفات و دریافت سعادت ملاقات و شرف اختصاص عطوفت سمات شاهی دریلی خرگاه زینل بیک، به خرگاه پادشاهی که مماثل و مشابه خرگاه فلکی است، درجات اعتلای شان و ارتقای مکان تضاعف پذیرفت.

روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک جواهر انوار بر مفارق موالید نثار کرد، نواب عالی تحفه‌های لایقه به تحفه اخلاص ملاصدق و ملاحق ساخته، به نظر کیمیا اثر همایون شاهی جلوه داد، به عیار قبول تمام نمود.

اتفاقاً در آن وقت از سرحد خبر رسید که شاهی بیک خان از طرف ازبک خروج کرده، تسخیر خراسان نموده است و اولاد سلطان مغفور سلطان حسین میرزا را از خراسان اخراج کرده، چاشنی تسلط و تغلب بلند و قوام لاف و گزاف او بغایت قوی و نسپند. از استماع این اخبار سپاه شجاعت و جنود ناموس و غیرت همایون شاهی به حرکت درآمد و تیغ ستیز در کف و انگشت تأسف به دندان اسف و زینم^۱ تندی در صحرای طبیعت به خروش آمد و سنان تدبیر به الماس فکر نیز کرد و به قصد کین

۱- ظاهرآ: ضیغم.

افواج متغلبه ، عنان کوچ در دست عجلت داد و بلامجال در ارتحال و انتقال مکان به مکان زمان نمی داد .

در آن او ان از اقتضای قضا ، مزاج مبارک شاهی از حد اعتدال انحراف یافت و به بیماری ابله مفصی کشت و خیام سلطنت در گزل دره ثابت الاقبال شد و در آن مقام مدت یک هفته اطناب خیام به او تاد تمکن استوار ماند چون «لطف الله لطیف جیعیاده» به نوید شفاملتفت بود ، مسیح توفیق ، آیت صحت بر او دمید و از سعادت شفا ، نصیب کمال یافت .

بعد از انصراف مرض از دامن سلطنت نسیم عزیمت خراسان ازمهب خاطر اشرف وزید و فوحات شمال کوچ ، دماغ مبارک را تازه گردانید . از آن حیثیت که در عقبات مضائق مرام و شوارع مضيق مهام همواره قوافل توفیق بد رفته طریق و رهنمای رفیق حضرت اعلای خانی بود ، امرای شاهی به معاونت اعلائی کمر جد بستند و باعث رخصت شدند و از نواب پادشاهی شاهی اجازت انصراف ملازمت حاصل گردند و فرق مبارک را^۱ به تاج عنایت بیار استند و خلعت عاطفت و مرحمت در بر مقصود گردند و کمر شمشیر طلا در میان بستند و اسپ مراد در زیر ران رام گردانیدند و نایره تفرقه را به زلال مکرمت تسکین دادند و شتاب حرکت کاروان غصه آرام گرفت و حکم جهان مطاع در باب اختیار تمام دارالمرز از آستانه استرا باد به کف اقتدار اعلای خدایگانی بودن ، امر قضا مثال ، شرف اصدار یافت . و از آن جهت که نواب همایون شاهی ، از حضرت نظام الدوّله العلیه قوام الملکة - السلطانیه سراجا و هاجا قاسما تفرس انواع خدمتگاری و استیشام روایح قابلیت و طاعت داری به نسبت ملازمان عالی نموده و افعال بر از اورده ایافته ، سابقة التفات بر قامت بخت او انداخت و به عطیه خلعت خاصه و اسپ با

۱- از اینجا متن باقلمی غیر از قلم اصلی نوشته شده است .

زین نقره و تاج دولت و رجوع خلیفة الخلفائی سر افتخار به فلك دوار رسانید و در خدمت اعلای خانی روانه گیلان و مناشير سلطنت و طسوامیر حکومت به توقيع آليوماً كملتْ لَكُمْ دِينَكُمْ مزين و مسجل گشت و نواب عالی پای عزم به رکاب معاودت آورد و رکاب عالی از منزل اردو به راه سلطانیه کوچ به کوچ متوجه گیلان گشت . نظم :

آن را که پای بود نداد این طلب ز دست

وانکس که چشمداشت در این ره به پا نرفت
چون از خط آب گرم نواب عالی فراغت یافت به پس اخان که الکه موروث و ملک قدیم است، نزول جلال و حلول اقبال واقع شد و آن ولایت از نور قدم مو اکب همایون ، زیب و زینت یافت .

پیکان تیز خبر مراجعت ، در حدقة چشم مخالفان سلطنت و اعدای مملکت از مژه افزون تر جا گرفت و رعایا و رعیت بر مقتضای «وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَاداً» و ایضاً «وَلَوْ شِئْنَا بِعَشْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ ذَدَدِرَا» از نوید طلوع رایات همایون فرحنان و شاد کام شدند. از پس اخان آفتاب جلالت به حرکت در آمد و به سمت الرأس دیلمان به منطق «خَالِدِينَ فَيَهَا حَسَنَتْ مُسْتَقْرَأً وَمُقَاماً» ثابت اللواگشت و فیض عام بر جمیع انان رسید و احوال ملک و ملت بروفق نظام انتظام پذیرفت و چشمۀ نوال - زلال عدل و رافت به خلق رسید و از مشرب عذب احسان به مضمون «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ وَعَلَى أَشَايَكُلَّتَه» سیراب گشتند.

فصل [شانزدهم]

[در] بیان مقدمات بنای قلعۀ مبارکه سی هزار و قصۀ قتل
شاهی بیک خان در دست نواب شاهی و فتح خراسان
به تاریخ سنۀ ست عشر و تسعماهی

جوهر ذات مقدس اعلای خانی که بی تردد مثابه عقول فلکی و نفوس

ملکی است ، به رکوب رفرف فکر و بدرقهٔ صفائی توجه به گرما به^۱ مایل گشت و عروج به مراجع عقل کامل کرد واز لوح حافظه سطوری که ضابطهٔ خیال درباب بنای قلعهٔ سی هزار بود ، برخواند و به مقربان بارگاه و امرای جلالت پناه از طوطیه و بنیان آن آگاهی داد که قبل از این به جمع آوردن آلات و اسباب و مصالح و معدات قلعه امر شده بود. کیفیت اطاعت گماشتنگان بدین امر مشغول نگشته . مطیعان درگاه و خدمتگاران بارگاه ، زبان به نعمت خدایگان جهان سپاه ظل الله برگشادند و به گوش مستمعان بارگاه جلال صدای فرمان بری رسانیدند که طاعت داران خطه سلطنت ، از سرعت امضای امر قضا نفاذ چندان معدات و مصالح بنای قلعه جمع آورده اند که ساحت قلعه به حدی تضییق یافته که سروران و سرداران را که کار فرمایان قلعه اند ، بستر جز خاک و گچ و بالین جز سنگ و چوب نیست .

نواب عالی خانی از استماع این معنی زبان به تحسین برگشاد و حسن این خدمت بغايت مستحسن افتاد و رکاب همایون متوجه بنای قلعه شد و به طالع میمون اساس کنگره های قلعه فلک ارکان در زمان محازات جرم کیوان به درجات میزان نصیعت و وضعی نهادند^۲ و مبنای این بنای مبارک به دوازده برج تقسیم فرمودند و در هر برج شرف عالیه و عمارت متعالیه بنانهادند و به همه رکن بیوت موزونه مرفووعه مشید طرح انداختند و اتمام هر برج و رکن به عهده سردار الکهای نهادند و رکاب عالی از آن مقام متعالی مراجعت به خیر فرمود و در مدت سه سال متواالی به عنون باری سمت استكمال یافت .

حسابات قلعه به مرتبه ای [رسید] که آبروی سد اسکندری می برد واز غایت ارتفاع ، دست در کمر سپهر می زند و در جنب چشمۀ روان حیات رسان

۱- معنی عبارت روشن نیست . ۲- معنی عبارت روشن نیست .

دجله و فرات جوی خرد^۱ می‌نماید و حوضش آب کوثر را منسخ می‌سازد
و طاق دروازه‌اش طباق طاق کسری در طی نسیان می‌آورد. بیت:
تبارک الله از این قلعه سپهر آثار

که از نظاره وی خیره می‌شود ابصار
اتفاقاً در آن سال هوای بیلاق موافق مزاج مبارک افتاده بود . از آن
جهت کواكب کامرانی تا غرّه ماه فروردین که نوروزگری است به‌بیت—
الخلافة دیلمان مقیم دولت شد . بعد از شکست هوا و هوس بیلاق ، طبیعت
مبارکه را هوس گلگشت سطوحات مخضرة فرحناك گیلان که کسوت ثیاب
سدس خضر[[۱]] دربر داشت گشت و سبزه این مراد بر حدیثه خاطر اعلای خانی
دمید . بدین عزیمت روز دیگر که بیت :

چرخ کحلی سرمۀ شب را به میل زر سرخ

همچو کحالان کشیده اندر دوچشم آفتاب

مواکب همایون از راه لیل متوجه رانکوه شدند و چند وقت در آن
قلعه مبارکه روزگار به خوشدلی گذرانیدند .

در این اثنا خبر رسید که حکام [مازندران] ایلچی جهت تجدید عهد
و تأکید مواثیق به دریافت شرف نفاذ ملازمت فرستاده ، در راه‌اند.

علت تامه بنیان اختصاص و بنای موالات عارضی حکام مازندران ،
در آن اوان این بود که ایشان را رجاء ارجاع رکاب همایون به سلامت
از اردو متیقن نبود . مثنه این تردد که از خاطر رفع دیدند و لوای جلال
خسروی را ثابت الاقبال دریافتند ، طریق [اطاعت] امر را شعار روزگار
گردانیدن لازم دانستند .

چون ایلچیان رسیدند ، خدام علیه ایشان را دیده ، سید شریف را

همراه ساخت و به مازندران فرستاد، تاوظاییف عهد و میثاق به تقدیم رسانید
چون عزیمت توجه لا هجان تصمیم خاطراشرف بود، تعاقب جایز نشمرده، متوجه
لا هجان شدند.

اهل ملک، نور حضور تشریف رکاب همایون را روشنی صبح بخت
دانسته، همه را اشجار بهار امانی تازگی یافت.

در این مذاق از سرحد خبر بشارت سمات فتح آیات رسید که غبار
عصیان و شرار طغیان شاهی بیک خان از تندباد حمله دلاوران محو و متلاشی
گشته و نسیم ظفر از مهб عنایت الهی وزیده و حدائق مراد شاهی دمیده.

بیت:

بنفسه بر ورق گل دمیده شاه مرا

زمانه فتح دگر داده پادشاه مرا^۱

بعد از دوروز ایلچی شاهی پادشاهی رسید و فتح نامه‌ای که متنضم قتل
شاهی بیک خان بود آورد. بیت:

فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه هنوز

به مشام دل و جان رایحه فتح رسید

به نقاره شاد کامی اعلان واجب دانستند. چند روزی ایلچی را نگاه

[داشت]ه، وظایف رعایت به تقدیم رسانیده، حوصله آرزوی او را به عنایت
پر کرده متسلی روانه گردانید.

فصل [هفدهم]

ذکر ولادت حضرت شاه و شاهزاده عالمیان سلطان سید
علی کیا طول الله تعالی عمره فی خل و ایله به تاریخ سنّة
ست عشر و تسعمائیه

۱— این بیت قافیه نداد.

ُقل هوا و خشونت برودت بیلاق که ذهن دراک اعلای خانی دریاقت،
 از سبک روحی ، طبیعت مبارکه مایل هوای قشلاق شد و به دولت ازلی
 استقامت بله‌هجان فرمود و مخدره تدق عصمت و جلالت که چون فلک حامله
 گوهر نجم سعادت بود ، با وجود گران باری حرکت بغایت متعذر بود . در
 مجال موضعی که بی‌ظنون ملال شایسته وضع و تخفیف حمل باشد ، بهتر
 از چاک رود که عمارت مبارکه و بساتین معموره از احداث [معمار] طبع
 جد بزر گوار غفران شعار بود ، موقعی و مولدی نبود . با لضروره معتمدان
 حضرت ، چاک رود را محل سراپرده عظمت^۱ گردانیدند و منجمان دانسara
 مترصد نیر سلطنت و متربق زمان ولادت ساختند تا در رعایت ساعت تیغظ
 احتیاط دقایق فرو نگذارند و صورت مسرت و شادکامی که مصور ازلی در
 ایجاد و ابداع ذات آن مظہر العجایب نقش کرده باشد ، بر عالمیان محظوظ
 و مستفیض کردند و از فسرط نشاط و سرور ، دلهای مخلصان پرحضور
 و گوهر دعای عمر و دولت ازالسته و افواه منشور شود .

بر نمط نسق ، بعد از چند روز ، به ساعتی فرخنده و طالع خیسته ،
 ماه منیری که به برج شرف در نقاب جرم خورشید سپهر جلالت و پرده
 اشعة عظمت بود ، به افق سلطنت و شهریاری طالع گشت و هلال آسا
 انگشت نمای فرح و شادکامی و رونق فزای غبত و کامرانی ایام شد و
 در شاهوار از صدف بهجهت مستخرج آمد و به درجه شرف ، افسر سلطنت
 گشت و در چمن سروری و گلبن بستان خسروی . شعر :

گلبن «أَفْبِتَهُ اللَّهُ فَبَاتَ حَسَنًا»

بردمانید سپهر از چمن جاه و جلال

از بی خوابگهش در ازل آراسته‌اند

مهد فیروزه افلاک بـه انواع لـل

مژده دهنـدگـان این ولـدت و رـسـولـان هـدـیـه اـین نـوـبـاـوه باـغ وـلـایـت
و رسـالت، بدـو طـلـوع بـدر مـنـیرـرـا نـشـانـه مـقـدـمـه حـرـکـت سـاخـتـنـد و بهـسـرـعـت
حـرـکـت، سـبـقـت اـز فـلـک الـافـلـاـک گـرـقـنـد و مـژـدـه تـحـفـه مـنـزـلـت رـا وقت طـلـوع
آـفـتـاب بهـمـقـام اـقبـال لـاهـجـان، بهـمـسـامـع جـلـال رـسـانـیدـند. زـمـيـن و زـمان اـز
ورـود اـين فـيـض مـسـتـفيـضـن گـشـتـنـد و غـلـغـله و آـواـز تـفـير و نـعـره بهـطـبـقـات نـهـفـلـكـ.
نظم :

آـسـمـان سـاخـت در آـفـاق يـكـي سورـچـه سورـ؟

كه اـز آـن سورـ شـد اـطـراف مـمـالـك مـسـرـور
و مـقـربـان قدـسـى اـز استـمـاع آـن بهـسـامـع در آـمـدـنـد و زـهـرـه باـ دـسـتـيـارـان
انـجـم بهـمـرـاقـقـت اـفـوـاج هـرـدـم، الحـان سـرـاي طـربـ شـدـنـد. بـيـت :
سمـاعـى مـىـرـود در مـجـلسـ ما

كه مـىـرـقـسـنـد باـ هـم مـسـت و هـشـيـارـ
ده شبـانـزوـزـكـه حدـبـدارـي چـشـم خـوابـآـلـود اـطـفال و دـهـه چـلـه نـشـينـانـ
كـبارـ اـخـيـارـ است، ليـلـاـ و نـهـارـاـ سـرـاـ و جـهـارـاـ، اوـقـاتـ بهـعـيشـ و عـشـرـتـ
گـذـشتـ و حـضـرـتـ اـعـلـاـيـ سـلـطـانـيـ اـبـوـابـ خـزـائـنـ گـشـودـ و دـسـتـ عـطاـيـاـ بهـ
انـعـامـاتـ، وـسـبـعـ سـاخـتـ. جـهـتـ اـدـايـ شـكـرـ و سـپـاسـ و شـكـرانـهـ حـضـرـتـ
منـعـ، بهـشـكـافـ سـجـونـ و آـزـادـي بـنـديـانـ جـنـايـتـ مشـحـونـ معـنـيـ «مـنـ آـعـتـقـ
رـقـبـتـهـ آـعـتـقـ آـللـهـرـقـبـتـهـ مـنـ آـلنـارـ» شـعـارـ رـوزـگـارـ سـاخـتـنـدـ و طـوـيـهـايـ فـزـونـ
ازـانـدـيـشـهـ عـقـلـ تـرـتـيـبـ دـادـنـدـ و حـكـامـ و سـلاـطـينـ و اـمـرـايـ صـاحـبـ تمـكـينـ و
صـغـارـ وـكـبارـ مـسـلـمـيـنـ خـطـهـ گـيلـانـ وـ كـوـهـسـتـانـ زـمـيـنـ، بـدـيـنـ مـژـدـهـ دـادـنـ، نـقـدـ
جانـ نـثـارـ قـدـمـ مـبـارـكـ هـمـاـيـونـ گـرـدـانـيدـندـ وـ درـ تـمامـتـ الـكـهـ وـلـايـتـ وـ شـهـرـ،

مردم به صرافت خود بنای عیش و شاد کامی ، به خوب ترین وجهی نهادند و اسباب طرب مهیا گردانیدند [و] بهدف ونی و نقاره و می مطلق العنان بودند.

شعر :

از پی تهنیت آیند ملایک چو ملوک

به در خسرو اعظم ز سر استعجال

تساکندا زهره نثار قدم میمونش

در انجم به ترازو کشد از بیت الممال

رأی مبارک اعلای خانی که چشمۀ حیات رسان و عقل کاملش خضر دائم البقا است ، چون به نور یقین ، دولت نواز چرخ کهن دریافت ، همچنانچه از ویرانی خاندان سلطنت بنای عمارت عالی به تازگی نهاده بود ، به تجدید اسامی شریفة آباء و اجداد کرام عظام المرحوم بالمرحمة الملك - العلام واجب شمرد و به احیای آن دستور ، میمنت عظیم فراگرفت و اسم مبارک آن در شاهوار افسر مملکت و سلطنت ، سلطان سید علی کیا نهاده ، تا از ثمرة نهال اقبال دولت و بختیاری آباء و اجداد عظام متمنع و برخوردار و بردوام باشد آللهمَّ متنَّ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بِقَائِمِهِ ، شعر :

در مقامی که نهد خنگ فلک سیر تو نعل

ماه نو جای ندارد بجز از صفت نعال

باش تا غنچۀ اقبال دماند گل بخت

باش تا طایر این بیشه برآرد پروبال

باش تا کنگره افسر گردون سایش

شود انگشت نمای همه عالم چو هلال^۲

۱— در اصل : نکند . ۲— تا اینجا متن با قلمی غیر از قلم اصلی نوشته

شده است و متن یک برگ سفید دارد.

باش تا باز کند بال همایونش پر
 عالمی را شود از سایه او فارغ بال
 و ان سه نوباوۀ عزو شرف وجاه که هست
 همه با خیل و حشم آمده در ظل ظلال
 نقد احمد حسن و نور محمد و رضا(?)
 جمله از طینت پاکش شده در مهد جلال
 خسرو اداد کن و شکر به شکرانه آنک
 همه چیزی به تو دادست خدای متعال

[فصل هیجدهم]

ذکر عهد و میثاق نواب سلطانی با حضرت میر عبدالکریم
 و آقا رستم به تاریخ سنّه [سبع عشر] و تسعماهه
 بعد از کفاف مهم سور و اتمام حضور شرف ولادت شاه و شاهزاده
 سلطان سیدعلی کیا، رکاب همایون از لاهجان به رانکوه متوجه گشت و آن کشور
 از فر حضور شریف، نور سرورو بهجهت از سرگرفت.
 چند روزی که او قات مبارکات برنهج ازمان گذشته به نشاط گذشت،
 سید شریف با ایلچی میر عبدالکریم و آقا رستم از مازندران مراجعت نمود
 و قواعد عهد و شرایط میثاق که با حکام و سلاطین سمت تأکید یافته بود،
 معروض داشت و صورت تعهد آقا رستم، به اصلاح ذات بین و امتزاج
 طرفین بیه پس و بیه پیش و ایلچی را بدین مهم فرستادن هم تمهد نمود.
 حضرت سلطانی خانی به فکر دوربین و نور یقین، بیت:
 خوانده از چهره امروز نقوش فردا
 دیده از روزن آغاز لقای انجام
 دانسته و تحقیق فرموده که سر رشته این خیال از دست صلاح و

صواب اندیشان رفته است . اما بنابر رعایت خواطر سلاطین مازندران که در آن او ان حدیقه دوستی و گلستان یک جهتی فیما بین حکام مازندران نظرتی تازه گرفته بود ، ایلچی خود همراه ایلچی آقا رستم به بیهق پس فرستادن از صلاح وقت دور ندید .

چون ایلچیان صحبت امیره دریافتند و سخنان مصلحت آمیز آقارستم به گوش امیره رسانیدند ، الحان صلح ، سامعه امیره درنیافت . بعد از دریافت تلقین ، مذاق صلح به کامش تلخ آمد و بهنا کامی ، ایلچی آقارستم را عاید گردانید .

نواب عالی امل مکذوب آقا رستم را در این ماده که از جانب امیره مأیوس دید ، امنیت عقد عهد که آقا رستم مستعدی بود ، به اسعاف مقرنون گردانید و بنیان عهد و اساس یک جهتی با حضرت میر عبدالکریم و آقا رستم سمت تأیید یافت و حوصله مقاصد ایلچیان را به عنایات خسروانه مملو گردانید ، روانه ساخت .

چون ایلچیان به پاسگاه میر مرحوم رسیدند ، خبر موت آقا رستم شنیدند . ایلچی آقا [رستم] از خیال رفتن باز گشت و آستان فلك شان اعلای خانی را مرجع و باز گشت خود ساخت و ایلچی حضرت میر عبدالکریم را باد پای توجه به جانب مازندران سریع رو شد .

حضرت میر عبدالکریم چون نخل آرزوی خود را به برصغیر رسیده دید ، به استصواب اعلای همایون ، به قرینه و وسیله عهد سابق ملک بهمن ، از او کجکه طلبید و سپاه خود را معد ساخته ، متوجه تسخیر ساری گشت و آقامحمد فرزند آقا رستم را از ساری اخراج نمود و از شجره مطلوب ثمرة مقصود حاصل کرد و برخوردار و حاکم تمام ولایات مازندران شد .

[فصل نوزدهم]

شرح حالاتی که از گردش زمانی و ادوار فلکی
حادث گشته بود به تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعماهی

نواب اعلای سلطانی که غرق گرداب خدمات پادشاهی شاهی بود ،
از فتح جدید خراسان که نصیب غازیان نصرت شان شاهی گشته ، قاضی
عبدالله را با پیش کشی های لایقه ، به رسم تهنیت فتح ، از راه مازندران به
طرف خراسان روانه اردو ساخت و به سبب بعد مسافت ، صورت تقصیر
در آئینه ضمیر نواب شاهی بنمود .

نواب سلطانی که از لاهجان نهضت جلال فرموده ، متوجه دیلمان
گشت ، هوای تلال سردسیر اردوی سامان که طبیعت مبار که بدان معتمد بود
خطاط کشید و آن مقام از اطناب خیام ، به او تاد خلود و دوام ، مزید احتشام
یافت .

ایلچی همایون شاهی رسید و ترجمان تقصیر و تهاون پرسش و ارسال
مشتلق خراسان دویست تومن طلبید که امرجهان مطاع از این تعلل به همه
مالک جاری گشته است و زمان ایفاء ترجمان را بغايت مضيق گردانیده وزبان
معدرت بدین معنی کوتاه ساخته و به این مرمر مضائقه را به اطاعت امر متحتم
الامتثال محال دانسته اند . سیل فرمان برداری لازم دانید تا به تأدیب بلیغ
متأذی نگرددند .

چون نسق اوامر و نواهی پادشاهی شاهی در جمیع امور باقضا مشابه
و محاذی و با لطف و قهر حق مشترک و توأم بود و در تاثیر و تاثر به همه
ابدان ساری و در تمام ممالک جاری . بیت :
خط فرمان تو طغرای مناشیر قضا

حکم دیوان تو امضای مضاء قادر است

امراي عالي مقدار گردون اقتدار اعلايی از تفسير آيات عجایب آثار غرایب شعار فرامين مجدده عاليه شاهيه بغايت عاجز و پريشان و متفکر گشتند که مشرب عالي و همت وسیع نواب شاهی را قوام بغايت بلند است و از چشميه سار طبیعت دائمها نهر زلال عظمت زاينده است و نه در خور مزارع مضيقه اهالي گilan است و زياد از مقدار و امكانيت اين ممالك با وجود توادر وتالی ابر بی شفته ، تخم اين مطلوب به بر مقصود رسيدن، در غایت اشكال و گردن فرمان بدین معنی نرم کردن ، از حد صعوبت متجاوز ، چه در ما قبل جهت دفع فتن و محن متحمل تحملات محترعه نجميه و امراي شاهيه گشته ، قرض فرضی که ممکن بود از تجار شهری و غريب تفصیری نرفته وبه خزيyneه موروث و مكتسب دست رسی نیست و اهل ملك را هر لحظه به تا واجب رنجانيدن ، خارج صلاح و بپرون از حدود عدل و انصاف است و در حديث اوامر اعلاي شاهي در گوش جان کردن از لوازم . بعد از تردید احتمالات ، نواب سلطاني چون چاره ای بجزوجوب اطاعت تدبیری ندید ، على اي حال امر جهان مطاع را بر حیثيات صلاح ممالك راجح شمرده ، طرح سره زرو گاوه زر به ممالک انداختند تا ايلچي همایون متسلی گردد و جهت استدعا ، واستغفا تحف و هدايا معذ و آماده ساخته ، تسليم ايلچي معتمد عليه کرده ، روانه اردو ساختند که شايد عريضه عنذر بهموقعي قبول افتاد .

در اين اثنا خبر رسيد که اردوی همایون شاهی متوجه عراق شده است ايلچي اعلايی که به اردوی شاهی رسيد و ساحت آستان روپه مثال را به لب ادب بوسيد و درهای نياز ثار بارگاه فلك کردار کرد و بدین استدعا ، زيان استغفاي تفصير خدمت برگشود ، هاتف لطف شاهسي ندای اجابت نياز را به گوش مراقبان و متصدان رسانيد و نشان حياتشان از منهل عنایت نشان شاه پادشاه زمان ، به زلال روان فرمان قضا جريان درباب تخفيف مؤونت

صد تومان از تحمیل دویست تومان به مزارع مراد روان شد.

حضرت قاضی عبدالله چون همراه اردی شاهی از خراسان به سمنان رسید، به سرعت سعی اقدام سبقت از همراهان گرفت و شرف ملازمت اعلای خانی به سمام دریافت و احوال به عرض رسانید که ایلچی شاهی در باب عزیمت تسخیر بیه پس در راه است و به خدمت خواهد رسید.

نواب اعلای خانی اعلام سلطنت به دیلمان ثابت الاقبال گردانید بعد از چند روز فرزند میرزا علی طشویری - الوبیک نام - که قورچی خاصه شاهی بود، به دیلمان، سعادت ملازمت حاصل کرد و جهت نواب سلطانی کمر خنجر طلا و خلعت شاهی آورد و فرمان واجب الاذعان به نفاذ رسانید که عزیمت شاهی به تسخیر بیه پس جزم است. لشکر معد ساخته، منتظر باشید که دم بدم غازیان مبارک قدم، با شمشیر تیزدم به سروقت بیه پسیان می آیند. حضرت اعلای خانی چون در این باب مبالغه دریافت، بواسطه تأکید یک جهتی و توافق حکام مازندران سید شریف را بدین معهم فرستاد تا ایشان نیز در معدات اسباب جنگ تقصیر نکنند.

نواب عالی الوبیک را خلعت خاصه و جایزه بی اندازه داده روانه ساخت، ورکاب همایون به چاک رود تشریف فرمود.

در آن او ان بکاول شاهی به قدغن تهیه نمودن لشکر رسید، ارقام طاعت داری که در کتاب اخلاص محرر بود، به مطالعه نواب شاهی رسانیده، مصحح بکاول روانه گردانید و از منزل چاک رود چون قمر، سریع حرکة شد و به برج سلطنت رانکوه تحويل فرمود.

در این مابین خبر رسید که زینل یک و دیوعلی به عزیمت تسخیر بیه پس به قزوین رسیده اند. از این خبر آتش خوف امیره زبانه کشید و چون دود سراسمه شد و والده و فرزند خود - امیره دجاج - را با پیش کشیها روانه

آستان بوسی شاهی گردانیده، طلب عفو و درخواه غفران نمود.
نواب شاهی نیز ملتمس ایشان را مبذول داشته، از جریمه امیره
درگذشت و لشکر فرستادن بر طرف کرد و آتش فتنه‌لشکر کشی فرونشست.

[فصل پیستم]

ذکر تحمیلاتی که نواب شاهی بسلطانین و حکام مازندران
فرموده بود در تاریخ سنّه [سبع عشر] و تسعمايه

در ماقبل مذکور گشت که حضرت میرعبدالکریم فرصت فوت و موت
آقارستم را مختنم شمرده، آقامحمد را از مازندران اخراج فرموده بود.
چون آقا رستم در حین حیات خود مال و جهات و تعلقات لانهايت جهت
ضرورت روزگار و زادعاقبت فرزندان مضبوط و محفوظ گردانیده، دل بدین
مقصود زنده و دیده بدین آرزو بیدار می‌داشت.

آقا محمد بعد از وفات پدر، بخت خود را خفت و ملک و دولت از دست
به دست رفته دریافت. از آن حیثیت که سلطانین زاده و وارث ملک نبود، رعایا
و رعیت بدو رغبت نمی‌نمودند و تابع او نمی‌شدند و براو گردنمی‌آمدند. دست
دراند و خته و طارف و تالد نهاد و مبلغی از تحف و هدایات سلیم ایلچی خود نمود
و روانه اردوی همایون شاهی گردانید تا به قدر وسع مال تقبل نموده، الکهای که
در دست تصرف آقارستم بود، به حکم شاهی در تحت فرمان او در آید.

ایلچی که سده آستان علیه شاهی را تلیم شفاه عبودیت ساخت و هدایا
و پیش کشی گذرانیده، رجاء خود را به ملازمان درگاه جهان پناه رفع نمود
اشارت کفات دیوانیان اعلیٰ به تقبل مال، شرف نقاد یافت. ایلچی آقامحمد
نوبت اول دو هزار تومان را رقم قبول گردانید. مقبول نواب بارگاه رفیعه
نیفتاد. وزرای عالیات به صنعت معاملات و مضایقات بیست و چهار هزار
تومان را رقم کلک قضا مثال دیوان جلال ساختند. آقا محمد که تحمیل آن را

تحمل نداشت و از مرتبه تجمل و مقدار امکنیت خود زیاد و افروز دید ، بهمظنه تخفیف مال و سلامتی مآل ، آستان فلک مثال شاهی را قبله حاجات و کعبه مرادات دانسته ، بدین عزیمت متوجه گشت .

حضرت میر عبدالکریم از تخیل خلل امور سلطنت و فساد احوال ملک و ملت به سبب آقا محمد ، متوجه آستان سد سدره مثال شد تا به ابطال مدعاوی آقا محمد کوششی نماید و به بی سرانجامی نکشد و در سلطنت شریک پیدا نشود .

حضرات عالیات امرای پادشاهی به کثرت خزاین و دفاین طرفین علم - اليقین داشتند و حصول آنرا نقد خود پنداشتند . تنازع مدعیان راغنیمت شمردند و اهمال و اغفال محال دانسته ، به اعمال اخذ و استطلاع چندان غنایم از کف غنیمان ربوتدند که فهم در اک از ادراک حد و تخمین آن عاجز می آمد . بعد از حصول نقود و وصول این مقصود و اخذ خزاین نامحدود به تحمیلات غیر محصوره ، ملک مازندران را به دو بخش قسمت کردند : یک حصه را به حضرت میر عبدالکریم و یک حصه را به آقامحمد رجوع نمودند و هریکی را صد سوار جهت تحصیل بقیه مال همراه ساخته ، روانه مازندران گردانیدند تا آنچه تقبل کرده‌اند بی کسور ، به خزانه عامره واصل گردانند .

[فصل بیست و یکم]

ذکر وصلت اعلای سلطانی با ملک کاووس و آمدن صاروپیری
به حدود قزوین نوبت دوم به عزم تسخیر بیهق و شرح
محاربه شاه پادشاه با سلطان سلیمان شاه رومی به تاریخ سنۀ
عشرین و تسعماه

چون ذات عدالت صفات اعلای جهانی مظہر عنایات نامتناهی و

آینهٔ مرحمت الهی بود و امتعهٔ نفیسهٔ مکارم و مروات و مخمل اخلاق حمیده و نقود اطوار پسندیده، متاع بازار طباع و مقبول امصار دلها و صدای روح افرای یک جهتی و خوش خوئی و نسای نغمات ملایمه بر بطن موافقت و دوستی مستحسن آذان و اسماع انوار هدایت از پرتو آفتاب عنایت «وَلِكَنَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» بر مناظر خاطر حضرت ملکی خصال فلکی اقبال ملک کاوس بن ملک اشرف - ملک تاج الدوله - افتاد. و از استشمام فوحات عنیر عنایات خسرو برو بحر دماغ اخلاصش معطر و مشام اعتقادش معنبر شد. از یافت راحت این روحات تشویق به تحصیل مقدمات و داد و اتحاد زیاده بر ازمنه ماضیه‌گشت و تحف نیاز را پیش برد داد و ستد و معاملهٔ مرادات ساخت و به امید حصول مرابحة دولت وصلت و سرمایهٔ سعادت قرابت، دست آمال بهاذیال اقبال کعبه مثال خسرو بلامثال زد ولاکی اخلاص، نثار باریابان خدمت همایون کرد. لعل آبدار اختصاص ملکی قبول خاطر معاملان بازار کشور خسروی آمد و نظر حقیقت بین در آینهٔ صدق و یقین و قوع صورت وصلت را محال ندیده، نقش نگین مودت ساخت.

چون صبح این مقصود از مطلع خاطر اعلای سلطانی طلوع نمود، نسیم بشارت قرابت از مهب عنایت وزید و بروجه عرایس مطالب حضرت ملک خصالی دمید واژ لب کوثر مرام، حظ تمام یافت و اختر اقبالش از فر مصادرت اعلای سلطانی به درجات اوچ صعود کمال گرفت و طرح سریسر سور به اساس بهجت و سرور مخترع گشت و از فرط غبত و حضور دیده اهل ملک پرنور و همه آسوده و مسرور گشتند.

در این اثنا فرزند خواجه‌علی - میر موسی جهانگیر - از اردوی شاهی رسید و اشارت عالی شاهی به نفاذ رسانید که حکم همایون شده است که جنود ظفر شعار شاهی به سرداری صاروپیری به حدود قزوین رسیده، عزیمت

تسخیر بیهپس جزم است سپاه اعلائی نیز مهیا و مراقب باشد که به اتفاق غازیان متوجه شوند و جهت حضرت سراجاً و هاجاً فاسماً للامارة نیز خلعت خاصه پادشاهی شاهی آورد و قامت بخشش به کسوت سعادت زینت تمام یافت.

بر نمط امر پادشاهی شاهی پرتو اشارت اعلای سلطانی در تمامی ولایات به جمع آوردن لشکر، نور فرمان برداری ظاهر گردانید. رکاب همایون از رانکوه متوجه گشت و از آنجا لوای عظمت به لسپو ارزانی فرمود.

در آن حین از سرحد خبر رسید که امیر هسیا و شاه - فرزند امیره رستم - که حاکم جیجان و رحمت آباد بود، از امیره تحاشی نموده، به صاروپیری ملحق گشته و از حدوث این صورت تزلزل عظیم در بیهپس ظاهر شده است. چون از مقدمه توجه، آثار فتوح ظاهر نمود، لشکری و سرداران را رغبت توجه افزود. ناگاه خبر رسید که سلطان روم سلیم شاه، به مقابله و محاربه نواب همان شاهی اقدام نموده، لشکر روم رسیده است و حکم شاهی به جمیعت لشکر در تبریز گشته. از حصول این امر عزیمت تسخیر بیهپس منفسخ شد و تمامی امرا و غازیان از طارم متوجه تبریز شدند و در مقام خوی و سلماس جنگ عظیمی واقع شد و چشم زخمی [نه] بروجه رجاء امرا و غازیان شاهی روی نمود و سلطان سلیم شاه لوای فتح به تبریز نصب فرمود، و دوشب توقف نموده، باز به طرف روم معاودت کرد و حضرت شاه ممالک پناه باز مقیم [مرکز] سلطنت و حکومت گشت.

[فصل بیست و دوم]

تذییل این تاریخ به تفصیل مکارم اوصاف وسعت اخلاق پادشاه
فایوق و سابق حکام اسلام سلطان احمدخان خلد ملکه
و سلطانه به تاریخ سنه [احدی عشرين] و تسعماهه

چون از غره صبا ، هلال دولت اعلای سلطانی به حد درجات اوچ
نشو و نما بدر سلطنت و جهانبانی [رسید] نسیم صبا شهرباری بر ریاض
ممالک می وزید و شهر وجودهمایون به آئین مفاخر و مآثر ، معمور و آبدان
و ولایت عقیده اش به انوار مظاہر عدل و احسان شاد و ریان ، و ذات شریفشن
آینه روزگار و محرر دفتر صفاتش ، تجربیات ادوار و ابدان زاکیه سبب نظام
جهانیان و زلال چشمۀ مرحمت و عاطفتش بهمه ممالک روان ، زمان دولت
مسعود میمون ، کارنامۀ سلاطین عالی مقدار واوان سعادت همایون ، دستور
حکام ذوی القدر . دیردانشور ضمیر که مهندس تقدیر تلمذی از تلامذۀ
حلقة درس او باشد . چون تفسیر ضبط و نسق بلدان ، تأیید و تعبیر احکام
حکام ماضیه و حالیه می کرد و به قلم قضا نفاذ اعمال طوایف امم ، سواد دفاتر
تقادیر مسی نمود و در میدان عقل و نقل ، گویی مهارت و حذاقت از فیلسوف
گردون می ربود و صبح مرام از نیز آثار اقلام می گشود و مهر سپهر صلاح
صواب از افق تدابیر چهرۀ مراد می نمود و ابصواب امور در مباری نطق و
بیان مفتوح و احوال عصور و دهور در مآثر کلک و بنان منقوح . از آن
حیثیت که آتش فتن حکام زمن افروخته و آثار احراق استدامت یافته و اوراق
دفاتر سلوک ممالک ابر و سوخته و خراج الکهه فرورفته و مهام انام ایام ازننسق
و نظام درافتاده بود ، ذهن مستقیم اعلای سلطانی خانی که مجدد قوانین بود ،
چون مضمون کلام «**كُمْ أَنْشَا فَلَمَّا بَعْدِهِمْ إِفْرَادٌ آخَرُونَ**» رامعاينه دید و بر
دفتر پریشانی روزگار اطلاع حاصل کرد ، اشراق «**فَسَارَ عَوْإِلَى مَغْفِرَةِ مِنْ**

ربِّکم^۱ فروغ بخش چهره اهل ایمان و نور افروزنده اسلامیان شده ، بر صفحهٔ صفاتی خاطر مبارک که جام جهان نما^۲ و مرآت حقایق آشیان است، صورت ضبط و نسق هر طایفه لایح و هویدا آمد و به نور معنی این بیت :

بدور چشم مکحول نظر در آینه کن

ببین که خانه مردم چرا شده است سیاه

به عین عقل ناظر اشیاء و امور رعیت و رعایا شد و اعتدال نوبهار طبع
مبارک که در بوستان جانها گلهای مهر می دمانید ، به وساطت خضر قلم تدبیر ،
ازدوات حیات بخش ضمیر ، بر بیاض خاطر خطیر نسق هر طایفه تحریر می کرد.

ایيات :

در ابتدای کون جهان آفریدگار

نام تو نقش کرد بدین نام پایدار

هر خصلتی که آن بگزید از جهان خرد

در طینت تو تعییه کرده است کردگار

از عقل برخور و جاویدزی از آنک

چون عقل کاردانی و چون بخت کامکار

رأی عالم آرا که بر کیفیت شو کت بیه پسیان بوسیله تقلید آستار ایان

به پیاده داشتن زیاده بر از منه خواقین گیلان دریافت و علت این تقلید به حکام

و سلاطین بیه پیش سرایت کرده دید و در زمان حکومت حضرت میرزا علی

امرای صاحب دید ، صد نفر پیاده نگاه داشته و در او ان خلافت سلطان سعید

شهید مغفور سلطان حسن ، امرای زمن به سیصد نفر رسانیده ، نقد این تقلید

به نظر کیمیای همایون تمام عیار بنمود و همت عالی در همه حال مقتضی

به بود و تکمیل دستور و تجدید قوانین بود . به طرز حکام بیه پس امراعلای

مطهر مقدس به پیاده داشتن نافذ گشت و قریب پنج هزار پیاده در سلک مرسوم -

۱- در اصل : جهان نما . ۲- در اصل : کاردان .

خواران انتظام دادند و مرسوم و مواجب ، از آنقدر مرات طرح کردند و
احوال لشکری اشراق(؟) عهد قدیم و محاسن ازمان گذشته، به اضیاف بازیافت
و حاصلات که بکلی معدهم و محاسبات دفاتر بر طرف گشته بود ، از یمن
پرتو اشعه شموس نسق و ضبط همایون ، به قرار سابق بازآمد و مجازی
امور برتر ادف و تجدد زمان رونق و طراوت افزود و فضله محلول نسق لوحه
خواطر و جدول کتاب ضمائر و کتابت دفتر عقاید گشت . ایات :

نسبت خوی تو بامشک نه رائی است صواب

بلکه سودای پراکنده و تدبیر خطاست
کلک بی رای تو حرفي نتواند بنگاشت

تیغ بی حکم تو یک مو نتواند پیراست
گاه در حل دقایق نظرت موی شکاف

گاه در کشف حقایق قلمت چهره گشاست
قاصرم در صفت گرچه به مدح تو مرا

هر سر موی براندم زبان گویاست
جامه‌ای بافته‌ام بر قد مدح تو ز موی

بعجز این جامه دیباکه به از صد دنیاست
آفتایی به تو گرم است مرا پشت امید

سرد باشد که کنم جامه موئین درخواست

[فصل بیست و سوم]

ذکر نقض عهد ملک بهمن با ملک کاووس و جانبین ملکیین
سعادت خدمت و شرف ملازمت اعلای خانی جهانی
به دیلمان مبارک در یافتن و شرح آداب تجدید عهد ایشان

همچنانچه قبل از این قصه عهد و میثاق نواب همایون با ملک بهمن
و ملک کاووس مشروح گشته و ائتلاف و امتزاج جانبین کشیده به قانون یک-
جهتی و راستی قرار گرفته و قسمت ملکی به تراضی طرفین به ثبوت پیوسته
بود، مکتوب شده است، چون مدت یک سال بر نهض قرار، صورت موافقت
تمادی یافت بعد از این به مخالفت انجامید و اتحاد به نزاع مبدل گشت.
از آن حیثیت که نامیه ملایمت و ملاطفت اعلای همایون، در حدائق عنایت
به تربیت امور ملکیین معظمهین به حد نشو رسیده بود و بهارستان محبت و
دوستی را به طراوت ریبع مكرمات و ملاطفات تازه داشتن بر ذمت همت
عالی واجب نمود تا فوحات نسیم راحات اخلاص مشام طسوایف ملوک
زمان را مروج دارد و اوراق نهال یک جهتی، از دست تطاول باد خزان
متغیرت ایمن ماند، از این جهت نواب اعلای خانی ایلچی را نزد ملک-
کاووس فرستاده، متخصص نقض عهد و متوجه سین مغایرت و مخاصمت با
ملک بهمن شد.

ملک کاووس از پاک ضمیری زبان اخلاص به اظهار اعتذار برگشود که
حسو خلاف از حشم بگوی و عناد ملک بهمن سربدر کرده و آثار مخالفت از
او ظاهر گشته است و گرنه بردباری و طاعت داری شعار و دثار من است.
رسول امین چون از خدمت ملک کاووس بازگشت و تبلیغ رسالت نمود،
نواب همایون که گوش و هوش ملک بهمن را به تلقین سخنان ملک کاووس
سمیع گردانید، ملک بهمن در جواب ایلچی همایون پیغام فرستاد که توقع

چنان است که مهم مارا به ما و اگذارند ، تا هر کدام که فروتر باشد ، زیر دستی نماید .

نواب اعلیٰ که لاف و گزاف ملک بهمن را از مرتبه و مقدار خود متباوز دریافت و تیزروی او را معلوم کرد که ره به سر منزل مقصود خواهد برد ، دست از اصلاح ذات البین بازداشت و به مجازات و مکافات تجاسر او شروع ننمود که زود خواهد بود که از نشأة بی خودی آگاهی یابد . بیت :

ترا به جنگ چه حاجت به ضبط کردن ملک

که رایت تو به فتح آیتی است نیک میین
 ملک کاووس که از سخنان گزار و لاف ملک بهمن اطلاع یافت ، کمر جد و جهد به مخالفت او در میان چست بست و لشکری آماده گردانیده به ناقل تاخت برد و نهب و غارت که دست داد تقصیر نکرده مراجعت نمود و به محاصیره هرسی مشغول گشت . اهالی قلعه که در مضيق محاصره ماندند ، از قلت آذوقه در ماندند که به ولایت کلاره رستاق دست رسی نبود و عمال تنکابن نیز منع آذوقه از ولایات تنکابن کرده بودند . بالضروره ملک بهمن دست عجز در دامن اعتذار زد و ایلچی خود را به تلافی و تدارک سهو و غلط خود به آستانه رفیعه فرستاد و استغفا و استشفاع کظم غیظ نمود . اما به مسامح جلال صورت معذرت مقبول و مسموع نیفتاد و پیغامی که در نوبت اول ملک بهمن عرضه داشته بود که کار ما را به ما باید گذاشت ، باز فرستاد که اکنون به شما باز گذاشته ایم .

ملک بهمن که حدت آتش غصب آفتاب سلطنت را پرتاب و محرق دریافت ، بغايت متفرق الاحوال و پريشان خيال گشت و في الفور برادر خود ملک گستهم را با اعيان نور جهت اظهار طاعت و اقرار ندامت و الحاج غفران ، به ملازمان على الشأن فرستاد و صحت راي رزين که در سخنان

گزار آئین ملک بهمن بر صفحهٔ خاطر مبارک همایون نقش بسته بود که از لاف خود زود خواهد بازآمد.

چون رقم قضا، تغییر پذیر نبود، ضمیر پاکخان عادل که محل جمعیت اهل دل است و رحم و شفقت شعار و دثار، عذرگناه را جز عفو شامل و لطف کامل دستگیر ندانست. از آن جهت لطف عفو کرامت امانی غفران ارزانی داشت و ایلچی معتمدی را جهت نسق ملک ملکیکن ودفع فتنه جانین و اصلاح ذات البین فرستاد که برنهجی که پیش از این نسق مملکت به وثوق عهد و ایمان مستحبکم بود، قرار دهند.

چون ایلچی همایون بدین عزیمت، صحبت حضرت ملک کاووس دریافت و اشارات به نفاذ رسانید، ملک عظیم الشأن را که عقل کامل‌ش در همه ابواب راه به مأمن صلاح و صواب می‌برد، با وجود داعیه انتقام ملک بهمن که در ضمیم ضمیرش بود، رد و قبول سخنان ایلچی رسول امین همایون بی مشافهة عالیه خارج صلاح و صواب شمرده، خود متوجه ملازمت آستان قبله‌شان شد.

ملک بهمن که از شروع به بصیرت ملک کاووس اطلاع یافت، خود از سر سرور، با اعیان و اکابر و اصاغر نور و تمام لشکری متوجه عتبه بوسی گشت. بیت:

پادشاهی که کمال شرف پادشاهیش

رونق مملکت بهمن و دارا^۱ آورد

هر کجا مرکب همت قدم عزم نهاد

دولت از چار طرف روی بدانجا آورد

۱— در اصل، کاووس بهجای دارا.

ملک کسری همه در قبضه فرمان توباد

که جهان باز نخواهد چو تو کس را آورد
 رأی صواب نمای صلاح فزای اعلای کامگار سکندر وقار که نفسیز
 سرا بر معانی آیات موافقت و دوستی و تعبیر نکات مبانی مصادقت و یکجهتی
 ملکین کرامین می کرد، سزاوار نشأة سلطنت و عدالت فراخور استعداد و
 استحقاق قدر و مرتبه ایشان، شرایط تعظیم و احترام فوق مایتصوره الاوهام
 واجب شمرده، وظایف استقبال مرعی فرمود و به تعظیم ضیافت حسب المقدور
 کرامت رعایت به تقديم رسانیدند.

با وجود آنکه از عصر ملک کیومرث تازمان این سلطنت، اگرچه حکام
 کجو دولت ملازمت آباء عظام و اعمام کرام اعلای خداوندگار سپهر احتشام
 را دریافته بودند، اما حکام نور به شرف ملازمت این خاندان مفترخ نگشته
 بودند و حاکم نور و کجو نیز تا آن غایت با همدیگر ملاقات و مکالمات
 نکرده بودند.

نواب اعلای خانی جهانبانی مجلس عالی زینت فرموده، ملکین
 معظمین [را] به صحبت نوازش نمود و یکی را به دست راست و یکی را به
 دست چپ جا داد. ساقیان سیم اندام به اقداح مدام صحبت گرم گردانیدند و
 مطریان، الحان سرای شدند و به نعمه داودی، معجز مسیح آشکار می کردند
 و به آوازی ورود خرمن صبر بر باد بی قراری می دادند و از مذاق اقداح
 دوستکامی، روح با روح آشنائی می یافت. از فرط سرور و نشاط اختر بر
 چرخ اخضر رقص و زهره با سعد اکبر رامشگر گشت. ساعتی بهمی یاقوت
 رنگ، زنگ کدورت از دلهای تنگ بزدودند و اوقات به شاد کامی و عشرت
 گذرانیدند.

بعداز فروغ مصباح صباح، به ساعتی که خسرو انجمناه لوای جلالت

و اعتلا بر منكب والضحی بر افراشت ، پرتو اشعة سلطنت بر احوال ملکین تافت و به نور مصالحه و معاهده مجدد ، قامت سعادت ایشان را مزین ساخت و به کمر شمشیر طلا و خلعت فاخر و اسپ مسرج محسود نیزین گردانید و بسان ممالیک ، چکمن طاعت بردوش و حلقه فرمان در گوش روانه ساخت .

[خاتمه]

چون فاتحه کتاب تاریخ به القاب همایون موشیح
بود خاتمه نیز به مدح ذات اقدس اعلای کامگاری
و شرح و بسط انشاء تاریخ خانی ختم گرده آمد

معدات غیبی و عنایات لاریی که در همه حال کافل صادرات افعال و اقوال حضرت اعلای خدایگان شده ، شرح آن چون فوق قابلیت قابلان زمان بود ، به حسب قابلیت به قدر الوسع ، ابواب خصایل حمیده را به انمودج و جیز ، در سلک ضبط در آورد و از کیفیت انشاء تاریخ آگاهی داد تا خوانندگان را وقوف حاصل آید و بصیرت افزاید .

کیفیت تمہید مقدمات آنکه چون بر مرایای صفاتی خاطر خدایگان جهان پناه ، سایه لطف الله که گوی کمال در انواع خصال از جهانداران ربوده و دلایل قدرت و کامگاری در اصناف آداب به جهانیان نموده [و] تمیز فضیلت انشاء و مزیت ترتیب قواعد املا ، چنان مبرهن بود که دقیقه‌ای برای مبارک پوشیدگی نداشت . چنانچه تمام فصول این کتاب را به مجرد یک توجه اقرار می فرمود و جملگی مقالات و حکایات را به ذهن دراک بسط می نمود و نهال عبارت را به ازهار وجاذت معانی زینت می داد و از زلال تمیز تقریر ، چشمۀ فصاحت روان می گردانید ، به حیثیتی که نکته‌ای از این کتاب و سطرنۀ از این تأییف بسی اطلاع و رخصت نواب همایون محرر و مکتوب

نشده و در سلک انتظام در نیامده، مبالغه‌ای که حضرت سلاطین پناه را به سرعت اتمام این مجلد بود، در ییلاق و قشلاق و تلال و وهاد، بنده خاکسار را از رکاب فلك قدر جدا نمی‌گذاشت و در سایه همایون همایون جامی داد و حوصله آرزو را از اطعمه مطبخ عنایات معمور و آبدان می‌داشت و زمان اهمال و امهال، در انشاء و فصول بغايت مضيق می‌فرمود. چنانچه انشاء هر فصلی غایت مافی الباب به سه روز به اتمام می‌رسید.

چون تمام امنیت نواب سلطنت پناه بدان مصروف و مدعی بدان معطوف بود که سیاق کلام و آغاز و انجام موجز و مختصر سرانجام یابد که راه اکثار ملالت انجام و عدول از آن موجب حصول مرام است «فَلَمْ أَجِدْنَا مِنْ إِسْعَافِهِ مِمَّا أَكْتَرَ حُوَّا وَيَصَا لِهِ إِلَى غَايَةِ مَا امْرُوا» از آنجهت عنان ارادت به دست اطناب نداد و بسط هر گونه سخن که چون حوادث ایام سروپائی ندارد طی کرده «خَيْرُ التَّلَامِ مَاقِلٌ وَ دَلٌ» به گوش اهل خرد رسانیده آمد. و رمزی از ناسازگاری ابنا و اهل زمان که هیچ کس را از وقیعت بدگوی خلاصی متصور نیست «فَيَا أَهْبَأَ قِصَّةً فِي شِرِّ حَبَاطُولٍ» گفته شد. نظام لا لی مادر و ناشر عقود جواهر، محمد همایون لازال متنسق النظام مامون العهد عن انصرام، صنوف مدائیح شاه سلیمان قدر رانیل مراد ساخته، سعی عاجزانه را براندازه وقوف نه فراخور مفاخر پادشاهانه به تقدیم رسانید. امید که به شرف استماع عز قبول یابد و نام و القاب همایون به سکه این خدمت تا منفرض عالم نقش دوام و ثبوت پذیرد: بیت:

هر آنکه خاتم مدح توکرد در انگشت

سر از دریچه زرین برون کند چونگین

افتتاح انشاء و کتابت این تاریخ در منتصف محرم الحسینی عشرین و تسمایه شروع پیوست و در منتصف صفر اثنی عشرین و تسعماهیه بعون الهی

و به دولت پادشاهی به دست ضعیف بندۀ کمترین و دعاگوی دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهجی به اتمام رسید . بیت :

بدانی گر از جان بد و بندگری که جان کنده ام تا توجان پروری
 خدای جهان را فراوان سپاس که گوهر سپردم به گوهر شناس
 اگر صاحب نظران نقصانی بینند ، امید که اصلاح فرمایند و در آینه
 کچ نمای بی بصران اگر در آید ، رجاء واثق که صورت سهو و خطأ ، به
 عین رضای نماید . الحمد لله علی اتمام نعمه و انعام کرم و الصلوة علی نبیه
 محمد و آلہ .

تبلیغات و نصیحتات و اضافات

همراه با

فهرست

صفحه / سطر

۱۵/۵ - مؤلف یاد آور شده است که در سال ۹۱۰ ه. ق. کارگیا سلطان احمدخان (۹۱۱-۹۴۳) پانزده ساله و در سال ۹۲۱ که سال تألیف کتاب تاریخ خانی است، بیست و پنج ساله بوده است. بنابر این او باید در اواخر سال ۸۹۵ یا اوایل سال ۸۹۶ بدنیا آمده باشد.

۱۶/۶ - سلطان حسین گوکی ظاهراً سلطان حسن گوکی است که نام او در صفحه ۸/۱۴ آمده است.

۱۶/۷ - اترک اشتباه و اترالک صحیح است.

۱۶/۸ - ظاهراً «ربقه» صحیح است.

۱۶/۹ - سفید پشنۀ انبو شیب تندی است که بر سر راه دیلمان، نزدیک دهکده انبوه است. در این جا راه به کنار رودخانه روبار سرازیر می شود. این راه که امروز به نام راه کلیشم معروف است، از کلیشم تا قزوین اذ محلهای ذیرمی گذرد: بران تله - نواخان - سیاه آب - سیا تله - آب دره - تله سبزی فروشان - اسفندچال - سفیدپشتہ - کربپی انبو - سکست (بضم دوسین) (گنداب) دوراه که راهی به کاکوستان و راهی به چنارک می رود - چنارک - کینگیرین - کماسار - احمد خوانی - سیردر - انگوشتک - الولک - نیاق دوراه - ترتن (فتح تاء و کسر راء و فتح تاء دوم) - اسماعیل آباد - صحرای قزوین - سرآسیاه - قزوین.

۱۶/۱۰ - کلمه شبگیر اگر سرهم نوشته شود بهتر است.

۹/۱۰۰ - قوسطین و پلار ظاهراً در قدیم دو دهکده نزدیک هم بوده‌اند. امر روز «قوسین‌لار» گویند و بر سر راه ماشین رو قزوین به رو دبار افتاده است. این راه از دو راهی دو کیلومتری شرق قزوین جدا می‌شود و از محله‌ای زیرمی گذرد: شنقر (بکسر شین و قاف) - میان بر - رشتقون (فتح راء و تاء) رزجرد (فتح راء و کسر زاء و جیم) - مرگ (بکسر میم) - خنجر بولاغ - قوسین‌لار - هریف (بکسر هاء) - قوسین رود - حسن آباد (از آبادیها رودبار که سمت چپ این راه می‌افتد)

۱۰/۱۰۴ - یلی ظاهراً «پلی» است که در گلکی به معنی پهلو است و در کتب سید ظهیرالدین این کلمه نیز آمده است.

۱۱/۱۲۷ - هزار سوار و پیاده رستم‌دار و گیلان به آب سفید رود غرق شده صحیح است.

۱۲/۱۳۰ - امیره هندشفتی صحیح است.

۱۳/۱۳۲ - به مرض آبله مفضی شد صحیح است.

۱۴/۱۳۴ - به پریشانی عباد مفضی گردد صحیح است.

۱۵/۱۴۴ - ظاهراً زر کا بازاء منقوط و راء مهمله و کاف صحیح است. در ص

۱۶/۱۴۲ - رزک‌هات، یعنی اراضی کثار رودخانه این آبادی.

۱۷/۱۴۲ - شمسه رود ظاهراً سمشه رود (فتح سین و کسر میم) صحیح است و حرف سین برشین مقدم است. این رود یکی از شعب کوچک پلورود است که از سمت چپ نزدیک دهانه خروج آن از دره‌های کوهستانی بدان می‌پیوندد.

۱۸/۱۴۸ - سلطان مراد فرزند یعقوب ییگ بن حسن ییگ صحیح است. این مرد از سلاطین آق قویونلو است که ابتدا در سال ۹۰۳ و برای دومین بار در سال ۹۰۷ به تخت نشسته است.

۱۹/۱۵۶ - به رسم یک جهتی صحیح است.

۲۰/۱۸۳ - ظاهراً گرجیان با گاف صحیح است و آن ناحیه‌ای بوده است میان گیلان و تونکابن.

۲۱/۲۰۲ - دختر امیر کیا گوکی صحیح است.

۲۲/۲۲۶ - حمزه و حسین و علاء الدین و جلال در اینجا به نام برادران گیونخوانده شده‌اند و در ص ۵/۲۱۷ به نام فرزندان میر گیو معرفی شده‌اند اگر میر گیو پدرشان، پسری نیز به نام «گیو» داشته است. این نسبت صحیح است و باید

عبارت ص ۷/۲۲۶ چنین تصحیح شود: و فر زندان گیو – حمزه و حسین و علاء الدین و جلال – بودند. و ما در فهرست «گیو» ص ۲۲۶ را ذیل میر گیو آورده‌ایم.

۱۸/۲۲۹ – سوره چان با ج سه نقطه صحیح است زیرا در صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ نسخه اصلی با حرف چ آمده است.

۱۳/۲۳۱ ظاهراً «جلال الدین مگس رودباری» صحیح است و علامت نسبت بهجزء دوم کلمات مرکب می‌چسبد. مگس رودبار قسمتی از خاک رودبار قزوین است.

۱۹/۲۳۳ – گیو حمزه اضافه مقلوب نظری احمد خانه یعنی خانه احمد است. زیرا می‌دانیم که حمزه از پسران میر گیو از کستامیران سمام است.

۱۲/۲۳۸ – کیا هند سه راب نیز اضافه مقلوب و در زبان گیلکی مستعمل است ظاهراً سه راب پسر کیا هند است زیرا کیا هند پدرش مدتهاست که در دستگاه کیائیان گیلان بر سر کار است.

۱۰/۲۵۰ – ما صدقش صحیح است.

۱۳/۲۵۲ – میرحسین اسوار ظاهراً شخصی غیر از میرحسین بازی کیا است. میرحسین بازی کیا خواهر زاده سلطان عباس است و در ص ۱۷/۲۳۵ این امر تصریح شده است. اگر میرحسین بازی کیا متاخر بود و مامنی نداشت و روی بدغازیان کرد چطور شد که میرحسین اسوار را به قتل آوردند.

۱۹/۲۵۳ – خبر چیزی گری ظاهراً اشتباه و خبر چی گری صحیح است.

۱۹/۲۵۹ – اختجاجیان به شکل اختجاجیان نیز دیده شده است.

۱۷/۲۶۴ – ظاهراً قضیه لشتشاه صحیح است.

۳/۲۸۲ – گردآگرد رکاب عالی استاده صحیح است.

۲۰/۲۸۵ – ظاهراً گرجیان با گاف صحیح است که ناسیخهایست میان گیلان و تنکابن دشتی و کوهستانی.

۲۱/۲۸۷ – بر طبق خاطر، سدید، سپهسالاری سمام به برادر خود صحیح است یعنی پس از کلمه «خاطر» نیز وقف لازم است.

۲۲/۲۸۷ – ظاهراً گرجیان با گاف صحیح است.

۱/۲۹۱ – معنی «اطلاقه جیقه اقار» روشن نشد.

۱۶/۲۹۱ – مردم جوستان اورا ندیدند یعنی ندیده گرفتند و اهمیتی بدو ندادند.

۱۹/۲۹۱ - شرستان تنکابن یعنی شهرستان و شارستان تنکابن. ظاهراً خرمآباد که سابقاً «بلده» می‌گفتهند و امروز «قلاغردن» می‌گویند مرکز تنکابن بوده است. و در این کتاب هرجا «تخت تنکابن» می‌نویسد منظور شهر خرمآباد و قلاگردن امروزی است.

۱۶/۲۹۲ - معنی عبارت «که اینست که سلطان هاشم رسیده» یعنی هم اکنون و همین حالا سلطان هاشم رسیده است و در ص ۱۸/۲۹۳ «اینست که سلطان هاشم می‌رود» نیز به همین معنی است.

۱۹/۲۹۳ جومادریهادر. درصورتیکه رسم الخط کتاب را در نظر بگیریم «چومادریهادر» باج سه نقطه نیز ممکن است خوانده شود.

۳/۲۹۳ - «سنگهوبیر» لغت ویر در گیلکی به معنی گذار و گذرگاه رودخانه است.

۱۹/۲۹۴ - تکسب با تاء منقوط صحیح است.

۵/۲۹۹ - علام الدین تولم جلال الدین حسام الدین تاکنون علام الدین تولم حسام الدین و علام الدین حسام الدین تولم و علام الدین تولم حسام الدین رانکوئی داشته ایم. نام این مرد علام الدین و پدرش حسام الدین و اصلاً از طایفه تولم است که در خاک تولم گیلان ساکن اند و چون به مقام سپهسالاری رانکوه رسیده است بدرا نکوئی نیز شهرت پیدا کرده. ظاهراً جلال الدین نام جدا و است که با زمیل ف به رسم خود برنام پدر مقدم کرده است.

۳/۳۰۳ - حضرت سراجا منظور سراج الدین قاسم است که در این وقت سمت وزارت کارگی سلطان احمد خان اول را داشته است و در صفحات ۲/۳۰۴ و ۲/۳۰۵ و ۱۳/۳۰۵ نیز به شکل حضرت سراجا مؤلف از او یاد می‌کند.

۱۰/۳۰۳ - رجن به کسر راء صحیح است.

۹/۳۰۵ - «در شب قصد سدید» صحیح است.

۱۱/۳۱۷ - خلیفه شاه محمود بدون اضافه خلیفه بدشاه محمود صحیح است.

۲۱/۳۴۴ - «وتعصب از دین بودن مسئله‌ای است مشهور» معنی این عبارت روشن نیست.

۱۰/۳۳۳ - در متنه نخسه «محمد سوره چان محمد» است. این نام به دوشکل در این کتاب آمده است: «محمد سوره چان» و «سوره چان محمد» ممکن است محمد اول یا محمد ثانی هریک را زائد به حساب آورد.

فهرست

نامهای کسان، نامهای جایها، نامهای تبره‌ها و خاندانها

«الف»

- ابراهیم شاه بیک (سردار سپاه یعقوب بیک
که به کمک امیره رستم آمده بود) —
۲۰
- ابونصر (سپه‌سالار گرجستان و برادر کوچکین
سدید) — ۲۸۷
- ابهر — ۴۱
- اتراك = ترک — ۲۳—۲۲—۲۱ — ۴۶—۴۳—۲۳—۲۲—۲۱
- ۱۲۴—۹۹—۷۸—۵۹—۵۸—۵۷—۴۷
- ۱۸۸—۱۴۵—۱۲۹—۱۲۵
- احشام پاپلو — ۹۸—۹۷
- احشام میر حسینی — ۹۸—۹۷
- احمد [کارگی‌میر...] — ۲۱۷
- احمد بن کارگیا یحیی [کارگیا...] — ۲۲۷—۲۲۷
- ۳۱۸—۲۵۶
- احمدخان [سلطان...] (پسر سلطان حسن

«آ»

- آب کوثر — ۳۶۹
- آب گرم — ۳۶۷
- آدم علیه السلام — ۴
- آذربایجان — ۹۹—۷۸—۵۷
- آردوی سامان — ۱۴۹—۱۴۸—۱۵۰—۱۳۵
- ۳۷۶—۳۵۸—۲۴۱—۲۴۰—۲۳۹
- آزنو (محلی نزدیک قلعه نور) — ۸۲
- آستارا — ۱۰۵—۹
- آستارا بیان — ۳۶۶—۱۰۵—۹
- آستارا بیان — ۳۸۳
- آسیابه رود — ۳۸—۲۶
- آق آقاج (دهکده‌ای بر سر راه سلطانیه) — ۴۱
- آمل — ۹۵—۷۱—۶۷—۴۹
- آهن رو دبار (محلی در سواوه کوه) — ۵۰
- آیه سلطان — ۱۰۲—۹۸—۹۷—۵۸—۵۷

اسوار [حاجی ...] (سپهسالار لشتهاد و برادر علی حسام الدین چپک) - ۳۲۹ - ۳۳۴-۳۳۱	اول) (= خان احمد) - ۱۳۳-۷-۵ - ۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶
اسوار بهادر (سپهسالار خرگام) - ۲۲ - ۸۲-۸۰	احمد تکابنی [سید ...] - ۲۶۹ - ۳۰۰
اسوار محمدک - ۲۲۰-۲۱۹ - ۱۶۶	احمد دیلمی قزوینی [میرزا ...] [ملا ...] - ۹۶ - ۱۷۵-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۸
اشتل - ۱۶۶	احمد قصاب لاهجی [خواجه ...] (پدر ملا حسام الدین) - ۲۹۸-۲۷۰
اشرف [ملک ...] (حاکم رستمداد) - ۴۸ - ۳۰۸-۲۳۰-۹۵-۹۱-۸۸-۷۵-۶۶ - ۳۰۸-۳۴۲-۳۱۲-۳۱۰-۳۰۹ - ۳۸۱-۳۶۰	احمدک [میر ...] (سراسرت همایشہ سلطان عباس) - ۲۲۰-۲۱۹ - ۱۵۷-۱۰۸-۱۰۵-۱۰۱
اشرف بیک (از امرای سلطان مراد که بعد از تابع میرزا علی شد) - ۱۱۱-۱۰۰ - ۱۱۱-۱۱۷	ام ز ذات العیاد - ۳۵۶
اشکور = شکور.	اروشکی (از دهکده‌های دیلمان) - ۲۸۰
اصفهان - ۱۸۶-۱۸۴-۱۴۱	ازبک - ۳۶۵
الموت - ۱۹۵-۱۴۹-۱۱۱-۸۹-۳۵ - ۲۷۵ - ۲۵۶-۲۵۵ - ۲۴۳-۲۰۵	ازنا - ۱۶۶
. ۳۴۷-۳۳۶-۳۳۴-۲۸۸-۲۸۲-۲۷۶	ازدها اوپند (از تیره‌های ساکن در لشتهاد) - ۳۲۹
الو بیک (فرزند میرزا علی طشویری) (قرچی خاصه شاه اسماعیل اول) - ۳۷۸	اسپچین (از دهکده‌های تنکابن) - ۲۱۱ - ۲۹۲-۲۸۵
الوندیک (از تیره‌های حسن بیک) - ۹۷ - ۱۰۸-۱۰۴-۹۸	اسپه‌ران (در پای قلعه لمسر است) - ۱۴۷
امامزاده حسین (شاهراده حسین در قزوین) - ۰۵۴	استراپاد - ۳۶۶-۹۶-۶۷-۹
امراي باراني (مرسوم خواران ميرزا علی) - ۱۱۸-۱۱۱	اسحق [اميره ...] - ۲۹-۲۸-۲۷-۲۳ - ۱۰۷ - ۱۰۶-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰ - ۱۲۸-۱۱۵-۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۲۱۹-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹
امير [مولانا سيد ...] (از نتایج سید ابراهیم کیا مفتی و فرستاده میرزا علی نژدمیرزا)	اسماعیل [شاه ...] - ۱۰۱-۹۱-۸۱ - ۲۲۲-۱۴۸-۱۰۸-۱۰۳-۱۰۲ - ۲۳۶-۲۲۴

- محمد آسترائی) - ۱۹۸-۱۰۴-۱۹۹ - . ۳۴۶
- امیر کیای گوکی [کارگیا...] (حاکم گوکه و کیسم) - ۲۰۲-۸۸-۸۵-۸۴-۲۹ - . ۳۴۵-۳۳۶-۳۲۶ - ۳۰۷ - ۲۸۴
- انبوه (دهکده‌ای بر سامان رودبار و دیلمان) . ۱۴۷-۷۴-۵۹ - . ۳۵۷-۳۴۹-۳۴۸-۳۴۶
- انزد (دهکده‌ای در آبریز سفید رود) . ۴۷
- انعام قزوین (فتح الف) - . ۹۸
- انوز (فرزند امیره رستم کوهدمی) - ۱۷ - . ۱۰۷-۱۰۶
- انوز [امیره ...] (فرزند کارگیا احمد بن کارگیا یحیی) - ۲۲۷-۲۲۸-۲۵۶ - . ۲۵۷
- اوان (بضم الف از دهکده‌های رودبار) - . ۱۶۳
- اوچی ییک (از ساکنان قلعه شمیران) - . ۳۳
- ایاز غلام - ۲۲۹ - . ۲۳۳-۲۲۹
- ایرج [ملک...] (فرزند ملک جهانگیر حاکم رستمدار) - . ۸۱
- ایمیلک (برادر میرحسین شکوری) - . ۲۰۸
- ایمل کنده (امل کنده امروز) - ۱۱۳ - . ۲۵۹
- «ب»
- بارفروشیدیه (بابل امروزی) - . ۷۱-۵۰
- بازدشت - ۱۷۳ - . ۲۶۳-۱۷۳
- باغ اروشکی (باغی در دهکده اروشکی
- دیلمان) - ۲۸۱ - . ۲۸۱
- باغ حسام الدین - ۱۰۴-۱۰۸-۱۰۸ - . ۱۵۰-۱۰۸-۱۰۴
- بال ایملک شکوری - . ۲۰۸
- باوسودان (از دهکده‌های حسومه لشته‌شاه) . ۳۲۹
- بجاره پس - ۱۳۸ - . ۱۳۹
- بداق ییک پرسیلیمان ییک - ۳۷-۳۸ - . ۳۸-۳۷
- بدیع الزمان میرزا (حاکم خراسان) - . ۶۷-۶۷
- برادر زاده اسوار بهادر - . ۸۰-۸۲
- برادر کره بوسعید رانکوئی - . ۲۲۶
- براهیم [سلطان...] (از سران شیخ حیدر از بطن دختر حسن ییک) - . ۱۰۲
- براهیم کیای حاجی محمد شکوری (سپه‌سالار گرجیان) - ۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۹۴-۲۲۹ - . ۲۴۰-۲۹۹
- بر بخار فرخزاد - . ۲۳۱
- بزم سرسواده کوه (امروزگاروک گسویند) . ۴۸
- بغداد - . ۳۲۲-۳۴۵
- بکرییک (از امراء یعقوب ییک) - . ۲۶
- بوبکر طهراوی - . ۳۱۷
- بوسعید [امیره...] (عم امیره حسام الدین) . ۲۶۱
- بوسعید [سلطان...] (فرزند میرحسین بازی)

. ۳۴۰-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸
 - ۷۳-۷۲-۷۰-۶۶-۶۵-۲۰ -
 یه پس -
 - ۱۰۴-۹۰-۸۹-۸۸-۸۲-۸۰-۷۴
 - ۱۱۵-۱۱۳-۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۷
 ۱۲۷-۱۲۴ - ۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۱۶
 ۱۴۳-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۱-۱۲۸
 - ۱۸۴-۱۶۸-۱۵۴ - ۱۵۱ - ۱۵۰
 - ۱۹۷-۱۹۲-۱۹۱ - ۱۸۸ - ۱۸۷
 - ۲۵۷-۲۲۲-۲۱۴ - ۲۰۵ - ۱۹۹
 - ۲۶۳-۲۶۲-۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸
 - ۳۰۰-۲۹۸-۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۶۴
 - ۳۵۳-۳۵۱-۳۳۶ - ۳۳۱ - ۳۳۰
 ۳۸۴-۳۸۲-۳۸۰ - ۳۷۸ - ۳۷۴
 - ۱۱۵ - ۱۱۳ - ۱۱۲ -
 یه پسیان = یه پسیه - ۱۱۳ -
 - ۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۱۸
 - ۱۳۶-۱۳۳-۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵
 - ۱۴۴-۱۴۱-۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۸
 - ۱۸۱-۱۷۱-۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۴۵
 - ۳۷۸-۳۳۷-۳۲۴ - ۱۹۳ - ۱۹۰
 . ۳۸۴
 یه پسیه = یه پسیان - ۳۳۹
 یه پیش = روه پیش = گیلان یه پیش
 - ۱۲۲-۱۲۱ - ۱۰۸ - ۲۰ -
 - ۱۴۳-۱۳۹-۱۳۶ - ۱۲۹ - ۱۲۸
 - ۱۷۱-۱۷۰-۱۶۷ - ۱۵۳ - ۱۵۱
 - ۳۲۵-۲۹۸-۲۶۱ - ۱۹۱ - ۱۸۰
 - ۳۷۴-۳۵۱-۳۳۸ - ۳۳۰ - ۳۲۷
 . ۳۸۴

کیا و از خواهرزاده‌های سلطان عباس) ۲۷۵-۲۳۵ -
 بوسعید [سلطان...](حاکم سوق بلاق) - ۱۴۸-۵۶
 بوسعید [ملک سلطان...](برادر ملک اشرف
 حاکم رستمدادار) - ۳۱۲-۲۳۰
 بوسعید میر (سپهسالار کوچسفهان) - ۱۱۱
 - ۱۲۵-۱۱۹-۱۱۸ - ۱۱۳ - ۱۱۲
 - ۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷ - ۱۲۷ - ۱۲۶
 - ۲۱۴-۲۱۱-۱۹۳ - ۱۷۱ - ۱۴۱
 - ۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷ - ۲۲۳ - ۲۲۰
 - ۲۴۲-۲۴۱-۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۳۰
 - ۲۵۲-۲۵۱-۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۵
 . ۲۵۶ - ۲۵۴ - ۲۵۳
 بهادر [آقامیر...](سالار سپاه کوچسفهان)
 . ۲۹۸-۲۵۹
 بهادر حمزه گیلانی - ۲۸۰-۲۷۷
 بهمن (از سلاطین کیانی) - ۳۸۸
 بهمن [ملک...](فرزند ملک یستون بن ملک
 جهانگیر رستمدادار) - ۳۴۰-۳۱۱
 - ۳۴۷-۳۴۴-۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۱
 . ۳۸۸-۳۸۷-۳۸۶-۳۷۵
 یرام ییک - ۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۴ -
 - ۱۹۵-۱۹۳-۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰
 . ۲۶۰-۲۲۹-۱۹۶
 یستون [ملک...](فرزند ملک جهانگیر حاکم
 رستمدادار) - ۹۱-۹۰-۸۳-۸۲-۴۹ -
 ۲۶۹-۲۶۸-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲
 - ۲۹۲-۲۹۱-۲۹۰ - ۲۸۵ - ۲۷۴

<p>پیر محمد [قاضی...]- ۱۳۲ . پیله فقیه - ۳۳۱ . پیله میر طالش - ۲۳۳ .</p> <p>«ت»</p> <p>تاج‌الدوله [ملک...](حاکم رستمداد) - ۳۸۱-۱۷ . تاج‌الدین [کیا...](سردار لشکر شکور و فرزند کیا هند) - ۱۶۴-۱۴۰-۱۷ - ۲۳۳-۲۰۸ . تاج‌الدین قاضی (سردار سپاه میر عبدالکریم) - ۱۹۰ . تاریخ خانی تأثیف علی بن شمس‌الدین بن حسین لاهجی - ۵ . تاجیک - ۱۳۸-۱۲۱ . تبریز - ۳۸۲-۹۸-۹۷-۳۶ . ترک = اترک - ۱۳۸-۱۲۳-۱۲۱ . تنکابن - ۶۷-۵۱-۴۸-۱۹-۱۸-۱۳ . -۹۱-۸۹-۸۸-۸۰-۷۹-۷۵ - ۷۳ . -۱۶۵-۱۳۹-۹۶-۹۵ - ۹۴ - ۹۳ . -۲۰۲-۱۷۱-۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ . -۲۱۱-۲۱۰-۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ . -۳۳۹-۳۲۹-۲۹۹ - ۲۹۱ - ۲۶۷ . .۳۸۷-۳۵۷-۳۴۷-۳۴۰ توپچی رویی - ۸۸ . توران شاه [پاشا...]- ۲۳۳ . تسولاوه روبدنه - ۱۱۱ - ۱۳۸ - ۲۵۹ .</p>	<p>«پ»</p> <p>پاسگاه شیوه زان (میان شیرود و رانکوه) - ۲۹۲ . پاسگاه‌میر - ۳۷۵-۲۹۲ . پاشا [کیا...](سپه‌سالار سمام) - ۷۲-۵۸ . پاشجا (از نواحی شمالی لاهجان) - ۱۵ . ۱۵۴-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۱-۸۲-۱۶ . .۳۴۷-۳۳۵-۲۵۹-۲۰۵-۱۸۳- پاشجایی - ۸۲ . پاکده = پاکدیه (از دهکده‌های عمارلوی امروز) - ۶۰ . -۲۲۶-۲۲۴-۲۲۳-۶۰ . -۲۵۵-۲۵۱-۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۶ . .۲۷۶ . پای شتر (شاعری استرابادی) - ۲۰۵ . .۲۹۶ . پره‌نشین رو در - ۲۹۲ . پساخان (ناحیه‌ای بر سر راه آب‌گرم به دیلمان) - ۳۶۷ . پشتاراه (راهی از دیلمان به رانکوه) - ۳۶ . پشتکوه (ناحیه روبار و الموت و طلقان امروزی) - ۱۶۷-۱۰۳-۸۰-۴۱ . .۳۲۶-۳۲۴-۳۲۲ . پل سفیدرود - ۲۹۳-۲۶۳-۲۵۹-۲۵۸ . پل لنگرود - ۲۹۳ . پلورود - ۱۴۲ - ۲۹۲-۱۴۷ - ۳۳۴ . .۳۴۸ . پل هندوان (= هندوانه پردسر) - ۲۵۹ .</p>
---	---

جهانشاه بیک - ۴۱-۴۲-۴۳.

جهانشاه شکوری - ۱۶۲-۱۶۳.

جهانگیر (فرستاده دربار شاه اسماعیل اول)

فرزند خواجه علی میرموسی) - ۳۸۱.

جهانگیر [ملک...] - ۷۵-۷۳-۶۷-۱۷-

-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰ - ۷۹

.۳۱۱-۲۶۸-۹۱-۹۰-۸۸-۸۷-۸۶

جهانگیر [میرزا...] (فرزند میرزا جهانشاه) -

.۵۶-۵۵

جیجان - ۱۰۹-۱۰۷-۲۴-۲۲-۲۱ - ۱۰۹

. ۳۸۲-۱۸۹-۱۴۳-۱۲۱

((ج))

حاکرود (از دهکده‌های سام) - ۱۰-۵۶ -

. ۳۷۸-۲۰۳-۱۶۸-۱۴۷

چال (از دهکده‌های بلوک رامنده) - ۱۹۵

. ۲۳۱-۲۲۷

چشا (از دهکده‌های دیلمان) . ۲۸۰

. ۳۶۲

چشم‌حیب سلطانیه -

چلپا بیک میرخلخال - ۱۸۷-۱۹۰-۲۶۰

چلیندان (از تیره‌های ساکن تنکابن) -

. ۲۶۷

چولاب کیسم - ۱۲۴

چومادر بهادر (خلابر و رستر رانکوه) - ۲۹۲

. ۳۳۴

چومادر ناصر کیا (خاناده و رستر لاهیجان) -

. ۸۸

. ۴۶۰

((ج))

جالهسر (امان‌گاهی در سرحد بیهق و بیه-

پیش) - ۲۲ -

جام خانه (کاخی در دیلمان) - ۲۸۲

جامه خانه - ۲۸۷

جانباز (برادر کرده بوسعید رانکوئی) -

. ۲۱۷

جرس (دهکده‌ای در آبریز سفیدرود) -

. ۴۷

جلال (از کستانه‌های سام پسر میرکیو) -

. ۲۲۶-۲۱۷

جلال الدین [کیا...] (خاناده و رستر دیلمان

فرزند کیار کا بزن کشیج دیلمانی) - ۲۲۷

- ۲۴۲-۲۴۱-۲۳۹-۲۳۶-۲۳۵ -

. ۲۴۳

جلال الدین [کارگیا...] (فرزند کارگیا

محمد) - ۲۵۶-۲۲۹

جلال الدین مگس رودباری - ۲۳۱

جمشید فرخزاد - ۱۱۹

جنده رودبار (بیلاق گرجیان که امروز جنت

رودبار گویند) - ۱۴۷

. ۲۱۱-۲۱۰

جوستان (از دهکده‌های مشهور طلاقان) -

. ۲۹۱

جوشن بیک میرقراباغ - ۱۸۷

- حسن [امام...] عليه السلام - ۲۳۲ .

حسن [خواجه...] - ۱۹۵ .

حسن [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کیا) - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۲۹ - ۱۱۵ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۷۷ - ۷۴ - ۷۳ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۳۴ - ۱۲۹ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۵۱ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۳ - ۱۷۱ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۹۷ - ۱۹۵ - ۱۹۳ - ۱۹۱ - ۱۸۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۲۱۶ - ۲۱۴ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۴ - ۲۲۲ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ . ۳۸۴ - ۲۶۷ - ۲۳۵ - ۲۲۵ - ۲۲۴

حسن [شیخ...] (برادر شاه اسماعیل اول) - ۹۱ -

حسن [کیا...] [کارگیا...] (سبه سالار اشکور) - ۳۰۵ - ۲۹۹ - ۲۲۸ .

حسن [کیا...] (برادر زاده کیاهند) ۲۱۶ .

حسن [میر...] (فرزند بزرگتر کارگیا امیر کیای گوکی) - ۳۰۷ - ۲۸۴ .

حسن آباد (از دهکده های رودبار که تا امروز بر جای است) - ۷۳ .

حسن آقا - ۸۹ - ۸۸ .

《CCD》

- حجاجی بیک - ۵۸-۵۷

حسام الدین [امیره...] (اڑ سلاطین اسحاقی
گیلان) - ۱۴۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۴۲-

- ۱۳۳-۱۴۹-۱۳۹- ۱۴۹-۱۵۳-۱۵۱-
- ۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷- ۱۶۶- ۱۵۴-
- ۱۷۰-۱۷۹-۱۷۳- ۱۷۱- ۱۷۰-
- ۱۸۹-۱۹۳-۱۹۲- ۱۹۱- ۱۸۹-
- ۲۰۵-۲۱۴-۲۰۶- ۲۰۵- ۱۹۸-
- ۲۴۰-۲۶۴-۲۶۱- ۲۶۰- ۲۵۹-
- ۲۹۸-۳۰۷-۳۱۸-۳۲۲- ۳۲۶- ۳۲۴-
- ۳۲۴-۳۳۰- ۳۲۹- ۳۲۶- ۳۲۴-
- ۳۴۵- ۳۴۴- ۳۵۰- .

حسام الدین (سپهسالار پاشجا) - ۸۲

حسام الدین (برادر کالجار) - ۲۵۲- ۲۵۴

حسام الدین [کارگیا ...] (فرزند کارگیا
محمد) (خاناده ورسترا هجان) - ۱۴-
- ۸۴- ۸۵- .

حسام الدین تولم = تولم حسام الدین =
حسام الدین تولم = حسام الدین تولم

جلال الدین = تولم جلال الدین حسام
الدین - ۴۸-۵۰-۵۲-۵۱-۵۵-۶۲- .

. ۶۳-۶۷- ۲۲۷- .

حام الدین چپکوند - ۳۲۷

حسام الدين قصاب [ملا...] (پرسخواجه احمد
قصاب لاهجی) - ۲۶۵-۲۷۰-۲۹۷ . ۳۰۰-۲۹۸

حسین اسوار دیلمانی [میر...] (از اعیان درگاه سلطان حسن) - ۱۸۵ - ۲۲۶
 - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۶ - ۲۳۵
 . ۲۵۲ - ۲۴۳ - ۲۴۲
 - ۲۵۲ - ۲۴۵ - [میر...]
 . ۲۷۵
 حسین یاک علی خان - ۷۲ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۳
 . ۲۵ -
 حسین یاک الله - ۳۱۵
 حسین جمال الدین لمسری [کای...] (سپه سالار لمسر) - ۰۴۸۸
 حسین درگه سلادرشکوری [میر...] (سر کرده پیادگان اشکور) - ۳۳۱ - ۳۲۹
 حسین طالغانی [میر...] = میرحسین طالغان (سپه سالار طالغان) - ۳۱۰ - ۲۹۱
 حسین کیسمی [سلطان...] - ۱۴۷
 . ۲۰۴ -
 حسین مقاضی لا هجان [فقیه...] - ۱۶۰ - ۵۶
 . ۳۶۵ -
 حضرت امیر = علی بن ابی طالب عليه السلام.
 حمزه (از کستامیران سمامی و پسر میر گیو)
 . ۲۳۳ - ۲۲۶ - ۲۱۷
 حمزه [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کایا) - ۱۰ - ۷۷ - ۷۸ - ۲۴۹ - ۲۳۴
 . ۳۱۷ - ۲۵۴ - ۲۵۲
 حمزه [میر...] (از قاتلان سلطان حسن) - ۰۲۶
 حمزه گیلانی [پهادر...] = پهادر حمزه گیلانی

حسن بیک (پسر علی پسر قرایولک از سلاطین آق قویونلو) - ۱۴۸ - ۱۰۲ - ۹۷
 حسن خالدار قزوینی [میر...] - ۱۸۵ - ۰۲۸۰ - ۲۷۷
 حسن علی (از مقربان درگاه شاه اسماعیل) - ۰۲۵۰
 حسن کاردگر [میر...] (فرستاده ملک جهانگیر نزدیمیرزا علی کایا) - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۸۷
 حسن کایا [قاضی...] (فرستاده میرزا علی نزد آقا رستم و میر شمس الدین) - ۶۶ - ۶۵
 حسن کیادیه - ۰۲۵۹
 حسن کایا کائیچ (از اعیان نائل) - ۰۸۵ - ۰۸۷ - ۰۸۶
 حسن گوکی [سلطان...] - ۰۱۶ - ۰۱۵ - ۰۱۴
 حسین [امام...] عليه السلام - ۰۲۳۲
 حسین (از کستامیران سمامی و پسر میر گیو) - ۰۲۲۶ - ۰۲۱۷
 حسین [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کایا) - ۰۱۸ - ۰۱۵ - ۰۱۰
 حسین [قاضی میر...] (از قضاة قزوین) - ۰۵۴
 حسین [ملک...] (حاکم رستمداد) - ۰۷۳
 حسین [میر...] (فرزند کارکایی یحیی تکابنی) - ۰۲۹۹ - ۰۲۳۵ - ۰۲۱۱ - ۰۲۰۵
 حسین [میر...] (فرزند میر عضد) - ۰۱۱۰ - ۰۱۱۵ - ۰۱۱۳ - ۰۱۱۲
 حسین [میر...] (فرزند بال ایملک شکوری) - ۰۲۰۸

«۵»

- دارا (از سلاطین کیانی) - ۳۸۸
 دارالسلام = بغداد - ۳۵۶
 دارالمرز (از آستانه استراپاد) - ۹
 ۲۳۴-۲۲۷-۲۰۷-۱۹۸-۱۰۶-۷۵
 -۳۱۲-۲۹۱-۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷
 . ۳۶۶-۳۲۲
 دافجا - ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۸-۱۲۱-۱۱۸-۱۲۲
 . ۲۵۹
 دیاج [امیره ...] (فرزند امیره حسام الدین از سلاطین اسحقی گیلان) - ۳۷۸
 دیاج [امیره ...] (پدر امیره علاء الدین) - ۱۳۰
 . ۱۸۰-۱۳۱
 دیاج جاکول - ۲۸۵
 دیاج شکوری - ۲۸۰-۲۷۷
 دیاج شوک - ۱۸۵
 دجله - ۱۵۲-۳۶۹
 دختر امیر کیای گوکی - ۲۰۲
 دختر لله یک - ۱۸۶
 دده یک (سردار سپاه رستم یک که به کمل سلطان حمزه آمده بود) - ۸۸-۷۸-۷۷-۸۸-۷۸-۷۷
 . ۱۰۹-۲۹۲
 درگزین - ۱۹۵
 درویش یک (سرکرده لشکر بدیع الزمان میرزا که به کمل میرزا علی آمده بود) - ۶۷
 دره سر - ۳۴۸
 دریا وک - ۳۶۰-۷۴-۷۳-۲۶-۲۳-۲۶

حیدر [شیخ...][سلطان...] - ۱۰۱-۱۰۲

«خ»

- خبرچی گری - ۲۵۳-۲۱۷
 خراسان - ۵۶-۳۶۷-۳۶۵-۶۷-۳۶۶
 . ۳۷۸-۳۷۶
 خرزویل - ۲۳
 خرشتم - ۳۳۳
 خرگام - ۱۶۶-۲۲-۱۶۸-۱۹۰
 خشکه بخار - ۱۱۲
 خشکه روود - ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱
 خلیخال - ۱۸۷
 خلیفه سیدعلی (ایلچی امیره حسام الدین) - ۳۴۵
 خلیل [سلطان...] (والی عراق) - ۱۰
 خلیل یک (از امراه سلطان مراد) - ۱۰۰
 خلیل کوتی - ۵۰
 خواجه علی [سلطان ...] (از پسران شیخ حیدر از بطن دختر حسن یک) - ۱۰۲
 خوارشاه [کیا...] (خاناده ورست دیلمان) - ۲۲
 خورمهلات - ۱۱۷-۱۱۶-۲۹-۲۷-۱۴۰-۱۳۹-۲۵۷-۱۷۳-۱۷۱-۲۵۹-۲۵۸
 خوش ازدام یک (از امراه دربارشاه اسماعیل اول) - ۳۶۴
 خوی - ۳۸۲
 خیرجیان (طرفداران و خویشان علی جان) - ۲۸۰

دیده دوشاب (ازدهکده‌های رودبار که تا امروز برقرار است) - ۱۴۲	- ۱۸
»	. ۳۴۵
ذوالنون (ایلچی شاه اسماعیل اول) - ۲۰۱	- ۳۵۸
۰۲۰۴-۲۰۲	دزماشین (قلعه‌ای در پشت لیوما) - ۲۳۲
ذوالقدر - ۳۱۵	دشت کربلا - ۲۷۴
»	دشت کیتم (بضم تاء دوم) - ۳۶۳-۳۶۴
رانکوه (از نواحی دشت گیلان) - ۱۴-۱۵-۱۶	دوسن آقا (حرم الله یاک) - ۲۳۹
- ۱۳۰-۱۱۳-۸۵-۸۴ - ۱۸ - ۱۷	دیالمه = دیلمانیان - ۱۶۴
- ۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲ - ۱۳۸ - ۱۳۵	دیله شکور - ۱۴۳
- ۱۶۳-۱۵۷-۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۴۷	دیسام - ۱۴۵
- ۲۰۳-۱۸۱-۱۸۰ - ۱۷۸ - ۱۷۳	- ۱۶-۱۴
- ۲۲۷-۲۱۴-۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۷	دیلمان (ناحیه کوهستانی گیلان) - ۵۶-۵۲-۴۶-۴۱-۳۵-۲۷ - ۲۲
- ۲۴۵-۲۳۵-۲۳۴ - ۲۲۹ - ۲۲۸	۱۴۷-۱۳۸-۹۰-۷۸-۷۱-۵۹-۵۷
- ۲۶۹-۲۶۷-۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱	- ۱۶۴-۱۶۳-۱۶۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹
- ۳۰۷-۲۹۹-۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۲	- ۱۷۱-۱۶۹-۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵
- ۳۲۸-۳۲۳-۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۰۹	- ۱۹۵-۱۹۰-۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۷۳
- ۳۴۷-۳۳۳-۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۲۹	- ۲۴۳-۲۳۵-۲۱۶ - ۲۰۷ - ۱۹۸
- ۳۵۶-۳۵۳-۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۸	- ۲۸۸-۲۸۵-۲۷۵ - ۲۵۵ - ۲۵۱
. ۳۸۲-۳۷۸-۳۷۴- ۳۶۹ - ۳۵۷	- ۳۲۵-۳۲۴-۳۰۹ - ۳۰۷ - ۳۰۳
راه آمل - ۹۵	- ۳۶۹-۳۶۷-۳۵۸ - ۳۴۲ - ۳۲۶
رآه بهر به قزوین - ۴۱	. ۳۸۶-۳۷۸-۳۷۶
راه ازنا - ۱۶۶	دیلمانیان = دیالمه - ۱۶۸
راه باوسودان - ۳۲۹	. ۲۵۲-۱۵۷
راه بجاده پس - ۱۳۹-۱۳۸	دیمه بن - ۲۰۸
راه پاشچا - ۲۵۹	دینار و د - ۰
راه پهله جا - ۱۳۹	دیوانیان - ۱۸۳
راه پلورود - ۱۴۷-۱۴۲	دیوعلی (از مقربان دربار شاه اسماعیل اول که با زینل یاک عازم فتح یه پس بودند) - ۳۷۸
	دیوعلی (کسی که تخته‌های پل سفید رود را پیش از رسیدن سلطان هاشم بر چید) - ۲۹۳

راهیوچ به لمسر—۳۵۸	راه تولاوگرد به—۱۳۸
راه پشته (دهکده‌ای نزدیک لنگرود. این کلمه ترکیبی است و حالت اضافی ندارد)	راه چاکرود—۱۶۸
.۳۴۸—	راه دافجا و کلاجا—۱۱۴
راهداران—۲۸۵	راه دردره سر—۲۹۳
رحمت آباد (ازدهکده‌های روobar زیتون) — ۱۰۹—۱۰۷—۳۳—۳۲—۳۰—۲۲—۲۱ —۱۸۹—۱۵۳—۱۵۱—۱۴۹—۱۴۳— .۳۸۲—۲۸۵—۲۸۴—۲۳۹	راه دیسام—۱۴۵
.۳۸—۳۷—۳۶—۳۵	راه دیلمان—۲۸۰
رساق—۱۸۷	راه ری و شهریار—۸۳
رستاج میرک—۱۶۲	راه سلطانیه به گیلان—۳۶۷
رستم [آقا...](حاکم مازندران)—۵۱—۶۵ —۹۵—۹۴—۹۳—۶۹—۶۸—۶۷—۶۶ —۲۱۱—۲۰۴—۱۹۰—۱۸۳—۱۱۰—۹۶ —۳۴۴—۳۴۰—۳۱۸—۲۱۳—۲۱۲ .۳۷۹—۳۷۵—۳۷۴—۳۶۰—۳۵۷—۳۴۵	راه سنگه ویرود سر—۲۹۳
رستم [امیره ...](فرزند کارگایی حسی)—۱۰۶	راه شیرود و هزار—۲۹۱
—۱۴۳—۱۳۹—۱۳۸—۱۳۶—۱۱۵— .۳۰۷—۱۷۰	راه شیمه روود—۳۰۹—۱۹۵
رستم [امیره ...](حاکم چیجان و رحمت آباد)	راه طحمد و جرس—۴۷
.۳۸۲—۲۱—۲۰	راه طوالش—۱۰۳
رستمیک—۵۷—۷۷—۷۸—۸۸—۱۰۲— .۱۰۳—	راه قزوین—۲۴۰
رستمدار (قسمتی از خاک مازندران غربی شامل کوه و دشت)—۱۷—۴۲—۵۲—۶۶—۸۸— —۹۱—۹۵—۱۱۵—۱۱۴—۱۱۶—۱۱۹— —۱۸۴—۱۸۳—۱۸۲—۱۸۱—۱۲۷ —۲۶۸—۲۳۰—۲۱۲—۲۰۵—۲۰۴	راه قلعه و شکین—۱۶۱
	راه کفشد—۱۳۹
	راه کلاره دیه—۱۷۱
	راه کوچفهان—۱۱۲
	راه گیلان به ولایت نور—۸۰
	راه لشتشاه—۱۳۷
	راه لمسر و طالغان—۱۵۸
	راه لیل—۱۶۳
	راه مازندران به خراسان—۳۷۶
	راه میزوج (راهی که از دریا و که به قزوین می‌ رود)—۳۶۰
	راه اوکن تله—۱۴۲
	راه وشکین—۱۶۱

روی بنه = رودبنه.	-۳۱۲-۳۰۹-۳۰۸ - ۳۰۷ - ۲۹۱
ری - ۱۰۰-۸۳-۴۴-۴۳.	. ۳۶۰-۳۴۲-۳۱۸-۳۱۵-۳۱۴
«ز»	-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۰-۱۰۷ - ۲۹
زال شرمه (سپه سالار ملک ییستون) - ۹۲.	-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۲۹
زایگان (ازده کده های قصران داخل) - ۸۱.	-۲۵۹-۱۹۸-۱۹۳ - ۱۸۹ - ۱۷۳
زر کا لات - ۳۳۲.	. ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۲۶۱
ذلد (ازده کده های طارم) - ۲۳۹.	رضی کیا [کیا ...] (اذاعیان لمسو و سپه سالار
زنگان (= زنجان) - ۴۷.	آنچا) - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۳۷ - ۰۳۴۷-۳۲۹
زواره رود تنکابن - ۶۷.	رضی کیای در گه سالار لامجی (سر کرده پیاده های سمام) - ۰۳۵۸-۳۳۱-۳۲۹
زین العابدین [خواجه ...] (مامور تحصیل بقیه تقلی اردوئیه) - ۳۵۳-۳۴۷-۳۳۶ - ۰۳۵۴.	-۸۹-۸۸-۴۳ - ۴۲ - رکا بزن [کیا ...] - ۰۱۲۱
زین العابدین [میر ...] - ۰۴۸-۲۶-۲۴.	رکا بزن دیلمانی کشچ [کیا ...] - ۰۲۲۷
زین العابدین طارمی - ۱۹۲-۶۵-۵۹.	. ۰۲۳۹
زیبن بیک (انقره باش دربار شاه اسماعیل اول) - ۰۳۷۸-۳۶۵-۳۶۴.	رکا بزن (برادر عباس سپه سالاریه پس) - ۰۱۰۸
«س»	- ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۱۲ - ۰۱۵۰-۱۵۳-۱۵۱
سادات [خاندان ...] - ۰۲۴.	رودبار (ناحیه کوهستانی شمال قزوین) - ۰۵۸
سادات قزوین - ۰۲۶.	- ۰۲۴۰-۱۸۸-۷۳-۷۱
ساری - ۰۲۶ - ۰۵۰ - ۰۵۱ - ۰۶۸-۰۶۹ - ۰۷۱.	رودباریان - ۰۲۴۰
.	رودبنه = روی بنه - ۰۱۱-۰۲۵۸
ساسان [امیره ...] (سپه سالار رانکوه) - ۰۳۵۵.	- ۰۳۳۴
.	رودخانه شلمان - ۰۳۳۳
ساسان [امیره ...] (فرزند کارگیا احمد بن کارگیا یحیی) - ۰۳۱۷-۰۳۲۹.	رودخانه کریارود - ۰۱۱۸
ساسان بن محمد ساسان (سپه سالار لشتشاه) - ۰۳۳۴.	- ۰۳۳۴-۰۲۹۳-۰۲۹۲-۰۲۰۷-۰۱۴۲
.	رودسر - ۰۳۸۲-۰۱۰۴-۰۰۰۰
سلطانیش بیک - ۰۳۷-۰۳۹-۰۴۰-۰۴۱.	روه پیش = گیلان پیش = یه پیش - ۰۳۲۶

- سالار = سalar (برادر عباس سپه‌سالاریه پس)
 -۳۱۲-۳۰۹-۳۰۷-۳۰۶-۳۰۵
 . ۳۱۶-۳۱۳
 سراج‌الدین قاسم (از وزرای دربار کیانیان
 گیلان)-۶-۲۵۰-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۹-۲۸۹
 -۳۰۹-۳۰۶-۳۰۵-۳۰۴-۳۰۳-۳۰۲
 . ۳۸۲-۳۶۶-۳۶۳-۳۴۴-۳۲۱
 سرحدنشینان-۳۵۸
 سرلیل-۴۷۴
 سرمیع (ازدهکده‌های بالاشکور)-۸۳
 سلط‌چهار راهان-۱۱۳
 سعد الدین لمسری-۴۳۶
 سفندیار تنکابنی-۳۰۵-۳۰۴
 سفیدشته آبوبه (شیب‌تندی که سرراه دیلمان به
 قزوین نزدیک آبوبه است)-۵۸
 سفیدروود-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶
 سفیدروود-۱۲۲-۱۸۱-۱۸۱-۱۷۱-۱۷۲
 . ۳۳۴-۳۲۹
 سفیدروود [پل ...] = پل سفیدروود.
 سکندر [ملک ...] (حاکم کلاده دشت)-۷۴
 . ۷۷-۷۶
 سalar = سalar (برادر عباس سپه‌سالاریه پس)
 سلطان‌خان (سردار لشکریه پس)-۸۸
 سلطانیه-۳۷-۴۶-۴۷-۸۹-۸۶-۳۹-۲۶۲
 سلماس (شاہپور امروزی)-۳۸۲
 سلیمان‌بیک (سردار لشکر یعقوب بیک)-۲۳
 . ۱۰۲-۶۰-۵۹-۲۷-۲۶
 سلیمان پغمبر-۴-۱۵۸
 سلیم‌شاه رومی [سلطان ...]-۳۸۵-۳۸۳
 سمام (از مناطق بیلاقی گیلان)-۱۰-۱۱-۱۷

- سالار (برادر عباس سپه‌سالاریه پس)-
 . ۱۵۰-۱۰۸
 سalar [امیره ...] بن دستم کوه‌لیمی-۲۱-۲۰-۲۱
 . ۲۲
 سالوک کوه‌لیمی [کیا ...] (خدم خاص میرزا
 علی)-۱۳۵
 ساق بلاق = سوق بلاق.
 ساوم-۴۷-۱۸۵
 سبز گبد-۹۵
 سپاوه‌سمای [مولانا ...] [ملا ...]-۳۳۷-۳۳۸
 سپورین (= اسپورین ازدهکده‌های قزوین)
 . ۱۹۵
 سختسر (رامسر امروزی)-۹۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۴
 . ۲۰۸
 سدید (برادر ملانفیس)-۱۴۵
 سدیدشتنی-۱۵۵-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲
 -۱۹۰-۱۸۸-۱۸۰-۱۷۳-۱۶۲
 -۱۹۶-۱۹۵-۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱
 -۲۳۹-۲۳۵-۲۱۵-۲۰۰-۱۹۹
 -۲۴۸-۲۴۴-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰
 -۲۵۶-۲۵۵-۲۵۳-۲۵۱-۲۴۹
 -۲۶۴-۲۶۳-۲۶۲-۲۵۹-۲۵۷
 -۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۶-۲۶۵
 -۲۷۷-۲۷۶-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲
 -۲۸۲-۲۸۱-۲۸۰-۲۷۹-۲۷۸
 -۲۸۸-۲۸۷-۲۸۶-۲۸۵-۲۸۳
 -۲۹۸-۲۹۷-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹
 -۳۰۴-۳۰۴-۳۰۲-۳۰۱-۳۰۰

۰۱۸-۱۹۹-۱۹۹	سیف الدین اشکوری - ۲۷۶	۱۳۵-۷۳-۷۲-۵۹-۵۸-۲۲-۲۱-۱۸ -۲۹۰-۲۸۸-۲۰۷-۱۷۸-۱۳۸-
۰۲۵-۲۵۲	سیف الدین طالقانی - ۲۵۲	۰۳۷۸-۳۲۹-۳۱۳-۲۹۵-۲۹۲
۰۲۳-۲۳۶	سیکه رود - ۲۳۶	سد شدست . ۰۲۳-۲۰
۰۳۲۹-۳۲۹	سیمه رود (رودخانه‌ای که از لاهجهان می‌گذرد و به لکرود می‌رسد) - ۳۲۹	سمه درود (یکی از شعب سمت چپ پلورود) - ۰۱۴۲
۰۳۷۸-۳۷۸	«ش»	سمان - ۰۳۷۸-۳۷۸
۰۴۹-۴۹	شافعی مذهب - ۱۲۹	سواده کوه - ۰۵۰-۴۹-۲۶
۰۴۹-۴۹-۲۶	شاه سوار (خلابر و رستر لاهجهان فرزند بزرگتر کاوس سلاطین شیشه‌ای) - ۰۳۲۹-۲۸۵	سوره چان محمد = محمد سوره چان - ۰۴۹-۴۹-۲۶
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹	شاه علی خانی برده [میر ...] - ۰۲۵۱	۰۳۳۳-۳۲۹
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹	شاه غازی لوساسانی [ملک ...] - ۰۷۴-۷۳-۷۳	سوق بلاق = ساق بلاق - ۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۱۶۱	کاوس سلاطین شیشه‌ای - ۰۹۵-۹۳-۹۲-۹۱-۷۵	سه راب [کیا ...] - ۰۲۳۷-۰۲۳۷
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۱۹۶	شاه قباد (خلابر و رستر لاهجهان فرزند کارگیا - علاء الدین بن کارگیا یحیی) - ۰۲۸۵	سه هل بن علی [امام ...] - ۰۱۹۶-۰۱۹۵
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۲۰۹	شاه کاوس (محاسب لاهجهان فرزند خردتر کاوس سلاطین شیشه‌ای) - ۰۲۸۵	سیاکله رود - ۰۲۰۹-۰۲۰۷
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۳۸۲	شاه ملک (خاناده و رستر کوچسفهان) - ۰۱۳۸	سیامرد جلال (سردار جنگ منجیله دشت) - ۰۲۰
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۳۸۲-۰۱۵۳	شاه نظر (از قوم مرشاوندان ساکن تکابن) - ۰۲۱۱	۰۲۳-۲۲-۲۱
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۲۵۴	شاهی بیک خان (شیک خان) - ۰۳۶۷-۳۶۵	سیاوش شاه فرزند امیره رستم [امیره ...] (حاکم چیجان و رحمت آباد) - ۰۳۸۲-۰۳۸۲
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۱۷۰	- ۰۳۶۷	سیاوش گسکری [امیره ...] - ۰۱۵۱-۰۱۵۳-۰۱۵۴
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۱۷۰-۰۱۶۹	شیبینه (= اشیین دهکده‌ای نزدیک کماچال) - ۰۱۳۹	سیاوردبار رشت - ۰۱۷۰-۰۱۶۹
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۱۶۹-۰۰۵۲	شجاع [شاه ...] (حاکم پاشجادر عهد شاه یحیی) - ۰۱۶	سیاوه روپی (اذناوحی اطراف آمل) - ۰۰۵۲-۰۰۵۲
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۰۵۲-۰۰۲۶۰	شربتچی گری - ۰۲۲۶	سیاوه سطل بویه - ۰۰۲۶۰-۰۰۲۵۹
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۰۲۶۰-۰۰۳۴۵	شرستان تکابن (ظاهرآ خرم آباد کنونی) - ۰۲۹۲-۰۲۹۱	سیجران - ۰۱۴۲-۰۱۴۲-۰۳۳۲-۰۳۳۲-۰۳۴۵-۰۳۴۵
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۰۳۴۵-۰۰۳۸	سیبره کوه (محلي در حوالی رزه جرد قزوین) - ۰۰۳۸	سیبره کوه (محلي در حوالی رزه جرد قزوین) - ۰۰۳۸
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۰۴۸۲	سیف الدین (سپه سالار الموت) - ۰۱۹۵	سیف الدین (سپه سالار الموت) - ۰۰۴۸۲
۰۴۹-۴۹-۲۶-۲۲۹-۰۰۴۸۲-۰۰۱۹۵	سیف الدین آقا (اختیاردار بیرام یگك) - ۰۰۱۹۵	سیف الدین آقا (اختیاردار بیرام یگك) - ۰۰۱۹۵

فهرست‌ها

۴۱۳

- شیر ملک سلاطین . ۲۹۲
- شیر وان . ۱۰۵-۱۰۱-۷۸-۷۷
- شیر وان شام . ۱۰۵-۱۰۲-۱۰۱
- شیر وود . ۲۹۲
- شیر وی خراز و دی کشچ . ۲۲۸
- شیمه‌رود (شیرود امروزی) . ۱۹۵

«ص»

- صاروپیری (سرکردۀ قشون شاه اسماعیل که برای تسخیر بیهق پس آمد) بودند . ۳۸۰
- صاین قلعه (شاهین دژ امروزی) . ۳۶۱
- صدر [خواجه ...] (وزیر سلطان هاشم) . ۲۰۲
- صفی [شیخ ...] . ۳۸۲-۳۸۱
- صفی [شیخ ...] (برادر سدید) . ۳۰۰-۲۹۸
- صفی [شیخ ...] (برادر سدید) . ۳۰۴

«ط»

- طارم . ۳۰-۹۹-۹۸-۹۷-۸۸-۵۹-۴۷
- ۱۸۷-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۰-۱۰۴
- ۲۹۸-۲۶۲-۲۲۲-۲۱۴-۱۹۱
- . ۳۸۲
- طاق‌کسری . ۳۶۹
- طلشه کول (ازده‌کده‌های دیلمان که تا امروز برقرار است) . ۲۷۹
- طاقان . ۳۵-۱۵۸-۱۵۴-۸۹-۵۷
- ۱۸۹-۱۸۸-۱۸۳-۱۶۳

- شیرگاه (شیرگاه امروزی) . ۷۰
- شریف [سید ...] (فرستاده میرزا علی نزد آقا رستم) . ۹۴
- شریف رو در سری [سید ...] (قاضی طایفۀ امامیه) . ۲۶۷-۳۶۹-۳۴۱-۲۶۸
- . ۳۷۸-۳۷۴
- شکور (= اشکور) . ۱۴۴-۱۶۲-۲۰۷-۱۶۴-۲۱۶
- . ۳۲۹-۳۰۰-۲۹۹-۲۹۸
- شکیت (اشکیت امروزی) . ۲۳۰
- شنله‌رود . ۱۷۳-۱۷۱-۲۸۴
- شمس الدین [قاضی ...] (صدر دربار شاه اسماعیل اول) . ۳۶۳
- شمس الدین [میر ...] (برادر میر ذین العالی) . ۵۲-۵۱-۴۹-۴۸-۲۶
- ۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱
- . ۱۱۰-۱۰۹-۹۳-۷۱-۷۰-۶۸
- شمس الدین محمد (اختیار تمام شیخ نجم ثانی) . ۳۶۴
- شیران . ۱۵۹
- شهریار (بلوکی در غرب تهران) . ۸۳-۴۱
- شیخ شاه (فرزند شیر وان شاه) . ۱۰۵-۱۰۱
- شیخ کبیر اردویلی . ۲۳۹-۲۳۸-۲۲۲
- . ۲۶۴-۲۶۳-۲۵۹-۲۵۷-۲۵۵
- شیران . ۱۰۲
- شیرایه = شرائی . ۲۶۰
- شیرعلی [کیا ...] (کوت‌وال قلعه گلخندان) . ۴۵-۴۴

۱۲۲ - ۱۹۰ - ۲۱۱ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۷۴
 عبد الله [میر ...] (فرزند میر ظهیر الدین
 مرعشی) - ۵۰ - ۵۲ - ۶۳
 عبدالله بن قاضی یحیی تمجیحانی [ملا ...]
 (ملقب بدشوف الدین قاضی عبدالله) -
 ۳۵۹ - ۳۵۴ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۲۶۹
 . ۳۷۸ - ۳۶۱
 عبدالله ساوری [خواجه ...] - ۷۱ -
 عبدالله منجم [سید ...] - ۲۰۶ -
 عبدالملک [میر ...] (سپهسالار لمسر) - ۱۷
 ۶۶ - ۵۷ - ۳۷ - ۳۵ - ۳۴ - ۲۷ - ۲۶
 . ۱۱۸ - ۸۶ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۳ - ۶۸
 عراق - ۹۹ - ۹۷ - ۷۸ - ۶۱ - ۵۷ - ۴۱ - ۳۶
 . ۳۷۷ - ۲۶۱ - ۱۴۸
 عضد [میر ...] (فرزند میر موسی و فرستاده
 میرزا علی نزد سلطان هاشم) - ۷۵ -
 ۱۱۰ - ۹۵ - ۹۴
 علام الدوّلخلوٰتی قروینی [شیخ ...] (فرستاده
 حسین ییگ) - ۷۴ -
 علام الدین (از کستانیان سمامی و فرزند
 میر گیو) - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۲۳ -
 علام الدین (سپهسالار لاھجان) - ۳۴۷ -
 . ۳۵۶ - ۳۴۸
 علام الدین [کارگیا ...] (فرزند کارگیا جلال
 الدین) - ۲۵۶ - ۲۵۷ -
 علام الدین بن امیره دباج فومنسی - ۱۳۵ -
 ۱۳۴ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۹ - ۱۴۹ -
 علام الدین بن کارگیا یحیی - ۲۸۵

- ۲۳۴ - ۲۴۳ - ۲۰۷ - ۱۹۵ -
 . ۳۴۷ - ۳۲۹ - ۳۱۰ - ۲۹۱ - ۲۷۶
 طلاقانیان - ۱۹۱ - ۳۲۹
 طایفه خدام - ۴۷
 طوالش - ۱۰۳ -
 طهران [شهر ...] - ۴۴ -
 طهران [ولایت ...] - ۴۳ -

«ظ»

ظهیر الدین مرعشی [میر ...] = میر ظهیر - ۵
 . ۶۳ - ۵۲ - ۵۰ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳

«ع»

عباس [سپهسالار ...] (سپهسالار یه پس) - ۶۵ -
 ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۶
 ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۰ - ۱۱۲ - ۱۱۰ - ۱۰۸
 - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۶
 . ۱۵۱ - ۱۴۹ - ۱۴۳
 عباس [سلطان ...] (از پسران سلطان محمد کیا)
 ۲۱۹ - ۲۰۷ - ۱۴۹ - ۱۱۵ - ۱۰۷ - ۱۰
 - ۲۴۳ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۲۴ - ۲۲۲
 . ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۶۹ - ۲۵۵
 عباس ییک (از فرزندان یوسف ییک تر کمان) - ۳۵ -
 عبدالباقي - ۸۹ - ۸۸
 عبدالکریم [میر ...] - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶
 - ۶۲ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۲۷
 - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۱۴ - ۱۱۰ - ۹۵ - ۹۳

- علاء الدين تولم حسام الدين رانکوئی علاء الدين حسام الدين تولم علاء الدين جلال الدين رانکوئی علاء الدين جلال الدين بن حسام الدين (خلابر و رستر) تولم جلال الدين بن حسام الدين (خلابر و رستر) رانکوئی بعد آسپه سالار (رانکوئی) ۲۲۷ - ۲۹۲ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۲۹ - ۳۲۶ - ۳۰۷ - ۲۹۹ - ۲۹۵ - ۲۹۳ - ۳۲۹ - ۳۲۸

علی [کارگیا...]: (خلابر و رستر لاهجان فرنند کارگیا یحیی) - ۴۹ - ۶۳ - ۵۲ - ۴۹ - ۳۰۷

علی [ملا ...] (سمت ساقی گری ذات و براذر سدیدبود) - ۲۸۸ - ۱۰۹

علی آباد (نژدیک قلعه طارم) - ۲۱

علی بن شمس الدين بن حاجی حسين (مؤلف تاریخ خانی) - ۶

علی بیک [شیخ ...] - ۲۶۵ - ۳۱۳ - ۳۴۶

علی جان دعوی دار لاهجانی (قوچی باشی) - ۲۸۲

علی شجان دیکنی خیرجی [ملا ...] - ۳۶ - ۱۴۳ - ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۷۸ - ۱۶۰ - ۲۶۹ - ۲۵۵ - ۱۹۸ - ۱۹۴ - ۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۸۸ - ۲۸۳ - ۲۸۲

غیاث الدين [میر ...] (خلابر و رستر لاهجان و براذر زاده میر عبدالملک) ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۳ - ۷۲ - ۴۷ - ۱۱۷ - ۱۱۱ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۰ - ۸۹ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۲۹ - ۱۶۰ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۳ - ۱۴۷ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱

-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹- ۱۷۷ - ۱۷۶
 . ۲۱۶-۱۸۸
 فریدون بهادر تولا- ۳۳۷
 فلک الدین تکامی (مهر خدام)- ۲۸۲
 فومن- ۲۶۱-۲۶۵
 فیروز کوه- ۶۸-۶۷-۴۷-۴۶-۴۵-۴۱
 -۱۵۶-۱۱۵-۱۱۱-۱۱۰-۹۷-۶۹
 . ۱۵۷
 فیکوی حمزه (سردار لشکر یان بس)- ۷۳

«ق»

قاسم یک (از فرزندان میرزین العابدین طارمی)
 . ۱۹۲-
 قاضی کالایه- ۲۵۲-
 قایطمیش ییگ (از فرزندان یوسف ییگ تر کمان)
 . ۳۵-
 قراباغ- ۱۸۷-
 قراطوغان (قراطغان امر و زی اذن و احسی
 مازندران)- ۵۰-
 قرامداد (از امرای سلطان مراد خان)- ۱۰۰-
 . ۱۲۹-۱۱۷-۱۱۱
 . ۲۱۳-
 قزل آغاج- ۲۱۳-
 ۴۱-۳۹-۳۸-۳۷-۳۴-۲۶-۲۳-
 -۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۴۷-۴۶- ۴۲
 -۷۲-۷۱-۶۱-۵۹-۵۸-۵۷- ۵۶
 -۹۹-۹۷-۸۹-۷۸-۷۵-۷۴- ۷۳
 -۱۴۵-۱۲۹-۱۱۱- ۱۱۰- ۱۰۰
 -۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸- ۱۸۷- ۱۴۸
 -۳۷۸-۳۶۱-۳۶۰- ۲۴۰- ۲۰۱

«ف»

فرات- ۱۵۲-
 فرخزاد (خاناده و رستر لاهجان برادر کاوس
 سلا لشتاشائی)- ۳۲۹-۲۸۵
 فرزند امیره بوسعید (عمزاده امیره حسام الدین)
 . ۲۶۱
 فرزند امیره رستم- ۱۳۶-
 فرزند امیره هندشتی- ۱۴۹-
 فرزند رکایزن- ۱۵۴-
 فرزند سلطان حمزه- ۲۵۲-
 فرزند سیاوش گسکری- ۱۵۳- ۱۵۱-
 . ۱۵۴
 فرزند شاه محمود جان (از اهالی قزوین) ۳۶۰
 . ۳۶۱
 فرزند شیخ احمد حجام- ۲۲۲-
 فرزند قیچی حسین- ۲۲۹-
 فرزند کالجار- ۱۱۲-
 فرزند مهدی محمد حجام- ۲۲۲-
 فرزندان امیره رستم- ۱۱۵-
 فرزندان امیره هندشتی- ۱۳۲- ۱۳۳-
 . ۱۵۰
 فرزندان سلطان حمزه- ۲۳۴-
 فریدون [کی ...]- ۱۴۴- ۱۴۳- ۱۴۰-
 -۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷- ۱۴۶- ۱۴۵
 -۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳- ۱۵۱- ۱۵۰
 -۱۶۳-۱۶۲-۱۶۰- ۱۵۷- ۱۵۶
 -۱۷۴-۱۷۳-۱۷۱- ۱۶۷- ۱۶۴

- قلعه‌وشکین—۱۶۱
 قلعه‌هرسی (قلعه‌ای در کلاره دشت) —۳۱۰
 —۳۴۳—۳۴۱—۳۴۰ —۳۱۲ —۳۱۱
 . ۳۸۷
 قوام الدین (از سرداران مازندران) —۱۲۵۰
 قوسطین و پلار —۱۰۰

«ك»

- کاشان —۱۸۶
 کافره‌میدان —۵۷
 کاکو حسام الدین (خالبر و رستر گرجیان و بعداً سپه‌سالار گرجیان) —۵۲—۶۱—۹۱
 کاکودارای امیر —۲۹۳—۲۹۲—۲۹۰
 کالجار [کیا ...] (صاحب اختیار دیوان و معتمد سلطان حسن) —۱۱۲—۱۱۱—۱۱۳—۱۱۲—۱۱۱
 —۱۳۷—۱۲۹—۱۲۷ —۱۲۶ —۱۲۵
 ۱۴۸—۱۴۷—۱۴۶—۱۴۱—۱۳۹—۱۳۸
 —۱۸۹—۱۸۸—۱۸۷ —۱۶۹—۱۵۵—۱۹۸—۱۹۵—۱۹۳ —۱۹۱ —۱۹۰
 —۲۱۶—۲۱۵—۲۱۴ —۲۱۱ —۲۰۲
 —۲۲۷—۲۲۴—۲۲۳ —۲۲۰ —۲۱۹
 —۲۳۴—۲۲۳—۲۲۰ —۲۲۹ —۲۲۸
 —۲۴۹—۲۴۵—۲۴۲ —۲۴۱ —۲۳۵
 . ۲۵۴—۲۵۲ —۲۵۱ —۲۵۰
 کامرو (محلى نزدیک قلعه‌پرستک) —۶۸
 کاوس [ملک ...] (فرزند ملک جهان‌نگیر استادار) —۹۳—۹۲—۹۱—۹۰—۸۷—۸۶—۸۴—۴۸
 کاوس بن ملک اشراف [ملک ...] (حاکم رستمدادار) —۳۱۴—۳۱۳—۳۱۲—۳۰۸

- . ۳۸۱—۳۸۰
 قصر لاهجان —۳۵۵
 قلعه آستا (= قلعه فیروزکوه) —۱۵۷—۱۵۶—۱۵۷
 . ۱۶۵—۱۵۸
 قلعه الموت —۲۸۸
 قلعه النجق —۱۰۲
 قلعه برار (درده‌کده برازیرون بشم) —۳۱۲
 قلعه پرنستک (حوالی شیرگاه امروزی) —۶۸—۱۰۹—۷۵
 قلعه پلنگ (از قلاع تکابن) —۲۱۱—۲۱۰—۲۶۸—۲۶۷
 قلعه داران (از قلاع نائیج) —۹۵—۹۳—۹۱—۹۰
 قلعه دذدین (نزدیک لاهجان) —۳۳۱—۲۹۷—۳۴۷
 . ۸۱—۸۰
 قلعه سی هزار —۳۶۸—۳۶۷
 قلعه شمیران = قلعه طارم —۱۶۵—۳۳—۳۰—۱۶۵—۳۳—۳۰—۲۳۹
 قلعه شهر یار —۴۳—۴۲—۴۱—۴۰
 قلعه طارم = قلعه شمیران —۳۰—۷۸—۷۷—۷۸—۷۷—۱۰۹—۹۹—۹۸—۸۸
 قلعه فیروزکوه = قلعه آستا —۴۱—۴۰—۴۶—۴۵
 . ۳۰۸—۳۰۷
 قلعه کهنه‌دوك —۹۵
 قلعه گلخندان —۴۱—۴۰—۴۴—۴۳
 قلعه لمسر —۱۵—۱۴۷—۱۴۵—۷۳—۵۸—۱۵—۱۴۷—۱۴۵—۷۳—۵۸—۱۵
 . ۳۶۰—۲۸۸—۲۸۲—۲۷۶—۲۳۸
 قلعه نور —۳۴۱—۳۱۱—۸۲—۸۱—۷۹

کفشه—۱۳۹	—۳۴۷—۳۴۴—۳۴۳—۳۴۲—۳۱۹
کلاجا—۱۱۲	—۳۸۶—۳۸۱—۳۸۰—۳۶۰—۳۴۸
کلاره دشت—۲۸۵—۷۷—۷۶—۷۵—۷۴	—۳۸۸—۳۸۷
کلاره دهی—۱۷۱	کاووس بهادین—۱۱۸
کلاره رستاق—۳۸۷—۹۳	کاووس سالار = کاووس سلار لشتنشائی (خلابر ورستر کوچسپهان) —۴۸۵—۱۱۲—۳۲۹
کلستان = کولستان—۲۹۵	کاووس علی—۱۱۸
کماچال—۱۳۹	کجور (= کجور) —۳۸۹—۹۱
کمال الدین [میر...](فرزند میر شمس الدین)	کجی محمد—۰۲۵
کمیزدشت (محلی در حوالی سیاه روده بی) —۱۱۰—۹۵—۹۳—۴۹	کچا که جو—۰۲۳۱
کندر (بضم کاف و دال از دهکده‌های کرج امروزی که گلابی آن معروف است) —۸۳	کران سرا (منزلی بر سر راه سمام به رانکوه) —۰۲۹۵
کوتی براهیم کاردگر—۰۴۹	کردان (از دهکده‌های ساوجبلاغ امروزی) —۴۲
کوچسپهان—۱۵۶—۲۹—۱۲—۱۰—۹—۷	کردیگ—۱۹۸—۱۹۷
—۱۲۲—۱۱۸—۱۱۷—۱۱۲—۱۱۱	کرددستان—۲۲۲—۲۱۴
—۱۳۷—۱۳۲—۱۲۹—۱۲۸—۱۲۵	کرمات (از دهکده‌های ناحیه عمارلو) —۲۳۷
—۲۵۹—۱۵۴—۱۴۳—۱۳۹—۱۳۸	—۰۲۳۸
—۳۳۴—۳۲۸—۳۲۶—۲۶۳—۲۶۰	کره بوسید رانکوشی—۲۱۹—۲۱۸—۲۱۷—۰۲۲۶
—۰۳۴۸	کریم الدین دیلمانی—۰۲۶۷—۲۶۸
کور که—۱۲۷	کستامیران سمامی (از طوایف سمام) —۰۲۱۷
کوشال ایشد—۰۳۴۸	—۰۲۳۱—۰۲۲۵—۰۲۲۴—۰۲۲۰—۰۲۱۹
کولستان = کلستان—۰۲۹۵—۰۲۵۲—۰۱۵۷	—۰۳۳۷—۰۲۳۳
کولدره (در اطراف فیروزکوه) —۰۶۸	کسری—۰۰۳۸۹
کولهودبار—۰۳۳۰	کشچ (از تیزرهای ساکن گیلان) —۰۰۲۲۷—۰۰۲۲۸
کوهدم (به قبح دال) —۰۱۰—۰۲۳—۰۲۲—۰۱۰۷	کشل (فتح کاف و شین) —۰۰۲۶۳
—۰۱۹۰—۰۱۸۹—۰۱۴۰—۰۱۴۹—۰۱۳۸	کشنچاک سمام—۰۱۱۰
کوهستان (نقاط کوهستانی گیلان) —۰۳۷۲	
کوهستانکی—۰۳۳۱	

- گوراب-۱۳-۱۱۹ .
 گوراب-چهاردهم-۲۳۰ .
 گورابرانکوه-۲۳۱-۲۳۳ .
 گو-که-۱۶-۲۰۲-۱۴۲-۱۴۰-۸۹ .
 گیشیدمرد-۳۲۹-۳۵۷-۴۳۰ .
 گیلان = گیلانات-۱۴-۲۳-۱۶-۲۶-۲۴-۲۳-۱۶-۶۶-۶۴-۵۲-۵۱-۵۰-۴۷-۴۳ .
 -۱۰۴-۱۰۱-۸۱-۸۰-۷۳-۷۱ .
 -۱۵۱-۱۴۹-۱۲۷-۱۲۱-۱۱۷ .
 -۱۶۸-۱۶۷-۱۶۶-۱۶۳-۱۵۲ .
 -۲۴۸-۱۹۳-۱۸۷-۱۸۳-۱۶۹ .
 -۲۹۰-۲۷۶-۲۷۴-۲۶۶-۲۵۰ .
 -۳۳۵-۳۱۷-۳۰۹-۲۹۵-۲۹۱ .
 -۳۷۲-۳۶۹-۳۶۷-۳۵۷-۳۵۵ .
 گیلان بیه پیش = بیه پیش-۳۲۶ .
 گیلان رانکوه = رانکوه .
 گیو [میسر ...] (ناظرسما) -۲۱-۲۱۷ .
 .۲۲۶ .
«ج»
 لار(دره‌ای شرقی غربی در شمال دهکده‌های
 لواسان که آب آن به هراز می‌ریزد) -۸۱ .
 .۸۲ .
 لاره‌جان(لاریجان امروزی)-۳۶۰ .
 لاس(ازدهکده‌های حدود فیروزکوه)-۶۹ .
 لاکویسر (دهکده‌ای نزدیک پل سفیدرود
- کوه کونه-۱۰۷ .
 کوه گیلان(کوهستان و دشت گیلان)-۲۶ .
 ۱۷۳-۱۵۱-۱۱۱-۶۶ .
 کهر(ازدهکده‌های داخل آبریز سفیدرود)-۴۷ .
 کیاپهادر(خلابر و رستر)-۲۹۳ .
 کیاحمۀ کیارستم شکوری-۲۸۵ .
 کیارستم شکوری-۲۸۵ .
 کیاش-۲۸۴ .
 کیتم(بضم تاء)-۲۷۴ .
 کیخسرو[ملک] (برادر ملک شاه غازی)-۹۲ .
 کیسم(بضم سین)-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴ .
 -۱۳۸-۱۴۰-۲۰۲ .
 .۲۰۴ .
 .۲۴۵ .
 .۲۵۸ .
 کیوموث[ملک ...] (پرسیسون پسر گستهم پسر
 زیار)-۳۸۹ .
«گ»
 گرجیان-۱۴-۱۸-۵۲-۶۱-۷۵-۸۰ .
 -۸۴-۸۵-۹۱-۹۲-۱۲۹-۱۴۷ .
 -۱۸۳-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۸ .
 -۲۱۳-۲۳۴-۲۵۵-۲۹۸-۲۹۹ .
 -۳۲۹-۳۴۰-۳۴۷-۳۵۷ .
 گزل دره (خرم دره بر سر راه اذنجان)-۴۷ .
 .۳۶۶ .
 گستهم[ملک ...] (برادر ملک بهمن)-۳۸۷ .
 گسکر-۱۰۳-۱۰۷-۱۳۹-۲۶۰-۲۶۱ .
 گمج کنان-۳۲۹ .

له یگ (از امرای شاه اسماعیل اول) -۱۵۹
 -۲۶۱-۲۴۸-۲۳۹ - ۱۹۶ - ۱۸۶
 . ۳۶۴-۲۷۵ - ۲۶۳ - ۲۶۲
 لسر -۵۹-۵۷-۵۶-۵۲-۳۵-۲۷-۲۶
 -۸۹-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱ - ۶۱
 ۱۸۷-۱۷۸-۱۵۸-۱۴۵-۱۱۱-۹۹
 -۱۹۵-۱۹۴-۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸
 -۲۳۷-۲۳۶-۲۲۷ - ۲۲۴ - ۲۲۳
 -۳۲۹-۳۱۳-۲۸۸ - ۲۵۴ - ۲۳۸
 . ۳۶۰-۳۵۹-۳۵۸ - ۳۵۴ - ۳۴۷
 لسریان - ۲۳۷-۱۶۲ - ۲۳۷
 لنگرود - ۲۹۳
 لواسان - ۹۳
 لوسن - ۲۱
 لوشان - ۲۳۸
 لیل (از دهکده‌های حومه لاهجان) - ۱۶۳
 . ۱۷۱
 لیل امیره - ۲۳۳-۲۲۶
 لیوما (امروز لیما بایام مخفی تلفظ کنند) - ۳۵۸

«پ»

ماره بچار - ۳۳۰
 مازندران - ۵۲-۴۹-۴۸-۲۶-۲۵-۲۳-۵ - ۷۱-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۲ - ۵۵
 - ۱۰۸-۹۶-۹۵-۹۴-۷۵-۷۳-۷۲
 - ۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴ - ۱۱۱ - ۱۱۰
 - ۱۳۵-۱۲۹-۱۲۴ - ۱۲۱ - ۱۲۰
 - ۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۴۲

امروزلا کمه سرگویند) - ۲۶۴
 لاکه (از دهکده‌های رحمت آباد) - ۳۳ -
 لعلکم - ۱۲۱-۱۱۸ -
 لاهجان - ۴۹-۳۱-۲۹-۱۶-۱۴-۱۲
 - ۱۱۴-۸۹-۸۸-۸۵-۸۴-۶۶-۶۱
 - ۱۳۸-۱۲۴-۱۱۹ - ۱۱۶ - ۱۱۵
 - ۱۶۷-۱۶۳-۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۹
 - ۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸
 - ۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳ - ۱۸۱ - ۱۸۰
 - ۲۲۸-۲۲۴-۲۲۳ - ۲۰۷ - ۲۰۲
 - ۲۵۴-۲۵۲-۲۵۱ - ۲۳۵ - ۲۲۹
 - ۲۶۳-۲۶۲-۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵
 - ۳۱۸-۳۱۵-۳۱۴ - ۲۹۷ - ۲۶۷
 - ۳۳۱-۳۳۰-۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۲۵
 - ۳۴۷-۳۴۱-۳۴۰ - ۳۴۳ - ۳۴۲
 - ۳۷۰-۳۵۷-۳۵۶ - ۳۵۳ - ۳۴۸
 . ۳۷۶ - ۳۷۴
 پور (لقر امروزی) - ۴۹
 لزور (محل مستحکمی در نور) - ۸۲
 لسبو - ۱۶۴-۱۶۳-۱۵۱-۱۴۷ - ۷۳ -
 . ۳۸۲-۳۵۸-۱۸۵-۱۸۴-۱۶۵
 لشته شاه - ۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۷۷-۱۲
 - ۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲ - ۱۱۸ - ۱۱۳
 - ۱۴۱-۱۳۹-۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۲۵
 - ۲۰۷-۱۹۳-۱۸۴ - ۱۶۶ - ۱۵۴
 - ۳۲۳-۳۲۲-۳۱۸ - ۲۶۴ - ۲۲۷
 - ۳۲۹-۳۲۸-۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴
 - ۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶ - ۳۴۵ - ۳۳۳
 . ۳۵۷-۳۴۹

دربار شاه اسماعیل اول)	-۲۱۲-۲۰۵-۲۰۴ - ۲۰۲ - ۱۹۰
محمدجان [کیا ...] ۲۳۸-۲۳۷-	-۳۴۰-۳۱۸-۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۲۷
محمدجلال ۲۱۹-	-۳۷۴-۳۷۰-۳۶۹ - ۳۵۷ - ۳۴۴
محمدحسین میرزا (فرزند سلطان حسین میرزا یقرا) ۵۶-	. ۳۷۹ - ۳۷۸
محمدسورهجان = سوره جان محمد ۳۵۴-	مازندرانیان ۵۱ - ۱۲۳
۳۰۷-۳۰۵	ماهین (از دهکده‌ای طارم) ۸۹-۶۵
محمد شکوری [حاجی ...] - ۶۷-۶۳	محمد [آقا ...] (فرزند آقارستم) ۱۱۴-۱۱۰
۱۸۴	- ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۳۷۵
محمدعلی لمرسی ۲۸۰-۲۷۷-۲۶۵	. ۳۸۰ - ۳۷۹
محمدغلام [خواجه ...] ۲۲۹-	محمد [درویش ...] (از طایفه چلیندان تکابن)
محمدقطب الدین [مولانا ...] ۳۳-	. ۲۶۹-۲۶۷
محمد کیا [کارگیا ...] (سپهسالار لاهجان) ۶۸-۶۶-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱ - ۱۶	محمد [سلطان ...] (از سلاطین کیائی گیلان) ۱۸-۱۴-۱۳-۱۲-۱۰-۹-۷-۶-۵
-۱۲۵-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۵-۷۱-۶۹	. ۷۷-۲۴-۲۰
-۱۴۲-۱۴۰-۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۱	محمد [سلطان ...] (پسر ارشد سلطان حسن) ۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۳
-۱۹۳-۱۷۹-۱۷۱ - ۱۶۹	محمد [سلطان ...] (فرزند سلطان بوسعید) ۵۶
۰۲۹ - ۲۲۹	محمد [قاضی ...] (فرزند فقیه حسین مقاضی lahjan) ۳۱۳-۳۱۲-۲۲۹-۲۰۴
محمد کیا [کیا ...] (سپهبدار تکابن) ۴۸	محمد [کارگیا ...] (عموی امیره حسام الدین) ۱۵۴-۱۵۳
۸۰-۷۹-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۵۲-۵۱	محمد [مال ...] (سپهسالار سمام و برادر سدید) ۰۲۸۷
-۸۹-۸۸-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲ - ۸۱	محمد [میر ...] (از پسران میر ظهیر الدین مرعشی) ۶۳-
-۱۳۹-۹۶-۹۵-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰	محمد [میر ...] (نوکر بیرام ییگ) ۲۲۹
-۲۱۰-۲۰۸-۲۰۴ - ۱۵۶ - ۱۴۱	محمد آسترائی (آسترائی) [میرزا ...] (حاکم آستانه) ۰۲۶۰-۱۰۵-۱۰۴
۰۳۴۷-۳۴۵-۳۴۴ - ۲۶۹ - ۲۶۸	محمد بن عبد اللهصلوات اللہ علیہ ۴.
محمد کیا (از نزدیکان سلطان هاشم) ۰۲۶۹-	محمد یک استجالو (= استجالو) (از میر بان
محمدی میرزا (از نیزه‌های حسن ییگ) ۰۹۷	
۰۹۸	
محمود [خلیفه شاه ...] (فرزند بوکر طهرانی) ۰۳۱۷	
محمود [میر ...] (سرحدشین پاسگاه میر	

مسيح (= عيسى عليه السلام) - ۴ .
مشهد حسین ناصر - ۱۵۲ .
مصطفی = محمد بن عبدالله عليه السلام - ۲۹۱ .
مظفر [ملك ...] (برادر ملک شاه غازی) - ۷۶ .
معاویه - ۲۳۲ .
مقالات (دهکده‌ای بر سر راه سلطنتی) - ۴۱ .
ملجان در گسلار دیلمانی - ۳۳۳ .
ملاط - ۳۲۸ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۳ .
ملک [مير ...] - ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۲۴ .
ملک - ۱۲۵ - ۱۳۸ - ۱۳۶ - ۱۴۰ - ۱۳۹ .
ملک جان قزوینی - ۱۴۵ .
منجیله دشت - ۲۰ .
منزل بزم سر (ظاهرآ پنجای کاروانسرای گدلوک)
عباس آباد امر و زی (۶۹) - ۱۴۳ .
منصور [شاه ...] - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ .
موالی لشتنشائی - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷ .
موسی [مير ...] (فرستاده میر عبدالمطلب نزد
عیسی ییگ) - ۴۶ - ۴۶ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۷ - ۱۱۰ .
موسی آباد - ۱۸۹ - ۱۹۳ .
مولمه (ملومه امر و زی) - ۱۶۹ .
میانه - ۳۴۹ .
میرانه رو (محلى نزدیک خلیل کوتی) - ۵۰ .
میر بزرگ - ۲۴ - ۲۵ .
میرزا ییگ علائی (علائی) - ۱۹۸ - ۱۹۹ .
میرزاده‌های مازندران - ۶۷ .

وفزندمیر ملک سلاط - ۲۹۲ .
 محمود بیک (امقربان در بارشاہ اسماعیل اول)
- ۳۶۴ .
 محمودجان قزوینی [ملك ...] (اوزورای شاه
اسماعیل اول) - ۳۶۳ .
 محمود خلیفه [خواجه ...] (ناظر لاهجان) -
۱۴ .
 محمود لاهجانی مشهور به الخافی [مولانا ...]
- ۱۸۵ .
 محمود طارمی (از هالی قلعه شمیران) - ۳۳ .
مخور (از توابع کردان) - ۴۲ .
مداوا (از دهکده‌های کوهدم) - ۲۲ .
مراد [سلطان ...] (فرزند یعقوب ییگ) - ۹۹ .
مراد خان - ۱۰۰ .
مرتضی = علی بن ابی طالب عليه السلام -
۲۹۱ .
مرتضی [مير ...] (فرزند میر عضد) - ۸۱ .
مرشتواندان (از طوایف ساکن در تنکابن) -
۲۱۱ .
مرقد کیا ابوالحسین علیه السلام (در لنگای
تنکابن) - ۳۳۹ .
مزرك - ۲۱۰ .
مسجد بالو - ۸۳ .
مسجد پهلوان - ۳۲۹ .
مسعود [مير ...] (کوتوال قلعه لمسر و فرزند
درویش محمد رانکوتی) - ۲۸۸ .

میرزا علی (از سلطان کیائی گیلان) - ۹-۷-۵-	۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-
-۳۳۵-۲۵۵-۲۴۹-۲۴۵-۲۴۳	-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸
.۳۸۴	-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵
میر سید (برادر کارگیا بحی کیا) - ۱۸-۱۹-	-۴۰-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲
میر سید لشنتائی [ملا...][مشرف درخانه)	-۵۲-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۱
.۱۷۵-۱۷۴-۱۴۳	-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۴-۵۳
میر سین کیا (کوتosal قلعه فیروزکوه) - ۴۱	-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۲-۶۱
۱۵۶-۱۱۱-۶۹-۶۸-۶۷-۴۶-۴۵	-۷۸-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱
.۱۵۹-۱۵۸	-۸۷-۸۶-۸۴-۸۳-۸۱-۸۰-۷۹
میر کلیل بر (سرحدنشین رانکوه) - ۲۹۲	-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۸
میزو = میزوج (محلی بر سر راه دریا و که به قزوین) - ۳۶۰-۳۸	-۱۰۳-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶
«ن»	
ناتل (قسمتی از دشت نور) - ۸۵-۸۳-۷۴	-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴
.۳۸۷-۳۴۱-۳۴۰	-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹
ناصر کیا [کارگیا ...] (جلد میرزا علی کیا)	-۱۲۹-۱۲۵-۱۲۴-۱۱۶-۱۱۵
.۳۳۵	-۱۳۵-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۳۰
ناصر کیا [کارگیا ...] (فرزند کوچکتر کارگیا	-۱۴۳-۱۴۲-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶
امیر کیای گوکی) - ۳۰۷-۲۸۴	-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴
ناصر کیای پشی - ۴۵۲	-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹
ناوه (ازدهکده‌های عمارلوی امروز) - ۲۳۵	-۱۶۱-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴
نجم [شیخ ...] - ۲۷۰-۲۶۶-۲۶۴-۲۶۱-۲۶۰-۲۹۸-۲۷۱	-۱۶۷-۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲
.۳۱۹-۳۱۸	-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۸
نجم ایلچی [شیخ ...] - ۲۱۴	-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵
نجم ثانی [شیخ ...] (= یار محمد اصفهانی از وزرای دربار صفویان) - ۳۶۳-۳۶۲	-۱۸۷-۱۸۳-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰
نجم کبری [شیخ ...] = نجم رشتی = نجم	-۲۰۹-۲۰۷-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳
	-۲۲۰-۲۱۶-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۰
	-۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۲-۲۲۱
	-۲۳۱-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷
	-۲۴۲-۲۴۱-۲۳۸-۲۳۵-۲۳۲

- | | |
|--|--|
| گیلانی = شیخ کبیر-۱۵۹ | ۲۵۸-۱۹۸- |
| -۳۲۴-۳۲۳-۳۲۲ | -۳۲۱ - ۳۱۸ |
| .۳۴۹-۳۴۵-۳۲۵ | .۳۳۱ - |
| نخجیر کلایه- | نخجیر کلایه- |
| نصر الله [مولانا ...] [فرندمو لاناعلی نصر الله | نصر الله [مولانا ...] [فرندمو لاناعلی نصر الله |
| رانکوئی) ۳۲۷-۳۲۸ | رانکوئی) ۳۲۷-۳۲۸ |
| نظام الدین [ملا ...] (پسر عمومی سدید) ۲۸۸ | نظام الدین [ملا ...] (پسر عمومی سدید) ۲۸۸ |
| نعمت (سپه سالار الموت و خویش علی جان | نعمت (سپه سالار الموت و خویش علی جان |
| دیکنی) ۲۸۷-۲۸۶ | دیکنی) ۲۸۷-۲۸۶ |
| نعمت [مولانا ...] [ملا ...] -۶۳-۲۸ | نعمت [مولانا ...] [ملا ...] -۶۳-۲۸ |
| .۲۸۲ | .۲۸۲ |
| نعمت سدید [مولانا ...] ۱۴۸-۱۴۲- | نعمت سدید [مولانا ...] ۱۴۸-۱۴۲- |
| تفیس [ملا ...] (پسر مولانا نعمت) ۱۴۵- | تفیس [ملا ...] (پسر مولانا نعمت) ۱۴۵- |
| نقله بر-۲۳ | نقله بر-۲۳ |
| نو پاشا پسر کیاسلوک کوهدمی-۱۳۵ | نو پاشا پسر کیاسلوک کوهدمی-۱۳۵ |
| نوح نبی علیہ السلام-۱۸۶ | نوح نبی علیہ السلام-۱۸۶ |
| نور (بخشی از ناحیه رستمدادار) ۸۱-۸۰ | نور (بخشی از ناحیه رستمدادار) ۸۱-۸۰ |
| .۳۸۹-۳۰۸-۲۶۸-۹۱-۸۴-۸۳ | .۳۸۹-۳۰۸-۲۶۸-۹۱-۸۴-۸۳ |
| نوشال-۱۲۴ | نوشال-۱۲۴ |
| نوشیروان (از سلاطین ساسانی) ۲۰۷ | نوشیروان (از سلاطین ساسانی) ۲۰۷ |
| نو کورا (از دهکده های دشت گیلان) ۳۲۴ | نو کورا (از دهکده های دشت گیلان) ۳۲۴ |
| .۳۳۰-۳۲۹ | .۳۳۰-۳۲۹ |
| نیاجک (محلی بر سر راه قزوین به دیلمان) - | نیاجک (محلی بر سر راه قزوین به دیلمان) - |
| .۲۰۱ | .۲۰۱ |
| هدایت لمبری-۳۱۰ | هدایت لمبری-۳۱۰ |
| .۳۳۹ - ۳۰۸ | .۳۳۹ - ۳۰۸ |
| هزاره جریب-۹۵-۶۹-۶۸-۶۷-۵۰ | هزاره جریب-۹۵-۶۹-۶۸-۶۷-۵۰ |

دربار صفویان)	.۳۴۹	هشت پر—۳۳۱—۳۳۰
یحیی [شاه ...]	۱۶—۱۵	هفت صندوقان—۵۹—۶۰
یحیی تمیجانی [قاضی ...]	.۳۲۱—۳۲۱	همدان—۱۴۸
یحیی چولایی [مولانا ...]	.۳۵۷—۳۵۷	هند [حاجی ...] (خواهرزاده اسوار بھادر)
یحیی کشلی [مولانا ...] (ملازم شیخ صفی) —	.۳۰۴	.۸۲—
یحیی کیا [کارگیا ...]	.۱۶—۱۴—۱۳—۱۳	هند [حاجی ...] (برادر عباس سپه‌سالار یه پس)
—	.۱۷	.۱۵۰—۱۰۸
یزد درود (محلى برسر راه قزوین به صاین قلعه)	.۳۱۸—۳۰۷—۲۲۷—۲۱۱	هند [کیا ...] (فرزند کیا تاج الدین سالار سپاه اشکور)
یعقوب ییگن بن حسن ییگ آق قویونلو = سلطان	.۳۶۱—۱	.۱۴۰—۱۶۴—۱۴۴
یعقوب = یعقوب پادشاه	.۲۶—۲۳—۲۰	.۱۷۸—۱۷۷—۱۷۶—۱۷۴—۱۶۹
یعقوب غلام	.۱۴۸—۱۰۲—۹۹—۴۸—۳۴—۳۰	.۲۱۷—۲۱۶—۲۱۵—۲۰۸—۲۰۷
یوچ (محلى برسر راه لسپو به لمسر)	.۳۰۵—۳۰۴—۳۰۳	.۲۳۷—۲۲۳—۲۳۱—۲۳۰—۲۲۴
یورت و زیر (ازدهکده‌های طارم)	.۳۵۹	.۳۲۹
یوسف ییگ	.۳۶—۳۵—۳۴	هندسید [حاجی ...] (خلا برورست لاهجان)
یوسف چماستانی [قاضی ...]	.۱۷۷—۱۷۶—۱۷۷	.۱۱۹
یوسف درزی [درویش ...] (فرستاده حسن کیا نزد سلطان هاشم)	.۸۶	هندسهراب [کیا ...] .۲۴۸—۲۴۸
یونس (غلام سدیدو کوتوال قلعه دزدین) —	.۰۹۷	هندشقتی [امیره ...] .۱۳۳—۱۳۲—۱۳۰—۱۳۰
		.۱۴۹
		هیر (ازدهکده‌های روبار سرداه اشکور) —
		.۷۳
		«ی»
		یار احمد اصفهانی = نجم ثانی (از وزرا)